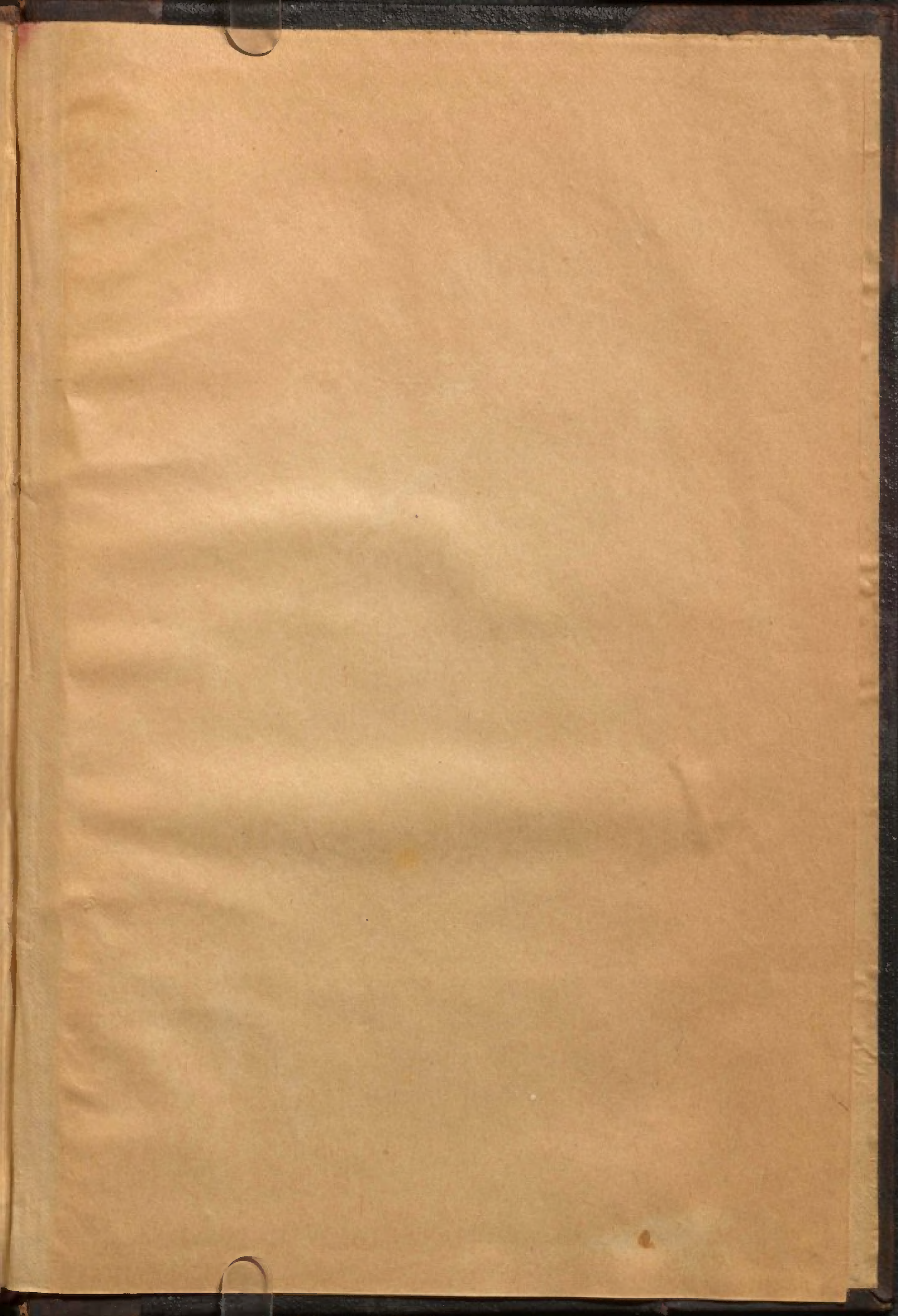
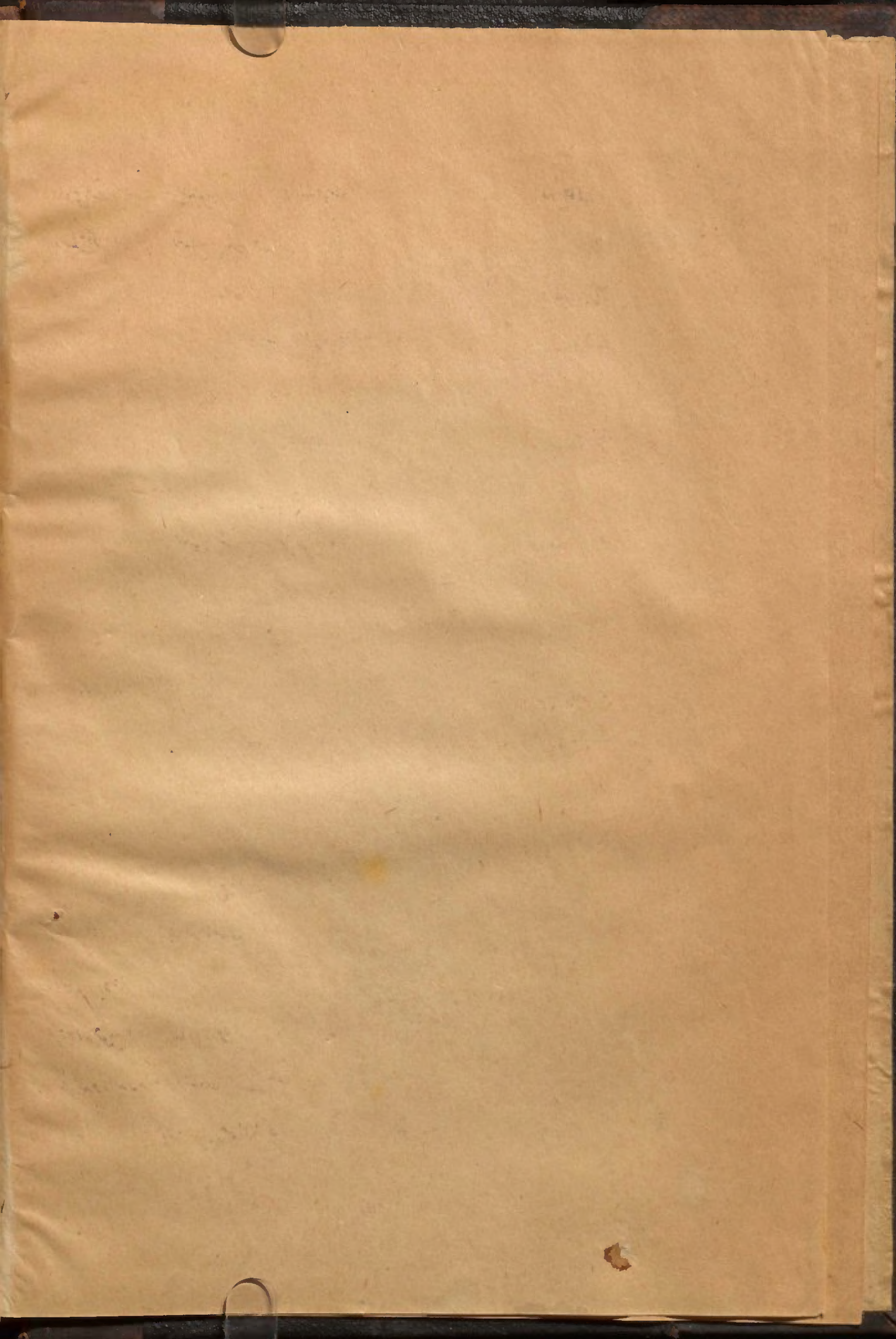




حاوی شفا است اعنی سید کونین خواجه قاب قوسین مقصود لولاک لما خلقت الافلاک نگین خاتم و ما
ارسلناک الا رحمة للعالمین مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها و بر آل
و بر اتباع او که با و شرع و دین اند رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و بصیره ارباب
سریرت پوشیده مباد که غرض اصلی و مقصود کلی از انشاء اجرام علوی و ابدای اجسام سفلی آفرینه اوست
که در صدف وجود زبده موجودات است و قادر علیم و عالم حکیم تقدس اسماؤه و او را بشرف خلعت
و لقد کرمنا بنی آدم نواخته و بترکیب امزجه مختلف و کیفیات متضاده آراسته و لعبدل و سیاست طاعت و عبادت
امر فرموده که ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و حصول این کمال و صدور این بوجود صحت که مبدا قابل
و موصوف کامل است متصور نمی شود پس بر هر کس لازم است که در محافظت صحت حاصله و استرداد زایله
کوشند تا از سعادت دارین و کمال منزلین محروم نمانند چون مزاج انسان بنا بر اختلاف فصول و زمان و تغییر
و تبدیل ماکول و مشروب فی کل اوان بر یک حال نمی ماند و بسبب انحراف مزاج از امور دنیوی و اخروی باز
می ماند لاجرم آفریدگار تبارک تعالی در ضمن هر مطعومی چندین هزار حکمت تعبیه فرموده و در هر ادویه فواید نامحصوره
درج کرده و هر دردی را دوای آفریده و باستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی صلوات الله
در حالت مرض التفات بدوا نمی فرمود ندا کردند که ای موسی میخواهی که ابطال حکمت ما کنی و غرائب اسرار ما
از خلق پوشیده میداری بعد از آن موسی علیه السلام همت خود در معرفت ادویه و دلالت فرمود که العلم
علمان علم الابدان و علم الادیان علم ابدان را که اعلی همان مرتبه است و استاد رتبه است مقدم داشت
زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان موقوف بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم ابدان بنا بر آن مقدمه
حکمای دهر و علمای عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی وافر فرموده اند و در ادویه مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل کافی
کرده اند چون اضعف عباد الله و احقر الناس منصور بن محمد یوسف بن فقیه الیاس احسن الله عواقب دارینه
غفر الله و والدیه بتعلم و مطالعه این فن اشتغال نمود و بحکم انه اخذ العلم من افواه الرجال در رفوایده و غرر فرایده
آراسته ساخته این فن میر بود متوجه شد که تصور فکر و حصول ذکر و توزیع خاطر و تفرقه باطن و ظاهر مختفی

و بدان امر فرمود

جامع که در هر باب اشارتی رفته باشد و منتجی نافع که مفید خاص و عام و مطلوب طوایف انام گردد تالیف
بعد از استخاره من العلم بدان شروع نموده و آنرا در رشته کتابت کشیده به کفایه مجاهدیه موسوم گردانید
و دیباجه آنرا مزین گردانید بالقاب همایون حضرت اسکندر ثانی واضع اساس جهانبانی حامی ملک و ملت و ماحی
ظلم و بدعت غزل اگر از دور فلک اکنون غرض دوران اوست * عقل کل طفل دبیرستان ابجد خوان اوست
کشف اسرار قضا موقوف بر فرمان اوست * جام جم رشحی ز عکس خاطر رخشان اوست * آیت دولت
همیشه همرهی رایات اوست * گوی دولت دایما اندر خم چوگان اوست * السلطان الاعظم الاعدل
والعالم الکرام افتخار سلاطین العرب والعجم المنعوت بنعوت الامم المؤید من السماء والمنصور
علی الاعدای داعی المشرق والمغرب والی ممالک العزل والنصب ظل الله فی الارض مالک ازمنة
البسط والقبض مجاهد السلطنة والدین سلطان زین العابدین بیت ستاره حشمت و زحل هیبت و
سهیل تمکین * شهاب درج سها ناوک هلال کمان * بزرگ همت و رونق افزای افسر و تخت *
خجسته رایت و رای گزیده نام و نشان * لازال فی عرصة الملک مرفوع اللوا خلد الله ملکه و سلطانه
المظفر علی الاعدای خورشید رایتش در مشارق و مغارب عالم تافته درخشان است و سایه همای
همتش بر جنوب و شمال جهان تابان و کوس دولتش بر کنگره قصر سعادت در ششجهت و هفت
اقلیم نواخته و صیت معدلت و آوازه مرحمتش در اکناف و اکناس و اطراف ربع مسکون انداخته و چون
سلطنت مآبش با شواغل جهانداری و دواعی کامکاری پیوسته اوقات شریف به تربیت اصحاب
فضل و تقویت ارباب عقل و اعلای معالم دین و احیای قوانین سید مرسلین و تمهید قواعد و تشیید
مبانی یقین و افاضه سجال داد و نوال و اشاعت آیات معروف گردانید لاجرم السنه ادانی و اقاصی
ناطقه بطیع دعاهای به ثنای فاتحه ایجاد و دعای که صباح این درگاه جاری گشته امداد فتح و نصرت و اعداد
تحیت و دولت لحظه بلحظه از حضرت صمدیت فایض شده بنابر آن دست در فتراک سعادت زده این
بضاعت مزجات و وسیله مرقات ترقی ساخته متوجه بارگاه کیوان رفعت شد تا نظر کیمیا خاصیت

سلطنت پناه

سلطنت پناه که صراف بازار جرات و نقاد ارباب فطنت است مشرف گشته بشرف قبول متمکن
گردد مامول از کمال عاطفت آنکه چون بسبب سهو و زوال و نسیان و خلل این مقاله بی عبارات را اطلاع افتد
اشارت رود تا برقم اصلاح مزین فرموده بر این کمینه مواخذه نفرمایند و ذایل اغماض بر زلال اقدام
اقلام ارسال فرمایند فان الخطایا بالمقر و بالتقصیر معترف و عیون الکرام عن المعایب محفوظة و آذانهم
عن الملاهی مصئونة و الله ولی التوفیق و منه الهدایة و التحقیق و صلی الله علی رسوله محمد و آله الطاهرین الطیبین

فهرست و این کتاب مبنی بر دو فن است فن اول در قسم طب یعنی نظری و عملی قسم اول در طب
نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله مقاله اول در اسباب مادی صحت مشتمل بر چهار باب باب اول در ارکان
باب دویم در ارواح باب سیوم در اخلاط باب چهارم در اعضا مقاله دویم در اسباب صوری
صحت مشتمل بر دو باب باب اول در سته اسباب ضروری مشتمل بر شش فصل فصل اول در هوا فصل
دویم در حرکات نفسانی فصل سیوم در حرکات و سکون بدنی فصل چهارم در خواب و بیداری فصل
پنجم در ماکول و مشروب فصل ششم در احتباس و استفراغ باب دویم در اسباب غیر ضروری
مشتمل بر دو فصل فصل اول در اسباب ملحکه لیسته ضروری فصل دویم در اسباب جذبه بدنی مقاله چهارم
در احوال و اعراض و علامات مشتمل بر دو باب باب اول در احوال و اعراض باب دویم در احوال
علامات و دلایل مشتمل بر هشت فصل فصل اول در علامات امتلاء فصل دویم در علامات مزاج فصل
سیوم در نبض فصل چهارم در نبض نسوان و اعراض و فصول و احتباس فصل پنجم در قاروره
فصل ششم در براز فصل هفتم در بحران فصل هشتم در مجموع دیه و ردیه قسم دویم در طب عملی
مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحت مشتمل بر دو باب و معالجات کلی باب اول در حفظ
صحت مشتمل بر ده فصل فصل اول در تربیت کودک و طفلی فصل دویم در تدبیر فصول فصل سیوم در تدبیر
ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و یقظه فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس فصل
ششم در تدبیر جماع فصل هفتم در تدبیر حرکت و سکون فصل هشتم در تدبیر حمام فصل نهم در تدبیر

دویم در ادویه مرکبه مشتمل بر بیست باب باب اول در بیان کیفیت و ترکیب ادویه و بیان قوت و امتحان تریاقها
باب دویم در تریاقهائی باب سیوم در مفرحات و بیان قوت هر یک باب چهارم در معاجین و اطریفلات
باب پنجم در اشربه و مربیات و لعوقات و ربوبات باب ششم در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب
هشتم در اقراص مسهله و غیره باب نهم در شیافهای مسهله و غیره باب دهم در ایارجات باب یازدهم
در مطبوخات و نقوعات باب دوازدهم در حقنهای باب سیزدهم در شیافها و فرزجها باب چهاردهم
در ادهان باب پانزدهم در سعوطات و سنونات و غراغر باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات باب
هفدهم در ادویه حلیق باب هژدهم در مراهم و ذرورات باب نوزدهم در حلاوی و سمنات باب
بیستم در مفرقات فن اول در تقسیم طب یعنی نظری و عملی چون شروع کند در شئی لابد است از معرفت
و شعور بآن شئی بوجهی من الوجوه لاجرم اشارتی بتعریف این علم میرود پس بدانکه طب علمی است که بدو احوال
بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض یعنی علم باستقامت مزاج و احوال بدن با تغیر آن حاصل شود
بدین علم تا حفظ صحت کنند در حال حصول و استرداد در حال زوال و این علم منقسم میشود بدو قسم برای
آنکه اگر مفید اعتقاد است بامور ی چند مجرد از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانکه علم بارکان که
چهار است و امزجه که نه است و اگر مفید اعتقاد است بامور ی چند با بیان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانچه تصرف
در اورام مثلا باعتبار زمان و وقت از جهت ردع و تحلیل چنانچه گفته شود پس این علم منقسم می شود
بدو قسم نظری و عملی چنانچه معرفت موضوع هر علمی بعد از علم ماهیت آن سبب زیادتی شعور است بدان علم
موجب امتیاز مسائل آن علم می شود از غیر او و علما را عادت شده است جاری بران که بعد از بیان ماهیت
موضوع را بیان میکنند تا از دو جهت شعور بدان علم حاصل می شود پس ازین جهت بیان موضوع هر یک ازین
دو قسم اینجا مذکور می شود و معلوم شد که موضوع هر علمی آنست که بحث کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی
که بحث ازو کنند از آن حیثیت منسوب بصحت است حفظا و ردا اما توقف آن صحت علیه آن موضوع علم باشد
پس بدانکه موضوع قسم نظری این علم بدن انسان است از جهت صحت و مرض و احوال و دلایل از برای آنکه طبیب

بحث از عوارض ذاتی این امور کنند از آن حیثیت که منسوب اند بصحتی که غایت مطلوب این علم است و
موضوع قسم عملی تصرف است در اسباب سته ضروریه و تدبیر و اعمال یدویه و علاج بادویه و هر یک ازین بحسب
احتیاج طبیب بدان گفته شود چون اصل عمل علم است و عمل بعلم کما ینبغی است شروع کنیم در قسم علم نظری
طب متوکلا علی العلیم الحکیم و قسم نظری مشتمل است بر مقدمه و چهار مقاله اما مقدمه چون مقصود بالذات
از تعلیم محافظت صحت حاصله و استرداد زایله است و حفظ شی بعد از علم بدان شی میسر بود و علم باسباب او
و معرفت او در بیان احوال بدن گفته شود و چون معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود آن شی باشد
حالی اسباب آنرا بیان کرده شود اما بعد از تقدم معرفت سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه
سبب در عرف عام آن چیزرا گویند که بدان توسل کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح خاص
حکیمان است ما یتوقف علیه شی بود اعم از آنکه توقف ماهیت بود یا از برای وجود و این سبب بر چهار قسم است
زیرا که سبب در مسبب داخل بود یا خارج اگر داخل بود بالقوت آنرا سبب مادی گویند چون چوب نسبت
با سریر اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب صوری گویند چون صورت تخت که مربع باشد یا مسدس و اگر خارج
باشد از سبب اگر موجد او است آنرا سبب فاعلی گویند چون نجار و اگر ایجاد برای آنست غائی گویند همچون
جلوس امیر بر سریر چون این معنی در ذهن مقید گشت بدانکه اسباب مادی صحت اسبابی است که صحت
دران متقرر می شود و این مرکب بود یا بسیط و اگر بسیط است ارکان و اگر مرکب است یا غلیظ بود و آن اعضاست
یا لطیف بود و آن ارواح است یا متوسط بود و آن اخلاط است و اسباب صوری صحت اعتدال مزاج بود
و قوی که بعد از و حادث شود و التیام اعضا که عبارت از عدم تفرق الاتصال و سوء ترکیب است و اسباب
فاعلی صحت اسبابیست که اگر بر وجه مشاکلت و اعتدال وارد گردد حافظ و موجب صحت بود و الا موجب مرض
و این امور اگر محتاج الیه بود در جمیع زمان و جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا سته ضروری گویند و اگر بعضی
افراد محتاج باشند بدان اما در جمیع ازمنه اختیاری گویند اگر در بعضی زمان جمیع افراد بدان محتاج اند بدل
صناعات و عادات و اگر محتاج نباشند واردات خارجی و اسباب غائی صحت سلامت افعال است که

قوی

قوی از و حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر شود و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود و سبب غائی در ذهن
مقدم بود در وجود موخر **مقاله اول در اسباب مادیه** چون این اسباب چهار است ارکان و ارواح و اخلاط و
اعضاء و این مقاله منقسم می شود بر چهار باب **باب اول در ارکان** و آنرا اصول و عناصر و استقسات
گویند و آن اجسامی چند بسیط است که اجزای اولین بدن انسان و غیر آن از مرکبات حاصل شود و آن
چهار است زیرا که یا متوجه مرکز بود و یا متوجه محیط بر تقدیرین یا طالب غایت محیط بود و یا طالب جهت مرکز بود
آنچه طالب غایت محیط بود آتش است و طبع او گرم و خشک است و محل او بالای دیگر ارکان بود
چنانچه محدب کره آتش مماس مقعر فلک قمر باشد و فایده او در مرکبات انضاج و تلطیف و کسر
برودت عنصرین باردین و تفریق مختلفات و تجمیع متماثلات بود و آنچه متوجه جهت محیط است
نه غایت آن هوا است و طبع او گرم و تر بود و فایده او در مرکبات تجویف و تخلخل است و محل او زیر آتش است
و آنچه متوجه جهت مرکز است آب است و طبع او سرد و تر است و فایده او در مرکبات سهولت قبول
اشکال و ترک آن است و محل او زیر کره هوا است و آنچه طالب غایت مرکز بود خاک است و ازو اثری
و صورتی پیدا می شود بحسب ظاهر و بقول اطبا ساکنست و طبع او سرد و خشک است و فایده او در مرکبات
حفظ اشکال است و نگهداشت هیئت و استمساک بود **باب دویم در ارواح** و در عرف اطبا ارواح
جسمی است لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاج مخصوص متکون شود و بواسطه شرائین
با عضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و قبول حس و حرکت و تغذیه و تنمیه و تولید حاصل شود آنرا
روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قایم است و این روح چون بعضی به دماغ رسد کیفیتی دیگر
پذیرد و بواسطه محل او و امزاجی دیگر شود آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قایم است
و این روح مفید حس و حرکت باشد چون بعضی دیگر به کبد رسد او را کیفیتی دیگر حاصل شود آنرا روح
طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قایم است و ازو تغذیه و تنمیه و تولید حاصل شود و پس بتحقیق بقول معلم
اول و محققان حکما روح واحد است که در هر محلی و مظهری ازو صورتی و اثری پیدا شود بحسب ظاهر قول اطبا

اینست که هر یک باستقلال روح علیحده است والله اعلم باب سیوم در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن
می شود تا آنوقت که جزو تمام اعضا میشود و او را چهار استحالت لاحق میشود و هر یکی را از آن نضج
گویند در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز می شود و خلاصه جهت تغذیه محفوظ ماند و فضله بطریق اسهال
و ادرار بول یا عرق یا وسخ و چرک مندفع گردد و هضم اول از آن زمان است که دهن آن را مضغ
کند تا در معده قرار گیرد و مشابه کشکاب سنجبین شود آنرا کیلوس گویند لطیف آن بطریق ماساریقا
که عروق چند چون شعری است میان کبد و معده بکبد میرود و آن را کیموس نامند و کثیف آن بطریق
امعا دفع شود و آن را براز گویند و هضم دوم در کبد است و آن عبارت است از استحالت کیموس
باخلاط و خلاصه آن تا وریده رود و فضله که مائیت است بطریق کلیه و مثانه مندفع میشود آن را
بول گویند هضم سیوم در عروق است و آن عبارت است از استحالت اخلاط باعضا
بحسب مزاج فقط هضم چهارم در اعضا است و آن عبارت است از استحالت رطوبت
و ماده که مشابه اعضا شود باعتبار هیئت و صورت و جزو مستعار آنست که در حالت فقد آن
غذا حرارت دارد و تاثیر کند و مستحیل گردد و تغذیه از او حاصل شود بالفعل و از هر یک اعضا
در قوام رسد و فضله این دو هضم مثل عرق و وسخ مندفع شود پس عمل هضم دویم ایجاد رطوبت
اولی است که عبارت از اخلاط اربع است و عمل هضم سیوم ایجاد رطوبت ثانیه است از ماده
معمول کبد و این رطوبات یا فضول باشد یا غیر فضول آنچه فضول باشد بدن را بدان احتیاج نباشد
و اگر اخراج نکنند متعفن شود آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد و آنچه غیر فضول باشد
با چهار صفت است یکی آنکه در عروق صغار دقاق موجود است جهت تسکین اعضا که مجاور آن باشد
در حالت احتیاج دویم آنکه مستحیل میشود بجوهر عضو بحسب مزاج نه بحسب قوام وی شاید که حرارت
در وی اثر کند و مستحیل شود در قوام نیز مشابه اعضا شود و جزو بدن گردد سیوم آنکه بمنزله طل است بر اعضا
منتشر است و مستعد آنست که در حالت فقدان غذا حرارت در وی تاثیر و مستحیل گردد و تغذیه از وی حاصل شود

سکنجبین

چهارم آنکه

چهارم التیام و اتصال اعضا را بواسطه آنست اکنون بدانکه خلط جسمی است رطب سیالست که کیلوس
اولا بدان مستحیل شود و آن چهار است زیرا که نضج تمام یافته است آنچه از و طافی بود صفرا است
و آنچه راسب بود سودا است و آنچه متوسط خون و آنچه نضج تمام نیافته بلغم است و هر یک ازین اخلاط
چهار گونه طبیعی بود و یا غیر طبیعی اما خون طبیعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین و طبع او گرم و تر بود و تغذیه جمیع
بدن بدو باشد تنها یا با قسطی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی از و یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب واردی
دیگر و یا بر تقدیرین و الصفراویه یا السوداویه یا البلغمیه مایل بود بشیرینی و طبع او سرد و تر بود و فایده
او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون گردد و غذای بدن شود
و ازین جهت او را مفرغه نیست و با خون در جمیع عروق جاریست و فایده دیگر آنست که با خون ممتزج
گشته غذای دماغ شود و دیگر آنکه ترطیب مفاصل کند از برای آن مسکینه که تا از حرکت تجفیف نیابد
کذالک فی القرح و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج است زیرا که متفق القوام بود رقیق بود آنرا مائی گویند
و یا غلیظ بود و اگر در رطوبتی مانده باشد زجاجی گویند اگر رطوبتی تحلیل رفته جصی و اگر مختلف القوام باشد
و اگر اختلاف او محسوس شود مخاطی گویند و اگر غیر محسوس بود خام گویند و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار است
عفص و مالح و تفه و حامض بلغم مالح احراز اصناف بلغم است اما صفرای طبیعی لون او احمر ناصع و طبع
او گرم و خشک است و او در کبد بدو قسم شود قسمی با خون بعروق رود جهت ترقیق دم تا نفوذ کند
در منافذ ضیقه و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم غلیظ کند و غذای بعضی اعضا شود مثل ریه قسمی دیگر بمراره ریزد
جهت غسل امعاء و تنبیه بر دفع بول و براز و صفرای غیر طبیعی آنچه در نفس خود فاسد باشد اگر در جگر باشد مره
سفرا گویند و اگر در معده محترق شده باشد کراثی گویند چون محترق شدید زنگاری گویند و آن بمنزله سم باشد
و آنچه بسبب مخالطت واردی متغیر شده باشد و اگر وارد خون بود آنرا مره حمرا گویند اگر وارد بلغم رقیق بود مره
صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ بود محی گویند و اگر سودا غلیظ بود صفرا سودا گویند اما سودای طبیعی از دردی خون
طبیعی باشد و طعم او بعفوصت و حموضت مایل باشد و طبع او سرد خشک است و او در جگر بدو قسم شود

اما بلغم طبیعی رنگ او سفید و طعم او مایل بود بشیرینی

جصّ

قسمی با خون بعروق رود جهت تمتین و تغلیظ دم و غذا بعضی اعضا شود مثل عظام و قسمی بطحال رود جهت
تنبیه و غذیه غذا بمعده ریزد و غیر طبیعی او هر خلطی باشد که محترق شود و اگر چه سودای طبیعی باشد آنرا مادیه گویند
ومره سودائی گویند والله اعلم **باب چهارم در اعضا مشتمل بر مقدمه و ده فصل مقدمه** در تعریف اعضا و تقسیم او
بر سبیل اجمال یاد کرده شود بدانکه اعضا عبارت است از اجسامی چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود
ارسطو بران است که اول عضوی که متکون شود دل است و بعضی گفته اند که جگر و بعضی دیگر برانند که چون ماده
مستقر شود در رحم غلیانی پیدا شود و چهار نقطه در وی پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ
و یکی بر همه محتوی گردد اما تقسیم اعضا بدو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق بود چون دل بمذهب بعضی دیگر
که اعطا قوت حیوانی بجمیع اعضا کند و از غیر هیچ قوت قبول نمیکند زیرا که نفس ناطقه بحقیقت مبدا
جمیع قوی است و او اولا تعلق بقلب میگیرد و این از روح حیوانی فائض میشود بواسطه قلب بدیگر اعضا
ساری میگردد پس قلب معطی مطلق بود یا قابل مطلق بود همچون لحم یا معطی و قابل بود چون کبد یا نه معطی و نه قابل
همچون عظام و لحم غیر حساس و وجهی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا مرئوس یا نه رئیس و نه مرئوس و نه خادم رئیس
بود زیرا که اگر مبدا قوتی است که محتاج الیه است در بقاء شخص و آن دل و دماغ و جگر است یا بحسب نوع و آن
چون دل و دماغ و جگر و انثیین است آنرا رئیس گویند و اگر ممد و متمم فعل عضوی بود خادم گویند و این خادم یا مهیی
بود چون ریه قلب را و معده و آلات غذا کبد را و شبکه دماغ را و اوعیه منی انثیین را یا مؤدی بود چون شرائین
قلب را و اورده کبد را و اعصاب دماغ را و احلیل انثیین را و اگر نه مبدا قوت و نه ممد او بود و اگر قابل فعل
رئیس بود آنرا مرئوس گویند چون لحم و اگر قابل نباشد نه رئیس و نه مرئوس چون عظام و لحم غیر حساس
و جمیع یا مفرد بسیط بود آنرا اعضاء متشابه الاجزاء گویند یا مرکب بود آنرا اعضاء آلی خوانند و بیان هر یک
در فصل گفته میشود انشاء الله تعالی **باب اول در اعضاء مفرده** و اقسام آن ده است اول علم
است و آن اساس بدن و دعامت حرکات بود و اقسام آن بر سبیل اجمال یاد کرده شود اما
سر مخلوق است از هفت عظم یکی از طرف قدام و یکی از طرف خلف یکی بالین و یکی یسار و نیز از چهار دیوار

[illegible]

یکی بمنزلهٔ سطح که آنرا قاعدهٔ دماغ گویند و دو بمنزلهٔ سقف که آنرا قحف گویند و فک اعلی مرکب است از چهارده عظم

که عظام خنک و وجنه و گوش و چشم بیکدیگر متصل شده و مفاصل آنرا درز گویند و الف از دو عظم و در

فکین سی و دو دندان مرکوز است از فوق و دو ثنایه و دو رباعیه جهت قطع اشیا و دو ناب جهت

کسر و از هر جانبی پنج ضرس جهت طحن و در اسفل مثل این بود و مرکب است از هفت عظم که آنرا فقرات

عنق گویند و بعد ازان دوازده فقره ظهر است و بیست و چهار ضلع که از طرفین دران مرکوز است و بعد

ز فقرات قطن و آن پنج فقره است و بعد ازان سه فقره عجز و بعد ه سه فقره عصعص است و ترقوه

دو عظم است و آن سینه هفت عظم است که آنرا عظام القص گویند و در آخر محاذی فم معده غضروفی است

که آنرا عظم خنجری گویند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل و آنرا چهار جزو است جزو قدام را عظم عانه گویند

جزو خلف را عظم ورک و جزو طرف وحشی را خاصره و خرقفه و جزو اسفل انسی را حق ورک اما دست

مرکب است از کتف و عضد متصل بدوست و بعد ز ساعد که مولف است از دو عظم که آنرا زند الاعلی

و زند الاسفل گویند و بعد ز رسغ هشت عظم که در دو صف نهاده که آنرا رسغ گویند و بعد ز چهار عظم است

که آنرا مشط کف گویند و پنج از اصبع هر یک سه عظم و پای مرکب است از فخذ که بزرگترین عظام است

و در حق ورک مرکوز است و متصل بدو ساق است مولف از دو عظم که آنرا قصبه کبرائی و قصبه صغرائی

گویند و عظم رکبه که آنرا رضفه خوانند و قدم مرکب است از کعب و عقب و عظم زورقی و اخمص که آنرا زورقی

گویند و چهار رسغ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی سه عظم الا ابهام که دو عظم و العدد در فایده عدد و عظم

که بدانی بیقین می بیرون آید ازانجا که بیرون می آمد غضروف است و آن جسمی است

شبیه بعظم اما از وسست تر است و منعطف می شود بخلاف عظم و فایده آن منع اصطکاک عظمی

بعظمی بود و بتدریج ترکیب اعضای صلبه بالینه و قایم مقام عظم است در عضوی که عظم درو مفقود باشد

و آن جسمی است لین در جسم و انعطاف و صلب در انفصال و فایده او بالذات

افادهٔ حس و حرکت و بالعرض شد و توثیق اعضا و عصب دو نوع است از دماغ رسته است

وآن هفت زوج است که حواس ظاهر و باطن و حرکت اعلی اعضای بدان حاصل است و نوعی از نخاع
رسته است و آن سی و یک زوج است و فردی و حس و حرکت و اعضائی که بدون عنق است بدان
حاصل شود چهارم عضلات وآن عضویست مولف از لیفات عصب و وتر و شظایا و رباط که با هم
منتسج گشته و فرج و خلل آن محشو بلحم است و غشائی برو محیط شده و فایده او تحریک اعضای است و الم
تشنج و استرخاء او عضل اگرچه مرکب است اما او را نیز اعضا مفرده گرفته اند پنجم وتر وآن جسمی است مشابه به
جوهر عصب و باطراف عضل و اعضاء متصل است جهت تحریک اعضاء ششم رباط وآن جسمی است شبیه
بعصب اما بی حس است و فایده او ربط کردن عظمی بعظمی دیگر و آنرا عصب نیز گویند هفتم شریان وآن عروق
متحرک باشند و مخلوق از لیف عصب بود از بطن قلب الیسر رسته است و در حرکت انبساط و انقباض تابع
اوست و فایده او ایصال روح حیوانی است بجمیع بدن و جمیع شرائین دو طبقه باشد الا الشریان وریدی
که یک طبقه است و بریه میرود هشتم ورید وآن عروق ساکنه است که از محدب جگر رسته است و روح
طبعی بجمیع بدن میرساند و او مسلک رطوبات است بعضی از جهت اتصال باشد با عضاء و بعضی جهت
رطوبت را بکبد جذب کند و بعضی جهت آنکه فضلات را از کبد اخراج کند و تغذیه و تنمیه از او حاصل شود
و مجموع اوردة یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه است و بدل میرود نهم غشا وآن جسمی است عصبانی
از لیفات و عصب و رباط منتسج گشته جهت حفظ شکل و هیئات و اعضاء و تشدید و توثیق و اشتراک آن
با یکدیگر و افاضت حس بر اعضاء عدیمة الحس مثل کبد و طحال و این نه قسم از منی متکون می شوند چون منفصل
کردند التیام نه پذیرند مگر بعضی از آن در طفولیت و آنچه بغیر این بود مثل لحم و شحم از خون متکون می شوند چون
منفصل کردند التیام پذیرند دهم لحم وآن عضوی است که از دم طبعی متولد شود و فرج و خلل اعضا را مملو
و محشو کرده اند و عاقد او حرارت است و بعضی بدین اقسام شحم و سمین و جلد و شعر و ظفر ضم کرده اند و از
اعضا مفرده شمرده اند و در آن نظر است زیرا که سمین و شحم داخل لحم اند و شعر و ظفر از زوائد فضلات
است و جلد مرکب است نه مفرد و بیان هر یک گفته آید اما شحم جسمی است ابیض که از مائیت دم در اعضاء

عصبانی

۱۴

عصبانی مثل ثرب و امعا متولد می شود بواسطه برودت محل منجمد گردد و عاقد او برودت است و سمین
مشابه لحم است از دم و سم متولد می شود و او سم مرکب است از لحم و شحم و شعر جسمی است از بخار دخانی متولد می شود
و طبیعت بحسب فضله آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی شعر زینت را بود همچون حاجب و لحیه و بعضی زینت
و فایده را بود همچون سر و مژه و ظفر جسمی است عظمی عدیم الحس که متصل است بسلامیات انامل و فایده
آن حک و لقط و مانند آن مخفی نیست و جلد عضو یست منتسج از لیفات و شظایا عصب و تخلل آن
لحم محشو شده همچون غشا شود جمیع بدن را فایده آن حفظ شکل و هیئات اعضا و افاده حس و ادراک
ملموسات بود فصل دویم در اعضای مرکب و او را اعضاء آلی از آن جهت گویند که آلات اصوات و تنفس است
و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اما اعضا و اصوات و تنفس قلب ریه و
حجاب است و قلب اشرف اعضا است و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است
از لحم صلب و انواع لیفات و غشا غلیظه آن محتوی که آنرا غلاف قلب گویند و این غلاف از قلب دور است
و آن بدو متصل نیست الا و صل که آنرا قاعده قلب گویند و شکل وی صنوبری است و قاعده او بالا است
و مخروط است بر رباطات وثیقه و مربوط شده و محل دل میان سینه است مایل بطرف چپ و او را
دو بطن است بطن ایمن محاذی کبد است و در وی خون بیشتر از روح بود و از کبد وریدی بدو متصل است
جهت رسانیدن خون لطیف و بطن ایسر بزرگتر است و در وی روح بیشتر از خون و آنرا شغاف
قلب گویند و از و دو شریان طالع شده است یکی شریان وریدی که بریه میرود و از جهت جذب
نسیم از دو رسانیدن دم لطیف بدو و یکی دیگر شریانی بزرگ است که اصل جمیع شریان بود و آنرا
ابهر و ارطی گویند و میان این دو بطن منفذی است همچون قمعی برای لطیف دمی که از بطن ایمن
ببطن ایسر میرود و این را دهلیز قلب گویند و از طرفین قلب قریب بقاعده او از موضع دخول دم
و دخول نسیم دو زایده است که آنرا اذن القلب گویند و در حالت انقباض قلب مسترخی شوند و
در حالت انبساط کشیده شوند و این هر دو جذب نسیم و دم میکنند و بقلب میرسانند حجاب عضوی است

مرکب از جوهر لحم و غشاء و عصب حساس و متحرک همه ریه است در انبساط و انقباض و حاجز است
میان آلات غذا و آلات تنفس ریه مخلوق است از لحم وردی سخیف و از شعب شریان وریدی
و شعب ورید شریانی و شعب قصبه ریه و غشاء ذو الحس بر مجموع کشیده و او را دو شق بوده است
و شقی طرف ایسر بود و شعبه مجموع کرد قلب برآمده و فایده آن ترویح قلب است بواسطه جذب نسیم
و احاله آن بکیفیتی مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او مبداء صوت است آلات حلق اما حلق
عبارت از مجموع مجریین بود که مری و قصبه ریه است و مری در اعضاء غذا یاد کرده شود قصبه ریه عضوی
است غضروفی شکل مولف از اعضاء لیف و غشاء بر آن کشیده و او را قدام مری نهاده است
و فایده آن تنفس است که عبارت از جذب نسیم بقلب و دفع بخار دخانی بود و او در ریه منشعب بود
و بالای او حنجره است و آن عضوی غضروفی است که آلت اتمام صوت و حبس نفس بود و او مرکب
است از سه غضروف یکی از طرف قدام که آنرا درقی و ترسی نیز گویند و دو دیگر از طرف خلف که مایل
مری باشد و این دو کوچکتر اند یکی را نام نیست و یکی گویند برای آنکه در حالت بلع بدان می افتد تا
چیزی در قصبه ریه نریزد و انفتاح و انغلاق حنجره بدو حاصل می شود و در جوف حنجره جسمی است لسانی
غضروفی که انفتاح و انضمام پذیرد و صوت بدان حاصل شود لهات لحمی صنوبری شکل از بالا
حنجره آویخته و فایده او تصفیه هوا بود از غبار و دخان و مدد صوت باشد لوزتین دو عضواند
از لحم عصبانی شبیه بغده که از زبان رسته اند و فایده آن منع هواست از آنکه دفعة نفوذ کند
اما آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی است دماغ عضویست رئیس محل روح نفسانی و او
مرکب است از مخ و اورده و شرائین و غشاء رقیق که ملاقی نفس است و غشاء صلب که همچون ظهاره
این غشاء است و مماس قحف است و شکل دماغ مثلثی و مخروطی بود و قاعده او مقدم راس است
و لین بود زیرا که منبت اعصاب حس است و راس او موخر است و او صلب بود زیرا که منبت اعصاب
حرکت است و دماغ از جهة عرض که از طرف بنانی بود تا پس سر قسم میشود و آنرا بطون دماغ گویند و او

بطون

بطون بطن مقدم است و در زیر بطن اوسط تجویف است که آنرا معصره گویند فضلات دماغ آنجا جمع
می شود و به حنک فرو می آید و غشای که مماس جوهر دماغ است مانند تار ریده و غضون برهم افتاده است و
ازان صورتی همچون کرمی پیدا شده و آنرا دودی خوانند ازان جهت که بواسطه حرکت انبساط و انقباض شرایین
آن نیز متحرک است نخاع جسمی است مشابه بجوهر دماغ و خلیفه او است و او را غشای است و او همچون
دنباله دماغ بود که از فقرات ممتد شده بالعصعص میرسد چشم از اعضای شریفه است و مرکب است از سه
رطوبت و هفت طبقه و در و اعصاب و شرایین و اورده متفرق شد قطعه کرد آفریدگار تعالی بصنع خویش
چشم را هفت طبقه و سه آب منقسم صلبیه و مشیمیه شبکیه زجاجی و جلیدیه پس عنکبوت و بیضی و عنبیه قرنیه و
ملتحم طبقه اول که مماس هوا است ملتحمه گویند و جوهر آن لحم رسمی است متصل است بعضلات متحرکه
طبقه دوم قرنیه گویند و او بعد از ملتحمه باشد و این طبقه از چهار قسم است که در غایت رقت و لطافت اند
و او جسمی است صلب و شفاف و به عنبیه محتوی شده و منفعت او حفظ سایر طبقات است بر اوضاع خود
طبقه سوم که بعد از قرنیه است عنبیه گویند و لون او مختلف است در بعضی اشخاص سیاه و در بعضی
اشهل و در بعضی ازرق بود و بعد ازین رطوبت بیضیه است و آن رطوبت سفید است شفاف بود
طبقه چهارم بعد از و است و آنرا عنکبوتیه گویند و آن غشاء رقیق است مانند نسج عنکبوت و بعد از و
رطوبت جلیدیه و آن جسمی است مانند جلید بغایت شفاف و طرف ظاهر او بغایت پهن است
چنانکه الطلیع مرئیات و طرف باطن او مخروطی است تا در ثقبه عصبه مجوفه که حس ابصار بدو بود
مرکوز گردد و بعد ازین رطوبت زجاجی است که شبیه بابگینه گداخته باشد و طبقه پنجم شبکیه گویند
مر او بعد از زجاجی بود و جسم او منسج بود از پی ها و رگهای و شرائین ها مانند دام صیاد طبقه ششم
مشیمه گویند و آن همچون غشاء است که بر همه محتوی شده است و اصل آن از عصب منسج دقیق بود که
که از دماغ بعصب مجوف باندرون چشم آمده و غذا چشم ازو بود طبقه هفتم صلبیه گویند و آن غشائی
غلیظ است که ملاقی عظم بود بحقیقت ابصار برطوبت جلیدی حاصل شود و باقی آلات و معدات

او بند حجره رطوبت بیضی حافظ اوست تا بواسطه او اشیاء دفعةً در جلیدی منطبع نگردد که موجب احراز گردد

زجاجی معدی اوست و طبقات از قدام و خلف بمنزله وقایه اوست تبارک الله احسن الخالقین

عضوی غضروفی است و هوا مقلوج در و مجتمع می گردد و در تقعیر عظیم حجری نفوذ میکند و مصادم عصبه مفروشه

که در سماخ مفروش است و قوت سامع در وست ادراک الصوت حاصل گردد بدانکه منخر بمجری چون

ببالای بینی رسند بدو تجویف منقسم میشوند قسمی با قصای فم منتهی شود جهت تنفس و استنشاق هوا

و قسمی بعظام که شبیه غربال است منتهی گردد جهت دفع فضلات دماغی و تا دیه روایح کند بدان دو عصبه

که شبیه بدو سر پستانند و آن را حلمتان گویند و ادراک روایح بدیشان حاصل شود اما اعضای آلات غذا اول

آن مجری دهن است که فایده آن ظاهر است و دندان جهت سحق و طحن در آن موجود است لسان مولف است

از لحم ابیض و شرائین و اورده و اعصاب و در اصل او قطعه لحم غددی است جهت انسکاب لعاب تا

مطعوم مختلط گردد و زبان در اساغت و ازدراد و تقلیب مضوغ ممد فم است و حس ذوق و تکلم

بدو حاصل شود لب مخلوق است از عصب و لحم و عضل و شریان و ورید و فایده او ستر دهن و حفظ

ممضوغ بود و حبس لعاب و اعانت تکلم است مری مرکب است از لحم و غشای و دو طبقه است و

متصل منتهای فم و در آنست معده است چون برابر عظم حنجری رسد فراخ تر میگردد و آن را فم معده گویند

و حس او بغایت او بود معده دو طبقه است داخل آن عصبانی است جهت حس و خارج آن لحمانی

جهت مدد هضم و تکون حرارت و از فم معده بتدریج فراخ تر شود تا منتهایش آنکه نزدیک ناف است بر شکل

کدوی باشد و غذا در وی مستحیل کیلوس شود امعا مخلوق است از اغشیه و اورده و شرائین

و لیفات عصبانی اثنا عشری گویند متصل بقعر معده است بواب نیز گویند زیرا که

در وقت هضم منغلق بود و چون هضم طعام شود منفتح گردد دیگری صایم گویند و او بعد از بواب است

و عروق ماساریقا از وی بیرون جذب لطیف کند و صفرا از مراره بدو منصب شود سیوم را دقاق گویند و او بعد از

صایم است و در و لیفات بسیار باشد و این هر سه را امعاء دقایق گویند چهارم را اعور گویند و او همچو

کیسی است که مدخل و مخرج آن یکی است نهم را قولون گویند و قولون نام او برای این نهاده است
که اکثر از و قولنج پیدا شده ششم امعاء مستقیم گویند و آخر همه است و بمقعده متصل است و این
همه را امعاء غلاظ گویند ثرب از شعب عصب و اورده و شرائین منسج بود و در طویهای دسومت
بسیاری مترشح شده بسبب برودت منجمد گشته و از جمیع جوانب همچون پرده حاصل شود و گرد معده برآید برای
آنکه تکون حرارت و معاونت هضم جگر عضو رئیس است و جوهر آن لحمانی بود و بی حس و غشائی ذو الحس
برو کشیده و مجلل شده و محل او طرف ایمن است و محدب او برباطات قویه با ضلاع مربوط است
و مقعر او مماس طرف ایمن از طرف مقعر معده و آنرا پنج زائده است بمنزله پنج اصبع بر معده محتوی
شده و از مقعر کبد عرقی رسته است که آنرا باب گویند و بعضی در لیف کبد منشعب گشته است
و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا از معده و آنرا ماساریقا گویند و بعضی از امعاء غذای
لطیف جذب کند و در شعب داخل جمع گرداند تا نضج یابد و از اخلاط از هم متمیز شود و از محدب
کبد عرقی رسته که آنرا اجوف گویند و بعضی از شعب او در لیف کبد متفرق شده است جهت جذب
دم و آنچه از و خارج شده است اصل اورده است و بدو قسم می شود قسمی صاعد می شود با علی
بدن منشعب شود و قسم نازل گردد با سفل متفرق شود مراره عضوی عصبانی همچون کیسی و فم
آن بمقعر کبد متصل است جهت جذب صفرا و از و رگی بیرون می آید و بدو قسم می شود قسمی
بامعاء صائم متصل است جهت رسانیدن صفرا بدو و قسم دیگر بمقعر معده جهت انصباب
صفرا بمعده برای این میرود که تشنگی شود طحال عضوی است لحمی بر شکل زبانی و محل او بجانب
ایسر است مجلل او است مماس اضلاع و مقعر او مماس قعر معده و عروق و شرائین در و منتشر
شده است و او را دو مجرای است یکی متصل بکبد جهت جذب سودا و از و یکی متصل بقعر معده
جهت انصباب سودا بدو تا موجب اشتها گردد کلیه عضوی است مولف از لحم غلیظ
و عروق و شرائین و غشاء غلیظ حساس بر آن محتوی شده و او مانند نیمه دایره است

وکلیه دو است و بر یاطات طرفین صلب مربوط است و کلیه یمنی البته از یسری بود و فایده او آنست
که فضله کبدی بر آن ریزد و موی که در آن باشد جمیع غذای خود جذب کند و باقی بمثانه ریزد مثانه
کیسی علوطی شکل است مولف از لیفات دو طبقه و بول در وی جمع گردد و دفعةً ثقیل و نفوذ او آنست
بمعنی قایم شدن و تنبه شدن آلت چنانکه وقت جماع شود مندفع میگردد و او را عنقی است که
بول از طریق دفع شود اما اعضای تناسل انثیین و قضیب و رحم است انثیین مرکب است از لحم
سپید غددی و در و منافذ بسیار است و اورده و شرائین و اعصاب بدو متصل است و مجاری
هر دو کشیده منی در و جمع شود و نضج می یابد و بواسطه بیاض جوهر انثیین سفید میگردد همچنانکه
در پستان دم طمث شیر می شود منی از فضله هضم رابع متولد شود و به انثیین می آید تا او را
صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و انثیین رجال بزرگ و ظاهر و بسته گردد و
انثیین نسا صغیر و پنهان باشد و در طرفین فرج نهان بود قضیب مرکب است از اعصاب و
و شرائین و اورده و خلل آن بلحم محشو شده است و در مجری بول و منی در وی است و او از عظم عانه
رسته است و اصل او رباطی مجوف بود و نفوذ او آنست که تجاویف او بریح ممتلی شود و شرائین
او بروح و اورده او بدم و حس حشفه بغایت بود تا انسان از مجامعت لذت یابد و موجب نوع
بود و فایده قضیب ایصال ماده زرع بود بمستقر خویش رحم عضویست مولف از لیفات
عصبانی و دو طبقه است و او همچون قضیبی مقلوب است و موضع ما بین مثانه و قدام امعاء
مستقیم بود و فوهات عروق بدو متصل شده است جهت دفع فضله طمثی و تغذیه جنین و
او را مجری است محاذی و مقابل قسم فرج برای خروج طمث و جنین از و و دخول
منی بدو و در فم او غشا است که ازاله بکارت ازان کنند و رحم در حالت عروق منضم می شود
و فضله طمثی در حالت آبستنی غذا جنین می شود و در حالت غذا استحیل لبشیر میگردد و رحم
را شوق بجذب است و ازین در وقت مجامعت مایل می شود بطرف فرج و منفعت

رحم آنست که منی در وقت قرار گیرد و جنین از و متولد شود **کیفیت تولد جنین** بدانکه منی مرد و زن اگر با هم
در رحم قرار گیرد و از جمیع سوء المزاج خالی باشد و رحم صحیح و نقی بود و از واردات خارجی و اسباب
بادی هیچ مانع نباشد از قوت عاقده که در منی مرد است و از قوت منعقده که در منی زن است
در آن امتزاج پیدا شود و چهار نقطه مانند حباب در وی پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ
و یکی در محل جگر و یکی هر یک محتوی شده و حافظ حرارت غریزی و واقی اعضا بود و فوهات
عروق بدو متصل گردد تا از آن مجری غذا از جگر طفل رساند و این را حالت اولی گویند و به
هفته تمام شود بعد از آن ظهور نقطهای سرخ در آن شود مانند عروق پدید آید و بسره
جنین خون طمث جاری گردد و این را حالت ثانیه گویند چهارده روز تمام شود بعد از آن علقه
شود آنرا حالت ثالثه گویند و این شش روز تمام شود بعد از آن مضغه شود و بعضی اعضای
از هم متمیز شود و قسطی صالح از دم حیوانی و ظلمتی مترشح شود و مستعد گردد که از واهب الصور
تعالی و تقدس روح حیوانی بدو مفیض شود و این را حالت رابع گویند و به دوازده روز
تمام شود بعد از آن مزاج ذکوری و انوثی ظاهر شود و اعضای اصلی تمام خلقت و این حالت
را خامس گویند و به سه روز تمام شود و عروق و مجاری و مفاصل بظهور پیوندند و این حالت را
سادس گویند و به نه روز تمام شود و این حالت مذکوره در ذکران بمدت اقصر باشد و در
اناث بمدت اطول چنانکه گویند خلقت پسر از سی روز تا چهل روز تمام شود و از آن اناث
چهل روز تا پنجاه روز بعد از آن نما یابد تا مدت ششماه که اقل مدت حمل است و جنین در
ضعف ایام تمامی خلقت متحرک شود و در سه ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلا اگر بسی
و پنج روز تمام شود و بهفتاد روز در حرکت آید و بدویست و ده روز که هفت ماه باشد بوجود
آید و غالب آن باشد و اگر چهل روز تمام شود بهشتاد روز حرکت کند و بدویست و چهل
روز که مدت هشت ماه باشد بر آید و نماند و لیکن گفته اند که مولود در ماه هشتم در اضطراب آید.

وحرکت کند واگر صحیح المزاج و قوی حال بود خرق اغشیه کند و باذن باری تعالی عز اسمه بیرون آید
واگر ضعیف بود قوت خرق و خروج ندارد و از آن حرکت متالم گردد و اگر مهلت یابد تا ماه
نهم رسد خستگی او زایل شود و قوت گیرد و در ماه نهم در وجود آید و بماند و اگر بغایت رنجور و
ضعیف بود در شکم بمیرد یا در ماه هشتم بزاید و از این حرکت خستگی زاید شود و سوء خارج نسبت
بدو و غریب بود پس هلاک شود و اگر در حمل و تجربه تمام شود در ماه نهم در وجود آید [illegible]

واگر هفتمین واقع شود

[illegible] وآن دو باب است باب اول در مزاج وآن کیفیتی ملموس است که از امتزاج
در جسم مرکب از ارکان حادث شود بواسطه فعل و انفعال که میان صور و مواد متضاده ارکان
واقع شود یعنی که حدت و صولت و شورت هر یک از یکدیگر شکسته شود و کیفیتی متوسط حاصل
شود که آنرا مزاج گویند و آن کیفیت در حاق وسط افتاده باشد چنانکه هیچ طرف از کیفیات
مایل نشود و آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت را اعتدال این باشد و معتدل بالفرض گویند
برای آنکه وجود او در خارج محال است یا آنکه مایل باشد بکیفیتی از کیفیات و این قسم خالی نیست که
بیک طرف مایل باشد و طرف آنکه بیک طرف مایل باشد چهار قسم است احر تنها یعنی یا ابرد یا ایبس
یا ارطب یا بدو طرف مایل باشد این نیز چهار قسم است احر و ایبس احر و ارطب ابرد و ارطب
ابرد و ایبس و این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است و این
کیفیت است ملموس که بدین نه قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار قسمت
عقلی است اما اعتدالی که محوث عنه اطباء است و پیش ایشان معتبر است آنست که بر هر
مرکبی از ارکان قسطی از این کیفیت که به نسبت این مرکب اولی و الیق بود متوفر و محصل
گردد و برای عدل قسمت نسبت و این اعتدال نه از تعادل و تکافو مشتق است همچنانکه
در قسمت عقلی بلکه از عدل قسمت مشتق است و این را اعتدال هشت اعتبار عارض
شود زیرا که اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسانی یا بحسب صنف بود مثل ترکی و هندی

یا بحسب

یا بحسب شخص از هر صنف که باشد یا بحسب عضوی همچون اعتدال جلده هر یک آنچنین لقبیاس یا داخل بود
یا خارج پس اعتبار است ثمانیه متصور شود اما حکما را اختلاف است که اعتدال اصناف کدام اند
شیخ رئیس برآنست که سکان خط استوای اعدل اصناف اند زیرا که شب و روز آنجا یکسان است
و ثورت کیفیت هر یک از آن بدیگری منکسر شود پس اعدل بقاع بود و نیز معدل النهار ند و اما رازی بر آن
است که سکان اقلیم رابع اعدل اند زیرا که واسطه اقالیم است و توالد و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال
بحسب شخص اعدل شخص بود از اعدل صنفی و بحسب عضوی گفته می شود فی امزجة الاعضاء بدانکه گرمترین
چیزی در بدن روح است پس قلب پس منی پس خون پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه
پس شرائین پس اورده پس جلده و سردترین آن بلغم است پس شعر پس عظم پس غضروف پس
رباط پس وتر پس غشای پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و ارطب
او بلغم است پس دم پس سمین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس شرب پس ثدی پس انثیین
پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و ایبس آن شعر است پس عظم پس غضروف
پس رباط پس وتر پس غشای پس شرائین پس اورده پس عصب حرکت پس قلب پس عصب
حس پس جلد و این ترتیب جالینوس نهاده پس بدین تقدیر جلد اعضای اعدل اعضا باشد و اعدل
از و جلد کف دست و اعدل از و جلد سبابه و اعدل از و جلد انمله وی والله اعلم باب دویم فی القوی و قوت
در عرف اطبا مبدأ جسمانی و فعل است و صدور او اگر با شعور است قوت نفسانی ذکر بی شعور است
یا مخصوص بحیوان نباشد و آن قوت طبیعی باشد که در نباتات نیز موجود است اما قوت حیوانی از دل
منبعث شود و مرکب او روح حیوانی است و بواسطه شرائین بجمیع بدن میرسد و این قوی است
که قلب و شرائین را تحریک کند با نقباض و انبساط تا ترویح قلب بجذب نسیم کند و دفع دخان
حاصل آید باین اعتبار نفس فاعله گویند چون عوارض نفسانی متاثر شود و او را منفعله گویند اما
قوت نفسانی از دماغ منبعث شود و بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر گردد و افاضه حس و حرکت کند

باذن باری تعالی واین قوت بدو قسم است مدرکه ومحرکه اما مدرکه بدو قسم میشود مدرک امور ظاهری
وانرا حواس ظاهره گویند وان پنج اول قوت باصره وان قوتی است که موجود است در تقاطع
صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ بعینین می آید وادراک الوان واشکال
بدو حاصل میشود وحکمت درین آنست که محل ادراک عینین یکی باشد تا مدرک ایشان یکی باشد واین
قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوفه است بر طوبت جلیدی میرسد تا ادراک الوان واشکال
کند دویم قوت شامه وان قوتی است که بواسطه روح جاری میگردد در عصبه که شبیه بحلمه الثدی است
که از مقدمه دماغ رسته است تا ادراک رایحه مشمومات کند سیوم ذائقه است وان قوتی است که بواسطه
عصبی که در زبان مفروش است ومعونت لعاب ادراک مطعوم کند چهارم سامعه است وان قوتی
که در عصبه است که در سماخ مفروش است تا بواسطه وصول هوا بدو ادراک اصوات کند پنجم لامسه است
وان قوتی است که موجود است در لیفات وشظایا اعصابی که در جمیع سطوح بدن منتشر است
تا بدن بملاقات اجسام از کیفیات آن متاثر میشود دویم مدرک امور باطنی است وانرا حواس باطنه
گویند وان هم پنج نوع است اول حس مشترک وان قوتی است که هرچه بحواس مدرک می شود مودی
بدو میگردد ازین جهت حس مشترک گویند ومحل او مقدم بطن اول دماغ است دویم خیال است واورا
خزانه حس مشترک گویند زیرا که هرچه حس مشترک یابد بدو سپارد ومحل او موخر بطن اول است سیوم
متخیله است واورا متفکره گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیال موجود است واین
تصرف بترکیب بود همچون تصور انسان بدو سر یا بتفصیل بود همچون تصور انسانی
بی سر ومتفکره نیز گویند چون مطاوع عقل باشد چهارم متوهمه است وان قوتی است که ادراک
معانی جزئیه کند که بمحسوسات متعلق است مثل صداقت وعداوت ومحل او در آخر بطن اوسط است
پنجم حافظه است وان قوتی است که معانی متوهمه یا متفکره که آنرا ادراک کرده باشد نگهدارد وانرا
متذکره گویند باعتبار آنکه چیزها فراموش شده بازیاد آرد همچون خزانه متخیله ومتوهمه است ومحل او بطن

موخر دماغ

موخر دماغ است اما محرکه بدو قسم است باعثه و فاعله باعثه بدو قسم شهوانی و غضبی شهوانی که باعث
شود بر تحریک جهت نافع و غضبی آنست که باعث شود بر تحریک جهت دفع مضرتی و این منفعت و مضرت
اعم ازان است که فی الواقع بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتی است که در عصب نفوذ کند تا بواسطه او
عضل متشنج و مسترخی شود و بقبض و بسط آن اعضای متحرک گردد و فاعله مطیع و طایع باعثه است و
قوت طبعی در جگر است و مرکب او روح طبیعی است و آن یا مخدومه باشد برای ابقاء نوع یا شخص یا خادمه
باشد اما مخدومه که متصرف است از برای ابقاء شخص غاذیه و نامیه است غاذیه قوتی است که در غذا متصرف
می شود و آنرا مشابه بجوهر بدن گرداند و ملحق باعضا کند و نامیه قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد
در اقطار بر وضع مناسب طبعی صرف میکند تا بکمال مقداری و غایتی که نوع مزاج مقتضی آنست برسد
که متصرف است برای ابقاء نوع هم بر دو قسم است مولده و مصوره مولده آنست که از خون صالح
و رطوبات ثانیه تحصیل منی میکند و آن مستعد قبول صورت انسان سازد و موضع آن انثیین است
و مصوره آنست که باذن خالق خود اعضا را متشکل و مصور گرداند و تجاویف و مفاصل آن پیدا کند
اما خادمه چهار است **اول جاذبه** و آن قوتی است که در اعضا موجود است که تا آنچه مناسب و مفید
بود جذب کند **دوم ماسکه** و آن قوتی است که مجذوب را نگاه میدارد تا هاضمه در وی عمل کند **سیوم هاضمه** و آن
قوتی است که آن مجذوب را مستحیل گرداند و مهیا آن سازد که غاذیه آنرا متصرف کند **چهارم دافعه** و آن
قوتیست که آنچه از تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت غذائیه نداشته باشد مندفع گرداند و کیفیت
اربع خادم این چهارانند اما حرارت بالذات همه را خادم است زیرا که افعال ایشان حرکات است
و آن بی حرارت نتوان بود اما برودت بالعرض خادم ماسکه است و خادم دافعه نیز باشد جهت
منع تحلل ریحی که ممد دفع بود و یبوست بالعرض خادم ماسکه است جهت قبض و خادم جاذبه و دافعه است
جهت تقویت روح که حامل قوت است و رطوبات بالعرض خادم هاضمه است جهت تسهیل و نفوذ
و احاله غذا و خادم دافعه بود جهت تسهیل فضلات و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه خادمه غاذیه اند

وغاذیه ونامیه خادمان مولده اند والله اعلم مقاله سیوم در اسباب فاعلی صحت وآن مشتمل است بر مقدمه
ودو باب اما مقدمه در بیان اسبابی که بعرف اطبا متداول ومنقسم بدو قسم است بدانکه گویند
سبب آنست که اولا او موجود شود پس از و حالتی از احوال بدن حادث گردد اگر در سبیل وجوب واورا
مغیره گویند یا از اسباب او حالتی از احوال موجود لازم آید آنرا حافظه گویند بدانکه هر حالتی را از احوال سبب
است بادی وسابق وواصل برای آنکه یا سبب بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی
همچون حرارت آفتاب وبرودت هوا واین را خارجی گویند ویا همچون عقرب وقرح وآنرا نفسانی
گویند سبب غیر بدنی واورا بادی گویند وسبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی شود همچون
امتلا که اول حاصل شود وسبب عفونت بود آنرا سابق گویند واگر بواسطه سبب حالتی شود آنرا
واصل گویند همچون که عفونت سبب حمی شود بدانکه فعل تاثیر سبب بالذات بود همچون تبرید آب سرد
بالاستعمال آن ویا بالعرض بود همچون تسخین آب سرد بحقن حرارت وهر سببی از اسباب قابل است
که اگر تباعد از و ممکن نیست ضروری واگر ممکن است غیر ضروری واین قسم یا مضاد طبیعت بود همچون
قتل وغرق وتفرق اتصال یا مضاد نبود همچون نفخ با آفتاب واستحمام پس شروع کنیم در اسباب
ضروری باب اول در اسباب ضروری واورا ازین جهت ضروری گویند که مادام انسان در حیات
باشد ازان لابد بود واسباب عامه نیز گویند از برای آنکه احتیاج بدان عموم دارد در حالت صحت
ومرض واین اسباب شش اند زیرا آنکه اگر وارد نفس می شود اعراض نفسانی است واگر وارد
روح می شود هوا است واگر وارد اعضا میگردد واگر این عروض بالذات است ماکول ومشروب
واگر بالعرض استفراغ واحتباس واگر روح وعضو هر دو می شود اگر بی شعور باشد خواب وبیداری
واگر با شعور باشد حرکت وسکون بدنی مجموع در شش فصل گفته شود فصل اول در بیان هوا
بدانکه هوا محیط است با بدان محتاج الیه است از جهت ترویح وتعدیل روح باستنشاق آن ودفع فضلات
دخانی [illegible] هوا چون باندرون میرود موجب تقویت وترویح روح میشود وبسبب حرارت روح می سوزد

ودخان

و دخان میکرد و پس بیرون می آید بهترین هوا آنست که صافی بود به بخار و دود نیامیخته باشد و از
موضع آجامی و خنادق و مقابر و از میاه قل رده مثل پیاز و کنده نا و جرجیر و کرنب و از معادن ردیه
مثل کبریت و زرنیخ و اشجار متعفنه چون انجیر و جوز دور بود و در میان سقوف و جدران محبوس نباشد
مگر وقتیکه هواها ردیه در عام حادث شود و موجب وبا گردد نعوذ بالله منها که در آن وقت هوای محبوس
بهتر است از هوای گشاده و تغیراتی که هوا را حادث شود طبیعی بود یا غیر طبیعی یا مضاد طبیعی اما تغیرات
طبیعی آنست که بواسطه فصول و انتقالات آن لاحق هوا شود و پیش منجمان هر فصلی عبارت از سیر
آفتاب است در ربعی از فلک چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله
صیف و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما نزدیک اطبا
ربیع آنست که هوا معتدل بود در حرارت و برودت و در اشجار و شکوفه نشو و نما ظاهر شود
و خریف زمانی است که در مقابل ربیع باشد و تغیر اشجار و ثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا
آن زمان است که سرما غالب شود و صیف آنگاه که گرما غالب گردد و شاید که فصول اطبا
و فصول منجمان موافق بود و شاید که تقدیم و تاخیر کند اما هوای ربیع چون طبیعت خود باشد اعدل
فصول باشد و اقرب زمان اعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرت خون بود و اخلاطی
که در بدن بواسطه سرما در شتا بسته باشد در ربیع بحرکت آید بهترین ربیع آنست که معتدل بود و باران
باعتدال آید اما هوای تابستان چون طبیعت خود باشد گرم و خشک و موجب تحلیل روح و اخلاط
گردد و اگر حرارت بافراط نباشد موجب کثرت و حمرت وجه و شدت اشتها بود و اگر مفرط بود موجب
صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی باشد و بهترین صیف آن باشد که هوا صافی باشد ابر
و بخار و باران نباشد و گرما در غایت شدت نبود اما هوای خریف چون طبیعت خود باشد سرد
و خشک بود و او رادیترین فصل نهاده اند از این جهت که در مقابل ربیع افتاده و او موجب ترقد
اخلاط و نحافت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات عفنه بود بهترین خریف آنست

ربیع [illegible]
حمل و ثور و جوزا [illegible] ربیع
سرطان و اسد و سنبله [illegible] صیف
میزان و عقرب و قوس [illegible] خریف
جدی و دلو و حوت [illegible] شتا

که باران بسیار آید باد او و شبانگه بغایت سرد نباشد و چنین گاه بغایت گرم نبود اما هوای زمستان
چون بطبیعت خود باشد سرد و تر باشد و موجب تکاثف و عدم تحلل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب
آید موجب اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال بود اما امراض بارده نیز حادث شود و اگر رطوبت
بر برودت غالب آید موجب اسهال و استرخای اعضا و نزلات بود و زیادتی بلغم بود و امراض
رطوبی بود و بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر آید اما تغیرات غیر طبیعی
که مضاد طبیعی بود و لاحق هوا گردد و بواسطه امور سماوی و ارضی بود که بالنسبه فصول الطبیعت
خود نماند چنانچه مثلاً ربیع بهوای شتا گردد یا صیف بهوای ربیع و بالعکس اما امور سماوی مثل اتصالات
و قرانات کواکب و کثرت دوری فوق الارض و انکشاف او و عدم آن بود و امور ارضی شش است
اول آنکه بواسطه عرض بلد باشد و عرض بلد عبارت است که قریب و بعید که بلد از خط استوی باشد اگر
بلد قریب به محاذات احدی النقطتین المنقلبین بود یعنی نقطه صیفی و شتاوی در شمال و جنوب آن
بلد باشد در غایت سخونت بود و اگر این محاذات دو بود اگر بخط استوا قریب باشد معتدل والا بارد
دوم آنکه بواسطه وضع بلد باشد اگر نجد بود یعنی مرتفع بارد باشد و اگر غور باشد گرم سوم آنکه بواسطه مجاورت
جبال بود و این بدو وجه یکی آنکه جبل بالذات موجب زیادتی و توفر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت
شود چنانچه در جانب شمال یا مغرب کوهی بلند باشد و چون آفتاب بر و تابد اشعه به بلد منعکس
می شود و بالعکس آن واقعه شود موجب برودت دوم آنکه جبال موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانع
یکی از آن شود و موجبات آن گفته شود پس بتغیر حسب جبال در هوا حادث شود بالعرض چهارم
آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب کند اما اگر شمالی بود تبرید و اگر جنوبی بود تسخین
و اگر شرقی بود ترطیب فقط و اگر غربی تغلیظ فقط پنجم آنکه بواسطه هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره
چهار است شمالی و آن بارد و یابس است و موجب تقویت قوی و هضم و اشتها بود و اصلاح هواها
کند اما اعصاب و اعضای عصبانی را مضر بود و جنوبی حار و رطب است و موجب انفتاح مسام و ثوران

اخلاط

اخلاط و ارخای قوت و ثقل حواس و صداع و حمیات بود و صباح معتدل است و در غایت لطافت
و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین آن باشد که در اول روز آید و دبور نسبت
باد صبا ارطب و اغلظ بود و بهترین او آنست که در آخر روز آید پس هر مسکنی که مهبوب ریاح یکی
از ان ریاح دور و اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر شود [illegible] بواسطه تربت
بود هوای بلد صخری سرد و خشک بود و از عفونت دور بود و هوای بلد شوره زار و رملی گرم و خشک
بود و طینی مایل برطوبت بود و صحی و سلیم بود و تیزی عمق باشد و تغیر هوای موضع بحسب قرب
معادن نیز بود و آن بحسب طبیعت آن معدن باشد و باید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدال
است در ارتفاع و انخفاض و بهترین بادها شمال و صبا بود و خانه باید که مهب این دو ریح گشاده
بود و مهب جنوب و دبور بسته و این در موضعی باشد که اعدل بقاع بود و الا محتمل که عکس این با اعتدال
انسب بود اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود بر دو قسم است یکی آنکه تغیرات و فساد در جوهر
هوا پدید آید و آن وقتی باشد که هوا بر بساطت خود نماند و بسبب اجزای مائی و بخار دخانی که بواسطه
مجاورت بطایح ردیه و خنادق و آجام و مقابر و جیف و قتلی بهوا ممتزج شود و هوا را متعفن
سازد و موجب وبا گردد و بیشتر در آخر تابستان و خریف حادث گردد و فساد وبا به دو مرتبه است
یکی آنکه موجب تغییر مزاج و فساد آن شود بواسطه آنکه هوا رطوبات را متعفن گرداند و مرتبه دوم آنکه موجب
هلاک حیوانات و فساد نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات اثر کند هر آینه انسان و دیگر ازانها
غذا سازند هر مایده که از ان حاصل شود بسبب فساد تغیر مزاج کرده و این صورت متمادی شود موجب هلاک گردد
قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحسبی که موجب فساد زرع گردد و این تغیر یا موافق مزاج فصل بود چنانچه
گرما در تابستان در موضع معین بحدی زیاده شود که فساد هوا کند یا مخالف مزاج فصل بود همچو مهر که در
تابستان پیدا شود و موجب فساد هوا گردد [illegible] که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن
موجب تحریک روح گردد و این حرکت یا بجهت خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج حرکت و اگر این متمادی

شود موجب تحلل شود و شاید و لغشی و موت انجامد دفعةً غضب بود و اگر بتدریج بود لذت و فرح
و اگر محبوب داخل حرکت کند اگر دفعةً بود خوف و فرح اگر بتدریج بود غم و حزن و آنچه از هر دو جهت بود اگر
اول بداخل حرکت کند پس بخارج خجالت بود و اگر بالعکس این بود هم و فرق میان هم و غم آنست
که هم در مکروهی گویند که هنوز حادث نشده و غم در مکروهی که واقع شده باشد و این عوارض تابع سوء المزاج بود
و او نیز تابع عوارض بود و تصورات نفسانی نیز موجب تأثیر و انفعال میگردد چنانچه گفته اند در حالت
مجامعت هر صورتی در خیال مجامع آید نطفه بدان صورتی متشکل بود و از تصور انسان حموضات و مشابه آن
کندی دندان پیدا می شود و از تصور چیزی که از آن خوف و فرح حاصل شود تغیر در نفس ظاهر شود والله
اعلم فصل سیوم در حرکات و سکونات بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات
بقایای غذا و خفت بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی بود
و حرکت از اسباب مغیره بدن است اگر تأثیر او مختلف بود بحسب شدت و ضعف و قلت و کثرت
و حرکت مادام که بحد افراط نرسد موجب تسخین بود و تحلیل فضلات کند و چون در بدن و روح و مسام
حرکت شدید که بسیار باشد تسخین زیاده از تحلیل کند و آنچه کثیر باشد و شدید نبود تحلیل زیاده از تسخین کند
و بحسب مقارنات اموری چند مختلف شود مثل حدادی حرکتی که مقارن آتش است تحلیل او بیشتر بود
سکون تبرید بود بسبب آنکه چیزیکه موجب انتعاش حرارت بود منتفی است و ترطیب نیز کند از جهة
اجتماع رطوبات و منع تحلیل و سکون و موجب چند آن باشد و از جمله حرکات ریاضت است که انسان را
مضطر گردانید بتنفس عظیم متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی نشستن
و کشتی گرفتن و بعضی خاص است بعضوی مثل قرائت یا آواز بلند اعضای صدر را و آواز بلند گوش را
و نظر در اشیای دقیق چشم را و اعتدال در مجموعه موجب صحت باشد و افراط در آن مضر بود و تدبیر آن در حفظ
الصحت گفته شود انشاء الله تعالی فصل چهارم در خواب و بیداری خواب مشابه سکون بود و در و
حرارت غریزی متوجه باطن شود جهت نضج و هضم چیزی که آنرا استعداد آن باشد که هضم شود و نضج

لون

قوت طبعی کند و تخلیص بدن از فضلات و استراحت قوت نفسانی کردد و ازالت اعیا و افراط
در و موجب تبرید بدن و تبلید نفس و تهییج وجه و ضعیف اعضای عصبانی و قوت نفسانی کند و سست
کند و سبب لقاعد بخارات شود و اشتها ببرد و رنگ تباه کند و از خواب روز بیشتر این افعال صادر شود
و بیداری مشابه حرکت است و موجب اضداد خواب و افراط در و موجب اختلاط و خفت عقل و صداع
و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و از آن امراض سوداوی تولد کند **فصل پنجم در ماکول و مشروب**
بدانکه چیزی که وارد بدن میگردد و در میان او و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا شود از شش قسم بیرون نیست
یا غذای مطلق یا غذای دوائی یا دوای مطلق یا دوای معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق آنست
که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نگرداند بتغیری که خارج از طبع باشد و مشابه بدن شود و غذای دوائی آنست
که از بدن متغیر شود و او را متغیر گرداند بکیفیت مشابه جسن او شود و غذائیت او بر دوائیت غالب شود
دوای غذائی گویند دوای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن متغیر گرداند و مشابه بدن نشود دوای معتدل
آنست که از بدن متغیر شود و بدن متغیر نگرداند و مشابه او نشود و دوای سمی آنست که از بدن متغیر شود و بدن
را متغیر گرداند و فساد بدان کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد بدان کند
و اگر حار باشد بتحلیل روح و اگر بارد بود بانجماد و موجب هلاک شود و ماکول را بر وجهی دیگر تقسیم کرده اند
اگر اثر آنچه وارد بدن میشود بکیفیت فقط بود آنرا دوائی گویند و اگر بماده فقط بود آنرا غذای گویند و اگر
بصورت فقط بود ذوالخاصیت گویند و اگر این ذوالخاصیت اگر در کیمی موافق تریاق گویند و اگر بغیر در موافق
بود فادزهر گویند و اگر مخالف طبیعت بود سم گویند و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دوای غذائی گویند
چون خیار و انار و مانند آن باشد اگر بکیفیت و صورت بود دوائی ذوالخاصیت گویند بدانکه غذا
منقسم میشود بلطیف و کثیف و معتدل و هر یک از این بکثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل بوده هر یک
از این بحسن الکیموس و ردی الکیموس و معتدل و این مجموعه بیست و هفت قسم بود حاصل آن
از ضرب سه در نه و لطیف آن باشد که از و خون رقیق و سهل الانفعال و سریع الاستحاله حاصل

شود مثل آب گوشت و شراب و کثیف آنکه ازو دمی غلیظ بطی الاستحاله حاصل شود مثل گوشت گاو
و بادنجان و کثیر الغذا آنست که اکثر ازو مستحیل بخون شود چون گوشت بره و زردهٔ بیضه و قلیل الغذا
بعکس این مثل البقول ردیه و اشربه و فواکه ایضاً بدانکه غذا چون وارد بدن گشت ناچار او را مدد رقیق
و مرققی باید تا صلاحیت قبول هضم و نضج در وی پیدا آید و در مجاری ضیقه نفوذ کند و آن چیز که این فایده
ازو حاصل آب باشد یا آنکه فواید دیگر نیز هست مثل محافظت رطوبت اصلی و نضارت و صفای
لون بدن و تبرید و ترطیب اعضائی و تلطیفه حرارت و منع عفونت غذا را در بدن بکیفیت و
کمیت تاثیری باشد تاثیری که بکیفیت بود آنست که بدن را گرم کند بواسطه آنکه غذا مستحیل بدم میشود
و دم مسخن است و تاثیری که بکمیت بود آنست که زیادتی غذا موجب برودت بود زیرا آنکه برده
حرارت غریزی است که در بدن و فضلات مختص شود چنانکه در چراغ از بسیاری روغن حادث
شود و این حرارت چون منطفی شود موجب حرارت غریبه شود و نقصان غذا موجب ذبول
ذبول حادث شود زیرا که بدن محتاج است ببدل ما یتحلل و چون وارد کم از آن میشود که تحلیل میرفته
باشد ذبول حادث شود و آب غذا نشود و افراط در و موجب ضعف اعصاب و قوا و شهوت
بود و بهترین آبها آب چشمه است که بر گل خالص یا بر سنگ جاری گردد و منبع آن دور باشد از
بلندی منحدر باشد و تیز رود و زود گرم و سرد باشد و زود کدر و صاف گردد و باد شمال و باد صبا
بدان وزد و آفتاب تابد و هر چه در وی بجوشانند زود مهرا شود و موجب ثقل معده نشود و بیک
بار نوشیدن تشنگی بنشاند و مجموع این صفات در آب نیل موجود است و آب باران لطیف
خصوصاً در تابستان که از ابر رعد بارد اما ازین حیثیت کثرت رطوبت و لطافت زود متعفن
و اصلاح آن طبخ است و آب کاریز ثقیل بود و آب چاه ازان اثقل و مضر بود و آب برکها
و آجام مضر بود و آب معدنی اگر حدیدی بود تقویت احشا کند و نشف و منع سیلان و نفث الدم
کند و نوشادری مطلق و مجلی بود و نفطی و ذهبی تقویت معده و احشا و دل کند و بورقی و ملحی نیز ازو نفع

آرد و کبریتی ملین طبع و تنقیه جلد کند و آب گرم مفید بود معده و غاسل و مماسل آن بود و قولنج را بگشاید
و طبع نرم کند و آب سرد مقوی معده و سینه و شهوت و مسکن عطش کند و آب برف و یخ اعضاء عصبانی
را مضر بود **ایضا قسم دیگر در شراب** اگرچه در کلام مجید بر منع و تحریم آن نازل گشته و مباشرت او از جمله
کبایر است و اخبار و احادیث در خباثت آن وارد شده است اما چون طبیعت در معالجات بدان
محتاج میشود خصوصاً که شرع نیز بشرطی مخصوص نیز رخصت فرموده اگر خلایق در آن شروع نمایند
و بدلیل منافع للناس طالب منفعت اند و او را مضرت نیز بسیار است بنابراین مقدمه در انواع بحسب
زمان و طعم و لون و رایحه و قوام شروع اما بحسب زمان بدانکه از ابتداء ظهور سکر تا شش ماه حکم
نو دارد و اسم نو دارد و تا تمامی سال متوسط گویند و بعد از سال حکم کهنه دارد و شراب نو غذا بسیار دهد
و فربه کند و مناسب محرور و اوقات حاره بود اما کبد را زیان دارد و اسهال و نفخ از و تولد کند و کهنه
زود نفوذ کند تلطیف و تقطیع اخلاط کند بلغمی مزاج و امراض بارده را مفید بود و حواس را قوت دهد
و متوسط در جمیع احکام متوسط بود اما باعتبار لون بهترین شراب احمر ناصع است پس یاقوتی
و آنچه زرد بود حار و کم غذا بود و زود نفوذ کند و خمار آرد و ابیض نیکو غذا دهد و ترطیب کند اسود بدترین
انواع شراب بود اما باعتبار طعم شراب شیرین مقوی و مقطع بلغم بود و دیر گوارد و جگر و سپرز را
مضر بود شراب تلخ حار بود و زود نفوذ کند و اعضا را مضر بود شراب عافصت تقویت معده
و احشا کند و تغذی آلات سینه را مفید بود و حایض و دیر مستی کند و منتن غایت بد باشد و موجب فساد
بود اما باعتبار شراب قوام غلیظ دیر گوارد و سده آرد و رقیق و صافی که از هر نوع باشد نیکو بود و سکر
و خمار آن زود زایل شود و کلیات غلیظ اما نبیذی و زبیبی جگر و معده را مفید بود لیکن قبض و نفخ و صفرا
پدید آید و شابی گرم و تر است و مسخن بود و عسلی حار و مقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار آرد و وجع مفاصل
را مفید بود اما صداع و تب آرد و خرمایی مفید و مغلظ اخلاط بود و ریاح و سودا از و تولد کند اما
تسخین بدن کند و آنچه از حبوب مثل آرزو و برنج سازند بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف بود

ودران منفعتی نباشد وموجب مضرت نباشد اما اسکار کند اما منفعت شراب فرشی کویند
که در هیچ مفردی ومرکبی این منفعت نیست که دروست واین منفعت یا نفسانی بود یا بدنی منفعتی
که نفسانی است سرور ونشاط وازالت افکار فاسده ورغبت شجاعت وسخاوت ومنع وحشت
ودفع سوء الخلق وجودت ذهن وذکا وصفای خاطر بود واما آنچه بدنی بود تحسین لون است و
برافت واشراق آن وانعاش حرارت غریزی وتفتیح مسام ومجاری وتقویت هضم وتکثیر و
تلطیف دم وترقیق وتنقیهٔ اخلاط واستحالت بلغم بخون وکسر غلبهٔ سودا ومعاونت طبیعت در دفع
فضلات مثل ریح واسهال وعرق وادرار اما مضرت او آنست که ازالهٔ عقل او میکند که اشرف
مخلوقات وانفع مکنونات وتمیز انسان از دیگر حیوانات ازوست وقوی را ضعیف میکند ومنع
ادراک نفسانی وبدنی وسقوط شهوت طعام وجماع وارخای اعصاب ومفاصل وحدوث غفلت
وبهت ونسیان ورعشه وفالج وتغیر کلام وصوت وتشکل ونقل حواس وغیر از آن از وی تولد کند

فصل ششم در احتباس واستفراغ بدانکه اعتدال در استفراغ واحتباس موجب حفظ صحت است
واستفراغ موجب تبرید وتخفیف ونحول بود واحتباس مفرط موجب سده وعفونت وتولد حمیات
است وسقوط شهوت طعام بود واحتباس چیزیکه در شان او استفراغ بود از امراض اورام
وتفرق اتصال وحمیات وانصداع اوعیه حادث وبدن وحواس را تقلیل کند چون استفراغ
متعاده جماع وحمام است دران شروع میرود اما جماع فعلی است که بر صحت وقوت وجمیع
افعال وقوای موقوف است زیرا که مبدا او قوت مخیله وباعثه وشهوانی است ومحرکه که تمدید
آن عضلات میکند وقوت حیوانی ارسال حرارت وروح وریح بدان عضو کند وقوت طبعی
تولید مادهٔ منی واحالهٔ آن ودفع آن میکند وانثیان خود مخصوص این فعل است بنابراین باید
که درین اعضا هیچ نوع امراض نباشد وجمیع افعال که بر هر یک متعلق است بر تهیج طبیعی وارد
شود چه برافتی ازینموجب ضعف القوت بود وجماع چون بحسب اعتدال واحسن اوضاع واشکال

استعمال کنند موجب انتعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویت اشتها و دفع وسواس و
امراض سوداوی و مرطوبی بود و دفع امتلا و ثقل بدن کلال حواس و ترک آن موجب حدوث
اضداد آن شود و افراط از آن موجب ضعف قوای و ذبول بدن و امراض بارده شود و اعضای
عصبانی را مضر بود اما حمام فعل طبعی آن تسخین است بواسطه هوا و ترطیب است بواسطه آلت و
استعمال حمام و انفعال بدن از آن بحسب بیوت و آنکه سه مرتبه دارد و بیت اول مبرد و
مرطب بود بیت دویم مسخن و مرطب است بیت سیوم مسخن و مجفف است و استعمال حمام
اگر باعتدال بود موجب تفتیح فضلات و دفع آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انعاش
حرارت غریزی و شهوت غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن بود و ترک آن موجب اضداد
این بود خاصه اگر معتاد بود افراط در استحمام موجب ضعف قوای و عدم شهوت جماع و التهاب مولد
با عضاء ضعیفه گردد و استحمام با آب سرد موجب تبرید و ترطیب و نشاط و قوت اعضاء و قوای
و حرارت غریزی بود و مناسب مزاج حار چون محروری مزاج باشد والله اعلم بجمیع الامور

باب دویم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل است فصل اول در اسباب مقتضیه ضروری

و آن نتایج است
اسنان و اجناس و عادات و صناعات و واردات خارجی از آن جمله است که او را تاثیر در احوال
بدن بیشتر است چنانچه بعضی اشخاص در سنی ضعیف و مریض باشند چون انتقال بسنی دیگر قوی
و صحیح گردد یا بالعکس چنانچه محروری مزاج در سن کهولت گردد و سرد مزاج بعکس این بود و در حالت
سن چهار است اول سن نمو و آنرا سن حداثت گویند و ابتدا این سن طفولیت است و آن
زمانی است که مولود را استعداد حرکت نباشد بعد از آن سن صبی و آن بعد از نهوض بود و قبل
از سخت شدن اعضا بعد از آن سن ترعرع بعد از آن سن غلامیه و آنرا رهاق گویند و این
قوت بلوغ باشد بعد از آن سن فتا تا سی سال که سن شباب است دوم سن وقوف
آنرا شباب گویند و او بعد انقضای سن نمو باشد قریب بچهل سال و حرارت در وی بوا

کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب قدری بعلت قلت شدید نشود چنانچه هیزم تر و خشک را
علحده مستعمل گرداری و برنا این متساوین در کمیت و نه در کیفیت سیوم سن کهولت و او بعید
از انقضای سن وقوف تا قریب شصت سال بود و در این سن حرارت در نقصان و یبوست
در تزاید بود چهارم سن شیخوخت و آن از انقضای سن کهولت بود تا آخر عمر و در این سن یبوست
غالب میشود و برودت بسبب رطوبات غریبه زاید و این مجموعه که گفته شد بحسب اغلب بود اما
بحسب مواضع و بلدان متفاوت گردد چنانچه گویند در حبش و زنگبار انسان تا سی سال و چهل
سال منقضی میشود اما اجناس مزاج ذکوری بحرارت و یبوست مایل بود و مزاج اناث برطوبت
و برودت مایل باشد و این نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کُلّ وَاحِدٍ مِنَ الذکور نسبت بکُلّ وَاحِدٍ
من الاناث چنین بود اما صناعات هر قسمی از آن موجب امری شود مثل آنکه صناعتی که میانشوری را
در آب باید بود همچون قصارت موجب ترطیب شود و صناعتی که مجاور آتش باشد موجب تسخین
و تخفیف بدن بود و افراط در آن بسبب کثرت تحلیل موجب تبرید شود و صناعتی که مجاور گل باشد
موجب یبوست گردد مثل گلکاری و درزگری و طیانی اما عادات از آن جمله است که ترک آن مغیر مزاج
گردد مگر اعتیاد حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی عادت
بچیزی کرده باشد که موجب فساد مواد بود اگر بکلی از آن دفعةً باز آید موجب ضرر و تغیر مزاج شود بتدریج
از آن باز آید و ازین جهة گفته اند که العادة طبیعت خامسة اما واردات خارجی مثل ضمادات
و اطلیه و کمادات و مشمومات حاصل می شود و از دیگران نمی شود و آنچه اطلیه است بواسطه مناسب
با روح و سرعت نفوذ مقوی صحت بود و آنچه کریه است بالعکس و از آنجمله نضجی یا آفتاب است
که موجب تحلیل رطوبات استسقا بود و صداع بارد را مفید بود و همچنین اندفان در رمل گرم
امراض رطوبی را نافع باشد و استنقاع در زیت تشنج و اعیا را مفید بود مثل رش آب سرد
بر روی موجب انتعاش قوت و ازاله کرب و لهیب و غشی میشود خصوص که با گلاب باشد

فصل دوم در تعدید اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر
یا بدنی همچون حرکت و ریاضت و ملاقات مسخنات از اغذیه و ادویه خواه بسبب داخل بود خواه
بسبب خارج و تکاثف مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون مفرطین بود و
استعمال مبردات داخلی و خارجی و فجاجت اخلاط و افراط در استعمال مسخنات و افراط در تقلیل
و تکثیر غذا و اسباب رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل یا وجودت هاضم و سکون و نوم و اجتناب
محللات و مجففات بافراط بود و اسباب یبوست استعمال محللات مفرطه و مجففات بافراط
بسبب داخل و خارج و اسباب ملاست از داخل مثل تناول مرطبات و مولدات اخلاط رطبه لزجه
بود و از خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیه حمام و هوای نرم و اسباب خشونت ملاقات
محللات و مجففات بافراط و قابضات بود داخلی یا خارجی و اسباب استفراغ قوت دافعه
و ضعف ماسکه و رقت ماده و توجه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتباس شدت ماسکه و ضعف
دافعه و غلظ و لزوجت ماده بود و توجه طبیعت بطرف دیگر و اسباب فساد شکل قصور مصوره یا
رداءت منی بود در اصل خلقت یا رداءت انفصال از رحم یا رداءت تقمیط یا سرعت حرکت طفل نه
در وقت خویش یا ضربه و سقطه و مثل آن بود و اسباب حدوث چیزی غلیظ بود در مجاری از
خلط و ثفل یا التحام منفذ یا انطباق مجرای بواسطه غشاوتی یا یبس مجاری و اسباب اتساع مجاری
ضعف ماسکه یا شدت حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه و اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت
ماده و شدت قوت جاذبه بود و اسباب نقصان مقدار و عدد در اول خلقت نقصان ماده یا
ضعف مصوره بود بعد از خلقت سببی از اسباب خارجی بود مثل تآکل و قطع و اسباب فساد وضع
مفارقت عضوی بعضوی مثل تشنج یا استرخا یا اثر قرحه یا ولادی بود و اسباب تفرق اتصال
از داخل ماده اکال یا متحرک یا لداغ بود یا امتلا ممدد یا شدت دافع بر مجرای طبیعی یا حرکت عنیفه بود
یا انفجار ورمی بود از خارج مثل قطع و سقوط و کشیدن بر ریسمان و سوختن با آتش یا اسباب قرحه جراحتی

بود که منقیح شود یا ورمی که منفجر گردد یا لیده که متاکل شود و اسباب ورم امتلا از اخلاط یا از ماده
ریحی یا مائی بود و قوت عضو دافع و ضعف عضو قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید بود و اسباب
خلع شاید که بدنی بود مثل فتق که از رطوبت مرخیه پیدا شود یا امری خارجی بود مثل ضربه و سقطه و اسباب
وجع که عبارت از احساس و منافی بود حسیت هو منافی دا سوء مزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون
اوجاع مختلف و متعدد است اسباب آن نیز مختلف و متعدد است و اوجاع مشهوره پانزده بود
اول حکاک است و سبب آن خلطی حریف یا مالح بود دوم خشن است و سبب آن خلطی خشن بود سوم
ناخس است و سبب آن ماده تیز بود یا ریحی که ممتد در غشا بود و از جهت عرض چهارم ممدد است و سبب آن
خلطی حریف یا ریحی بود که ممدد عصب باشد یا عضل از جهت طول پنجم ضاغط است و سبب آن ماده
ریحی بود که جای عضو تنگ کند ششم مفسخ است و سبب آن ماده ریحی بود که میان عضل و غشای او
حادث شود هفتم مکسر است و سبب آن ماده ریحی بود که میان عظم و غشای او حادث شود هشتم رخوات است
و سبب آن ماده بود در میان عظم و عضل باشد نهم ثاقب است و سبب آن ماده غلیظ یا ریحی بود که
میان طبقات اعضا واقع شود دهم مسلی است و سبب آن همین سبب ثاقب است و فرق
میان او و ثاقب آنست که ماده ثاقب را نفوذی بود و چنان محسوس شود که عضو را سوراخ میکند
و ماده مسلی آنست که در آن موضع محتبس شود یازدهم خدر است و سبب آن بارد بود یا انسداد منافذ
روح نفسانی دوازدهم ضربان است و سبب آن ورمی حار بود در عضوی حساس سیزدهم اعیائی است
و سبب آن یا تعب بود و آنرا اعیاء تعبی گویند یا خلطی ممد آنرا اعیای تمددی گویند یا خلطی لاذع آنرا
اعیائی قروحی گویند یا سبب ریحی بود آنرا اعیائی ریحی گویند چهاردهم لاذع است و سبب آن خلطی
حار بود پانزدهم ثقل است و سبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشا متعلق است
یا غشائی گرد در آمده باشد بواسطه انجذاب غشا ثقلی کند یا ورم بود که در عضو حساس واقعه شود
و حس عضو را باطل کند همچون سرطان نعوذ بالله منها اسباب وجع قطع سبب موجب بود محللات

یا مخدرات

یا مخدرات و خواب نیز از مسکنات وجع بود و بحقیقت مسکن وجع قطع سبب است اسباب تخمه
و امتلا از دو بیرون نیست یا امری خارج بود مثل استعمال مرطبات یا توفر رطوبت و فضل او و موانع
تحلیل یا امر داخلی بود مثل هاضمه یا دافعه یا شدت ماسکه یا ضیق مجاری اسباب ضعف
انواع است زیرا که این سبب یا وارد بر جرم عضو شود یا وارد بر روح یا وارد بر قوت اگر وارد بر عضو
بود سوء المزاج بود و سوء ترکیب و تفرق اتصال بود و اگر وارد بر روح بود سوء المزاج بود و تحلل بکثرت
استفراغ و اگر وارد بر قوت شود مانع کثرت ضد در فعل از آن قوت بود اگر اعتبار اسباب بعیده کنند
فساد هوا و ماکول و مشروب نیز از اسباب ضعف بود اسباب حرکت غیر طبیعی یا بسبب مضعف بود چون رعشه
یا یابسه یا یبوستی متشنجه چون فواق یابس یا فضول موذی تیز چون ناقص یا موذی بلذع چون قشعریره
یا ریحی که طالب خروج بود چون اختلاج **مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات** و این مقاله مشتمل
در باب است **باب اول در احوال و اعراض** بدانکه احوال بدن انسان بمذهب جالینوس سه حال است
صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت هیأتی طبیعی بود که بوجود آن افعال از بدن انسان بسلامت
صادر شود و مرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه آن موجب آفت افعال بود و حالت ثالثه هیئتی
بود که نه حد صحت بر وی صادق آید و نه حد مرض زیرا که حالت است که افعال مطلق سلیم نیست چون
شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت و مرض هر دو مجتمع بود در وقتیکه واحد بنسبت با شخص واحد و در دو
عضو همچون حال اعور یا در شخص مجتمع اند اما در دو جنس چون صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت
خلقت یا مرض مقدار یا مجتمع شوند اما در دو وقت چون شخصی که در تابستان یا در سن شباب
صحیح بود و در زمستان یا در سن طفولیت مریض و بالعکس این و یا شیخ زیرا در میان الناس
واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت واسطه در حدیکه او گفته است خلل نیست اما عرض هیئت غیر طبیعی
که بواسطه مرض موجب آفتی شود و او تابع مرض باشد چون صداع و شاید که عرض بنفس خود مرض باشد
که عرض سبب مرضی باشد همچون وجع قولنج که سبب غشی میشود و باشد که چیزی سبب هم عرض و هم مرض باشد

چون حمی و سعال که عرض ذات الجنب باشند و چون مستحکم شود نفس خود مرضی باشد و سبب الصداع
عرق میشود و بواسطه انقباض حرکت عنیفه و سل که عرض او قرحه شش است و سبب ضعف معده می شود
و نفس خود مرضی باشد بدانکه مرض مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس است جنس اول امراض سوء المزاج باشد
و آن هشت قسم است که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج ساذج بود یا مادی جنس دویم در امراض
ترکیب و آن چهار قسم است امراض خلقت و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار باب است اول مرض
شکل بود و آنست که شکل عضوی از مجرای طبعی متغیر شود بجهتی که مضر بود مثل اعوجاج مستقیم و استقامت
معوج دویم امراض مجاری یا آنکه فراخ شود مثل اتساع عصبه مجوفه که موضع نور چشم است یا تنگ گردد
مثل خناق که تنگ شدن منافذ نفس است یا منسد گردد مثل انسداد عروق کبد و غیره سیوم امراض مجاری
یا آنکه بزرگ شود کیس انثیین یا کوچک گردد چون صغر معده یا خالی شود چون خلو تجاویف قلب از دم
در قرحه مهلک یا ممتلی و منسد شود چون صرع و سکته چهارم امراض سطوح و آن تغیر سطح عضو باشد از مجرای
طبعی یا آنکه عضوی که در شان او آنست که خشن باشد او را املاستی حادث شود چون ملاست معده و امعا یا
بالعکس مثل خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار زیادتی عضوی خاص بود چون عظم اللسان و داء الفیل
و زیادتی عام بود همچون سمن مفرط و نقصانی خاص بود همچون ضمور اللسان و عام بود همچون هزال
مفرط اما مرض عدد زیادتی عدد طبیعی بود همچون سلع یا نقصان آن در اول خلقت باشد اما مرض
وضع چون زوال عضوی بود از موضع خود بخلع یا غیر خلع جنس سیوم امراض مفرد تفرق اتصال است
این مرض بحسب موضع مختلف بود و تفرق اتصال اگر در جلد باشد خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد
جراحت گویند اگر متقادم نشده باشد قرحه گویند چون متقادم شود ناسور گویند و اگر در عظم واقع شده
باشد کسر گویند و اگر بعرض بود صدع گویند اگر بطول بود تفرق اتصال در غضروف اگر بعرض بود فسخ گویند
اگر بطول بود تشقق گویند و در عصب شق و شدخ گویند و در عروق نیز شق اما مرض مرکب که اجتماع
امراض حادث شود چون سل مثلا که از حمی دق و قرحه ریه مرکب است و تسمیه بعضی امراض بسبب

مشابه بود مثل داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب محل چون ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض
بود چون صرع و سکته و بدانکه یا مرض اصلی باشد یا بشرکت باشد آنچه اول حادث شود اصلی بود و آنچه
بسبب او حادث شود بشرکت باشد و این شرکت یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه آنکه آن عضو
ماده را طریقی بود یا آنکه میان دو عضو خادمی و مخدومی بود چون عصب دماغ را یا مبداء فعل او بود چون
حجاب ریه را یا محل مجاری عضو ماده را بود چون دو دماغ معده را یا مفرغ عضو بود چون بغل
قلب را و پس گوش دماغ را و اربیه کبد را بدانکه اوقات و ازمنه مرضی که بسلامت منتهی شود چهار است
ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط ابتداء مرض را زمان ابتدا گویند و مادام که در تزاید بود زمان تزاید و چون واقف
شود و تزاید نکند زمان انتها گویند و چون نقصان پذیرد زمان انحطاط والله اعلم **باب دویم در علامات و
دلایل** مشتمل بر مقدمه و بیست فصل **فصل اول در مقدمه** بدانکه علامت آنست که بدان استدلال کنند بر احوال بدن و
افعال که از قوای صادر میشود و این علامات و آثار یا دلالت بر نفس مرض کنند چون سرعت
و اختلاف نبض که دلالت بر حمی کند یا محل مرض کند چون منشاری که دلیل ورم حجاب کند یا دلالت
بر سبب مرض بود چون علامات امتلاء و یا علامات ملازم مرض بود چون تب حار و ضیق النفس و وجع ناخس
در برسام یا دلیل بر امراض آلتی بود و این نوع مشکل است و موقوف بر معرفت تشریح است
و استدلال در آن بچند چیز میکنند اول افعال اگر نه بر مجرای طبیعی بود دلیل آفتی باشد در مبداء افعال که
قوای است و دلیل آفت آن عضو باشد که مظهر او است چنانچه دلالت افعال ارادی و حسی بر حال
دماغ و دلالت نبض بر احوال قلب و دلالت بول بر کبد و دلالت براز بر معده و امعاء دوم موضع مرض
چنانچه وجع در طرف ایمن دلیل ورم کبد بود و طرف ایسر دلیل ورم طحال است سیوم شکل مرض چون
دلالت ورم هلالی شکل بر آنکه ورم محدب کبد است **چهارم** مایستفرغ چون بول و براز که در باب خود گفته
شود و چون استدلال بانواع است در بیست فصل یاد کرده شود والله اعلم **فصل اول در علامات مزاج**
بدانکه علامات مزاج و آثارات مزاج ده است اول ملمس است باعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و میل آن

بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت بود دوم سحنه است و هو حال البدن فی الهزال والسمن
سمن لحمی دلیل حرارت و رطوبت بود و سمن شحمی دلیل برودت و رطوبت و هزال لحم دلیل برودت و
یبوست بود سیوم لون است بیاض آن دلیل برودت بود و حمرت و صفرت دلیل حرارت و صفرت
دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم موی است کثرت سواد و جعودت آن دلالت بر حرارت
مزاج کند و شقرت و حمرت بر اعتدال و سهوبت و بیاض بر برودت پنجم هیأت اعضا است سعت
عروق و سینه و عظم و تمامی خلقت دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت ششم کیفیت انفعال است
سرعت انفعال بکیفیت از کیفیات دلیل غلبه آن کیفیت بود هفتم افعال طبیعی است از افعال
آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت هشتم
نوم و یقظه است کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت بیداری دلیل یبوست
نهم افعال نفسانی است طیش و حرکات و حدت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعالات دلیل
حرارت بود و حسن و بلادت و فرط حیا و وقار و بطوء انفعالات دلیل برودت دهم فضول مندفعه
و شدت رایحه و صبغ آن دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلیل بر رطوبت کند
و قلت بر یبوست فصل دویم در امتلاء امتلاء زیادتی و کمیت اخلاط را گویند ردی باشند یا صالح
و علامت امتلاء مجملاً ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انتفاخ عروق و امتلاء نبض و
انصباغ و غلظ قاروره و کلال بصر بود اما مفصلاً علامت غلبه دم ثقل سر و تمطی و تثاوب و لعاب
و کدورت و بلادت حواس و حلاوت دهن و حمرت لون و زبان و ظهور می شود دو رفتن خون از مواضع
سهله الانصداع مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزها سرخ بود و علامت غلبه بلغم بیاض لون
و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف هضم و حمضا ترش و کثرت
خواب و بلادت حواس و تخیل آب و سرما و چیزهای سفید و علامت غلبه صفرا صفرت لون و چشم
و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان و قی صفرا و تقشعره

وتخیل شعلهٔ آتش و چیزهای زرد بود و علامت غلبهٔ سودا تیرگی و خشکی بدن و غلظ و سواد خون و شهوت
کاذب و کثرت افکار و وسوسه و خون و تخیل دود و تیرگی چیزهای سیاه بود فصل سیوم در نبض و آن حرکتی
از اوعیهٔ روح که عبارت از قلب و شرائین باشد و هر نبض مرکب است از انبساطی و سکون و انقباض و سکون
و قبض و بسط از جهت جذب نسیم و دفع دخان است و اجناس نبض ده است جنس اول ماخوذ است
از مقدار انبساط و اقسام بسیط آن نه است اول طویل است و او آنست که اجزای او اکثر در طول محسوس شود
و سبب آن شدت حاجت و ترویح بود و کثافت لحم و صلابت جلد دویم قصیر و او در مقابل طویل است
سیوم معتدل است در قصیر و طویل چهارم عریض و او آنست که اکثر اجزای او در عرض محسوس شود و سبب آن
غلو عروق و رطوبت آلت بود پنجم ضیق است و او در مقابل عریض است ششم معتدل در عرض و ضیق بود
هفتم شاهق است و او آنست که اجزای او در عمق محسوس شود و سبب شدت حاجت و مطاوعت آلت هشتم
منخفض و او در مقابل شاهق است نهم معتدل در شهوق و انخفاض و از امتزاج این هیئت بیست و هفت قسم
حاصل شود اما آنچه مشهور است و اسمی دارد شش است اول عظیم و آن نبض طویل عریض عمیق بود دویم
صغیر و او در مقابل عظیم بود سیوم معتدل در عظیم و صغیر باشد چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شهوق زاید
بود پنجم دقیق و او در مقابل غلیظ بود ششم معتدل در غلیظ و رقیق بود جنس دویم ماخوذ است از زمان
حرکت و آن سه قسم است اول سریع و او آنست که زمان حرکت او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت بود
دویم بطی و او در مقابل سریع بود سیوم معتدل در سرعت و بطو جنس سیوم ماخوذ است از زمان
سکون و او هم سه قسم است اول متواتر و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت
حاجت و ضعف قوت بود دویم متفاوت و او در مقابل متواتر بود سیوم معتدل در تواتر و تفاوت
جنس چهارم ماخوذ است از قوام آلت و آن سه قسم است اول صلب و او آنست که انگشت با عتمادی تمام
حرکت و انبساط او فرو نشاند و سبب آن یبوست جرم رگ باشد دویم لین و او در مقابل صلب است
سیوم معتدل در صلابت و لین جنس پنجم ماخوذ است از ملمس آلت و آن سه قسم است اول حار و سبب آن

و مطاوعت

[illegible]

سخنه بود دویم بارد واو در مقابل حار بود سیوم معتدل در حرارت و برودت جنس ششم ماخوذ است از امتلا و خلو واو سه قسم است اول خالی واو چنان باشد که در اندرون عروق چیزی زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن امتلا بود دویم ممتلی واو در مقابل ممتلی بود سیوم معتدل در خلو و امتلا جنس هفتم ماخوذ است از کیفیت نبض فرع نبض و آن سه قسم است اول قوی واو آنست که در انبساط سخت بر انگشت کوبد و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب و فرح معتدل دویم ضعیف واو در مقابل قوی بود سیوم معتدل در ضعف و قوت جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف و آن دو قسم است اول مستوی واو عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات قرعات مساوی بود دویم مختلف واو در مقابل مستوی بود و این مختلف دو قسم است منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آنست که اختلاف او را انتظامی باشد یعنی هر دوری یا چند دوری که گذرد یا اختلاف باشد مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را هیچ انتظامی نبود بلکه در هر دوری او را اختلاف دیگر عارض شود جنس نهم ماخوذ است از حال وزن و آن جید الوزن باشد یا ردی الوزن جید الوزن آنست که بر مجرای طبعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود ردی الوزن سه قسم است اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی که لایق سن صاحب نبض باشد تجاوز کرده باشد صاحبش قاصر بود چنانچه نبض شباب مثلاً چون وزن نبض صبی باشد سیوم خارج الوزن و آن نبضی بود که وزن او مشابه هیچ نبض از اوزان نباشد و باید دانست که حرکات نبض طبعی نسبت بموسیقاری موجود است زیرا که همچنانکه تالیف نغمات با دوری القیاع و تقدیر ازمنه که در فقرات متخلل گردد تمام می شود نسبت ازمنه نبض نیز در بطو و سرعت و تواتر نسبتی القاعی است پس اگر این نسبت متفق بود چنانچه در ازمنه آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض منتظم که آنرا نامی نهاده اند و مشهور است اول غزالی و آن نبضی بود که مختلف باشد در سرعت و بطو چنانچه اول بطی باشد پس ناگاه بسرعت مایل بود و بتدریج هر بار سرعتش متغیر شود شبیه بحرکت غزال دویم موجی و آن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا و خلو و بطریق موج آب محسوس شود سیوم دودی و آن نبضی

بود چون موجی اما از اعظم و امتلا نباشد و ضعیف تر بود چهارم نملی و او کوچکتر از دودی بود پنجم منشاری
و آن نبضی بود که مختلف باشد در عظم و صغر و صلابت و لین و شهوق و انخفاض و بعضی اجزای او شاهق
بود و بعضی منخفض ششم ذنب الفار و او آنست که نبض متحرک شود و بتدریج ضعیف و صغیر شود و باز
بدرجه اول عود کند و بدین تیره ضعیف شود هفتم مسلی و او همچون ذنب الفار است الا آنکه عود او بدرجه
اول بتدریج بود چنانچه بتدریج ضعیف شده باشد و ذنب الفار دفعةً عود کند هشتم ذو الفترة و او
آنست در زمانی که توقع حرکت بود ساکن گردد نهم الواقع فی الوسط و او آنست که حرکت او همچون ارتعاش
بود دهم الملتوی و او آنست که همچون ریسمان پیچیده محسوس شود یازدهم المطرقی و او را ذو القرعتین
نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانچه حرکت انقباض الا او محسوس نشود و شبیه بحرکت مطرقه دوازدهم
المرتعد و او آنست که حرکات چون حرکات رعد محسوس شود و این مجموع دلالت بر سوء الحال
مریض کند فصل چهارم در نبض اسنان و اجناس و فصول و اعراض اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم
و اقوی بود از نبض اناث چنانچه عظیم و متواتر بود اما نبض باعتبار اسنان نبض صبیان مایل بلین و نبض
شبان مایل بعظم بود و قوت بود و وزن لایق بدو آنست که در صبیان زمان انقباض از انبساط
اندکی زاید شود و نبض کهول بصغر و بطو مایل بود و وزن لایق ایشان آنست که زمان انقباض از انبساط
کمتر بود اندکی و نبض مشایخ صغیر و بطی و متفاوت بود و وزن لایق ایشان آنست که زمان انبساط از انقباض
بیشتر بود اما باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف مختلف و ضعیف
و در شتا بطی و متفاوت و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و یقظه در ابتدای خواب
نبض صغیر و متفاوت بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر ناگاه بسببی خارجی
بیدار شود نبض وی سریع و مختلف و متواتر بود باشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر ریاضت بتعب نرسد
نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بحد تعب رسد نبض در عظم و قوت ناقص بود و در سرعت و تواتر زاید
و اگر تعب بافراط بود نبض دودی و نملی شود اما باعتبار حمام اگر آب گرم بود با اعتدال باشد و تحلیل نرسد

نبض سریع و قوی گردد و اگر بتحلیل رسد صغیر و متفاوت اگر تحلیل بافراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت
و استحمام باب سرد در سرعت و تواتر ناقص گردد اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع
متواتر شود و در سرور عظیم و متفاوت و در غم صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فزع سریع و مرتعش
و غیر منتظم اما نبض در اوجاع در ابتدای اوجاع نبض عظیم و سریع باشد اگر متمادی شود صغیر و متواتر شود پس دودی
و نملی گردد اما نبض در ورم ها منشاری و صلب و مرتعد بود و گاه باشد که ورم بسبب حمی شود و در انتها در سرعت
و تواتر افزاید و در ورم بارد بطی و متفاوت بود و در ورم لین موجی و در ورم صلب منشاری والله اعلم فصل پنجم
در قاروره و آنرا تفسره نیز گویند و استدلال بدان باعتبار هفت جنس بود جنس اول لون و طبقات آن
پنج است اول صفرت و مراتب آن شش است اول تبنی است و آن بر قصور نضج دلالت کند دوم اترجی
و او دلیل حسن حال نضج باشد سیوم اشقر و او دلیل حرارت بود چهارم نارنجی و او بر شدت حرارت دلالت
کند پنجم ناری و او زاید از نارنجی بود ششم زعفرانی و او بر حرارت مفرط دلالت کند مرتبه دوم حمرت و مراتب آن
چهار است اول اصهب و او دلیل غلبه دم باشد دوم وردی است و حمرت او زاید از اصهب بود سیوم احمر قانی
چهارم احمر اقتم و او در حمرت زاید بود از قانی و مجموعه دلیل غلبه خون باشد سیوم خضرت و مراتب او پنج است
اول فستقی و او دلیل برودت بود دوم آسمانجونی و آن دلیل برودتی سخت باشد و علامت شرب شراب بود
سیوم نیلجی و او دلیل برودت بافراط بود و این هر دو در صبیان و مشایخ دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی
و او دلیل احتراق اخلاط بود پنجم زنجاری و او دلالت بر احتراق شدید و دلیل هلاک بود چهارم اسود و مراتب
او چهار است اول اسودی که ماخوذ از زعفرانی باشد که بسیاهی زند و او دلالت کند بر یرقان و تکاثف
صفرا دوم اسودی که از احمر اقتم بسیاهی زند و او دلالت کند بر غلبه خون و احتراق آن باشد سیوم اسودی که
از خضرت حاصل شود باشد و آن دلیل سوداء مرة باشد چهارم اسودی که از بیاض ماخوذ باشد و آن بر
احتراق بلغم دلالت کند و بول اسود فی الجمله دلیل حرقت مواد یا قوت غریزی بود و بغایت بد باشد خصوص
در مشایخ و نساء و اما بعد از حمیات اما اگر تناول چیزی سیاه مثل انگاره و آتش مو نیز بود و آنرا اعتبار نباشد

[illegible]

نهم بیاض است و آن دو قسم است اول رقیق شفاف است و آن دلیل برودت و ناامیدی از نضج بود

دوم ابیض حقیقی است و آن ناشفاف است اگر مخاطی بود دلیل غلبه بلغم بود و اگر با آن دسومتی باشد

یا همچون شیر باشد دلیل ذوبان باشد و این آخر تب دق باشد و قطاعی باید و دلیل قروح آلات

بول بود و سپیدی مایل بزردی و بی مده دلیل حصات یا مواد خام بود و رصاصی بی رسوب بغایت

بد باشد و اگر مشابه منی یا شیر باشد دلیل بحران امراض بلغمی باشد و آنچه مشابه ماست و شیر باشد در

امراض حاده دلیل هلاک باشد و از الوان بول یکی آنست که مشابه بغالکوشت باشد و آن دلیل ضعف

کبد یا غلبه دم باشد و دیگر آنست که مشابه بول زیت باشد و او دلیل بد باشد خصوص که منتن جنس دوم

در دلایل قوام بول باشد و آن سه قسم است اول رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف

کلیه و آلات بول دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج باشد که دلیل نضج مواد و یا انفجار اورام یا

انفتاح سده باشد یا غلظ بول اگر بتدریج کم شود نیک باشد و اگر متمادی گردد خصوص در حمیات حاره بد باشد

سوم معتدل از غلظ و رقت و آن دلیل نضج تام و حسن حال باشد جنس سوم رایحه بول است و آن شش قسم

است اول عدیم الرایحه و آن دلیل برودت مزاج و نقصان حرارت غریزی بود دوم منتن و او دلیل

قروح مجاری بول یا اخلاط عفنه بود سوم حامض الرایحه و آن در مرض حار دلیل موت حرارت غریزی بود یا دلالت

کند بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده حادث شده باشد چهارم حلو الرایحه و آن از حموضت پاک بود و آن

دلالت کند بر رطوبات جنس چهارم زبد قاروره است و ماده زبد رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی بود که در

جوهر بول باشد سواد و شقرت زبد دلیل یرقان بود و کبر آن دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل [illegible]

بود جنس پنجم قلت و کثرت بول است و آن اگر کمتر از آن باشد که می باید نسبت با مشروب دلیل مقدمه

استسقا یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن بود که می باید دلیل استفراغ رطوبات زاید بود

یا علامات ذوبان اعضا بود جنس ششم صفا و کدورت است و آن غیر رقت و غلظ بود و بول کدر دلالت

کند بر اشتغال طبیعت بنضج اخلاط و بر سقوط قوت و صافی دلالت کند بر عدم نضج جنس هفتم رسوب است

ورسوب جوهری باشد که از مائیت غلیظ تر بود و از و متمیز شود خواه مترسب شود خواه متعلق باسیده و استدلال بدو

متخلخل

از چند وجه کنند اول از جوهر او یا طبیعی بود یا غیر طبیعی اما طبیعی سپید باشد یا زرد و متصل اجزا و متشاکل و بی نتن

و راسب بود چون تحریک کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و زود راسب بود و دلالت کند بر هضم طبیعی

و نضج تام اما غیر طبیعی یازده قسم است و هر یکی را اسمی است اول خراطی و آن همچون صفایح بود و کبار باشد

و صغار اما کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد اگر نابت بود دلیل خراشیده شدن اعضای بود باشد

اگر کلد بود یا شبیه بفلوس ماهی بود و آنچه سپید باشد دلیل قروح و جرب مثانه اما صغار اگر سپید بود

نخالی گویند و دلیل جرب مثانه یا ذوبان اعضا بود اگر سرخ بود و آنرا کرسنی گویند و آن از کلیه یا از کبد

یا دم محترق بود دوم کشنیزی و سویقی نیز گویند و از نخالی خرد تر بود و اگر سپید باشد ذوبان یا جرب مثانه

بود اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سوم لحمی و آن شبیه بجوهر گوشت باشد و سپید او

کرسنگی گویند چهارم دسمی و او همچون چربی باشد دلالت کند بر ذوبان شحم و سمین پنجم مدی و آن

دلیل انفجار ورم باشد یا قروح ششم مخاطی و آن از خلط خام باشد هفتم و آن همچون تارهای مو باشد و آن

از اخلاط خام و انعقاد در رطوبت و حرارت غریبه هشتم عجینی و آن شبیه بقطعهای خمیر بود و آن از ضعف معده

یا امعا بود یا از زنا و النباتات نهم رملی و آن دلیل حصات و رمل بود اگر سرخ باشد از کلیه و اگر سپید

باشد از مثانه دهم رمادی و آن همچون خاکستر نماید دلالت بر احتراق بلغم یا مده که بطول مکث منعقد شده باشد

یازدهم علقی و آن شبیه بخون بسته باشد اگر با مائیت متمزج باشد دلیل ضعف کبد باشد و الا از قرحه جاری

بود دوم استدلال از مکان رسوب و آن سه قسم است اول غمام و او آنست که طافی بود بر سر آمده

دلالت بر قلت نضج و کثرت ریح کند دوم متعلق است و او آنست که در وسط و دلیل توسط حال نضج

باشد سوم راسب و آن اگر طبیعی بود نیک باشد و اگر غیر بد باشد زیرا که دلالت کند بر استحکام سبب سوم

استدلال از وضع رسوب و استوای رسوب محمود و دلیل نیک بود و در رسوب مذموم بعکس این و تشتت

و پراکندگی آن از ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از رایحه رسوب باشد مخالطت دماغ

آن با بول و دلالت بر آنکه از کبد و حوالی آن باشد و اگر متمیز باشد و متمیز نباشد دلالت کند از مثانه و مجاری اوست

استدلال از بول زنان حبلی اگر ظهور رسوب زود باشد دلیل رحم تنگ بود و اگر دیر بعکس این باشد و بول
زنان غلیظ و سفیدتر از بول مردان بود و بول زنان آبستن صافی و در وسط آن چیزی همچون پنبه منفوش
ظاهر بود و بول الشبان در ابتدا مایل بر رقت بود و در انتها مایل بحرکت و بول الفتیان مایل بسواد بود و بول
صبیان سپید و غلیظ بود و بول شبان مایل بناری و معتدل القوام بود و بول کهول بیاض مایل بود و بول مشایخ
سفید و رقیق باشد

فصل ششم در استدلال از براز

استدلال آن از چند وجه کنند اول از کمیت آن اگر زاید بود از قدر
طعام دلیل کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد بسبب ضعف واقع بود یا احتباس که در
امعاء قولون یا اعور حادث شود دوم از قوام آن اگر رقیق و لزج بود دلالت کند بر اخلاط لزج و در تب حاده
دلیل ذوبان باشد اگر رقیق غیر نضج بود دلالت بر سده یا ضیق مجاری یا سوء هضم یا تناول مرطبات کند اما
غلیظ اگر با رطوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و مواد باشد سیوم استدلال از لون و لون براز طبیعی آن است
که ناری بود و شدت آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان آن دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن از سده
مجاری مراره باشد و یرقان بود اگر بوی ریم آید دلیل انفجار قرح بود و خضرت براز کراثی بود یا زنجاری دلالت
بر فرط جمود و احتراق کند باقی الوان براز چون الوان بول باشد چهارم استدلال از هیئت آن طبیعی او
آن است و جیلی بود پس اگر منتفخ باشد همچون زبد کاه دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر
پیش از وقت تقاضا کند و در خروج سریع باشد دلیل کثرت صفرا یا ضعف ماسکه و اگر تاخیر کند و بطیء
الخروج بود از ضعف هاضمه یا دافعه یا برد امعاء یا تناول قابضی بوده باشد ششم استدلال از رایحه اگر نتن
آن زاید از معتاد باشد از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود باقی همچون اعتبار روایح بول باشد
هفتم استدلال کنند از زبد آن و زبد او دلالت بر غلیان یا بر کثرت ریاح کند و براز طبیعی آن است که
متشابه الاجزا باشد و معتدل بود در رقت و غلظت و از قراقر خالی بود و منتن و عدیم الرایحه نباشد
و سهل الخروج و غیر لاذع

فصل هفتم در بحران

و بحران تغیری عظیم بود که دفعه واقع شود از مقاومت طبیعت

با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را به سلطان و مرض را بدشمن باغی و بدن را به مملکت و روز بحران را بروز قتال
پس اگر درین روز سلطان که طبیعت است دشمن را که مرض است بشکند و بر وی غالب آید و از مملکت
براند آنرا بحران تام جید گویند و این بحران موجب صحت شود بزودی و اگر سلطان غالب شود ولیکن نه چنانکه
دشمن را بکلی دور کند بلکه محتاج باشد باستقامت بمقاومت دیگر آنرا بحران ناقص جید گویند و دلیل
طول مرض باشد و اگر دشمن غالب شود نعوذ بالله منها و سلطان را بکشد و مملکت بدست فرو گیرد آنرا بحران تام
ردی گویند بغایت بد باشد اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مالک مملکت گردد
آنرا بحران ناقص ردی گویند و انتهای مرض یا به بحران باشد یا به تحلیل ماده بتدریج بی وقوع بحران یا با انتقال ماده از
عضوی بعضوی و این را بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضوی رئیس بخسیس نقل کند آنرا انتقال جید گویند
و اگر بالعکس بود ردی و بحران محمود آنست که بعد از نضج تام در روزی باحوری واقع شود و بحران که بدفع ماده باشد
نه بانتقال در عقب آن خفت و راحت حاصل شود و بحران مذموم بعکس این باشد و همچنانکه در مصاف که از طرفین
سپاهها مشغول می باشند و امور آن چو صیاح و عجاج و خوف و تحیر باشد در روز بحران نیز امورها مثل
اضطراب و سوء حال مریض واقع شود و بحران که بدفع ماده شود یا بقی بود یا باسهال یا برعاف یا بادرار یا بعرق
و هر یک را از آن علاماتی باشد که دلالت کند برانکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده خواهد کرد اما علامات قی ضیق النفس
و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و ثقل آن و تاریکی چشم بود و علامات اسهال ثقل البطن و قراقر
و درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات رعاف صداع و طنین گوش و اشتعال و سرخی روی و خارش
بینی بود و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول و علامات عرق نبض موجی و نداوت و انتفاخ بشره بود
و بحرانی که بعرق و ادرار واقع شود ماده رقیق دفع کند ازین جهت بحرانی که بدان آن باشد اکثر اوقات ناقص
بود و هر بحران در ابتدا مرض واقع شود و مهلک بود و در وقت تزاید ناقص بود و در انتها تام شود و در انحطاط
بحران نباشد و در روز بحران طریق آنست که مریض را بهیچ وجه تحریک نکنند و روزهای بحران را که ایام باحوری
میگویند اول آن مرض چهارست و باشد که در مرض حاده تقدم کند و در سیوم واقع شود و بحران جید در روز

چهارم

چهارم منذر باشد به بحران واگر در پنجم واقع شود نیک بود و روز ششم اگر در ششم بحران واقع شود بد باشد هفتم

بحران روز است و درین روز بحران قوی جید واقع شود و روز هشتم نادر بحران واقع شود و بد باشد روز نهم

منذر است به بحران روز دهم بحران است واگر روز یازدهم بحران واقع شود بد باشد و در چهاردهم و در دوازدهم

بحران بد باشد و سیزدهم چون روز هفتم است روز چهاردهم روز بحران است و درین بحران قوی و جید

بسلامت باشد پانزدهم بد باشد روز هفدهم روز بحران است و منذر است به بحران بیستم اگر در هژدهم

و نوزدهم بحسب نادر بحران واقع شود و روز بیستم و بیست یکم روز بحران است اما بیستم قوی واقع شود و روز

بیست و چهارم روز بحران است و درین روز بحران قوی واقع شود و روز بیست و هفتم روز بحران است بعد از آن

سی و یکم و سی و چهارم و هر بحران که بعد ازین واقع شود قوی نباشد و در روز سی و هفتم روز بحران است

بعد ازین روز چهلم و بقول بقراط بحران بعد از چهل نباشد اما بقول بعضی در شصتم و هفتادم و صدم و صد و بیستم

واقع شود **فصل ششم در علامات محموده و ردیه** بدانکه در امراض علامات محموده در امراض ثبات قوت

و صحت اشتها و سلامت عقل و ذهن و خلق و انقیاد معالجات و سهولت احتمال مرض در حمیات

ظهور بثرات بر لب و بینی و بحران جید روز بحران و خواب شب و اول روز و خفت و راحت بعد از

خواب و تنفس طبیعی مجموعه علامات نیک باشد و علامات ردیه خلاف این باشد و چشم در گو افتادن

و گشاده ماندن دهن و تنفس بیاپی و حدت سر و بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و دایما

بر یک حال داشتن و بسیار انگشت در بینی کردن و پیچیده شدن لب به پشت یا افتادن و روی از مردم

باز گردانیدن و دست و جامه و دیوار مالیدن چنانچه کسی چیزی طلبد و سکوت بسیار و گفتن بسیار و [illegible]

در غیر روزهای بحران و هر لحظه برجستن و نشستن و از هر کس ترسیدن و یرقان پیش از هفتم و رعاف

مفرط بی ظهور خفت و عطسه در اول مرض نشانهای بد باشند بر هم سودن دندان و برودت اطراف با حرارت

[illegible] و منقطع نبض و وجع احشاء و حدوث رعشه و سواد زبان و ظهور عدسی سیاه یا بنفشی و رعاف

سیاه اندک و بول سپید و سیاه مجموعه علامات بد باشند و نتن بینی و حدوث در غیر ایام بحران و طلب جای

تاریک سواد و خضرت و تیرگی لون و شریان و سیاه شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن
سر گوش و بول رقیق ابیض در سرسام و اختلاط و برودت ظاهر یا حرکت باطن مجموعه دلیل مرگ باشد و بسیار
باشد که نزدیک مرگ مرض و وجع ساکن شود بغتة بی سببی ظاهر و آن بجهت آن باشد که طبیعت از حیات نومید گردد
و ترک تصرف کند و آن نیز دلیل مرگ باشد و علامات نکس یعنی باز آمدن بیماری ساکن شدن تب بود بی وقوع بحران
و بی تحلیل و استفراغ و ایضاً ضعف و عدم اشتها و غثیان و خبث نفس و سرفه و خواب بسیار و تهیج روا
و سستی چشم و منع بول از زوال آن نکس است و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و اختلام در ابتدای
مرض والله اعلم خاتمه فی منذرات الحوادث مع الانتقال من علة الی علة اخری اما انذار حوادث چنان باشد که کسی را
تغیری حادث شود در عادات طبیعی مثل شهوت طعام و بول و براز و عرق و غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان دم
بواسیر و طمث منذر بمرض باشد و خفقان دایم منذر باشد بمرگ مفاجات و کابوس و دوار بصرع و سکته و
اختلاج بسیار بتشنج بسیار و خدر شدن اعضا بفالج و اختلاج و وجع بلقوه و ثقل و کلال بدن با کثرت عرق
منذر باشد به سکته و فالج و حمرت روی و چشم و سیلان دمع و نفرت از روشنی منذر باشد بسرسام و حزن بی سبب
و کثرت فکر بد بمالیخولیا و سرخی روی با کمودت و غلظ بجذام و دوام صداع و شقیقه بنزول آب در چشم
و انتشار و تهیج روی و چشم باستسقا و ثقل و تمدد در طرف راست بعلل کبد و ثقل تهیگاه و خاصره بعلل
کلیه و سقوط اشتها و قی و تنضج و وجع اطراف بقولنج و حکه مقعد که بسبب کرمهای مقعد باشد به بواسیر و حدوث
قوبا بسیار به برص و بهق به ابرص منذر بود و سیلان طمث در زمان حمل باسقاط و سخت شدن و بر آمدن ساقین
بدوالی و داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الریه و سل و عرق و بول منتن بحمیات عفنه و حرقت بول به
قروح مثانه اما انتقال علتی بعلتی دیگر چنان باشد که اگر در حمیات حاره صمم حادث شود بعد از آن اسهال
صفراوی دست دهد صمم زایل شود و همچنین رمد با سهال صفراوی و استسقا با سهال بلغمی و مائی و تشنج رطب
بحمی و جنون ببواسیر و سعال بورم خصیتین و فواق امتلائی بعطاس زایل شود و همچنین بداء الثعلب بیرون درد
کرده و دیگر اعضا به دوالی و داء الفیل زایل گردد قسم دوم در طب مشتمل بر سه مقاله مقاله اول در حفظ صحت

بر علاج کلی مشتمل بر دو باب **باب اول در حفظ صحت** و این مشتمل بر ده فصل است **فصل اول در تدبیر حبالی و مولود**

هرگاه علامت آبستنی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و قی و اسهال و فزع و صوت هایله و ریاضت و تعب و بویهای تیز احتراز نمایند تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن اگر بحسب اضطرار چیزی از اینها بعمل آید مضر نباشد اما اسراف نباید کرد و بقدر ضرورت بکار باید بست چون بماه هفتم رسد همان احترازات مرعیه دارند و سکنجبین و گلنگبین و تلطیف غذا و اسقاط شهوت کل کنند اما مولود باید که در خانه معتدل باشند و زاید چون جدا شود ناف او از بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه بروغن بیالایند و بر آن نهند و مولود را با آب و نمک بشویند چنانچه آب بدهن و بینی او نرسد اگر با آن آب سماق و مشادته و حلبه و سقط باشند بهتر باشد بعد از آن با آب فاتر شیرین بشویند و انگشتی عسل در دهن او نهند و در قماط بپیچند و هر عضوی را بجای خود نهند و برقع بر بندند و در خانه تاریک بپرورش کنند و هر روز او را برفق تحریک دهند و هر چند روز با آب فاتر بشویند **اما رضاع** بدانکه شیر مادر با طفل نسبت دیگر مناسب تر می آید اما اگر مادر صحیح المزاج بود لیکن تا چهل روز نگذرد شیر مادر ندهند کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواهند که دایه بگیرند باید که خوش شکل و نیکو خلق و قوی بود و سال او میان بیست و پنج و سی و پنج و معتدل المزاج بود و پستان بزرگ و شیر بسیار داشته و شیر معتدل القوام بود و شیر پسر بهتر از شیر دختر است چنانچه گفته شد دایه نیز پس از وضع خود تا چهل روز نگذرد شیر ندهد و غذای معتدل تناول کند هر بامداد پستان را اندکی بدوشند پس در دهن طفل نهند و از حرکت مفرط و ریاضت و مجامعت احتراز نمایند اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کنند مثل سکنجبین ساده و یا بزوری و صعتر و نانخواه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق باشد اغذیه غلیظ مثل هریسه و ترید بخورند و اگر شیر بسیار بود چنانچه موذی طفل بود تقلیل غذا کنند و زیره و عدس و سرکه بر پستان ضماد سازند هرگاه مرضعه را امری خارجی عارض شود شیر ندهد تا عارضه زایل گردد و در **رضاع** دو سال و چون نزدیک شود دندان برآید بتدریج معتاد الطعام گردانند و شیر برنج و نان در شیر و عسل آغشته بدهند و چون اورا برآمدن دندانهای ظاهر شود روغن بابونه و عسل در لثه بمالند و پیه مرغ و خرگوش در گرد دهن و دندان بمالند و اگر انگشت بسیار بخاید دهن او را العسل و نمک بشویند و قطع

بیخ سنک در دست او دهند در وقت سخن گفتن بن زبان او بمالند در امراضی که طفل را لاحق می شود معالجه
طفل و مرضعه هردو کنند و مرضی که اطفال را بسیار عارض میشود ذکر خواهد کرد اما در استطلاق شکم
او را بامون و انیسون و ورق گلسرخ و مرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه از ان متاذی نشود و زرده تخم مرغ
نیم برشت بدهند و بست مفید بود و اگر متمادی شود داکی پنیر مایه بزغاله با آب سرد بدهند در احتباس
شیافی از عسل و فودنه و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت بر شکم بمالند و در عسر
تنفس بن گوش را بروغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا بیاشامند و در کام سر طفل را گرم
سازند و اندکی عسل بدهند و سعی کنند تا قی کند تا آنکه انگشت یا پر مرغ چرب کرده بحلقوی او فرو برند
چنانکه اذیتی بدو نرسد و در سعال صمغ عربی و کتیرا و بهدانه و فانید با شیر یا روغن بنفشه بدهند و در
وجع گوش حضض و صعتر و مرزنجوش و روغن بجوشانند و در گوش چکانند و اگر از گوش رطوبتی بیرون
آید پاره پنبه بعسل و شب یمانی و زعفران آلوده کرده در گوش نهند و در قی کردن بسیار شراب
سیب و اندکی پسته بدهند و معده را طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم بدهند با حاشا و
بر شکم نیز برنهند و روغن زیت در شکم بمالند و در قلاع که عبارت از بثرها بود که
در دهن حادث شود هر چه از ان سیاه بود قتال بود و دهن را بعسل بشویند و بنفشه و گل
کشنیز بسایند و بران افشانند و سماق و گلنار و پوست انار نیز مفید بود و اگر عطسه
متواتر کنند علامات ورم دماغ و یا حوالی آن ظاهر شود علاج ورم کنند و اگر علامات
ورم نبود بادروج بسایند و در بینی دمند و اگر از قطع ناف در آن موضع ورم حادث شود و علک البطم در روغن
بجوشانند و اندکی در حلق چکانند و در ناف مالند و اگر مبتلا شود عروق الصباغین و خون سیاوشان
و انزروت و اشق و مر بسایند و بران افشانند و در اضطراب و بیخوابی روغن خشخاش در سر بمالند و با
پوست خشخاش و کاهو در آب بجوشانند و در سر بمالند و شراب خشخاش بلیسانند و در [illegible]
و شکر دهند و در ورم حلق تلیین کنند بشیاف و رب السوس شراب بنفشه دهند و در خرخره خواب نیز گ

بگویند

بکوبند و با عسل بدهند و در ریح صبیان که عبارت از بادی است شبیه بصرع مقعد خنیه بید ستر و کمون و عود
الصلیب بمالند و بدهند و در خروج مقعد حقنه ببلوط و کلسنج و مورد و گلنار و پوست انار و شب یمانی
بجوشانند و درین طبیخ نشانند یا گوی درین طبیخ تر کنند و بمقعد نهند تا آب ورق بارتنگ بر مقعد مالند
و در زحیر که از سرما بود کمون و سپندان با روغن گاو بدهند و آجر گرم کنند و نمدی بر آجر اندازند و بر آن
نشانند یا زرده تخم مرغ با پخته برسر نهند بدهند و بر آن نشانند چنانچه آن زرده بمقعد رسد و در تولد کرمهای
خرد در حوالی مقعد راسن و عروق صفر و اکر شکر بدهند و شیاف از مغز خسته زردالو تلخ و نفتالو یا
بر آن استعمال کنند و کرم دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و درمنه و زهره گاو و شحم حنظل بر شکم طلا
کنند و طفل چون از شیر باز گیرند باید که ابتدا با طعام لطیف آشنا کنند تا قوت بگیرد بحمام برند و از خوف و
غضب و اخلاق بد و غم و بیخوابی نگهدارند و چون قوت دویدن و بازی کردن پدید آید رها کنند تا ببازی مشغول
شود که آن همچون ریاضت ایشان باشد و چون شش ساله شود بمؤدب سپارند و آسایش ایشان آن
بتدریج کم کنند و بر ریاضت می افزایند بکیکه از کار و شغل نیز ملول نشود و خیر الامور گزینند تا باخلاق حمیده
بالیده شود فصل دوم در تدبیر فصول در فصل ربیع موادی که در زمستان افسرده باشد بحرکت آید و منبعث گردد
و تدبیر آنست که آنرا کم کنند بتقلیل و تلطیف اغذیه و استفراغ و آن بقی یا فصد یا اسهال کنند بحسب عادت
و غلبه اخلاط و از محققات و مسخنات شدید و کثرت حرکات و استحمام و کثرت اکل لحوم و حلاوی و شراب
احتراز باید کرد و از اشربه مثل شراب حماض و مثل اغذیه و ریباس و سکنجبین اقتصار باید کرد و از اغذیه
مثل زرشک و سماق و انار و مثل آن مناسب باشد و در فصل تابستان با سایش و رفاهیت مشغول
باید بود و در مهب شمال قریب با آب روان که از بخار و دخان و غبار دور باشد مسکن سازند و از
حرکات عنیفه و خواب روز و کثرت جماع و اکل و شرب و اکل فواکه و استحمام با آب سرد اجتناب باید
کرد و اگر بدین ممتلی باشند در ابتدای خریف استفراغ لطیفی باید کرد و در وسط آن استفراغ بتسهیل
کنند و در فصل زمستان خود را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضت و کثرت اغذیه و لحوم

وشراب درین فصل مفید بود و قی و استحمام و استعمال مسخنات شاید کرد و اکثر جامه مویینه و پشمینه باید پوشید اما در
وبا نعوذ بالله منها که هوا از مجرای طبیعی بگردد تدبیر آنست که تقلیل اخلاط و رطوبات کنند بتقلیل غذا و استعمال مجففات
و اصلاح هوا کنند بریاحین مطیبه مثل سیب و ترنج و بهی و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک و بخورات
مثل عود و عنبر و قسط و سندروس و قرنفل و لادن و اشق و سعد و اذخر و ابهل و پوست انار و مورد و آبنوس
و زعفران و باید که خانه بگلاب و سرکه و بهی و انگوره جوشانیده مرشوش دارند و گوشت در غذا و شراب کمتر خورند
و از قی و فصد و مجامعت و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در موضع مکشوف و منکشف ساکن نشوند و قطعا وهم
بخود راه ندهند و از شراب به شراب حماض و لیمون و ریباس و صندل تناول کنند و از اغذیه بر حموضات اختصار
کنند و آب سرد بسیار بخورند و گل ارمنی با شراب ورد مفید بود و تریاق فاروق و مثرودیطوس پیش از غلبه وبا
سوده باشد و صبر و زعفران و مر بکوبند و با عسل قرص سازند و بامداد یک درم بخورند فصل سیوم در تدبیر ماکول و مشروب
و درین دو بحث است بحث اول در ماکول بهترین غذا آنست که از و خون پاک متولد شود و لذیذ باشد چون نان
گندم آفت نارسیده و گوشت گوسفند یکساله و از میوه آنچه قریب بغذا باشد انگور رسیده و انجیر و رطب
امزجه ماکول در فن دوم گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و بهترین وقت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق
بود و بعد از ریاضت بود و بی اشتها چیزی نباید خورد و اشتهای آنچه غالبه را دفع نباید کرد و از زیاده خوردن و تطویل
زمان اکل اجتناب باید نمود و اندکی هنوز شهوت طعام باقی باشد که دست از طعام کشند و جمع در میان الوان طعم
نکنند که موجب تحیر طبیعت شود و بیک غذا نیز عادت نباید کرد و عادت بحموضات ضعف و نحافت آرد
و اعضای را مضر بود و غذا الفه موجب کسالت باشد و اشتها ببرد و شیرینی و چربی اشتها را ببرد و به
گرم کنند و غذا مالح هزال و خشونت آرد و دفع حلو و دسم بحامض کنند و یا العکس و از مالح و حریف بد
بالعکس و عادت باحتیاط کردن و ایم مزاج را تضعیف کند و مناسب مزاج معتدل اغذیه مرطبه بارده مثل
و کدو و خشک جو و حموضات غیر مالحه مثل تمر هندی و نارنج و غوره باشد و موی مزاج را مبردی که قامع
رطوبات بود مناسب تر بود مثل حموضات و بلغمی مزاج را مسخن و ملطف مثل گنجشک و گوشت کبک و تیهو

و دراج

درراج وسوداوی مزاج را مرطبی معتدل درحرارت مثل مرق گوشت بره و زردی بیضه و در زمستان غذاهای
حار خورند که بالفعل حار بود و در تابستان غذاهای بارد که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف غذای
معتدل باید بحسب مزاج و بهترین نوبت غذای آنست که روزی دو نوبت و روزی یک نوبت
اتفاق افتد و آب در عقب غذا تا توانند نخورند خصوصاً بسیار نوشیدن و در عقب غذا خواب
جهت هضم مفید بود و حرکت خفیفه جهت انحدار مطلوب است اما عنیفه مضر است و شیرینی و شراب بر سر
غذا که هضم نشده باشد و در عقب غذا اگر مراد و مانعت بود ریاضت مناسب نیست و صاحب معده
ناری را اغذیه لطیف نباید خورد و صاحب سکون و رعب را و ضعیف معده را گوشت و اغذیه غلیظ مکرر
باید خورد و بخلاف مرتاض که او را اغذیه غلیظ نباید خورد و کثیر الغذا مناسب نیست کسی که بعد از غذا احساس
حرارت کند غذا بدفعات اندک اندک باید خورد و مطلقا از تخمه احتراز ضروری بود و اگر امتلا محسوس شود
و غذا هنوز در معده باشد قی باید کرد و الا تلیین طبیعت ضرور بود و مسهل و در اکثر جوارش کمونی و شهریاران و محرور
را اطریفل و گلقند موافق بود و اگر از این هیچ تدبیر سود نکند خواب باید کرد و شبانروزی امساک نمودن و
بعد از آن استحمام و اصلاح اغذیه حاره سکنجبین کنند و از آن بارده بعسل و دفع مضرت اشیاء
غلیظ مثل هریسه و پاچه و فالوده و نان فطیر باشیاء ملطفه باید کرد مثل انجامه و کبر و سرکه و پیاز و سیر
و برگ ترب و همچنین دفع مضرت هر چیزی از آن کنند که در مزاج ضد او بود و جمیع لبنیات و حموضات
و ماهی تازه و لبنیات نباید کرد و ماست و ترب و ماست و تخم مرغ نخورند و لبنیت با برنج نباید خورد
و کبوتر بچه با سیر و پیاز و عسل با خربزه و شیر و شراب باهم جمع نکنند و از کبابی که از چوب گز
کرده باشند و بریانی که پوشیده باشند احتراز نمایند و از دسومات و کله و سر که با برنج نباید خورد
و حموضات که از ظرف مسین باشد اجتناب نمایند خصوصاً که در آن تجربه باشند [illegible]
اما آب بعد از آن خورند که غذا شروع در هضم کرده باشد و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته اند که غذا
هرگاه آب طلبید باید خورد خصوصاً که در میان غذا عادت کرده باشد و جوانان و محروری مزاج را منع نباید کرد

اما در عقب استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه مثل خربوزه و در اثناء خواب مطلقاً نخورند خصوصاً آب
سرد و اگر نتوانند کرد و صبر کنند و ملاومت عطش کاذب نباید کرد و جمع میان آب روان و آب
چاه مضر است و اصلاح آب فاسد را بطبخ کنند یا خاک پاک بجا میزند پس صافی کنند و آب شور را
با سکنجبین و آب زاجی را با چیزهای نرم و آب تلخ را بچیزهای چرب و شیرین و تریاق همه آبها را مخالف
پیاز است خصوصاً سیر که پرورده [illegible] که بهترین شراب آنست که طعم و بوی او خوش بود
و صافی و معتدل القوام بود اندکی ازان اگر در ظرف کنند و چند روز بنهند فاسد نگردد و میباید که تا چهارده
سال و بقول افلاطون تا هژده سال نرسد شروع در شراب ننمایند و مشایخ و سوداوی مزاج را شراب
احمر و اصفر غیر ممزوج مناسب و محروری مزاج را و جوانان را ابیض یا اصفر ممزوج یا مروق اما بدو
ساعت پیش از شرب فراج باید کرد و کهول را صرف و اندک باید خورد و در زمستان و بلاد بارده
بیشتر متحمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس و در بهار اندک و صرف باید خورد و در خریف کمتر ممزوج
و شراب آنگاه خورند که غذا انهضام شده باشد و بعد از غذای ردی الکیموس نخورند و غذای که مناسب آن
باشد زرشک و سماق و انار و آب کوشت و امثال آن باشد بحسب مزاج و در میان غذا و در
عقب آن پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای اعانت هضم بران معتاد باشند کی شاید
و غذا در شراب خورد و ناشتا نخورند و عقب ریاضت و مادام که سرور و نشاط در تزاید باشد
نجمه ذهن سلیم و عقل بحال خود بود از کثرت شراب خوفی نباشد و حد انقطاع او این باشد که اول آن
که طافح شود و چون خراب غلبه کند و غشیان آید و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود
و حرکت سست گردد قی باید کردن و ترک شراب و بخواب مشغول شدن و بیشتر اب اندکی
قی نباید کردن و شرب بکاسهای کوچک مناسب تر بود و پیاپی نخورند و بیکدفع خوردن
نیمه مضر بود مگر کسی که بدان معتاد باشد اگر کسی خواهد که بسیار شراب خورد غذا اندک باید خورد و از
چیزهای شیرین احتراز کنند و اگر کسی خواهد که زود مست شود عود و زعفران و جوز بوا در شراب کنند

اما نقل کما

اما نقل حکما منع کرده اند لیکن اگر بدان محتاج باشند و معتاد بوده و محروری مزاج را سیب به و امرود
و انار و زعرور و حماض و ربوبات حامضه و قرص لیمون و سکنجبین و از بقول کاهو و خیار بین
و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت بود قرص کافور رخصت داده اند و سرد
مزاج را نقل بگوارش ملوکی و عود و زعفران و گلقند و فندق و پسته و جوز مناسب بود و
مرطوبی را نخود برشته و فندق و بادام بریان کرده نمک شور ساخته و یابس مزاج را الفواکه و
مرطبات نقل باید کرد و در میان غذا شراب نباید خورد و تشرب در مجلس فراخ و روشن
کنند و در تابستان کنار جویبار با الصدقاء و احباء و کسانیکه از ایشان تنفری نباشد بنشینند و
آداب صحبت آنست که تزیین بدن کنند یا آنکه اندام را از وسخ پاک دارند و جامهای لطیف
و پاک پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار برند و در مجلس از
چیزیکه موجب تنفر بود چون تفل و بینی پاک کردن احتراز کنند و اگر کسی از ایشان آید از مجلس دور
شود پس از آن باز فی المجلس فی الفور نیاید تا یکبار نوازش نکنند و کلمات ظریف و حکایات
لطیف کنند و از حکایتی که موجب حزن و غم باشد پرهیز نمایند و اگر مجلس برهم شود زود متفرق
باید شد و اگر جماعتی مست شوند یکی هنوز مست نشده باشد به تکلیف خود را مست نماید و در مزامیر و تاحین
طیبه حاضر باید کرد و مطرب خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باید و خلوت و الوف و متمیز بود
و درشتی نکنند و مجامعت نماید که موجب ضعف اعضاء است اما شراب اندک در خمار مفید بود
و بقول حکماء در ماه دو نوبت یا سه نوبت بیش تشرب نباید کرد و اقل مقدار آن رطلی باشد
و بدانکه سکر از ضعف دماغ یا کثرت اکل باشد یا حرارت مزاج تقدیم پیالی یا تناول مبخرات
مثل زعفران و جوز بوا و قرنفل و رطوبت سکر از عکس آن بود و تناول دسومات و حلوا و عسل و
جرب به و کرد کشنیز و نمک سداب و زیره و دوغ و آب سرد یا سرکه از آنجمله است که مستی
دیر آرد و گویند اگر کسی پیش از شراب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و کاسنی

وتخم کاهو وگل سرخ وتخم کرنب هر یک سه درم وکافور دانگی بکوبند وحب سازند ومقدار نخودی پیش از
شرب یکی از آن بخورند دیر مست شوند وشراب بعرق کاوزبان تفریح زیاده کند ویا گلاب آمیخته
مقوی معده باشد ویا عرق بید مشک کاسنی محرور مزاج وجگر گرم را مناسب بود اما خمار عبارت
از ارتفاع بخارات شراب به دماغ بود چنانچه موجب صداع باشد وجمیع افعال نفسانی مختل کند
وغثیان وخفقان پیدا شود وسبب آن بقیه شراب بود که منهضم ومنحدر نشده باشد خمار از
امتلای وکثرت فضول بود واز ضعف هاضمه ودافعه وکثرت شراب سیرابی کردن مختلف وبهترین
علاج خمار آنست که معده را از بقیتی که باشد بقی پاک کنند یا بتلیین طبیعت ومشمومات بارده
مقویه ببویند وآب برف وثلج در خمار مفید است وبعد از تنقیه معده از بقایای شراب معده
را پاک کنند از اشربه چون شراب ازسنک ریباس وبیه وسیب وانار وسکنجبین مناسب بود
واز اغذیه حموضات واسفیدباجات رقیق وکوشت کدو وکاسه شراب جهت تنقیه وتحلیل
آن بخورد مناسب بود چنانچه قرشی گفته کاس شربت علی لذة واخری تداویت منها بها
ومجنون بن عامر گفته تداویت من لیلی بلیلی من الهوی کما یتداوی شارب الخمر بالخمر واین
را بهترین معالجات خمار نهاده اند واگر کسی خواهد که مستی بهوش آید ودلک اطراف وپاشویه کند
وآب برف بپاشانند وبر روی زنند وسرکه وگلاب وکافور وصندل ببویند وآب لیصل وغوره
ودوغ وسکنجبین وانار ترش وامثال اینها با برف مناسب بود وآب کشنیز وبید وکدو وخیار
وعرق طلع وشاه چینی بر پیشانی وسر مالند وآنچه رایحه شراب کم کند کشنیز ودارزیانه وعود ودارچینی
وکبابه ودارسن وحب المسک بود وبا آب سرکه وباب غوره مفید بود فصل چهارم در تدبیر خواب و
بیداری بهترین خواب آنست که متفرق ومتصل ومعتدل المقدار وگفته اند باید که کمتر از شش ساعت
نباشد ووقت خواب آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کرده باشد وشاید که برای اعانت
هضم خواب کنند پس اول بر طرف راست خسبند تا غذا در قعر معده قرار گیرد ودر هضم شروع کند

واستحمام ودلک پا نیز مناسب بود

پس بر طرف چپ گردد تا کبد بجملتها بر معده مشتمل گردد و بواسطه تسخین او هضم کامل شود و بعد
از هضم باز بطرف راست باید خفتن تا انحدار غذا از کبد سهل باشد و پیش از خفتن دفع
فضلات غذا باید کرد و بر شکم خفتن هضم را یاری دهد و بر پشت خفتن موجب ضرر بود مثل نزله
و سیل و درد پشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده مضر بود و ضعیف گرداند و از ثقیلات
منیم احتراز باید کرد که موجب امراض رطوبی بود و نزله و طحال و ارخاء اعصاب و اورام و حمیات از آن
تولد کند و در خواب افراط نباید کرد و اگر خواب کمتر معتاد باشد تدهین دماغ باید کرد و مرطبات و استحمام
و مشمومات و سعوطات و آواز آب و آواز آسیا که نزدیک باشد و حکایات کردن و کتاب خواندن
خواب آورد **فصل نهم در تدبیر استفراغ و احتباس** بدانکه استفراغ طبعی آنست که هر روز دو نوبت
طبیعت مجیب شود تا فضله لیلی و نهاری مندفع گردد پس اگر طبع محتبس شود مثل اسفیدباج یا حیا چرب
با اسفاناخ و حلیم گندم و جو و امثال آن طبیعت را نرم کند و از قابضات احتراز باید کرد و اگر
احتیاج افتد لشیافها و حقنهای نرم مدد کنند خصوص مشایخ را چه قوی ایشان ضعیف بود محتاج
مدد باشد و اگر زیاده از معتاد باشد مجیب بود بسبب امتلاء و اخلاط باشد یا غذا یا تناول اغذیه
مختلفه بود سعی باید کرد که زایل شود مثل سماق و زرشک و قلیه سیب حبس مائیه کند و خیر الامور
رعایت کند و باقی علاج اسهال و حبس طبیعت در باب خود گفته شود ان شاء الله تعالی
فصل دهم در تدبیر جماع بهترین وقت جماع آنست که غذا هضم شده باشد و در وقتیکه معتدل
بود و بدل ممتلی نباشد و جماع در خلو معده مضرتر از آن بود که در امتلاء باید که آنگاه شروع کند
که شهوت و شدت بحد کمال باشد نه آنکه بتکلیف و تصور و تخیل بدان در رسد و مجامعت با عجایز
و کریه اللقاء و کسی که از آن متنفر باشد یا حایض و صغیره نباید کرد و افراط در جماع نکنند که موجب امراض
عصبی و ضعف بصر شود و در عقب خوف و غم و غضب و فرح و غم مفرطین و اسهال و فصد و حمامات
مجامعت نباید کرد و کسی که یابس مزاج بود یا قلب یا معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف

باشد باید که مجامعت کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب سرور بود و ضعف نیارد و با وجود کثرت
استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بالای زن باشد و زن به پشت خفته باشد و بدترین
هیئت بالعکس این بود زیرا که منی تمام مستفرغ نشود و اگر پاره در ذکر باقی ماند موجب تعفن و
ورم قضیب بود و به پهلو خفتن هم نشاید و بپای ایستاده ضعف آرد و باید دانست که مدار این فعل
بر حرارت باشد که فاعل است و رطوبت که منفعل است پس اگر هر دو نقصان پایند تدارک آن
مشکل بود و اگر ناقص شود و یکی باقی باشد تدبیر آن نشاید کرد پس مراعات حرارت و رطوبت بطریق
اعتدال موجب تقویت این امر شود و شاید که ضعف این فعل از ترک استعمال و نسیان بود چنانچه
در فطام یا از تخیلات فاسده و اوهام بود چنانچه قصور احتشام و جلالت قدر آنکس با او جماع میکند
متاثر گردد یا دهشتی که او را سیه اند و فرط محبت و تعشق موجب ضعف این فعل بود و تدبیر آن دفع
تخیلات بود و مطالعه کتبی که در قسم جماع بود و حکایتی که تعلق بدان دارد و استماع کلام نساء و نظر
در نساء و حیوانات موجب هیجان این قوت شود و در جماع افراط نباید نمود زیرا که اوعیه منی بدآن
جماع تهی گردد و بعد از آن اگر جماع کنند غذای اعضای اصلی برود و بعد مدتی عوض آن حاصل شود
پس موجب ضعف شود چون معالجات انقسیم در باب خود گفته خواهد آمد بر تعقید اکتفا کرده شد فصل
در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای بلند بود و مکان او فراخ و آب او خوش و بنای او
قدیم و سرگین گرم کرده باشند و معتدل بود و وقت حمام آنگاه بود که غذا هضم شده باشد و بتدریج
باید رفت در ابتدای یعنی خانه اول زمانی توقف باید کرد و پس بخانه دوم باید در آمد و همچنان توقف
کرده بخانه سیوم باید رفت و آب بر زمین بریزند و نشینند و اگر مرطوبی مزاج بود اول نشینند و
آب بر خود بریزند تا هوای حمام در و اثر کند استعمال هوا بیشتر از آب کنند و اگر کسی یابس المزاج بود
اول آب بر بدن ریزد و پس نشینند و استعمال آب بیشتر از هوا کنند و بتدریج از حمام بیرون آید تا
هوای اثر نکند و کسی که او را ورم یا تفرق الاتصال یا حمی عفنه بود که نضج نیافته باشد بحمام نرود و در

عقب حمام غذا خوردن فربه بکند و در عقب غذا استحمام همین بود اما خوف سده بود و در خلو معده
هزال و جفاف آرد اما مرطوبی را مناسب بود و کسی که استعمال ریاضت کم بود استحمام معرق باید کرد ولیکن
اغتسال بآب سرد چون محروری مزاج را مفید است در تابستان و صبی و شیخ را و کسی که نزله و سهال باشد
و استحمام بآب سرد مضر بود و استحمام بآب گرم بالقوه چون کبریتی و مانند آن تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل
کند و رعشه و تالم و تشنج رطب را مفید بود و عرق النسا و وجع المفاصل را نافع بود **فصل ششم در تدبیر حرکت
و سکون** بدانکه بعد از استفراغ غذا از معده حرکت مناسب بود تا ممد باشد هضم و انحدار و وقت آن
زمان است که فضله از بول و براز دفع شده باشد و غذا منهضم گشته و هنوز وقت غذا نیامده و ریاضت بر
امتلا مضر بود با حمرت لون و نشاط در حرکت باقی بود و سیلان عرق نیامده ریاضت مفید بود چون تغیر در
لون و کلال در حرکت پدید آید در خلو معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیفه را نباید کرد و اعضا را وجه
را نیز ریاضت نباید داد مثلاً کسی که او را دوالی بود ریاضتی کند که پای در آن بحرکت نیاید و عملها در ریاضت
بعضی بغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قویه باشد مثل کشتی گرفتن و اسب دوانیدن و پیاده رفتن
و شتاب کردن و تیر انداختن و دوال کشیدن و گوی زدن و نیزه بازی کردن و شمشیر بازی و اینها مناسب ابدان
قویه باشد و بعضی لطیف و نرم باشد همچون سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این مناسب
ناقهها و ابدان ضعیفه باشد و این ریاضت نسبت بجمیع اعضا بود اما آنچه بعضوی خاص بود چون فکر که ریاضت
دماغ است و استماع اصوات حاده و الحان قویه که ریاضت گوش بود و نظر در اشیای رقیق ریاضت چشم
و ریاضت آلات کلام و تنفس بقرائت بود و با واز ثقیل و احاد و ابتدای ثقیل باید کرد و بتدریج بحاد
رسانیدن و دلک را نیز نوعی از ریاضت شمرده اند و او را تاثیر تمام است و دلک سخت بدن را قوی گرداند
و دلک نرم خستگی زایل کند و دلک بسیار هزال آرد و دلک بخرقهای درشت جذب خون کند و پیش از ریاضت
و بعد از آن دلک معتدل مناسب بود و بعد از دلک اعضا را بباید کشید و دلک از اعالی اعضای باید کرد و باسفل
قطع کردن و بالعکس نیز روا نباشد **فصل هفتم در تدبیر خواب** چون در سن شیخوخت برودت و یبوست غلبه

کنند تدبیر ایشان نجح مسخنات و مرطبات کنند و دلک با لطف و استحمام معتدل مناسب ایشان است و تقلیل
غذا کنند و اگر بد بقعات خورند اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی نمایند و استعمال طیبها مثل عنبر و لادن و غالیه
و دهنها مثل روغن یاسمین و نرگس و زنبق مناسب بود و از اغذیه آب گوشت چرب و حسو و حلیم گندم و سیر
و عسل خورند و از میوه‌ها انجیر و رطب و مویز خورند و از شرابها شراب کهنه و متوسط و غیر ممزوج و از بقولات
گندنا و کرفس و سیر و پیاز و باید که طبیعت ایشان محتبس نباشد و الا تلیین کنند به آب کرنب و لبلاب و شیر خشت یا
و کشک جو و مرق مرغ یا کرنب و سلق و اگر دو درم علک البطم با شکر خورند طبع نرم کند و انجیر خشک در ماء العسل خورند
همچنین بود و در زمستان احتیاطاً اطریفل کبیر و نیز شد ارو و ماده الحیوة و قرص ملکی و عود و عنبر و امثال آن تناول
کنند و الله اعلم بالصواب **فصل سیم در تدبیر مسافران** کسی که به سفر خواهد رفت که اگر ممتلی باشد تنقیه کند از فضلات
و بتدریج در ریاضت افزاید و بجوع و عطش و سهر و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر احتیاج بدان افتد
عادت کنند و سیر برفق باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز کنند و دفع تشنگی بتخم تورک کنند و پالوده کرده
آب با هم آمیخته و اگر در گرما سفر کنند سر را از آفتاب پوشیده دارند و روغن بنفشه بر سر مالند و سینه را
بلعاب اسپغول و تخم تورک طلا کنند و اگر خواهند که رنگ او متغیر نشود لعاب اسپغول بر روی مالند و شراب حماض و لیمون
و سکنجبین خورند و در موضعی که سموم باشد بینی ببندند و پیاز بسیار و دوغ خورند و پیاز با دوغ خوردن مفید بود و اگر
کسی را سموم زند اطراف را به آب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب بید و کدو بر سر مالند و تورک
و کاهو و خیار بخورند و اگر تب نباشد شیر و دوغ مناسب بود و اگر در سرما سفر کنند خود را پوشیده دارند و از
سرما احتراز کنند و بینی و دهن را بپوشند و بامدادان طعام که در وی سیر بسیار باشد خورند تا بسیار سرد نشوند و با آتش
عادت نکنند و اگر سرما یابد زود پیش آتش نرود و لکن بتدریج رود و سیر و جوز بخورند و شراب نیز مفید
بود اگر سرما سخت رسیده باشد یک درم حلتیت با رطلی شراب بخورد و اطراف را بروغن زیت یا یاسمین
و سوسن چرب کنند یا در آب شلغم نهند یا در طبیخ انجیر و بابونه و شبت و از آتش دور نشینند و بعضی
گویند دست و پا را در آب نهند و اگر رنگ بگرداند رگ زنند و علاج آن در باب خود گفته شود ان شاء الله

ابهای مختلف را بطبخ و تقطیر زایل کنند و بجاروس و سرکه و سیر و کاهو جهت مضرت آب مختلف بغایت مفید بود
و آب شور را به سکنجبین اصلاح کنند و آب سبی را بچیزهای ترش و آب غلیظ و تیره را به سیر و اگر ممکن باشد آب
بلد در ریز یا کل مملکت نگاه دارند و با آب بیامیزند و صافی کنند بغایت نیک باشد و اگر کسی در کشتی نشیند اگر او را
غثیان حادث شود دفع نکنند و قی کردن مفید بود اما اگر مفرط بود مثل سیب و به و انار و شراب ابتیا منع
کنند و سرکه و عدس خورد و تخم کرفس و افسنتین نیز از دافعات قی بود و جهت دفع قی سوراخ بینی را باسفیداج
مالیدن مفید بود **باب [illegible] در معالجات کلی [illegible]** بدانکه معالجات سه نوع است تدبیر و علاج بدوا و عمل ید
اما تدبیر آنست که در اسباب سته ضروری تصرف کنند بر وجهی که مطابق مصلحت باشد و احکام آن از جهت کیفیت همچون
حکم ادویه باشد و بدانکه تاثیرات اسباب ضروری در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن چون تاثیر ادویه بود و غذا
از آن جمله است که او را حکمی چند خاص است مثل آنکه در بحران و نوبت تب منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل
هضم غذا را از دفع مرض باز نایستد و وقتیکه بدن محتاج غذا باشد و شهوت و هضم ضعیف بود تقلیل در
کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذا باشد اندک که تغذیه بسیار نماید که کثرت غذا ممیت تقویت
و تغذیه حاصل شود و تقلیل مقدار آن هاضمه عاجز نیاید و وقتیکه اشتها قوی باشد و هاضمه بقوت لیکن
بدن از اخلاط ممتلی باشد تقلیل کنند در کیفیت که غذا بسیار حاصل نشود تا موجب زیادتی اخلاط نگردد
و در کمیت بسیار بود تا معده و قوی بدان مشغول شوند و وقتی که اشتها نباشد و معده ضعیف بود و اخلاط بسیار باشد
تقلیل در کیفیت و کمیت هر دو کنند و باید دانست که غذا اگر چه ممد قوت است مرض را نیز مدد دهد پس در امراض حاده قدر
که از آن لابد شود بکار دارند و در امراض مزمنه رعایت قوت ضروری بود اما در امراض حاده جانب تقلیل غذا اولی بود
اما در علاج بدوا سه قانون رعایت کنند اول در اختیار در کیفیت دوا و آن موقوف باشد بر معرفت
مرض چنانچه مرض حار بود دوای بارده استعمال کنند و اگر بارده بود حار چنانچه در حالت مرض [illegible] بخلاف حفظ
صحت که بمشاکل کنند دوم در کمیت دوا و آن موقوف است بر معرفت کیفیت درجه دوا تا تقدیر وزن
آن توان کرد و تعیین وزن دوا موقوف است بر معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض

مثل سن و فصل و عادات و صناعات بر سبیل حدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج
و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی و صحی عضو معلوم باشد بحدس دریابد که چه مقدار
از آن مزاج متغیر شده تا تعیین وزن دوا کنند چون خلقت عضو معلوم شود بداند که مصمت یا مخلخل است یا
کثیف بداند که در عضو مصمت و کثیف ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو مخلخل سست و لطیف ادویه لطیفه
و معرفت وضع عضو مفید باشد بچند وجه و دیگر آنکه بداند اگر عضو بعید را با ادویه قویه علاج کنند و قریب را بالعکس و دیگر
آنکه بداند که با دویه چه باید آمیخت تا بدان عضو رسد چنانچه زعفران با دویه مدرات و با دویه اعضاء بول مزج کنند
و دیگر آنکه بداند که دوا کدام جهت بعضو رساند چنانچه با امعاء سفلی حقنه و در امعاء علیا مسهل بجذب ماده
بکدام طرف باید کرد چنانچه اگر ماده بر طرف محدب کبد بود ببول استفراغ کنند و اگر مقعر باشد با سهال و در جذب
ماده که هنوز تمام نریخته باشد چهار شرط رعایت کنند اول مراعات مخالف جهت چنانچه از یمین به یسار و از
فوق با سفل جذب کنند دوم مراعات مشارکت چنانچه در حبس طمث محجمه بر پستان نهند و جذب کنند سوم
مراعات محاذات چنانچه در علل کبد باسلیق ایمن بکشایند و علل طحال باسلیق ایسر چهارم مراعات تبعید
کنند یعنی عضو که ماده از آن جذب میکنند بسیاری نزدیک عضوی که بدان جذب میکنند نباشد و اگر
ماده تمام ریخته باشد اگر متمکن شده باشد از نفس عضو جذب کنند یا بعضوی که قریب او بود و شرط
او آنست که از عضوی اشرف بعضوی اخس نقل باید [illegible] بالعکس و معرفت قوت عضو
مفید بود از سه وجه یکی مراعات رئیسیت تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال نکنند و مواد را ازان دفعه
مستفرغ نسازند و ادویه او را از مقویات خالی نگذارند دوم مراعات فعل عضو مشترک کنند
یعنی عضوی که فعل او با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و ریه در آن ادویه قویه بکار ندارند و از این
باشد که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه شدید البرد استعمال نکنند سیوم مراعات حس عضو
کنند چنانچه در اعضاء ذکیة الحس ادویه لذاع و شدید التحلیل استعمال نکنند و معرفت مقدار مرض مفید آن
باشد که از کیفیتی عارض شده باشد شدید یا سست آنرا با ادویه قویه علاج کنند اگر ضعیف بود با ادویه ضعیفه

اما اعراض ملایمه خود ظاهر است که هر مزاج را و هر سن را چگونه علاج باید کرد و عادت را مرعی باید داشت
سیوم قانون استعمال ادویه باعتبار وقت باشد چنانچه در ابتدای ورم رادعات استعمال کنند و در
انتهای محللات و منضجات دیگر آنکه مرضی که کثیر المواد و با خطر باشد هم اندر ابتدای استفراغ ماده کنند
بی انتظار نضج و اگر مرض بی خطر بود و مواد آن معتد المقدار بود و بیم آن نبود که قوت مریض ساقط
شود اما نضج دهند پس استفراغ کنند چون وجع با هم جمع شود اول تسکین وجع باید کرد اما معالجات
بید مثل جبر استخوان مکسوره در رد مخلوط و بسط که عبارت از شکافتن است و کی که داغ کردن بود و قطع
و خیاطه و امثال آن باشد و چون مرض را تجربه کنند بدوای قوی تجربه نباید کرد والله اعلم چون
معالجه انواع و حکم هر یک مختلف علی سبیل الاجمال بیان هر یک در سه فصل گفته شود ان شاء الله تعالی
فصل اول در معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه بتبدیل مزاج کنند فقط چنانچه سوء المزاج گرم
را باشیاء بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی بود استفراغ ماده کنند بعد از آن اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل
مزاج کنند و تسخین مزاج بارده را ابتدای سهل باشد و در انتها مشکل بود و تبرید حار بر عکس این بود
و اگر ماده مستحکم گشته باشد بلکه در ابتدای ظهور شود منع سبب کنند و تبدیل مزاج کنند و بباید دانست که استفراغ وقتی
کنند که ده شرط بود یکی امتلا دوم قوت سیوم مزاج حار رطب چهارم سحنه معتدل در سمن و نحافت پنجم بلد معتدل
در حرارت و برودت ششم عادت [illegible] هفتم عدم اعراض لازمه یعنی معده قروح امعا و ذرب نباشد
هشتم سن منتقض بود یعنی سن شیخوخت و طفولیت نباشد نهم فصل و وقت مناسب بود یعنی سرما سرد و گرما
گرم نباشد دهم آنکه صناعت شدید التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز کنند اول اخراج خلط که بدن از آن
متاذی بود دوم رعایت جهت میل ماده چنانچه غثیان را بقی دفع کنند مغص را باسهال سیوم مخرج ماده مخرج
طبیعی بود چنانچه آلات بول است با مدر کنند و امعا است بمسهل کنند چهارم آنکه ماده را چندانکه احتیاج باشد بیرون آرند
و اگر مریض متحمل بود از کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم آنکه رعایت وقت استفراغ کنند چنانچه در امراض مزمنه
بخطر العیاذ نضج استفراغ کنند فصل دوم در تدبیر مسهل و قی و فصد اما قانون مسهل آنست که پیش از مسهل

خوردن ماده را نضج داده شده و پیش از آن بکار برند بحمام روند و عقب مسهلات پیش از آنکه در عمل آید خواب بکنند
اما اگر مسهل قوی تر بود پیش از مسهلات خواب جایز است لیکن بعد از شروع در عمل قطعا خواب نباید کرد و تا مسهلها در
معده باشد غذا نخورد و آب گرم بر مطبوخ نباید خورد که قوت آن را زایل میکند اما اگر تشنگی بحدی باشد که اندکی آب گرم تواند داد
و سه قدم باید گشت ولیکن بعد حبوب و معجون اندکی گرم مفید است و مقوی عمل است که کسی را خوردن مسهلها
شود و مقویات معده مثل سیب به و ریباس اندکی بخورد و کسی را که در مسهلها قی کردن عادت بود پیش از
شرب مسهلها دو روز قی کنند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال شربتی از نبات با آب فاتر نوشیدن سود دارد
و بروری تخم بنکو بر سر آن کند و مبرودی تخم ... و معتدل مزاج تخم شاهسفرم چون شربت بکند زود غذا لطیف
تناول کنند اگر در مسهل اعراض مذکوره حادث شود بسبب آنکه ماده بعضو رئیس مایل گردد در آن وقت فصد باید
کرد و گاه باشد که مسهلات قی شود بسبب آن ضعف معده یا تخمه یا یبوست ثقل یا کراهیت دوا بود و نان
نخورد و هرگاه مسهل خورد عمل نکند بشیاف و حقنه نرم تحریک لازم است و مثقالی مصطکی یا جلاب گرم نوشیدن
محرک مسهلات است و در یک روز دو مسهلات نکنند و آنکه معتاد مسهل نباشد ادویه با آن تند ندهند و بهترین وقت
مسهل ربیع و خریف است چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ متغیر گردد قطع باید
کرد یا آنکه اطراف بربندند و قابضات بخورانند و بر معده گذارند و تقویت مشروبات و تعریق بحمام مفید بود
و شراب ریباس و غوره به برف سرد کرده نفع دارد و بارتنگ در شیر جوشانیده خوردن مفید است و اگر
ساکن نشود حب الرشاد بریان کنند و با دوغ دهند و تهیج قی تیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اغواق
افتد بنکو بر و غذاها چرب کنند و بآب سرد بدن شویند و باید دانست که ادویه مسهل بعضی تلیین عمل کنند
مثل آلو و بنفشه و ترنجبین و بعضی بازلاق مثل سپستان و خطمی و بعضی بعصر مثل هلیله و بعضی بخاصیت
مثل شحم حنظل و سقمونیا اما استفراغ بقی صحیح مزاج را مناسب بود و مفاصل و نقرس و فالج و رعشه و امثال آنها
و جرب را سود دهد و دردهای دوره بیابی قی کنند و از بیرون قی کردن طعامهای مختلف باید خوردن با شربهای
مختلف با مقویات مثل مطبوخ و شبت و بیخ مهک و تخم و برگ ترب و اندکی عسل و نمک و بلغمی مزاج را سکنجبین

واکرم

واگر گرم بیاشامند یا حقنه کنند صفراوی مزاج را در حالت قی کردن شکم و چشم را ببندد البته بعد از فراغ
دهن و روی را با آب سرد بشویند و شراب سیب با گلاب تناول کنند و اندکی مصطکی بخایند و غذا نخورد
تا اشتهای صادق نشود و اگر از استعمال مقویات اعراض را مثل کرب و عرق و انقطاع صوت پیدا شود
ماء العسل نیم گرم بیاشامند یا حقنه کنند و اگر از قی شورش معده حادث شود مرقهای حبوب خورد
و اگر فواق باشد آب گرم اندک بخورد و سعی کنند که عطسه آید و قی بسیار کردن معده را ضعیف کند و قابل فضول
سازد و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که ورم حلق و ضیق صدر و ضعف معده و کشیدگی دماغ و اعضاء
سرد بود و گردن باریک بود و کسی را که بغایت فربه بود و آنکه را معتاد نباشد قی نباید کرد و قی کردن در صیف
و ربیع باید و در خریف و شتا کمتر باید کرد اما حقنه علاجی فاضل‌تر است در استفراغ فضلات معوی و تسکین
اوجاع کلیه و مثانه و قولنج نماید کسی را که معده ضعیف بود و از سهال غثیان شود حقنه باید کرد و در اورام
امراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف سازد و بیش از حقنه شربتی که مقوی معده باشد باید خورد و حقنه
بر خلو معده ضعیف مضر بود و بهترین وضع حقنه آنست که بر پشت باز خسبد و سر بر بالش نهد و اسفل
نیز بر بالش نهد چنانچه میان پشت بر زمین باشد و الطرق وجع مبارکت و حقنه در وقتی معتدل باید
کرد و بیش از استحکام نکنند فصل سیوم در فصد و حجامت و ارسال علق استفراغ بفصد استفراغ کلی است
زیرا که در آن از هر خلطی چیزی کم میشود و غرض از آن تقلیل در کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن
یا هر دو تا محتاج بفصد نگردد نباید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود در زمان معتدل و باید که ماه در نقصان
بود اما وقت مضطر آنگاه بود که بهیب حدوث مرض فصد واجب بود و در بین تاخیر نباید کرد و در روز
بحران فصد نکنند و در زمستان و در مرضی که آنرا بحران میباشد خون بسیار بیرون نکنند و تا چهارده سال
نگذرد فصد نباید کرد و کسی را که ضعف باشد و خون او کم بود بدفعات اخراج دم کنند و بعد از حمام
و اکل و تخم و جماع فصد نکنند و آبستن و قولنجی و حایض و فربه و لاغر یا فستر الا فصد نباید کرد و کسی را که خلط
او غلیظ بود بعد از استحمام فصد کنند و کسی را که در فصد غش کند بیش از فصد قی باید کرد و صفراوی بیش از فصد

شراب سیب ترش و غوره را و بلغمی را شراب لعناع و میبه و به مربی مناسب بود و از غشی ایمن شود و فصد را
رگ شراخ باید گشود و در زمستان همچنین و تخفیف را در تابستان بالعکس این همه عروق مفصوده اوردة
و شرائین است اما اورده آنچه مشهور است در دست شش عرق است اول قیفال و آن عالی بدن را دوماغ
را مفید بود دوم باسلیق و آن تنور بدن است ذات الجنب و امراض جگر و سپرز و اسقاط را مفید بود سیوم
اکحل و آنرا نهر البدن نیز گویند و او متوسط در میان هر دو و از مجموعه بدن استفراغ کند چهارم حبل الذراع
و او حکم قیفال دارد پنجم الابطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسیلم و او از طرف ایمن اوجاع جگر را و از طرف ایسر
طحال را نافع بود و آنچه در پای است چهار ورید بود اول عرق النسا جهت اوجاع دوالی و عرق النسا و نقرس
کشایند دوم صافن برای علل اسقاط و گشودن حیض کشایند و در امراض دماغی خبیثه کالمالیخولیا مانند ثقل طول
در مالیخولیا مفید بود سیوم مابض و آن در باطن کوز است و انفصال در ادرار طمث و اوجاع مقعد از
صافن اقوی بود و جاری مجرای او بود چهارم عرق الفصد و او همین حکم دارد و آنچه در سر است یازده است اول
عرق جبهه برای چشم و سر و جرب و بثور عین دوم عرق یافوخ برای سعفه و قروح سیوم عرق ماقین برای
رمد و دمعه و عشا و جرب عین چهارم و دجبین برای سرسام و خناق و ضیق النفس پنجم عروق ادنیه
برای بثور و حکه و ناسور و بینی ششم عروق ثلثه که در پس گوش است برای ابتدای نزول آب و تجارت
و قروح گوش هفتم عرق نتو که در پس گوش است نزدیک بفقره کردن جهت سدر و دوار و اوجاع سر
که مزمن باشد و هشتم چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن نهم عرق که در زیر زبان است در
باطن ذقن برای اختلاق و اورام لوزتین دهم عرق که زیر زبان است از زیر او برای ثقل
زبان مفید بود یازدهم رگ عنفقه و آن در گوز لب است برای تحریک کشایند اما شرائین مفصوده چهار است
اول شریانی که بر ظهر کف است میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد کشایند دوم شریان صدغ
و آن برای حبس نزلات عین و انتشار کشایند سیوم شریان پس گوش برای عشا و صداع مزمن کشایند
چهارم شریان حلق برای خناق و سرسام و این شرائین از قلب دور باشند و آنچه نزدیک باشند چون

بگشایند خون بازنایستد لیکن متعرض آن نشوند اما کیفیت فصد آنست که قیفال را از سر عضله دوسر زنند
و فراخ بوریب گشایند و اگر او را نیابند شعبه او را که در وحشی ساعد بود بطلبند و اکحل احتیاط کنند
که زیر آن عصبه است که تا نشتر بدو نرسد و بطول باید گشود و حبل الذراع بوریب گشایند و فصد باسلیق
را خطر بیشتر بود زیرا که شریان و عصب و عضلات زیر اوست و باشد که شریان از دو طرف او در آمده
باشد و اسلیم از میان خنصر و بنصر گشایند و دست در آب گرم گذارند زیرا که خون غلیظ است و بطول
باید گشود و عرق النسا بطول گشایند از زیر کعب یا بالای آن و اگر نبیند پای در خنصر و بنصر جویند
تر بود و باید که صاحب آن از فخذ تا کعب بدست پاره محکم بپیچد و پای بر گرد به پاشنگی نهند تا رگ ظاهر شود
و پیش از فصد بحمام روند و صافن بوریب گشایند بهمین شرایط و عرق ارنبه ظاهر نباشد انگشت بر سر بینی
فرو نهند آن موضع که در زیر وی ظاهر شود نشتر فرو برند و عرق ماقین و صدغین با آنکه حلق بگیرند ظاهر شود و در
نشتر فرو برند و عرق جبهه بوریب گشایند و عرق زبان زیر زبان گشایند و در فصد ودجین سر بجانب
مقصود کنند و بموضعی که سر آن بغایت باریک بود بطول وفا و در حالت فصد باید که نشتر با ابهام
و وسطی بگیرد و سبابه را جهت تفحص عرق رها کنند و اگر نشتر بعصب رسد و عضو آماس کند صندل
سرخ و سپید و گشنیز با ماميثا و آب گشنیز بر آماس مالند و اگر قوت باشد از جائی دیگر فصد کنند یا صافن
بگشایند و اگر نشتر بر شریان آید علامت او آنست که خون اشقر رقیق آید و همچون حرکت نبض جهد پس
باید که در حال کندر و صبر و مر و دم الاخوین و قلقطار بکوبند و به سفیده تخم مرغ آمیزند و پشم خرگوش یا نسج
عنکبوت یا فرنجه آلوده در موضع زخم نهند و آب سرد بر آن دست ریزند و دست به بندند تا سه روز نگشایند
و با قرار زخم ضماد سازند و اگر بعد از آن که بگشایند خون بازنایستد بار دیگر این ادویه بنهند و اگر خون بعد از فصد
زیر پوست گرد آید و سیاه شود و بدان دست هیچ کار نکنند پس اگر آن کبودی هر روز کمتر می‌شود دلیل خیر بود و اگر
زیاده شود از جانب دیگر مخالف آن فصد کنند یا صافن بگشایند اما حجامت یکی با شرط است و یکی بی شرط
است و آنچه بی شرط باشد استفراغ از جوهر عضو کند بی تعرض استفراغ از اعضاء رئیسه و استفراغ شبانه

وحجامت مردمان فربه را مناسب افتد و بهترین وقت آن میانه ماه باشد و ماه در نقصان باشد در ساعت
سیوم از روز و بعد از استحمام حجامت نکنند مگر کسی که خون او غلیظ است و حجامت بر مقدم دماغ کردن
حس و ذهن را مضر بود و بر فقره کردن خلیفه اکحل بود و جرب عین و بخر را سود دهد اما نسیان آرد و بهترین
آن باشد که نه برتر از فقره کنند و بر میان شانها خلیفه باسلیق است و خفقان و فم معده را مضر و بهترین
آن باشد که میل بالاتر کنند و حجامت و داجین که رگهای گردن است خلیفه قیفال بود و بر ساق خلیفه صافن
بود و بر قمحدوه در ماده در اختلاط عقل و دوار نافع بود و بر ذقن دندان دردی و حلق را مفید بود و بر قطن
دمامیل و بثور فخذ و نقرس و داء الفیل و مثانه و رحم و مقعد را نافع بود و حجامت بر فخذ از قدام ورم خصیتین یا
و جراحات ساق مناسب بود و بر کعب برای ادرار طمث و عرق النسا و نقرس مفید بود و حجامت [illegible]
برای آن باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب کند و یا ورم غائر را ظاهر گرداند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند
یا برای جذب دم و تسخین عضوی یا برای تحلیل ریاح یا تسکین وجع کنند و حجامت با شرط از دو سال تا شصت
سال جایز داشته اند اما ارسال علق و آن کرم سرخ رنگیست که در آب میباشد و آنرا زرو میگویند و در
امراض جلد آنرا بر عضوی بندند و خون می مکند و گفته اند که خون بد جذب میکند و آن در سعفه و قوبا و جمیع
امراض جلد مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین علق آنست که از آبی گیرند که دران ضفدع و
طحلب که جامه غوک میگویند باشد اما آنچه بر پشت او خط زرد باشد و آنچه شکم سرخ و پشت او سبز باشد
و آنچه شبیه بدنبال موش باشد و اسفر و جگری این همه نیک باشند اما آنچه سیاه و بزرگ سر باشد و آنچه شبیه
بمار و ماهی بود و آنچه [illegible] بد گیرند و آنچه بر او خطهای لاجوردی یا طاوسی بود مجروحه بد باشد و باید
که چون علق بگیرند و بعد از دو روز ارسال کنند اول او را سرنگون باید کرد تا قی شود و بشویند و عضو را آب
و بوره بمالند تا سرخ شود پس علق بر آن نهند و اگر نگیرد دوباره خون بران عضو مالند و چون خواهند جدا کنند
نمک و خاکستر بر او پاشند و چون بیفتد محجمه نهند و بر فوق مالش کنند تا اگر بقیتی مانده باشد بیرون شود و اگر
خون باز نایستد [illegible] بر آن افشانند فائده بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدای بمعالجه مرضی باید کرد که

او را یکی شرط باشد اول آنکه بهر ثانی موقوف بود زیرا اول مثلا ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدای العلاج
ورم باید کرد مگر وقتیکه ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری بود مثلا سده و تب که سده سبب
است و ابتدا المعالجه او ور زهر و آن نیست اگرچه حاجت ستیمی افتد که تب را مضر بود مثل سل و حمی که علاج
سل به مجففات کنند و از تب باک ندارند سیوم آنکه یکی از دو یکی خطرناکتر بود مثل حمی محرقه و فالج که اول
علاج تب باید کرد و از استعمال مبردات اگرچه فالج را مضر بود اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرض جمع
شوند اول المعالجه مرض کنند مگر وقتیکه عرض غالب آید چنانچه درد وجع که عرض قولنج است استعمال مخدرات
جایز داشته اند و از ضرر آن بتقویت اندیشه نکرده و این مجموع که گفته شد مجدس طبیعت با رتبه است
و بباید دانست که غیر ازین معالجات که گفته شد معالجات دیگر هست مثل تفریح و تنشیط مریض باخبار
و حکایات مایه و کلمات طیبه و احضار الشان و آوازهای لطیف و بویهای خوش و از آنجمله انتقال از
هوای بهوای و از مسکنی بمسکنی بود و تغییر هیأت موثر بود مثلا آنکه صبی احوال را تکلیف کنند که نظر بگوشه
چشم کنند و صاحب اللقوه را که آئینه چینی بگذارد و امثال این بسیار است و همه بر تقدیر پروردگار است
چه بتقدیر او صحت بواسطه همین اسباب حاصل میگردد و بتقدیر او صحت سبب رعایت این امور زایل میشود
او هست قادر بر هر چه خواهد خواست و هر چه خواهد کند که حکیم او راست بیت پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود والسلام علی من اتبع الهدی مقاله دوم در امراض که اعضا را
حادث شود و علاج آن و آن مشتملست بر بیست باب باب اول در امراض سر و دماغ از آنجمله
صداع است و آنرا بپارسی درد سر گویند و سبب آن سوء المزاج مادی بود یا ساذج و آنچه مادی بود از دم
یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما الدموی که از غلبه خون باشد علامت آن حمرت و انتفاخ وجه و
ثقل و ضربان سر و عظیم نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
و شربت از عناب و سبستان از هر یک پنجه درم خورند یا تمر هندی یا ترنجبین یا تمات از هر یکده درم و غذا
تمر هندی یا آلوچه و یا ماش مقشر با دام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد و گلاب و سرکه بوی بدان

و لعاب بنفشه و بذر قطونا و خطمی بر سر نهند و تسعیط بروغن بنفشه و کدو مفید بود و آنچه از صفرا بود
علامت آن شدت حرارت ملمس و خشکی منخرین و تلخی دهان و سهر و سرعت نبض و صفرت و التهاب روی
علاج آن جلابی از بنفشه و نیلوفر با آب گرم کرده بیاشامند و غذا انار دانه یا تمر هندی یا آلوچه
خورند و بربوب فواکه بارده و سکنجبین تنقیه کنند و استعمال الطبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ
هلیله یا قرص بنفشه یا این حب بدهند سعوط بنفشه و دوام سقمونیا بریان کرده نیم دانگ دو دجه ترید
سپید کوفته بروغن بادام چرب کرده یکدرم هلیله زرد نیم درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب
سازند و فرو برند یا نیم دانگ سقمونیا بریان کرده با ده درم شراب اجاص بخورند و کافور و صندل
و گلاب و کاهو و خیار بوییدن و با بنفشه یا بگرم و سبوس گندم و خطمی و بنفشه بکنند و آنچه از بلغم بود
علامت آن ثقل سر و سبات و کدورت حواس و برودت ملمس و رطوبت منخرین و نبض لین
و قاروره سفید و غلیظ بود علاج آن هر روز از پنج مثقال نیم درم رازیانه سه درم گلقند ده
درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه خورند و تنقیه کنند بعد از نضج بحب ایارج یا حب
اسطوخودوس و بابونج و شبت و اکلیل الملک بجوشانند و سر بدان بشویند و آنچه از سودا بود
علامت آن ثقل سر و خفقان بدن و کدورت لون و بیخوابی و نبض صلب و قاروره سپید تنک باشد
علاج آن هر روز جلابی از بادرنجبویه پنج مثقال از هر یک چهار درم گاوزبان سه درم نبات ده درم
تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا ایارج لوغاذیا
و اسطوخودوس کنند یا بحب ایارج و شبیار و بعد از تنقیه روغن نرگس یا بادام و سوسن بر سر مالند
و آنچه از ریاح غلیظ بود که در دماغ محتبس شده باشند علامت آن آواز گوش و انتقال وجع و ضربان
بود علاج آن تحلیل و تلطیف گلقند و رازیانه باید کرد و از میوه‌ها و اغذیه نفاخ احتراز کنند و حمام
و استعمال لطوخات و بخورات حاره مفید بود و اگر مرزنجوش بویند یا آب آن در بینی کشند یا
روغن آن بر سر مالند نافع افتد [illegible] اما صداعی که از سوء المزاج

سیاه بکند

ساذج باشد یا حار باشد یا بارد اما آنچه از اسباب خارجی حادث باشد مثلاً ملاقات آفتاب و قرب
آتش علامت آن عطش و حرارت ملمس و قلت آب دهن و خشکی متعرض در زبان باشد علاج آن
شربتی از سکنجبین یا شراب غوره یا شراب ریباس یا آب سرد و عرق گل و بید بیاشامند
و شیره تخم خرفه و آب خیار و کدو یا سکنجبین تنها مفید بود و غذا شوربای ماش با مغز بادام و اسفاناج
یا تمرهندی خورند و در جایهای خنک آرام گیرند و مشمومات بارده بویند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند
و اگر از سببی داخل باشد مثل تناول ادویه حاره همین علاج کنند و درین نوع تلیین طبیعت
بنقوع فواکه و ترنجبین مناسب بود و آنچه سوء مزاج بارد بود علامت آن تقدم سبب بود
و ثقل و بلادت حواس و مبادی صداع موخر سر علاج آن تناول حلوایی از تخم مهک و رازیانه و
گاوزبان و گلقند بود یا شراب گاوزبان یا بالنکو یا گلقند و رازیانه و اطریفل کبیر و گوارشهای
حاره و غذا نخود آب یا کباب تیهو و زیره و دارچینی خورند و مشمومات و نطولات حاره
استعمال کنند و صداع از شرکت معده نیز باشد اگر سوء المزاج معده باشد علامت اشتداد وجع بود در
حالت ثقل معده و سکون وجع در حالت خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت معده بود و اگر
سبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن غثیان و حیات ذهن و کثرت بزاق
بود علاج آن تنقیه معده باشد یا اکثر تخم شبت و تخم خربزه و برگ ترب بجوشانند و اندکی عسل و
نمک در آن حل کرده بیاشامند و قی کنند و بعد از قی گلقند رازیانه بخورند و بعد از امثال آن تقویت دماغ
کنند و غذا نخود آب صعتر بخورند و اگر قی ساکن نشود احتقان کنند و اگر بسبب مره صفرا باشد علامت
آن غثیان و تلخی دهان و تشنگی و قلق و سوزش معده بود و در حالت گرسنگی تیز باشد علاج آن یا تمر
و سکنجبین قی کنند و بعد از آن شراب انار ترش لعوق کنند و غذا انار یا تمرهندی خورند و اگر بسبب
اخلاط سوداوی بود علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهن و کثرت اشتها بود علاج آن تنقیه
معده بقی و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب بالنکو بدهند و نرگس و یاسمین و غالیه و ... بویند

واگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر باشد و از طعم
نفاخه زاید شود علاج آن تقویت معده و تحلیل نفخ بجوارشات حاره کنند واگر صداع از ضعف معده
شود یا شدت حس او بود علامت آن اشتها دروجع بود و ربا مداوده در خلو معده علاج شوربای گوشت
کعیره که در و نان انداخته باشند که ناخته میخورند چنانچه در خرشش اورا سکنه نامند و ثرید آب غوره و آب
ریباس بار خورند واگر موضات مفید نیفتد شیر نیمی خورند واگر صداع از پیش و خلو دماغ باشد علامت
آن حدوث صداع بود در عقب استفراغ جید الکیموس بود شلغم زرده تخم مرغ و حمام معتدل و تدهین
مفید بود واگر صداع از قوت حس دماغ بود علامت آن باندک سببی متنک بخار غذا حادث شود
و انفعال دماغ تقویت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظ بود مثل هریسه و کله و پاچه صداع بشرکت طحال
ورحم وکلیه و پای نیز حادث شود علاج آن دیگر اعضا بود بیضه صداع مزمن باشد که مجموعه سر بگیرد
وسبب آن اخلاط غلیظ یا بخارات بود که در جوهر عشاء و محلب دماغ مختص بود و علامتش آن بود
که باذنی سببی اشتداد کند و چشم بر نتواند نهفت و از کلام و صوت متاذی شوند و کاسه چشم و پوست
چشم درد کند علاج آن تنقیه بدن کنند بحب ایارج و شبیار و قوقایا و حقنهای حاره و سعوط
نرور و روغن بجوشانند و در بالند و باقی علاج آن همچون علاج صداع بلغمی و سوداوی بود و این صداع
عسر البرء باشد و مقدمه نزول باشد علاج آن همچون علاج صداع باشد تناول ذوالمثاب نیز مفید بود
واگر شمع و افیون و تخم کاهو و کتیرا بر کاغذی طلا کنند و بر صداع نهند مفید بود در علاج سرسام و این
ورمی گرم که در دماغ یا حجاب او حادث شود آنرا افرانیطس نیز گویند و سبب آن اگر غلبه خون باشد
علامت آن تبا مطبقه و انتفاخ سر و شریان و ضحک و حمرت وجه و عین و ثقل عظیم بود و قاروره
سرخ و غلیظ بود علاج در ابتدا فصد قیفال کنند و هر روز جلابی از عناب بیست عدد و آلو سیاه
ده عدد و سپستان بیست عدد و نیلوفر و بنفشه هر یک پنج درم نبات ده درم تناول کنند واگر بر کشنیز
یا ذلم کنند بهتر بود و غذا کشکاب با نیلوفر و عناب خورند و در تبرید توقف ننمایند و در [illegible]

ثرید

جید الکیموس

بیخ کبر

بحکم تلیین باید کرد باین مطبوخ صفت سنا هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم کاسنی سه درم اجاص
سپستان هر یک بیست عدد عناب ده دانه شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر از هر یک ده درم و
استعمال مشمومات بارده کنند و یا شوربا یا کدو بنفشه و خطمی سبوس گندم و نقل الشرب اجاص
کنند و اگر بیخوابی باشد با شراب خشخاش و میانه روز شربتی از نبات و عرق گاو زبان مناسب بود و اگر
از ماده صفرا بود علامت آن کثرت هذیان و سهر و حقاف عینین و منخرین و صفرت لون و زبان و
اضطراب و عطش و سوء خلق و سرعت نبض و نارنجیه قاروره بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی سه
درم آلو سیاه ده عدد بنفشه پنج درم عناب هفت عدد نبات ده درم ترنجبین با تمر هندی ده درم تناول کنند
و شراب بنفشه و بنفشه پرورده و شراب خشخاش لعوق کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن
کنند و این حقنه نیز مفید بود صفت آن بنفشه خطمی سبوس جو نیمکوفته هر یکی کفی عناب و سپستان
هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنا پنج درم بجوشانند و صاف کنند و مغز خیارشنبر و ترنجبین
هر یک ده مثقال در آن حل کرده و ده درم روغن بنفشه بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت و
تشنگی غالب باشد کشکاب بیست مثقال لعاب بهکو و روغن کدو از هر یک ده درم با ایلم میزند و استعمال
کنند و شربت میانه روز چنانچه گفته شد بیاشامند و تنقیه با آلو مربی کنند و در دو نوع تسکین حرارت
با آب کدو و شیره تخم بادرنگ یعنی خرفه و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند و برگ
بید بر فرش بریزند و گل و خیار و بنفشه ببویند و سرسام از ماده سودا و اخلاط محترقه نیز حادث
شود و علامت آن هذیان بسیار و ترس و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و منخرین بود
و بدو در ربع تغییر ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی و مختلف و صلب باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج
آن جلابی از بنفشه و گاو زبان هر یک چهار درم بیخ مهک سه درم و نبات ده درم باشد و غذا با نخود
یا شیره خشخاش و بعد از نضج بحب یا حقنه که مسهل سودا بود صفت مطبوخ سنا مقدار درم
بیخ مهک بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم مویز طایفی دانه بیرون کرده ده درم

بر سیاوشان اسطوخدوس بسفایج نمکوفته هریک چهار درم ورق گل پنجدرم گاوزبان بالنگو هریکی دو درم خیارشنبر
ده درم ترنجبین پانزده درم و بعد از تنقیه بنفشه و بابونه و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام
و شیر دختران بر سر مالند و میانه روز شربتی از نبات و عرق گل و چیره گاوزبان و تخم شاهسفرم تناول کنند
و شراب گاوزبان تنقل کنند لیثرغس و سرسام بلغمی بود و علامت آن تب و کسل و نسیان و نوم و تب دائم
و ثقل سر و حیرت و اختلاط عقل و شهوت بود علاج هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک هریکی پنج درم نبات
ده درم تناول کنند و غذا جو و نخود خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و حب صبر کنند و حقنهای حاره استعمال
کنند سعوط زهره گاو یکدرم شحم حنظل نیم درم بورارمنی و خطمی از هریک سه درم بکوبند و با شکر بجوشانند تا معقود
شود بدان سعوط کنند و شیاف سازند و استعمال کنند و در ابتدا سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند و بعد
زان محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و به مشک یا گندنا یا شونیز عطسه آورند والشافی هو الله
ورمی دموی باشد که در روی و پیشانی ظاهر گردد و گاه باشد که سر را نیز فرو گیرد و سبب آن غلیان دم باشد
علامت آن انتفاخ و حمرت و ضربان و جبه و حمی حاره و تشنگی و کرب و لهیب بود علاج آن فصد قیفال کنند
و جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هریک سه درم عناب بیست عدد آلو سیاه ده عدد نبات ده درم
تناول کنند و تلیین بمطبوخ فواکه کنند و در انتها که مسهلات خورند تسکینه و حلق ر الصندل و اقاقیا و فوفل و مامیثا طلا
کنند و بعد از تنقیه با آب خیار و شیره تخم کوک با سکنجبین و شراب نیلوفر و حماض تبرید کنند و البعیت را
محتبس نگذارند دوار مرضی بود که چنان تخیل کند که چیزی می‌گردد و سبب آن بخاری بود که از اخلاط خام در
دماغ باشد یا در معده یا در عضو دیگر متصاعد شود و متحرک گردد و روح نفسانی بجریان متحرک شود و از آنجا
بظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بلغمی باشد علامت بلادت حواس و طنین و دوی و غیره علامات
بلغمی باشد علاج جلابی از افتیمون و بیخ مهک و بالنگو و گاوزبان هریکی دو درم گلقند ده مثقال تناول کنند
و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و زیره و دارچینی خورند و بعد از تنقیه بحب ایارج و شبیار کنند و شونیز
و فلفل و مرزنجوش و خردل در ماء العسل بجوشانند و غرغره کنند و جند بیدستر و شونیز و فلفل و مرزنجوش

بکوبند

و تدهین سر بروغن بابونه و شبت و زنبق مفید بود و تناول مثرودیطوس مفید بود و اگر سبب بواسطه بخار معده باشد
علامت مسبوق امتلاء و تخم و دوی و طنین گوش و خفت آن در حالت جوع **علاج** آن تنقیه معده کنند بقی و اسهال
و حبهای و حقنهای **و اگر سبب** ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود دوار و عات و مقویات مثل
مانند معاجین اکلد صندل طلا کنند و علاج ضربه و سقطه کنند و در سبب ... زنجبیل و شونیز با عسل مفید بود
و مویز و جوز بوا و نارجیل و قلایا هر که در و توابل بسیار بود باشد تا قع افتد **سهر** بیداری و بیخوابی با فراط
بود و سبب آن سوء المزاج یابس بود یا ماله یابی ماده **علاج** هر دو نوع ترطیب دماغ بود بشرب
بنفشه و خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن بنفشه و کدو و غذا اینو باش با شیره
خشخاش خورند و خیار کدو و کاهو خورند و بوئیدن یاسمن مفید بود و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوست خشخاش
بجوشانند و بر سر ریزند و استحمام مرطب و دلک اطراف باد موجب خواب بود و اگر افیون و شبت
و اشنه زعفران و شاهسپرم در زیر بالین نهند بخاصیت خواب آرد و در سوء المزاج مادی اول ... تنقیه کنند
از سودا و بعد از آن استعمال مرطبات **سبات سهری** مرضی باشد که از اجتماع سبات و سهر حادث
شود علامات او آنست که خوابی طولانی باشد و گاهی سهر مفرط بود و روی برآمده باشد و رنگ او مایل
بسرخی باشد یا سیاهی **علاج** آن با تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و بعد از آن استعمال مشمومات
و سعوطات کنند و در این مرض این حب مفید بود **صفت** بنفشه دو درم تربد یک درم تخم رازیانه و کرفس هر یک
نفلی هر یک نیم درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و به آب رازیانه حب سازند و بعد از نضج ماده
بلع کنند **صفت مطبوخ** بسفایج ده درم پر سیاوشان چهار درم بنفشه نیلوفر هر یک ۳ درم هلیله کابلی عناب ده
عدد سپستان بیست عدد بابونه اکلیل الملک هر یک سه درم مغز خیار شنبر درم عسل ...
ترنجبین هر یک پانزده درم نمک هندی بوره ارمنی هر یک نیم درم **شخوص** علتی است که مردم ناگاه هر یک حال
مانند مثل آنکه اگر ایستاده باشند همچنان ایستاده مانند و اگر خفته و نشسته همچنین و دیده بسبب احداق باز
ماند و سبب آن سده باشد که در موخر دماغ بواسطه خلط غلیظ حادث شود علامات آن شخوص عین

و فساد حرکات بود و هرچه مریض را گویند چون نشنید نهد علاج اگر موجبات فصد باشد قیفال بگشایند یا حجامت

ساق کنند و جلاب از بادیان و انیسون هر یک ده درم گاوزبان سه درم گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود

آب شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا حب ایارج کنند و استعمال حقنها و همین برد

نفع دیگر کنند و استعمال نطولات محللات اند حقنه آب سلق و خطمی و شیره سپوس یعنی اسپغول اکلیل

الملک کنند یا یک درم بوره و دانگ و نیم شحم حنظل و ده درم روغن کنجد و ده درم شکر سرخ بیکدیگر استعمال کنند

کابوس آنست که چون در خواب رود خیال کند که در زیر چیزی ثقیل یا انبوهی باشند یا کسی او را می فشارد

و نفس او تنگ می شود و آواز نکرد و سبب این بخاری بود که از اخلاط غلیظ متصاعد شود پس اگر غلبه

خون باشد فصد قیفال کنند و حجامت و تقلیل غذا کنند و اگر از بلغم باشد یا سودا تنقیه کنند چنانچه بکرد

معلوم شد و تغافل نباید کرد که این مقدمه صرع باشد صرع سده غیر تام باشد که در بطون دماغ و مجاری

اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ در اعصاب منع کند و جمیع اعصاب متشنج

کردد و سبب او خلطی بود که در تجاویف دماغ حادث شود پس اگر از بلغم باشد علامت آن کثرت

براق و مخاط و کثرت زبد در حالت صرع و کدورت حواس و بلادت و بیاض لون و بطوء اختلاف

نبض و بیاض و غلظت قاروره بود علاج هر روز جلابی از رازیانه و انیسون و بادیان از هر یک سه درم گلقند

ده درم تناول کنند و غذا نخود آب شیره خشکدانه یا دارچینی خورند و کمک تیهو خورند و بعد از نضج

تنقیه بحب ایارج و اسطمخیقون و قوقایا و مطبوخ تربد و حقنها قویه کنند و این حب مفید بود صفت

ایارج فیقرا تربد صبر از هر یک نیم مثقال انیسون حب النیل از هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی کوفته

با آب رازیانه سرشته حب سازند و مصروع را از گرما و سرما و جماع و نظر در آب روان و نشستن در مهب

باد و جاهای بلند و مکث در حمام و تناول شربت مثلث سیر و پیاز و کرفس اجتناب باید کرد و همچنین مشی

سواری خصوصاً سبب دواتید و در دولاب و چیزهای براق نظر کردن احتراز کنند و جند بیدستر با روغن

زنبق در بینی کنند و حلتیت در ماء العسل بجوشانند و در وقت صرع بحلق او ریزند و مثرودیطوس و تریاق

تناول

تناول کنند و معجون سیسالیوس نیز مفید بود صفت آن سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک پانزده درم
غاریقون پنج درم فودنج تا حلتیت زراوند مدحرج از هر یک ده درم کوفته بیخته بسکنجبین عنصلی سرشته و یک مثقال
تناول کنند و اگر ماده سودا بود علامت آن خفقان و افکار فاسده و حموضت طعم زبد بود علاج تنقیه دماغ کنند
بمطبوخ افتیمون و حب آن و تقویت دماغ ببوئیدن نرگس و بابونه و مشک و غالیه و شونیز کنند اما بابونه و اکلیل
الملک و صعتر و مرزنجوش بجوشانند و بر سر آویزند و شراب بالنگو یا تریاق اربعه یا مثرودیطوس تناول
کنند و عود قماری و عود صلیب بکنند و در بینی و مند و سرکه عنصلی و عسل و خردل غرغره کنند و اگر ماده خون
باشد جمیع علامات خون باشد و در حالت صرع و داجین ممتلی شود و روی بر آمده سرخ شود و باشد که رعاف
حادث شود علاج فصد صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ ببوئیدن سرکه و گلاب و مالیدن روغن
گل و تناول ربوب فواکه و اگر ماده صفرا بود این نادر افتد علامت التهاب و اختلاط العقل و صفرت روی و چشم
بود علاج تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه در سیب تناول کنند و پاشویه با آب گرم و سبوس و خطمی کنند
و اگر با اطفال حادث شود آن را ام الصبیان گویند از این قبیل باشد و اگر صرع بشرکت معده باشد علامت غثیان
و اختلاج لب و رعشه در حالت خلو معده و کثرت لعاب از دهن و صرع در امتلا و خفت آن در عقب قی
علاج قی کنند بطبیخ شبت و ترب و اندکی عسل و نمک و تلیین طبیعت بمعجون خیارشنبر و شهریاران کنند و بعد
از تقویت معده بجوارش مصطکی و عنبر و مادة الحیوة کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و دراجی
یا کبک تیهو خورند و اگر بشرکت عضوی دیگر باشد مثل قدمین و ساقین و فخذین و رحم بواسطه ریحی غلیظ
یا ماده بخاری غلیظ بود که از آن عضو متصاعد شود علامت او آن باشد که احساس چیزی کنند همچون
بخار و دبیب نمل که از آن عضو مرتفع می شود و بدماغ رسد و بآن تمطی و شخوص عین و تثاوب باشد علاج
تنقیه بدن و دماغ بحسب قوی یا ایارج کنند و تقویت و تسخین سر بادهان حاره و اصلاح حال آن عضو کنند
و بدلک و شدها آن عضو محجمه بشرط و یا بشرط و صرع بواسطه حرارت که از کرم کدو دانه و حیات متصاعد می شود حادث
گردد علامت آن کثرت لعاب و سرعت هیجان اشتها و وجع بدن و احساس بصعود بخار بود

علاج قتل و اخراج کرم چنانچه گفته خواهد شد از اسباب سبات لسع عقرب و گزیدن حشرات حادث شود دراز یانه دو درم
کلنگبین ده درم بجوشانند و صاف کرده یکدرم تریاق اربعه دران حل کنند و بیاشامند و اختناق رحم نیز که شبیه
بصرع است و علاج آن بجای خود گفته آید انشاء الله تعالی و جالینوس گفته است که صرع در اکثر اوقات بفالج
انجامد و بیران دشوار شود و اگر شیرخواره را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل شود و گویند اگر
عاقرقرحا بکوبند و در بینی مصروع دمند اگر علت کهنه باشد امید بران تواند داشت و تریاق ثمانیه مصروع را غایت نافع بود
صفت آن زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار جنطیانا باقسطام عروق الصباغین متساوی بکوبند و
بعسل کف گرفته بسرشند و یکمثقال ازان شربتی باشد سکته سده تامه باشد که در بطون دماغ واقع شود
و مجموعه اعضا را از حس و حرکت باز دارد بواسطه آنکه حایل شود میان روح حیوانی از قلب بدماغ و میان
روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این مرض بغتةً حادث شود و سبب آن سده بلغمی لزج باشد و علامت
آن ثقل بدن و بیاض لون و کثرت بزاق و فقدان حس و کدورت حواس و کثرت خواب بود و باشد که
با آن خرخره و زبد نیز بود و آن دلالت کند بر اختناق حرارت غریزی و فساد جوهر ریه و دماغ و اگر تنفس ظاهر نباشد
و خواهند که معلوم شود که زنده است یا نه پاره پشم یا پنبه حسیده بر بینی او و یا ظرفی پر آب بر سینه او نهند و
تفحص تنفس کنند یا اصبع در دبر او کنند که آنجا شریانی است که با حیات باقی باشد او متحرک بود و یا چشم او باز
کنند اگر حدقه او ظاهر شود زنده بود علاج او اول سر او بتراشند و پاره نمک گرم کنند و بر سکوت نهند و
او چرب گرم کرده بر بالای آن نهند و کندش و خردل و قرنفل و جندبیدستر و در مته همه یا بعضی بکوبند
و در بینی مسکوت دمند و اطراف او را بچیزهای درشت سخت بمالند و پر مرغی بروغن و ایارج فیقرا بیالایند
و در حلق او فرو کنند و می جنبانیده باشند که قی کنند و فرفیون و جندبیدستر و کندس و فلفل و زنجبیل
و شونیز بکوبند و بر سر او طلا کنند و یکمثقال مثرودیطوس یا تریاق کبیر در ماء العسل حل کرده در حلق او
ریزند یا انیسون و زیره و مصطکی و کلنگبین بجوشانند و بر ترکنند و زهره کلنگ و مغز بخوشش در بینی چکانند
و گفته اند که هفت روز هیچ تحریک نباید کرد اما بعد از هفت روز جلابی از انیسون و رازیانه و

هر یک ۳ درم گلنگبین ده درم تناول کنند و غذا نخوداب یا کبک یا تیهو خورند و زیره و دارچینی و
فلفل در آن کنند و میان نهار روغن بادام العسل بیاشامند و بعد از نضج تام تنقیه بحب ایارج و لوغاذیا
کنند و در هر هفته یک نوبت یا دو نوبت بحسب مزاج و قوت و احتیاج تا بیست و چهار روز
برین معالجات مداومت کنند و سکته اگر دیر برآید بلقوه و فالج مستحیل گردد و سکته از امتلاء خون نیز
حادث شود و علامت آن علامات غلبه خون باشد و در آن فصد قیفال کنند و حجامت ساق و اخراج
دم کنند بحسب قوت و حیلات از شراب بنفشه و قرص آن کنند و حقنهای لینه و اگر سکته از ضربه یا سقطه باشد
که بر سر واقع شود فصد کنند و تقویت دماغ بمشمومات بارده مقویه کنند حقنه که سکته بلغمی را مفید بود
ورق غار اسطوخودوس حلبه خشک دانه اکلیل الملک ورق بید انجیر قردمانا مرو خرما سه اسپ کرنب
تخم شبت هر یک ده درم شحم حنظل افسنتین هر یک نیم درم قنطوریون یا ریک دو درم بجوشانند و صافی
کرده عسل بیست درم و انگاره پانزده درم بوره نمک هندی و مقل هر یک نیم درم کوفته بیخته
بر سر آن کنند و بکار دارند ماخولیا تغیر ظنون و افکار بود از مجرای طبیعی و سبب آن سودا یا
اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن ممتلی بود و بشرکت مراق نیز بود و علامت
آن چه از امتلاء بدن و دماغ بود و نحافت بدن باشد و سواد لون و غلظ و صلابت و اختلاف
نبض باشد و صفائی قاروره و تنهائی دوست دارند و نظر در زمین یا در چیزی کنند همچنان بمانند
و کثرت فکر و غم و سکوت و غضب نیز باشد علاج فصد صافن کنند و هر روز حلیلی از بنفشه
و نیلوفر و گاوزبان هر یک ۳ درم عناب بیست دانه سپستان بیست عدد نبات ده درم
تناول کنند و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ هلیله و غذا نخوداب یا مغز بادام و
اسفاناخ کنند خورند و پالوده از شیره سبوس و نبات و شیره مغز بادام نیز مفید بود و شراب
رقیق و در آمدن در حمام و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو مفید بود و از اغذیه غلیظ و اطعمه سوداوی و اشیاء
حریف و مالح و حامض احتراز کنند و استعمال القی ریاضت نباید کرد و از جمله معالجه

ملول نباید شد و مکرر تنقیه باید کرد و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت متعفن
و سیلان لعاب و بلادت و کسل و سکون و قلت عطش و اضطراب بود علاج آن هر روز
جلابی از بیخ مهک یا بالنگو و نیلوفر و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب یا زیرباج یا نخود
خسکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه باین مطبوخ کنند صفت سنا سقت درم بالنگو و نیلوفر هر یک سه
درم نبات ده درم بجوشانند و صاف کنند و معجون نجاح پنج مثقال یا سقت مثقال دران
حل کنند و بیاشامند و این حب نیز مفید بود صفت آن افتیمون چهار درم بسفایج و ایارج فیقرا
هر یک یکدرم غاریقون یکدرم نمک هندی نیم درم اسطوخودوس یکدرم و نیم بکوبند و بآب رازیانه
بسرشند و حب سازند شربتی سه درم صفت مفرح بالنگو پوست ترنج قرنفل مصطکی قرفه
دارچینی جوز بوا قاقله بادرنجبویه مشک بهمن سفید و سرخ زرنباد درونج عقربی زعفران تخم بادروج
تخم فرنجمشک زرنب هر یک دو درم مشک خالص دانگی مجموعه سحق کنند و هلیله کابلی چهل عدد املج سه عدد
در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید پس صاف کنند و با یک رطل عسل بقوام آرند و از آتش فرود گیرند
و ادویه دران ریزند و بهم زنند و احیاناً مثقال ازان تناول کنند اگر از احتراق صفرا بود علامت
آن بیخوابی و هذیان و اضطراب و عطش و تب و صباح و صفرت لون بود علاج تنقیه بمطبوخ
هلیله یا افتیمون یا معجون نجاح یا قرص بنفشه و تدهین سر بروغن بنفشه و شیر زنان بر سر دوشند
و به نشاط و سماع الحان و نغمات و حضور یاران انیس مشغول کنند و استحمام معتدل مفید
بود و به خطمی و بنفشه و برگ بید انجیر اندام او شویند و پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو
و خطمی بجوشانند و سر به بخار آن فرود آرند و بر سر ریزند و اگر از آن احتراق سودا بود مکث آن
بیشتر و معالجات آن مشکل تر بود علامت آن کثرت فکر و غم و گریه و فزع و تخیلات فاسد و دوستی
خلوت بود علاج هر روز جلابی از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم بالنگو دو درم گلقند ده مثقال
تناول کنند و غذا نخود آب و ماش و یا اسفاناخ و مغز بادام خورند و بعد از نضج بنفشه بمطبوخ افتیمون

وایاره جالینوس و ایاره لوغاذیا و معجون نجاح کنند و ماء الجبن درین قسم مفید بود صفت ماء الجبن شیر نیم رطل
بجوشانند و در حالت جوشانیدن فرو گیرند و یک اوقیه سکنجبین افتیمونی بر آن ریزند و برهم زنند و صاف
کنند از این نیز شربت نمایند و ایضا یا این مفرح خورند ورق کل سعد قرنفل از هر یک پنج درم قرفه فرنجمشک
پوست ترنج از هر یک سه درم مشک دانگی کوفته بیخته به شراب سیب بسرشند و یکمثقال در شراب گاوزبان
حل کرده تناول کنند و دواء المسک حلو نیز مفید بود مالیخولیا که از شرکت مراق بود سبب آن ورم باشد یا سده
از خلطی سوداوی بود و بدان سبب بخارات متصاعد گردد و افکار متغیره گردد و علامت آن انتفاخ و لین
بطن و ضیق صدر و کثرت آروغ ترش و وجع بود و احساس بخارات کند که متصاعد شود علاج هر روز قرص جلابی
از بالنکو و گاوزبان و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا زیرباج و بعد از نضج سنا پنج درم و شکر ده درم
بجوشانند و معجون خیارشنبر یکمثقال در آن حل کنند و بیاشامند و حقنهای لینه استعمال کنند و اگر با این نوع
حرارتی باشد جلابی از نیلوفر و کاسنی و روباه ترک و ترنجبین و نبات خورند و شراب بنفشه و خشخاش
لعوق سازند و غذا جو و شوربا ش خورند یا مغز بادام و اسهال نکنند و ترطیب به دوشیدن شیر زنان
بر سر و دهن به روغن بنفشه مفید بود و استحمام و آب گرم بر مراق ریختن مناسب بود و از جمله انواع
مالیخولیا مانیا بود و آن جنون سبعی بود علامت آن غضب و قصد اذیت مردم بود و از آن جمله داء الکلب
و آن بیشتر از احتراق دم حادث شود علامت آن ضحک و لعب و غضب و قصد اذیت مردم همچون
طبیعت کلاب از آن قطرب باشد علامت تحرک بسیار و بی آرامی و از مردم گریختن و دیده غسوس
بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات قروح چند باشد و علاج او همچون مالیخولیاست عشق نیز از مالیخولیا
شمرده اند و آن وسوسه باشد که مردم را بر فکر صورت خوبی دارد و علامت آن صفرت لون و غفلت
و حیرت و سکوت و کثرت فکر و بیخوابی و سرعت و صلابت نبض بود و دائم آه سرد کنند علاج آن
که کارهای بزرگ سفر و صید اشتغال نمایند و ترطیب دماغ با دهان و نطولات کنند و تقویت قلب شراب
حماض و صندل و سیب و مفرح یاقوتی و غذا زیرباج خورند و ترک دیدن محبوب و ذکر آن و اگر وصال

ممکن باشد بهتر علاج اوست والا او را نصیحت و تقبیح معشوق و سرزنش و امثال آن سعی کنند که از آن باز آید
و کثرت مجامعت با غیر محبوب نیز مفید بود نسیان فراموشی و آن فساد فکر یا ذکر یا تخیل باشد و سبب آن
استیلای بلغم باشد بر اجزای دماغ علامت آن کثرت خواب و نرمی منخرین و چشم و گرانی سر و کدورت حواس
بود علاج هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک هر یک سه درم و از زیانه دو درم کلنجبین ده درم تناول کنند و غذا
نخود آب یا شیره خشکدانه و کبک و تیهو و دراج خورند و تنوایل دوران کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج
و حب قوقایا کنند و فودنه و خردل در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و روغن زنبق و خیری و قسط
و مرزنجوش بر سر مالند و جند بیدستر و فودنه و مشک بویند و بابونه و مرزنجوش بجوشانند و سر به بخار آن
فرود آرند و احیاناً مادة الحیوة و مربی زنجبیل پرورده و سرکه عنصل و سکنجبین تناول کنند و تنقیه از
نیدرک کنند و مصطکی و کندر بخایند و از آب سرد و بقول بارده احتراز کنند اگر بجای آب ماء العسل با شراب
ریحانی خورند بهتر باشد و بحث و درس و محادثه و استماع اوراد بلند مفید بود دوای مفید فلفل دار فلفل
و وج دار چینی زنجبیل از هر یک ده درم ستا پنجدرم جوز بوا سه درم زعفران عود از هر یک دو درم مشک دانگی کوفته
بیخته با عسل سرشته و یک مثقال تناول کنند دیگر کندر و وج سعد هر یک ده درم فلفل زنجبیل هر یک پنجدرم کوفته
با دو چندان عسل سرشته نسیان بسبب سودا نیز واقع شود علامت آن بیخوابی و خشکی منخرین و کمودت
لون و بطوء تکلم علاج آن هر روز جلابی از نیلوفر و گاوزبان و بالنگو و نبات تناول کنند و تنقیه دماغ بحب
افتیمون و مطبوخ آن کنند و غذا شوربا ماش و نخود یا مغز بادام خورند و استحمام و تدهین به روغن بنفشه نرگس
مفید بود نسیان نیز بسبب سوء المزاج ساذج حادث شود علامت آن خشکی منخرین و دهن و گرمی
ملمس سر و تخیل آتش و شعله خیرگی رنگ بود علاج بنفشه و نیلوفر با عرق گاوزبان یا آب بیاشامند و غذا
شوربا ماش با مغز بادام و اسفاناخ یا حریره از سبوس و نبات و روغن بنفشه و ترطیب دماغ به روغنها
و نطولهای بارده مفید بود فالج استرخا بود که در شقی از بدن حادث شود و سبب آن خلطی بلغمی بود که مسالک
روح نفسانی را مسدود گرداند علامت آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت و قاروره سفید

حریره

فالج باطل شدن حس نصف بدن از طول آنرا و هم یک گونه

پالز

باشد و اگر بعد از آن عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و پژمرده نگردد امید بر آن توان داشت علاج آنست چهار روز تقلیل
طعام کنند و از ادویه قویه هیچ ندهند و باندکی آب گوشت یا زیره و دارچینی بیازند و بجای آب ماء العسل خورند
و بعد از چهار روز جلابی از رازیانه و بالنگو و انیسون و بیخ مهک و کلنگبین بخورند و غذا نخود آب یا شیره
خشکاش و فلفل و دارچینی باشد و بعد از نضج تام این حب فرو برند صبر سقوطری یک مثقال بوزیدان
ماهی زهره تربد خراشیده کوفته و بروغن بادام چرب کرده از هر یک درمی غاریقون و انیسون و شحم
حنظل از هر یک نیم درم نمک هندی دانگی و نیم مقل دانگی کوفته بپخته با آب رازیانه حب سازند و بعد از دو
[illegible] بزرگ و رق سیلق شبت نانخواه مرزنجوش خشک اکلیل الملک حلبه حرمل
از هر یک هفت درم تا ده درم بجوشانند و صافی کنند و شکر سرخ و عسل و انکامه از هر یک ده درم و از آن
حلکره با روغن زیت پانزده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که در باب سکته ذکر رفته و مناسب
باشد و تریاق کبیر و مثرودیطوس و جوارش بلادری هر کدام که باشد مثقال احیاناً تناول کنند با شراب
بالنگو یا فلفل یا دارچینی و بیخ اذخر و عاقرقرحا ضماد کنند و چون آثار نضج ظاهر شود روغن قسط و ناردین
و شونیز و سداب و قسط سفید و امثال آن در اعضاء اعلیه بمالند و مشک و کندس و فلفل و نوشادر
کوفته در بینی دمند و سوسن و نرگس و یاسمین ببویند و این ماء الاصول بهر وقت خورند بیخ رازیانه بیخ
کرفس اذخر از هر یک هفت درم تخم رازیانه کرفس انیسون از هر یک سه درم نانخواه زراوند شونیز
از هر یکی ده درم در ده من آب بجوشانند تا ثلثی آید با ثلثین عسل بقوام آورند تشنج آنست که عضله بجانب مبدأ از
از خویش جهد و عضو نیز تابع او شود و بواسطه آن از حرکت انبساطی باز ماند سبب آن رطوبتی بود
که عضو و عضله را ممتلی گردانیده بود و در طول او نقصانی و در عرض او زیادتی واقع شده باشد و آنرا
تشنج رطب گویند و امتلائی نیز و این مرض بغتة واقع شود علامت آن علامات امتلای و غلبه بلغم
بود علاج او همچون علاج فالج بود و اگر سبب یبوست باشد که اعصاب را عارض شود و آنرا تشنج یابس
گویند و این نوع مشکل تر بود و سبب آن یبوست استفراغ بسیار یا سهر یا غم یا حرکات عنیفه

یعنی در هم کشیده شدن عضو

یا حمیات حاره و امراض کثرت التحلیل بود و این نوع تمدد یبس حادث شود علامت آن باریک شدن عضو
و تقدم آن اسباب تخفیف بود علاج آن ترطیب بدن کنند با غذیه چرب از گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه
و حسو و خربزه و شیر میش و امثال آن از اشربه شراب بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیار کدو و یا عناب
و شراب رقیق جدید یا ممزوج مفید بود و نیلوفر و بنفشه و خطمی و خشخاش و برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند
و در آن نشینند و بر عضو میپزند و بعد از آن موم روغن از روغن بنفشه و موم و کتیرا در بدن بمالند
و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند **و اگر تشنج** از گزیدن عقرب حادث شود تریاق اربعه در شربتی
از نبات حل کنند و بیاشامند **و اگر بسبب** قرح عصب باشد علاج آن خواهد و بسبب کرم تیز حادث شود **[illegible]** فتیل
اخراج کرم **[illegible]** اما کزاز تمددی بود که عضلات بر قوت را حادث شود و تمدد تشنج عصب بود از جهت
مبدا آن و از جهت خلاف چنانچه عضو به هیچ طرف حرکت نکند و علاج هر دو همچون تشنج بود **اللقوه [illegible]**
که در عضلات روی و چشم واقع شود و شق از روی بجهت غیر طبیعی منجذب شود و از حمیات خود بگردد
و سبب آن یا تشنج بود یا استرخا و **آنچه** از تشنج بود علامت آن تمدد پوست پیشانی و قلت براق و از جانب
صحیح چشم بر نتوان نهاد **و علاج** آن همچون علاج تشنج بود **و آنچه از استرخا بود** علامت آن استرخا نقص
حرکت دهن و کدورت حواس خصوص حس ذوق بشود و چشم زیرین فرود آمده باشد و حنک نیز مسترخی
شده و تدبیر لقوه آنست که تا هفت روز تا چهار روز معالجه نکنند و آب نخورند و تا توانند چیزی نخورند چنانچه
در فالج گفته و بعد از آن حلالی از راز یانه و انیسون و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران و
دارچینی خورند و گوشت اسب و شتر و بچه کبک و تیهو نیز مفید بود و تنقیه بحب صبر و حقنهای حاره پوست بیخ کبر
در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و در خانه تاریک نشینند و مرزنجوش و صعتر و جند بیدستر بجوشانند
و روی بخار آن فرود آرند و کندر و مصطکی و حلتیت بخایند و وج و فلفل و جوزبوا و قرنفل و عاقرقرحا
در دهن گیرند **رعشه** علتی است که در اعضا از دست و پای غیر آلت کار کردن ظاهر شود بسبب عجز قوت
محرکه از تحریک عضلی یا نبات آن بر سبیل اتصال بسبب حرکات ارادی یا نبات ارادی بحرکات غیر ارادی

انزا گویند که زبان در گوشت یا طبری و کباب انداخته خورند

لقوه انرا گویند که دهان انسان کج شود و سبب آن یا تشنج و یا استرخا بود

مختلط شود وسبب این مرض سوء المزاج بارد بود یا مادی یا ساذج که عارض عصب گردد ومشایخ
ومدمن الخمر را واقع شود واز شراب آب سرد با فراط واز اعراض نفسانی نیز حادث شود آنچه
از سوء المزاج بارد مادی عارض بود علامت آن علامت غلبهٔ بلغم است علاج آن هرا و جلابی
از انیسون و رازیانه وگلنگبین تناول کنند وغذا نخود آب با فلفل وزعفران وگوشت آب
وکبک وتیهو خورند وتنقیه بحب ایارج کنند وبعد از تنقیه روغن قسط وزنبق ونرگس بر سر وپشت
بمالند وبحمام گرم رفتن وبا فتاب نشستن نیز مفید بود ونارجیل ومغز خرگوش نافع بود وآنچه
از سوء المزاج ساذج بود بسبب ملاقات سردی داخلی یا خارجی بود علاج حلتیت با ماء العسل
یا گلنگبین تناول کنند واز ادهان حاره استعمال کنند وآنچه از کثرت شرب شراب بود ترک شراب
باید کرد وتقویت دماغ بروغن گل ومورد وربوب فواکه مفید وآنچه بسبب اعراض نفسانی مثل
غضب وخجالت بود ازالهٔ آن سبب باید کرد بهر حیله که باشد واگر بسبب گزیدن حشرات واقع شود
شراب بالنگو یا تریاق تناول کنند ودر ازالهٔ سبب کوشند وگاه باشد که رعشه بسبب یبوست
بدن باشد بواسطهٔ استفراغ بسیار وتحلیلات یا فراط وانقسم مشکل تر بود علاج آن ترطیب بدن
است به تناول شراب بنفشه وخشخاش وغذا شوماش با مغز بادام واسفاناخ وفروج فربه
وحریره از نشاسته وروغن بادام ونبات وتدهین بروغن بنفشه وبادام اختلاج جستن
اندام باشد که جستن ابرو وچشم ولب وروی وسبب آن رطوبتی ریح باشد وانمقدمه لقوه باشد
که حرارت غریزی آنرا به تحلیل بخار ریا دفع ریح کند وبسبب غلظت زود از مسام بیرون نتواند شد
وقوت دافع خواهد که آنرا دفع کند پس میان ایشان مدافعتی واقع شود وموجب اختلاج گردد
علاج آن تریاق اربعه یا شراب بالنگو تناول کنند وآن عضو را بروغن قسط وناردین بمالند واگر
احتیاج باشد تنقیه بحب ایارج که مسهل بلغم باشد کنند خدر آنست که اعضا تیره شود بخواب رود
وآن مرض است که موجب بطلان یا نقصان حس بود وسبب آن سده باشد که در عصب واقع

شود بواسطه خلطی غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی گردد پس اگر علامات غلبه خون ظاهر شود فصد کنند و تقلیل
غذا او اگر علامات غلبه بلغم باشد تنقیه کنند و بمعالجات فالج استعمال نمایند و اگر بواسطه یبوست بود
علامات آن همچون علامات تشنج یابس بود و علاجش همان باشد و اگر بسبب ضغطه و یا بسبب بستن
عضو یا بر آن نشستن علاج آن منع ضاغط بود و تقویت عضو زکام و نزله عبارت از فضلات بود
که از دماغ فرود آید و اگر به منخرین آید زکام و اگر بحلق و سینه آید نزله گویند و سبب آن اگر سوء المزاج
حار بود که عارض دماغ گردد به سبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء حاره علامات آن حمرت
و حرکت چشم و خاریدن بینی بود علاج آن در ابتدا فصد کنند و اگر سن مزاج مقتضی بود شراب
بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا اشوربا ماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و از گوشت و
شیرینی و مسخنات احتراز کنند و اگر علامات امتلاء ماده باشد بقرص بنفشه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند
یا شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت یا خیارشنبر هر یک ده درم و بعد از تنقیه استحمام کنند و
روغن بنفشه استنشاق نمایند و اگر سیلان رطوبات متمادی شود سبوس و سرکه با صندل و کشنیز بخور
کنند و اگر سبب آن سوء المزاج بارد بود که از سببی داخلی یا خارجی حادث شود علامات آن تری منخرین
و کلال حواس و ثقل و کسل بود بهوای گرم استراحت کنند علاج سر بدستار ابریشمین و غیره گرم دارند و
جلابی از بیخ مهک و پرسیاوشان و بالنگو تناول کنند و غذا نخوداب و مغز بادام و مرغ خورند و
اگر طبیعت محتبس باشد سنا پنج درم بنفشه نیلوفر و پرسیاوشان و بیخ مهک هر یک سه درم شکر سرخ
و خیارشنبر هر یک ده درم بیاشامند و شبت و بابونه و بیخ مهک و اکلیل الملک و مرزنجوش بجوشانند
و سر به بخار آن فرود آرند و اگر در حمام گرم و اگرم بر سر ریزند مفید بود و اگر آنچه از منخرین
آید رقیق بود شونیز و انیسون بکوبند و در خرقه بسته می بویند و بر آتش نهند و اگر سیلان رطوبات
متمادی شود بکندر و سندروس و کاغذ بخور کنند و در زکام خواب مستغرق نکنند و به پشت باز
نخسبند تا ماده به سینه نریزاند و اگر احساس بدغدغه در حلق کنند به تنحنح آنرا دفع کنند و تشنگی کرم

کنند و لسرکه

کنند و سر که بدان ریزند و بینی فرود آرند اما در نزله صوصنات و چیزهای شور و تیزها ی اجتناب باید نمود
و جلابی از شراب بنفشه یا ترنجبین خورند و باقلی آب روغن بادام و حریره از شیره سبوس و نبات و روغن
بادام و تخم شاهسفرم و اگر ماده آن سیال بود چنانچه گفته شد در باب امراض صدر انشاء الله تعالی باب
دوم در امراض چشم بر حافظ صحت عین و چشم است که از جماع و سکر متواتر و تناول عدس و باقلا
و بادنجان و قدید گوشتهای و طعامهای شور و بخارهای و بکاههای احتراز کنند و چشم را از
هوای گرم و سرد و دود و غبار نگه دارند و از ادمان کتابت و بیخوابی و گریه مجتنب باشد و نظر
در اشیاء براق و استعمال معتدل و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو کنند و کحل روشنایی و کحل
الجواهر احیانا در چشم کشند ضعف البصر اگر بواسطه غلبه خون باشد و علامت ظاهر شود فصد
قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند یا بنفشه و نیلوفر و عناب و ترنجبین جلاب سازند
و غذا نیومباشی و مغز بادام و اسفاناخ خورند و تنقیه بقرص بنفشه کنند و توتیای غوره و کدو بکشند
اگر ماده بلغم و رطب بود علامت آن دمع و رمص بود و حمرت و وجع در عقب اکل زائد بود علاج
هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه با یارج فیقرا یا قرص بنفشه یا
تربد یا سقمونیا بریان کرده و غرغره بماء العسل و رازیانه کنند و روشنایی کبیر و یا سلیقون در چشم
کشند رمد و رمد بود حار در ملتحمه حادث شود اگر ماده دم باشد علامت آن وجع مفرط و محرق
و خاریدن چشم و ضربان صدغین و کثرت تمدد دمع و رمص و ثقل باشد علاج فصد قیفال کنند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن و شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و اگر ماده صفرا بود علامت
آن شدت وجع و خاریدن بی دمع و رمص علاج آن انارین یا تمر هندی و یا نبات تناول کنند و
یا بنفشه و اجاص و عناب یا نبات جلاب سازند و تنقیه بمطبوخ هلیله زرد کنند و قرص بنفشه هر روز و شیر
زنان با سفیده تخم مرغ بر هم زده و در چشم چکانند و صندل و رویا و ترنگ و گلاب و لعاب بذر قطونا در ما حول
حوالی چشم طلا کنند و شیاف ابیض و اقوای افیونی در چشم کشند و اگر بلغمی باشد علامت آن انتفاخ چشم

بود و کثرت رمص و دمع و التصاق جفن و ثقل اما حمرت نباشد علاج تنقیه دماغ کنند بحبهای ایاره
و حقنهای نرم و لعاب حلبه شسته و تر کرده در چشم کنند و ذرور ابیض بکشند و صبر و حضض و مر و اقاقیا
و زعفران طلا کنند اگر سوداوی بود علامت آن صداع و یبوست چشم و جفن بر هم نرسد علاج
شراب بنفشه نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا آش ماش با مغز بادام خورند و ضمادات و نطولات
مرطبه استعمال کنند در ریح رمدی عظیم بود که عارض بیاض متورم شود و چشم تنگ فراهم نماید و اکثر صبیان را
عارض شود علاج همچون رمدی بود و حجامت نقره و ارسال علق مفید بود و در رمد مطلق از لحوم و شیرینی
و جماع احتراز لازم است طرفه نقطه خون باشد که در طبقه ملتحمه حادث شود بسبب لطمه یا سقطه
یا حرکتی عنیفه یا صیحه شدیده علاج او فصد و حجامت کنند و شراب عناب و سکنجبین بخورند و تلیین الطبیعه
مطبوخ فواکه و نقوع کنند و قطره خون از بال کبوتر یا بط بتنها یا با کحل ارمنی و شیر دختران در چشم چکانند
و روغن گل و سفیده بیضه مرغ نیز شاید و در ابتدا مامیثا و گل ارمنی و فوفل بر حوالی چشم ضماد سازند
و در انتها اکلیل الملک و تخم کتان و دم الاخوین و زعفران و زرده بیضه با روغن گل ضماد سازند
و اگر طرفه بسبب رمد حادث شود از گوشت و شیرینی اجتناب باید کرد و شراب بنفشه و عناب خورند
و تنقیه بقرص بنفشه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله کنند و این شیاف بکشند اسفیداج مغسول ده درم انزروت
سه درم نشاسته کتیرا از هر یکی دو درم افیون نیم درم سحق کرده شیاف سازند بوقت حاجت حل نموده
با آب رازیانه بسایند و در چشم کشند ظفره زیادتی بود که در کنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد تا سیاهی چشم
رسد علاج آن در ابتدا از فصد قیفال کنند و تنقیه بحب ایارج و ایارج جالینوس کنند و از لبنیات
و دسومات و مولدات بلغم احتراز کنند و شیاف باسلیقون و قیصر و روشنای در چشم کنند و اگر ظفره
غلیظ بود بهترین علاج کشط باشد سبل پرده بود که از اطراف چشم ظاهر شود و بتدریج زاید گردد و سبب آن
امتلاء عروق چشم بود از خون غلیظ علامت آن حکه و سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق بسیار بود
و در چشم از روشنای چراغ متاذی باشد علاج آن فصد عروق پیشانی و عرق ماق کنند و احتراز از دود

و غبار و جماع و طول سجود کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و ترنجبین و نبات خورند
و غذا شوربا ماش با مغز بادام خورند و بعد از نضج این مطبوخ بنوشند سنا مکی ترنج بنفشه هر یک پنج درم
نیلوفر چهار درم هلیله زرد و کابلی و سیاه هر یک هفت درم تربد خراشیده کوفته بر روغن بادام چرب
کرده دو درم خیار شنبر ترنجبین از هر یک ده درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بعد از آنکه فرو گیرند بر سر
مطبوخ ریزند و شیاف احمر و شیاف کلقند و یا سلیقون و دینارو روشنائی در دیده کنند نسخه
شیاف کلقند نشیج پنج درم زنجار ده درم نوشادر بوره زرنیخ سعد هر یک سه درم سحق کنند و شیاف سازند
و در وقت حاجت با آب رازیانه بسایند و بکشند و اگر با این معالجات به نشود بمقراض لقط باید کردن
جرب العین خشونتی باشد که در باطن جفن حادث گردد و با آن خارش شود علاج فصد قیفال کنند
و شیاف احمر و اخضر و روشنائی بکشند و اگر با جرب رمد منضم شود داروی حاره استعمال کنند و تنقیه بمطبوخ
هلیله یا حب افتیمون کنند و جفن باز گردانند و مازو سحق کرده بر آن افشانند و زمانی بگذارند پس
بجوز آب رو بند و اگر مزمن شود جفن غلیظ گردد و هر بامداد و شام جفن باز گردانند و با قند یا شکر و یا کف
دریا حک کنند تا خون از آن بیاید و داروی حاره بر آن افشانند و شیاف ابیض و شیاف اباد در چشم کشند
ورم عنب العین سبب آن ماده تیز باشد علامت آن وجع ناخس و ضربان بود علاج فصد و حجامت کنند
و تنقیه بحب بنفشه و ایارج کنند و شراب بنفشه و عناب بنوشند و غذا شوربا ماش با مغز بادام خورند
و اگر حرارتی باشد کشکاب با شیره خشخاش و شیح محرق و شادنج بشویند و فرو سازند حکة العین
سوزش چشم بسبب انصباب اخلاط تیز یا ارتقای بخارات بود علاج اگر امتلاء ظاهر شود فصد کنند و
تلین طبیعت و بعد از تنقیه این حب بکار برند فلفل دار فلفل هر یک درمی زعفران چهار درم حضض شش درم
سنبل چهار درم کافور دانگی بکوبند و بسایند و استعمال کنند و اگر علامات امتلاء نباشد توتیا غوره
بکشند و کاسه مس بکوبند و بسایند و با روغن گل ضماد کنند نزول الماء عبارت از رطوبتی بود که در ثقبه
عنبیه ریزد و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ یا ضربه یا سقطه که عارض شود یا در عقب

صداع مزمن حادث شود و علامت آن در ابتدا تخیلات مثل پشه و دود و موی و شعاعات مختلفه کند
علاج هر روز جلابی از رازیانه و بالنگو و بیخ مهک و گلقند بخورند و غذا نخود آب و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب
ایارج و حب قوقایا کنند و از اطعمه بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب محترز باشند و شیاف مرارات
و باسلیقون در ابتدا بکشند و این شیاف نیز مفید بود شحم حنظل یک مثقال فرفیون نیم درم نوشادر نیم درم
سکبینج یک درم و نیم زهره بز ده درم همه را بسایند و بسایه خشک کنند و بعد از آن با آب رازیانه یا سداب
شیاف سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج بگلاب بسایند و در چشم کشند و آب چون محکم شود قدح
الصبار کنند اثر البقر از قدح علاجی نبود جهر آن باشد که بروز نه بیند و سبب آن قلت روح باصره یا رقت
آن بود علاج آن ترطیب و تقویت دماغ با غذیه غلیظه رطبه باشد و تغلیظ چون با غذیه لزجه مثل سرها
و پاچه و از میوه های انگور و انجیر مناسب بود و قطره حصرم در چشم کنند شب آن بود که بشب نه بیند
و سبب آن بخاری غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ گرداند و در روز بواسطه حرکت
و ضوء آفتاب آن بخارات لطیف گردد و الصبار حاصل گردد علاج هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک
و گلقند بخورند و غذا نخود آب یا مرغ جوان و کبک بکار برند و فلفل و زنجبیل و دارچینی در آن کنند و بعد
از نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و عطسه آورند بمویزج کندس و جند بیدستر و فلفل و بابونه و
شبت و رازیانه و خشک بجوشانند و سر بر بخار آن فرو دارند و این شیاف در شب کوری نافع مشک و
زعفران زهره کلنگ زهره سبوط متساوی سحق کنند و با آب رازیانه شیاف سازند و بوقت حاجت
با آب بسایند و در چشم چکانند بیاض سفیدی است که در طبقه قرنیه حادث شود اکثر بعد از قرحه و دمل
آبله شود علاج تنقیه دماغ بحب ایارج و حب نقشه و ایارج جالینوس کنند و زیادتر آن سفیدی بالیدن
در حمام و بعد از حمام مفید بود ذرور که بیاض را مفید بود زبد البحر انزروت نبات هر یک چهار درم
بوره یک درم سحق کرده استعمال نمایند و اگر بیاض غلیظ بود این شیاف بکشند سکبینج اشق انزروت
هر یک چهار درم زبد البحر بوره ارمنی نان تازه هر یک هشت درم زنجار نمک اندرانی هر یک دو درم کوفته و سحق کرده

یا آب رازیانه

با آب رازیانه یا سداب بسرشند و شیاف سازند و در وقت حاجت هیچ بجوشانند و شیاف در آن
حل کرده در چشم کشند و صبیان را بعد از رمد بواسطه التصاق جفن و ریختن موی جفن حادث شود بسبب
عدم تحلل متمکن شود و آنرا باین شیاف علاج کنند کندر انزروت صبر دم الاخوین گل اقلیمیا
فضه متساوی بکوبند و با آب رازیانه شیاف سازند سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ شود
بواسطه ماده غلیظ که بدان ریزد و باشد که مژه ریخته شود و بیشتر بعد از رمد حادث شود علاج آن
اول تنقیه دماغ کنند از اخلاط که غالب باشد و استحمام مفید بود و عدس بگلاب و آب نورک بجوشانند
تا مهرا شود و ضماد کنند و یا سفیده تخم مرغ و روغن گل باهم بیامیزند و بران نهند و آنچه مزمن باشد
فصد عروق پیشانی و حجامت نقره باید کرد و نحاس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران فلفل هر یک
درمی بسایند و به شراب بسرشند و ضماد سازند شرناق شحم زاید شود که در جفن اعلی حادث شود و
آنرا انقلاب گرداند و بیشتر مرطوبی صبیان را حادث شود علاج او آنست که شق کنند و بیرون آورند
و نمک زیره در آن ریزند و خرقه بسرکه تر کنند و بران نهند تا بقیتی که باشد بگدازد و بعد از آن با ادویه
ملحمه علاج کنند برد رطوبتی که در باطن جفن متحجر شود و آنرا با انزروت و صمغ بطم و سرکه طلا کنند
و اگر مفید نشود شق کنند و بیرون آورند شعر منقلب این مرض بسبب رطوبتی بود که اشعار اجفان
متعفن شده حادث گردد علاج اولا تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و موی که
واژگون شده باشد برکنند و به شیر انجیر و خون ضفدع یا خون قراد سگ موضع شق شده را طلا
کنند و زهره خارپشت و خون کبوتر باچه بید ستر نیز مفید بود یا موی کنند و بسوزنی گرم کرده موضع
موی را داغ کنند و اگر یک موی یا دو موی بیش موی با دیگر پیوسته باشند یا سوزنی باریک در جفن فرو برند
و آن موی را در سوراخ سوزن کشند و به طرف ظاهر جفن بیرون آرند و اگر موی بسیار بود علاج بغیر
از تشمیر نیست و آن چنان بود که بعضی از پوست جفن بچینند و بعد از آن بهم دوزند تا پوست
کشیده شود و موی بطرف خارج آید بعد از آن صدف سوخته قطران و مصطکی و زاج بسایند و در چشم

کنند و شیاف اخضر و باسلیقون و روشنائی نافع بود **انتثار الاشعار** ریختن مژه بسبب رطوبتی
بود که در اهداب جمع شده علامت آن حمرت و صلابت جفن باشد **علاج** تنقیه دماغ کنند و بعد
از آن تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و اغذیه مرطبه مثل شوربای ماش و کدو و اسفاناخ خورند **و اگر انتثار**
بعد از امراض حاده و استفراغ بسیار واقع شود استفراغ بسیار نباید کرد و به حجر ارمنی اکتحال مناسب
بود **و این علت نیز انتثار اشعار را نافع بود** بیخ نی شیح اشنه حرمازو کندر هر یکی دو درم سنبل حب البان
هر یکی دو حجر لاجورد چهار درم سحق کرده میان اشعار کنند **قمل الاشعار** جانوری بود که از رطوبت عفنه اشعار
حادث شود و آن حیوانی است که در زیر هر موی همچون مورچه کرده باشد **علاج** تنقیه دماغ کنند بحب ایارج
و موقها را با حقنا تر از آب نمک بشویند و روغن خسته زردآلو تلخ در آن بمالند یا زیبق مقتول با حنا و نمک
ضماد کنند و از امتلای و غذا شب احتراز کنند و استحمام در حالت خلو معده مفید بود **خیالات** اشکال الوان
مختلفه بود که احساس کنند و شاید که آن بسبب قوت حس باصره بود که غبار و هوا آنجا احساس کند و یا بسبب
غلبه بخار غذا و اخلاط بدن باشد علامت این سلامت قوت الابصار بود تدبیر آن با غذیه غلیظ بود و گاه
باشد که تخیلات استوانه از دود گمند که از پیش چشم برآید و سبب آن خلطی سوداوی که در شریان حادث شود
علاج تنقیه دماغ بود بحب ایارج و بعد از آن تناول اطریفل صغیر مفید بود و اگر تخیلات در حالت عطسه
یا مالیدن چشم که چیزهای سفید از زیر بالا می آید یا از بالا بزیر می آید دلالت بر امتلای معده و حوالی عین کند
علاج تنقیه معده بقی کنند و تنقیه دماغ بحب هیرج و حب ایارج و بعد از آن اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر
کنند **اصول** کج شدن چشم اگر خلقی بود علاج پذیر نباشد و اگر عارضی بود سبب آن تشنجی بود که در اغشیه
دماغ حادث شود و طبقه صلبیه را اخذ کند و اگر بواسطه یبوستی بود که او را استفراغ مفرط یا مقاسات
امراض حاده یا حرارت شدید حادث شود علامت آن تقدیم سبب بود علامت تشنج یابس **علاج**
آن شراب بنفشه و خشخاش تناول نمایند و غذا شوربای ماش یا شیره مغز بادام و اسفاناخ و کدو خورند
و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان بر سر مالند و مقشر برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند

و موی زیرح طلا کنند
یا بوره و شب یمانی

واگر از امتلای غذیه دماغ بود علامت آن تشنج امتلائی بود علاج تنقیه دماغ بحبها و ایارجها و غرغرها
مثل بابونه و شبت و نرگس بر سر مالند واگر در طفولیت از جهت شیر دادن و خوابانیدن واقع
شود بتکلیف طفل بجهتی خلاف آن جهت کنند و از ادویه مبرده و مخففه احتراز کنند و پرده در پیش
چشم بیاویزند که در برابر عین سوراخ چنان کرده باشند که او را درست نظر باید کرد و باز بحال خود آید

باب سیوم در امراض گوش

حافظ صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظ و مبخرات و بادی و
والصوت عظیم مثل طبق و بوق و رعد اجتناب نمایند و احیاناً روغن نسرین و زنبق در گوش
چکانند و بعد از آن پنبه کنند و چرک از گوش پاک کنند تا جمع و متحجر نگردد و هر ساله تنقیه دماغ بحبوب
ایارجات مناسب بود **وجع الاذن** اگر از غلبه خون باشد علامت آن ظاهر شود فصد قیفال
کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین مناسب بود و تنقیه دماغ بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و آب
لوکری شیر زنان و روغن گل و آب کدو و آب غوره و خل الخمر در گوش چکانند و اطراف گوش
بصندل سرخ و سفید و گلاب و آب کشنیز و کاهو و بید و بستان افروز طلا کنند واگر علامت صفرا ظاهر شود
استعمال مبردات مذکوره کنند و اگر وجع بغایت شدید باشد حبه افیون در روغن گل بگدازند و در گوش
چکانند و اسهال صفرا کنند واگر علامت غلبه بلغم باشد تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و غرغره
سکنجبین عنصلی و روغن قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در گوش چکانند و آب برگ
مرزنجوش بسرشانید و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو بخورند واگر علامت سودا ظاهر شود تنقیه بحب
افتیمون و اسطمخیقون کنند و روغن نرگس و بادام در گوش چکانند و شیر زنان بر سر دوشند واگر این
وجع از ضربه یا ورمی باشد علامت آن تب و ثقل سر و پیشانی و حلق و اضطراب و سیلان دمع باشد
علاج فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و عدس مقشر با شیره خشخاش خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و یا مطبوخ هلیله و یا نقوع آن کنند یا ترنجبین و شیرخشت کنند
و شیاف ابیض با شیر دختران بسایند و در گوش چکانند و روباه ترک و صندل و آب کشنیز در حوالی گوش

بالنده ونیلوفر وبنفشه وخطمی وبابونه هر یک پنج درم آرد باقلی آرد جو هر یک ده درم بسایند وآب ربیاه ترکرده
کشنیز در روغن بنفشه ضماد نمایند واگر تحلیل نپذیرد وعلامات جمع شدن مده وقیح ظاهر شود لعاب حلبه
وتخم کتان ومرداسنگ وشیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد ومنفجر شود وبعد از آن فتیله از کتان
بعسل وانزروت بیالایند ودر گوش نهند تا ماده پاک شود واگر بسبب طول قرحه ومواد عفنه کرم متولد
شود علامت آن احساس حرکت وخارش بود آب برگ ترب ومرزنجوش یا آب برگ شفتالو یا
بوره ارمنی وسرکه یا آب شحم حنظل در گوش چکانند وبعد از آن فتیله ابریشم بعسل در گوش میگردانند
وسعی کنند که عطسه آید تا کرم بیرون افتد واگر وجع بسبب ریاح غلیظ باشد اگر بشرکت معده بود غثیان
وسیلان لعاب وصداع بود علاج تنقیه معده بقی کنند وتلیین طبعیت بمطبوخ هلیله یا فواکه وادهان
حاره در گوش چکانند واگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی وطنین وصداع بود علاج تنقیه دماغ
دماغ کنند بحبها وایارجها اکلیل الملک وورق غار وبرنجاسف ومرزنجوش بجوشانند وسر بر بخار آن دارند
وثفل آن ضماد سازند واگر درد گوش بسبب باد سرد باشد که بگوش رسد یا آب سرد که بر سر ریزند
روغن مرزنجوش وبابونه در گوش چکانند وسر گرم دارند وگوش به بخار شلغم پخته وخردل وبابونه وحشیشهای
مذکوره فراهم آرند گرانی گوش اگر مولودی یا از پیری بود یا بسبب ضربه یا سقطه بود که موجب تحرک عصبه
مفروشه شود علاج پذیر نباشد واگر از غلبه صفرا باشد چنانچه در حمیات حاره حادث شود علاج هر روز
شرابی بنفشه یا بنفشه مربی یا ترنجبین جلاب سایند یا عناب ده عدد واجاص ده عدد وبنفشه سه درم ترنجبین
ده درم غذا تمر هندی یا الوچه خورند واگر تب باشد جو آب واسهال الطبعیت کنند بمطبوخ فواکه وهلیله یا
تمدانک سقمونیا بریان کرده وروغن گلنار در گوش چکانند یا آب انار یا پوست افسرده بجوشانند و
در گوش چکانند واگر بسبب غلبه بلغم باشد علامت آن ثقل سر وبلادت حواس وکثرت خواب بود
علاج هر روز جلابی از انیسون وبیخ مهک وکلنگبین تناول کنند وغذا نخود آب یا شیره خشکه خورند
وبعد از نضج تنقیه بحب ایارج وحب قوقایا کنند وروغن مغز هسته زردالو وسداب در گوش چکانند

یا تمره

با زهرهٔ کلنگ و آب مرزنجوش و شحم حنظل با انجیر و خردل بکوبند و فتیله ساخته در گوش چکانند و اگر بسبب
یبوست دماغ بود علامت آن باریک شدن روی و بینی و غور عین باشد و این بعد از سهر یا جوع
یا عصب مفرط حادث شود علاج ترطیب دماغ بود بروغن بنفشه و شیر زنان و تناول اغذیهٔ مرطبه
مثل شوربای کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند صمم اگر بواسطهٔ اجتماع وسخ بود آنرا
برابر آفتاب نگاه دارند و ببینند علاج آنست با میلی که بانگشتان مقرر است پاک کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان
بچکانند یا به شب روغن در آن چکانند و بامداد بحمام روند و گوش بر پایهٔ گرم حمام نهند تا بیرون آید طنین
گوش آواز باریک و حاده طنین گوش گویند و آنچه نرم و غلیظ باشد دوی گویند و حدوث آن اگر بسبب
ریحی غلیظ باشد علامت آن تمدد و عدم ثقل آن بود و گاهی اشتداد کند و گاهی ساکن شود و اگر بسبب فضلاتی
بود که بگوش نزدیک بواسطهٔ امتلای دماغ علامت آن ثقل بود و دوام طنین بود علاج هر روز جلابی از
رازیانه و بیخ مهک و انیسون و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیره و دارچینی و زعفران و برگ شبت
و روغن قسط و سوسن و خیری در گوش چکانند یا آب ترب و شونیز و جندبیدستر بچکانند و یا بونه و شبت
و اکلیل الملک و حشیشه و ورق غار و ترب و مرزنجوش و برنجاسف را بجوشانند و گوش بخار آن فرود
آرند و دادن بحمام مفید بود و آنرا که امتلای دماغ بود اول تنقیه بحسب ایارج و اسطمخیقون باید کرد و بعد از آن
استعمال قطورات و بخورات اگر بسبب یبوست و خلو بین بود علامت آن بود که در گرسنگی زاید شود
و در سیری ساکن گردد علاج او ترطیب دماغ بود با دهان در حمام و تناول اغذیهٔ مرطبه و مالیدن شیر زنان و
روغن بنفشه در سر اگر بسبب ضعف بود چنانچه ناقه الصحت کند شراب حماض و لیمون و سیب و آب
گوشت مرطب و استعمال مشمومات معتدل شیافی که در طنین گوش با منفعت بود شحم حنظل یک درم بورهٔ زرد
نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج هر یک دو درم و نیم عصارهٔ افسنتین قسط مرزنجوش فرفیون از هر یک دانگی
کوفته بیخته بزهرهٔ گاو سرشته و شیاف سازند و بوقت ضرورت بمقدار عدسی با روغن بادام تلخ
بسایند و در گوش چکانند قرح الاذن اگر نوع باشد شیاف مامیثا با سرکه و آب غوره و عسل در گوش

چکانند یا مرهم اسفیداج یا باسلیقون استعمال نمایند و آنچه ریمی باشد قطران بچکانند دخول هوام و آب در

مانند مورچه و کژدم و مار و غیره در گو اگر گزنده در گوش رود علامت آن حرکت بود علاج ورق شفتالو

یا صبر یا آب گرم حل نموده یا آب پودنه و کبریت و افسنتین و شیح و تنبیل و قسط در گوش چکانند تا بمیرد و

سعی کنند که بیرون آید بعده آوردن یا بالت مخصوصه و اگر آب در گوش رود علامت او آنست که بعد

از حمام و شنا کردن حرکتی حادث شود و با آن وجعی باشد پس اگر به تحریک سر و بر جستن بیرون نیاید

چوب شبت یا رازیانه یا چوبی که از آن حصیر کنند در گوش باید کرد و طرفی که بیرون باشد تا پنبه

بر آن پیچیده و بروغن چرب کرده بر افروزند تا آب بیرون آید یا فتیله از ابریشم یا پنبه بر سر چوبی

کنند و گرم کرده در گوش میگذارند تا آب بر چیند و اگر آب گرم در گوش رفته باشد روغن

بادام و اندکی کافور در سرکه بجوشانند و در گوش چکانند یا آب لسان الحمل یا مامیثا یا اقاقیا یا آب انار

بجوشانند یا آب کنند تا و آب سرکه در گوش چکانند اگر گوش خارد آب افسنتین در سرکه جوشانیده در

گوش چکانند باب چهارم در امراض انف شم بطلان یا نقصان قوت شم است اگر سبب آن

خلطی غلیظ باشد که در مقدم دماغ متمکن شود علاج هر بامداد جلابی از انیسون و بیخ مهک و گلقند

تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکانه و بعد از تنقیه بحب ایارج و حب قوقایا کنند و بعد

از تنقیه استعمال عطوسات نمایند مثل کندش و فلفل و شونیز و مشک و اگر سرکه بجوشانند و دود تشنیه

کنند و بینی بدان فرود آرند نافع بود و اگر شونیز سحق کرده با زیت بیامیزند و در بینی کشند و بعد از آن که

دهان پر آب کرده باشند مفید بود و اگر از بینی ها وجعی و حرکتی یابند روغن بنفشه استنشاق کنند

و شونیز کوفته با آب مرزنجوش و فودنج خشم را نافع بود نتن الانف اگر سبب عفونت اخلاط بود

که در مصفات جمع شده باشد علاج اولا تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و سکنجبین و خردل غرغره

کنند و مرو یا درونج بکوبند و در بینی دمند و فودنج بل شتر نیز نافع بود و شراب ریحانی نیز استنشاق

کنند و سعد و سنبل و صبر و قرنفل بکوبند و با آب مورد سرشته و فتیله ساخته در بینی دمند قرحة الانف

اگر در بینی

اگر ریش بینی تر بود فصد قیفال کنند و تنقیه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال مرهم اسفیداج کنند و اگر ریش یابس بود
شراب بنفشه و مربای بنفشه تناول نمایند و فتیله را بموم روغن که از روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاو و لعاب
بیدانه کنند و در بینی دمند و از گوشت و شیرینی و مشروب اجتناب نمایند و اگر زخم کهنه باشد بینی را بسرکه بشویند
و خربق سفید و قلقطار بکوبند و در بینی دمند بواسیر الانف گوشتی زاید بود که منفذ منخرین بر دارد و مغز را تنگ سازد علاج
فصد قیفال و حجامت بود و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و هلیله کنند و استعمال مرهم زنجار کنند یا پوست انار ترش
بسایند و با آب بسرشند و فتیله ساخته در بینی نهند یا زاج دو درم زنجار نیم درم سحق کنند و فتیله بدان ملوث کنند
و در بینی نهند و اگر باین تدبیرها زایل نشود قطع کنند جفاف الانف خشکی بینی که در حمیات حاده شود و بواسطه یبوست بود که
بدماغ غالب شود یا خلطی لزج که بواسطه حرارت خشک و این را بدان بدانند که احیانا واقع شود علاج ترطیب دماغ
کنند بروغن بنفشه و کدو و در مخففات و منجرات احتراز نمایند رعاف اگر خون رفتن از بینی بسبب بحران باشد در
روز باحوری قطع نباید کرد مگر آنکه از افراط ضعف غالب شود و اگر بسبب حدوث خون آید علامت او آنست که اندک
اندک آید و تنک بود علاج آنست که شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند و استنشاق بآب
گشنیز کنند و گل ارمنی با سرکه بر سر طلا کنند و عصاره بادروج و گشنیز تر و اندکی کافور در بینی کشند و آب سرگین خر نیز
مفید بود و ضماد نیز مفید بود و فتیله را بمداد تر کنند و بمازو و شب و گلنار و نشاسته و صمغ عربی سحق کرده بیالایند
و در بینی نهند و کهربا و کاغذ سوخته و صدف و لبد و سناخ گاو کوهی و پوست بیضه مجموعه نیز سوخته را نافع بود و اگر
بسبب غلبه خون باشد علامت او آنست که بغلبه آید و غلیظ بود علاج فصد قیفال کنند و محجم بر دوش و فقرات
نهند و فتیله بغبار آسیا و خون سیاوشان و شب یمانی ملوث نموده در بینی کنند و گل ارمنی و عدس و ورق گل
صندل و گلنار و اوراق انگور و بید و خشخاش و زاج محرق مجموعه یا بعضی بسایند و بسرکه بر پیشانی طلا کنند و نسج
عنکبوت و قلقطار محرق بحل الخمر فتیله سازند و در بینی نهند و بازو می بندند قسم افیون و انکی غبار آسیا گلنار و
عفص هر یک نیم درم بکوبند و بآب سرگین خر بسرشند و نسج عنکبوت بیامیزند و در بینی نهند و اگر از طرف راست
آید محجمه بر کبد نهند و اگر از چپ آید بر طحال و گلاب و آب کاسنی بر کبد طلا کنند [illegible]

و آن بثرات بود که در دهن پیدا شود و متعفن گردد و اگر از حرارت باشد علامت آن حمرت و حرارت و برآمدن
آن بود علاج فصد قیفال بود یا حجامت کنند و آب انار رین یا ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا شوربای ماش و
مغز بادام یا آلوگیلی یا تمر هندی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و دهان را هر روز بسرکه و گلاب بشویند
و کشنیز و سماق و گلنار و گلسرخ و لسان الثور و طباشیر مستاوی بکوبند و در دهان افشانند یا گلنار و سماق و
گلسرخ و لسان الثور و تخم خرفه و تخم کاهو و صندل و طباشیر و قوفل هر یکی درمی کافور نیم دانگ سحق کنند و در دهن بمالند
و بعد از زمانی بسرکه و گلاب مضمضه کنند و اگر از غلبه بلغم باشد علامت آن سفیدی زبان و قلت عطش و
وجع بود علاج گلقند و رازیانه و بیخ کبر بجلاب بارند و تنقیه بحب صبر و ایارج و مطبوخ ترید کنند و عاقرقرحا و
مامیران و تخم ترب در سرکه بجوشانیده بدان مضمضه کنند یا ورق زیتون و برنجاسف و مرزنجوش و اکلیل
الملک بجوشانند و مضمضه کنند و اگر از غلبه سودا بود علامت سواد لثه و لذع و خفقان آن و عدم لعاب آن
باشد علاج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و مغز ساق گاو و پیه بط و روغن بنفشه با هم بیامیزند و بر زبان
و دهان بمالند و در ابتدا مرض گلنار و سماق و مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر با تخم و شبت
و بابونه و اکلیل الملک و اگر متعفن شود و زخم شده بود اهلیلج و قوفل و زاج سفید و زرد در سرکه و گلاب
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و گلنار و ورق کاک و سماق و شب یمانی سحق کرده بر آن افشانند بخر دهن
اگر از حرارت معده باشد علامت آن بود که چون طعام بارده خورند ساکن گردد و در خلو معده زاید گردد
علاج آب انار رین یا تمر هندی یا نبات و ترنجبین و یا آب خیار کدو یا سکنجبین یا نقوع فواکه بخورند
و غذا سماق و انار دانه یا غوره خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه‌ها زردآلو و شفتالو و امرود و خیار
کدو نافع بود حب نافع سعد اذخر سنبل عود گلنار صندل سفید پوست ترنج دانگ قاقله مستاوی بکوبند و بگلاب و نبات
بسرشند و حب ساخته مقدار نخودی در دهان گیرند و اگر بسبب بلغمی که در معده متعفن شود علامت آن کثرت
براق و بی طعمی دهن بود و در خلا و ملا یکسان بود علاج تنقیه و قی کنند بطبیخ شبت و ترب و تخم خربزه و انمکی
نمک و عسل و بعد از آن گلقند و رازیانه بخورند یا سکنجبین لعوق کنند و اگر احتیاج باشد بحب صبر یا مطبوخ

ترید تعدیه کنند و از اغذیه غلیظ و البیات احتراز کنند و احیاناً اطریفل کبیر یا صغیر و زنجبیل و هلیله پرورده خورند
و مصطکی و کندر و قاقله و قرنفل بخایند و عود و زنجبیل و سعد و کبابه و کندر بکوبند و بعسل سرشند و حب ساخته
در دهان گیرند و اگر فساد گوشت بن دندان باشد فصد جهار رگ یا قیفال کنند و جلابی از اجاص و عناب
و تمر هندی و نبات خورند و از گوشت و شیر نیمه احتناب نمایند و لقرص بعضیه و مطبوخ هلیله ها تلیین کنند و مورد
و مازو و گلنار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اقاقیا و صندل و گلنار و گلسرخ و سعد و کزمازج و
رامک و مصطکی و عود و قرنفل و سک و هلیله زرد از هر یک پنج درم مشک و کافور از هر یک دانگی بکوبند و در بن دندان
میریزند و اگر سبب تاکل اسنان باشد علاج آن کنند که در منع قلاع باشد اما فساد او بیشتر و نتن آورد و نیز بود
دیا او رایحه کریه بود علاج فصد کنند و اسهال طبیعت به مطبوخ افتیمون و مضمضه بسرکه و آب غوره کنند تا
زیاده نشود و بعد از آن فلافیون یا اقاقیا استعمال کنند و باقی علاج او همچون معالجه قلاع بود آب دهن روان
در خواب یا غیر آن اگر از حرارت و رطوبت بود علامت آن باشد که در حالت جوع و خلو بیشتر باشد علاج اشربه
سیب و به و ریباس بخورند و با آب ورق سیب و به مضمضه کنند و کاسنی با شسته با نمک خورند و اگر علامات غلبه
خون ظاهر شود فصد کنند و اگر سبب برودت و رطوبت بود علامت آن غلبه بلغم بود علاج تنقیه معده بقی کنند
و اطریفل و گلقند و رازیانه و کوارش مصطکی و عود تناول کنند و قلایا و اغذیه که در آن رطوبت نباشد با توابل
بخورند و نان و عسل نیز مفید بود و از فواکه رطبه و بقول بارده احتراز نمایند و لعابی که از دهان صبیان آید
اقاقیا بسایند و در دهن بمالند و اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر بود آن دلیل کرم باشد علاج آن کرده شود
در امراض امعا معالجه تقرح اعراض اللسان و ورم اللثه اگر اورام دموی باشد علامت آن حمرت و حرقت زبان
و قلت لعاب بود علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ بالفوه آن یا ترنجبین و شیر خشت یا حقنه
نرم و اگر صفراوی بود علامت آن وجع شدید و لهیب عطش و صفرت لون باشد علاج شربت بنفشه و عناب
بنوشند و آب انار رین یا ترنجبین و آب خیار کدو یا سکنجبین و تلیین طبیعت بایارج مطبوخ نمایند صفت مطبوخ
ستانند پنج درم اجاص بیست عدد عناب بیست عدد سپستان بیست عدد سبوس و خطمی و جو مقشر نیم کوفته هر یک کفی

ورق چقندر دسته خیار شنبر هر یک پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن کنجد الکامه هر یکی ده درم بوره نمک
هر یک نیم درم و در هر دو نسخه مضمضه با آب سماق و توت و انار مناسب بود یا عناب ده عدد عدس ورد
هر یک نیم درم بجوشانند و با آب گشنیز و شراب توت بیامیزند و مضمضه کنند و اگر بلغمی بود علامت
آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج هر روز جلابی از زرنباد و بیخ مهک تناول
کنند و تنقیه بحب ایارج و حفظها کرده و شبت و بابونه و نیز در ماء العسل بجوشانند و مضمضه بدان
کنند و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن و قلت لعاب بود علاج تنقیه بحب و مطبوخ
افتیمون کنند و مضمضه بشیره خرما یا بشیره تربد یا روغن کدو و بعضه بالعاب بزرک و حلبه و آب انجیر
و پیه بط و روغن سوسن در زبان مالند و اگر بسبب زهر باشد علاج آن کنند ثقل واسترخاء اللسان
اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه با آب غوره و فقاع اذخر
و اگر بسبب فالجی بود که عارض زبان شود و علامت او آنست که زبان سست بود و تکلم نتواند کرد و لعاب
فرو آید و لکنت حادث شود علاج آن تنقیه بحب صبر و قوقایا و لوغاذیا و مضمضه بمویج در سرکه عنصل
جوشانیده یا کبر و خردل و صعتر و عاقرقرحا در آب جوشانیده و چون در سخن گوید زبان بعسل و نمک
بمالند بطلان الذوق گاه باشد که حس ذوق نقصان پذیرد یا باطل گردد چنانچه احساس هیچ طعم نکند
و آن بسبب رطوبات فضل باشد که بعصبهاء زبان و حنک رسد علاج تنقیه دماغ بایارج فیقرا و حب قوقایا
و غرغره و مضمضه بسرکه و خردل و مویزج و عاقرقرحا و گاه باشد که حس ذوق فاسد شود چنانچه دهان
همه طعوم را تلخ احساس کند و این دلالت بر غلبه صفرا کند یا شیرینی احساس کند یا شور یا ترش ادراک
کند و این دلالت بر بلغم کند علاج تنقیه بدن از آن اخلاط که غرغره مناسب و مفید بود خشکی اللسان
اگر خشکی زبان بسبب حرارت و یبوست بود بلعاب اسپغول و بهیدانه بمالند و مضمضه با آب کاهو و خیار کنند
کنند و اگر بسبب خلطی شور باشد سکنجبین لعوق کنند و گاه باشد که بسبب بخارات حرارت حلق و زبان و حنک
[illegible] شود چنانچه اگر بخرقه بمالند پوستی سفید تنک مثل پوست پیاز جدا شود و باد هیچ الم نباشد

علاج

علاج آن فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بود و مضمضه بسرکه که در آن مورد و گلسرخ و گلنار جوشانیده
باشند بکنند شقوق اللسان علاج ترقیدن زبان است که بشکوفه بیدانه و کتیرا در دهان گیرند و از اغذیه
ترش مثل هریسه و پاچه خورند اورام الشفة علاج آن فصد قیفال و حجامت زیر زنخ بود و تناول شراب بنفشه
و عناب و تلیین الطبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و پاره ای ترنگبین و قوقه و گلنار و ورق گل و جوز السرو
بکوبند و با سرکه و گلاب طلا کنند و از شراب و گوشت و شیرینی احتراز نمایند قروح و بثور الشفة علاج
آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت بچیزی که از صفرا بیرون آید و مرهم اسفیداج بر آن نهند یا مرداسنگ
و مازو بکوبند و با موم روغن بیامیزند و بنهند یبس الشفة علامت او آنست که لب ها خشک شود و در میان
شقی ظاهر گردد و گاه باشد که بر آن بثرات همچون حب پیدا شود علاج او آنست که فصد کنند و اسهال
طبیعت بمطبوخ افتیمون و ضمادات محلله استعمال نمایند و آنچه سیاهی زند نشتر بزنند تا خون بیاید
و نمک بمالند و بعد از آن به محللات یا قابضات طلا کنند و لب ترقیده را بلعاب بیدانه و کتیرا طلا کنند
و گاهی از خیار ظاهر می شود چون قطع میکنند در پیاب مفید است و روغن بنفشه و پیه را گرم کنند و شاخ گاو
کوهی سوخته یا آنرا با آن بیامیزند و طلا کنند و پوستی تنک که بر بیضه مرغ کشیده است بر آن نهند باب ششم در امراض
الاسنان و اللثه بر حافظ صحت دندان لازم است که از فساد طعام و شراب در معده اجتناب نمایند
و از کثرت قی و خائیدن چیزهای دوشنده مثل حلوا کلاشکن و قرص سکنجبین احتراز نمایند و اشیاء
بسیار ترش خوردن احتراز کنند و آب سرد بر عقب طعام نخورند و چیزهای مثل بادام و گردکان و جوز و مثلاً
لکت بدندان نشکنند و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک چوب درخت زیتون است و در وقت
خواب احیاناً روغن گل یا بادرین بحسب مزاج بر لثه و دندان مالند و گاه گاه لعل و نمک دندان را
بمالند ورم اللثه اگر بسبب ماده حار باشد علامت آن حمرت و لهب و ضربان بود علاج فصد قیفال و
حجامت کنند و شربت بنفشه و عناب و حماض یا شراب اجاص یا رب انار و ریباس تانیات و ترنجبین
تناول کنند و غذا تمر هندی یا آلو گیلی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و بسرکه و گلاب و آب

سماق مضمضه کنند و گلنار و جوز السرو و شیره پوست انار ترش و طباشیر و ورق گل و طرثوث و فوفل
متساوی بکوبند و بر لثات ریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند. و انار و امرود و زردآلو و سیب ترش
و شفتالو تناول کنند دیگر علاج همچون علاج قلاع بود و اگر متعفن شود فلافیون بر آن ریزند تا گوشت
فاسد زائل شود و لثه تنگ نمایند پس گلنار و مازو و سماق و جوز السرو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
کنند و اگر ناسور گردد و به نشود داغ کنند و اگر خون از لثه آید شب یمانی بسوزند و با سرکه سرشند و دو درم
نمک و سه درم تخم گل بکوبند و به سرکه عنصلات سرشته و بدان نهند وجع الاسنان اگر سوء المزاج گرم بود علامت آن
وجع شدید و ضربان بود و ملاقات اشیاء بارده ساکن شود علاج رگ قیفال و چهار رگ بزنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا هلیله و شراب عناب و تمر هندی و نبات خورند و غذا مزورات و شوربا ماش با مغز بادام
و از لحوم و حلویات احتراز نمایند و سرکه و گلاب در دهن گیرند و اگر وجع بغایت بود اندکی کافور با سرکه
و گلاب بیامیزند یا آب کاهو و خیار کدو و کشنیز و تربک بگیرند و یا حب افیون مضمضه کنند و اگر وجع از سوء
المزاج بارد بود علامت آن عدم ضربان باشد و سکون وجع بچیزهای گرم علاج گلقند در زبانه تناول کنند
و غذا نخود آب و دارچینی و صعتر و فودنه خورند و تنقیه دماغ بحب ایارج و مطبوخ ترید کنند و عاقرقرحا و بیخ کبر
و زوفا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و شیطرج در دهان گیرند و دندان
بدان مالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند اگر بدین تدبیر ساکن نشود و لثه بدان متورم نباشد قلع کنند
و اگر خواهند که بی کلبتین قلع کنند زنجبیل که در سرکه پرورده باشد بر دندان نهند یا توبال مس یا شیر انجیر یا یتوع
بهم بیامیزند و بر آن نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند و سرکه بر آن ریزند و سفته در سرگین اسپ پنهان
کرده پاره از آن عاقرقرحا بر دندان نهند یا پیه ضفدع بحری بر آن نهند یا منقع شود که بریزد اما باید که استعمال
این ادویه چنان کنند که ضرر آن بدندان دیگر نرسد. و اگر درد دندان از شرکت معده باشد علامت او آن است
که بعد از تناول اغذیه غلیظ و امتلاء معده زاید شود علاج تنقیه معده بقی کنند و اطریفل کوچک و گوارش عود
و مصطکی بخورند و از امتلای غذا شب احتراز کنند و اگر سبب کرم باشد که در او متولد شود دندان به بخار

بسوز کنند تا

سیر و کندنا و تخم ترب و بیه نیز بدارند که کرم بمیرد و آنچه ضرس حذر بود که عارض دندان شود و اگر سبب
مضغ چیزهای ترش یا عافص بود علاج تسخین دندان بود بخائیدن و مالیدن صعتر و بادروج و
نمک و عسل و طلا آن یا بخائیدن تورک مغز بادام شیرین و اگر سبب بلغم باشد یا سودا بود که در فم
معده جمع شده باشند علاج تنقیه معده باشد و بعد از آن استعمال این ادویه نمایند سیر و تخم تورک و تخم
کندنا و تخم ترب و بیه نیز بر دندان بمالند که گرم شوند سقوط و تحرک اسنان اگر سبب کبر سن بود علاج
پذیر نباشد و اگر سبب رطوبتی باشد که لثه را سست کرده بود گلنار و سماق و ورق گل حقیقی بلوط
شب یمانی سعد طرثوث فوفل کزمازج صندل رامک سلیخه زرد و دانه مورد مجموعه یا بالبعضی بکوبند و بیشتر در
بن دندان ریزند و صبح بعسل و سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان
مضمضه کنند اکل و لعب اسنان پوشیده شدن دندان و ریزیدن یا سبب رطوبت ردیه باشد
که در آن متعفن شود یا سبب زوال رطوبت اسنان و استیلای یبوست بود علاج قسم اول تنقیه
دماغ کنند بحبها و ایارجها و گلنار و مورد و شبت را در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شکر و
مصطکی بکوبند و بر آن نهند علاج قسم دوم یعنی ریزیدن دندان ترطیب دماغ بود به تدهین و تناول
اغذیه مرطبه و لعاب بنکو و شیر خر و روغن بنفشه یا سفیده تخم مرغ بیامیزند و بر آن نهند و اگر دندانها
سبز شوند یا سیاه گردند سبب مادیه ردیه که در جوهر نفوذ کند علاج تنقیه و بیخ کبر و راتیانه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضه شتر مرغ مجموعه سوخته یا زبد البحر با سرکه
سه درم سنابجد درم بسایند و بر دندان نهند و مضمضه بسرکه و روباه ترنگ و سنبل نمایند تحجر الاسنان
جسمی باشد شبیه بسفال که در بن دندان متحجر شود و آن سبب بخارات معده باشد علاج تنقیه معده
بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا ایارجها کنند و محللات مثل زبد البحر و خاکستر صدف و نمک
بمالند و مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد با آهن از بن دندان جدا کنند حکه اسنان خاریدن دندان
بسبب انشامیدن ابهای مختلف یا تناول اشیاء حاره حریفه حادث شود علاج آب تورک یا شیره تخم

کاسنی و نبات تناول کنند و تنقیه بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و لب را بگلاب و سکنجبین عنصلی مضمضه کنند ضرس الاسنان آنست
که در خواب دندان بهم سایند اکثر صبیان و مشایخ و نسوان را حادث شود علاج تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و
کرون بر دهن خیری و زنبق چرب سازند و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو بخورند اما صبیان را متعرض نشوند
رفتن دندان چنان باشد که چیزی سخت مضغ نتواند کرد و تحمل اشیاء گرم و سرد نتواند و آن بسبب برودت دماغ
بود علاج گلقند و رازیانه و بیخ مهک و گلنگبین خورند و تنقیه بحب صبر و ایارج کنند و مغز جوز با زرده بیضه مرغ با عسل
بریان کنند و بر دندان نهند و حب الغار و شب یمانی و زراوند بکوبند و بر دندان بمالند و گاه باشد که بسبب حرارت باشد علامت
او آنست که بلمس دندان را لذت بغایت گرم بود و پوستهای بن دندان سرخ شود علاج او آنست که دندان بروغن گل
و بیضه مرغ و صندل و اندکی کافور بمالند و بقلة الحمقا بخاید باب هفتم در امراض حلق از آنجمله خناق مرضی باشد که مانع تنفس
و بلع باشد و سبب آن تورم لوزتین و عضلات مری و حنجره بود لیکن اگر ورم صفراوی بود علامت آن وجع شدید و عطش و
خشکی و تلخی دهن و بیخوابی بود و اگر دموی باشد علامت حمرت روی و زبان لهیب ضربان و امتلای بدن و حلاوت دهن بود
علاج هر دو نوع فصد قیفال و عرق زبان و حجامت ساق و میانه شانه بود و شراب بنفشه نیلوفر و عناب تناول کنند و اجاص
و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین و نبات بجلاب سازند و غذا نخود آب یا نیلوفر و عناب خورند و غرغره بلعاب ورو باه تربک و
توت و تخم کاسنی و آب کشنیز کنند و تلیین الطبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بدین حقنه عنب الثعلب بنفشه درم سنا پنج درم
بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم آلو کیلی و سیاه هر یک پانزده عدد سپستان بیست عدد عناب ده عدد تخم کاسنی
سه درم خطمی و سپوس هر یک کفی ورق چقندر دسته خیار شنبر بیست درم ترنجبین پانزده درم روغن کنجد
هر یک پانزده درم نمک پنج درم همه را جوشانند و صاف کرده حقنه نمایند و یا شوربا یا بکرم و سپوس و خطمی و بنفشه کنند
و خون سلحفات در حلق چکانند و ریسمان که بدان افعی کشته باشند در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی باشد علامت
آن ثقلت وجع و تهبج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج جلابی از بیخ مهک و گاو زبان و رازیانه
و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و تلیین الطبیعت بحقنهای حاره کنند و غرغره با کامه و عسل کنند
و انجیر و تخم ترب با سکنجبین عنصلی یا آب ترب و مویزج در سکنجبین عنصلی بجوشانند و بدان غرغره کنند و اگر

سوداوی بود

سوداوی بود علامت آن صلابت ورم و قلت بزاق و کمودت لون بود علاج فصد باسلیق و حجامت ساق

و غرغره کشنیز و انجیر و مرزنگوش کنند و غذا و حلاب چنانچه در بلغمی گفته شده و یا شوربه مقر بکنند و استعمال این حقنه

نافع بود سنا مقشر ده درم رازیانه مرزنجوش بیخ کرفس هر یک سه درم شبت حلبه اکلیل الملک هر یکی ده درم قنطوریون

باریک تربد هر یک دو درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مویز طایفی دانه بیرون کرده ده درم خیارشنبر

پانزده درم آبکامه روغن زیت هر یکی ده درم بوره ارمنی نیم درم شحم حنظل دانکی ذبحه ورمی حار که در طرفین حلقوم حادث

شود بسبب امتلاء و غلبه خون و تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار علامت او آنست که از خارج حمرتی

از کتف تا کتف ظاهر شود و مانع بلع و آواز شود علاج فصد قیفال کنند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد

اعادت فصد کنند و از خون رفتن بسیار اندیشه نکنند و تلیین الطبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خناق دموی ذکر

رفت بکنند و غرغره بشراب توت و آب کشنیز کنند یا رب توت و عدس بجوشانند و خیارشنبر در آن حل کرده

بدان غرغره کنند و چون النضج ظاهر شود غرغره بشیره مرزنگوش کنند و چون منفجر شود تلیین بنقوع فواکه یا

ترنجبین و شیرخشت و طبیعت را محبوس نگذارند خوانیق اگر از ماده یا صفرا حادث شود علامت آن وجع

شدید و سوزش و در حالت بلع خصوص بلع شیرینیها و ترشیها علاج فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب

لعوق کنند و لعاب بهدانه با نبات و غذا اسفناج یا روغن بادام خورند یا حریره از شیره سپوس با نشاسته

بروغن بادام و قند و از گوشت و شیرینی و آب سرد احتراز کنند سقوط اللهات افتادن لهاة بسبب خلطی باشد

که بکشک و لهات ریزد اگر خلطی حار بود علامت آن حرقت و لهیب و عطش باشد علاج فصد قیفال و حجامت و اسهال

طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و آب انار و سرکه و گلاب کنند و اگر خلطی بارده بود علامت آن کثرت بزاق

و عدم وجع و استرخاء زبان باشد علاج تلیین طبیعت بمطبوخ تربد و حب ایارج کنند و غرغره با کامه و عاقرقرحا

یا تخم کتبت و رازیانه در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند بحة الصوت تغیر و گرفتگی آواز اگر بسبب غلبه

خون بود علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و حلوائی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند

و غذا جواب و حلیم گندم خورند و اگر سبب امتلاء قصبه ریه باشد از نزلات دماغی علامت آن خشونت قصبه ریه

ولذع و دغدغه آن علاج شراب خشخاش و بنفشه و عناب تناول کنند یا جلابی از بنفشه و عناب و بیخ مهک و گاوزبان
خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند دیگر از حمیات صفراوی حادث شود شیره تخم تورک با خیارین یا آب خیار کرده
و یا شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا انبوماش با مغز بادام و اسفاناخ و برگ خبازی خورند دیگر بسبب ملاقات
هوای سرد حادث شود جلابی از پر سیاوشان و بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند و خردل بریان
کرده و بادام تلخ و فلفل و دار فلفل و رازیانه از هر یک سه درم زعفران نیم درم بکوبند و با شکر سرخ یا العسل سرشند
و حب سازند و در زیر زبان بگیرند دیگر بسبب رطوبتی باشد که عارض حنجره شود علامت آن احساس ثقل بود و عدم خشونت
والدم علاج گلقند و رازیانه تناول کنند بیخ مهک و رازیانه و تخم شبت و اشنان در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند
و زنجبیل پرورده بخورند دیگر بسبب یبوست قصبه ریه باشد علامت آن خشونت و وجع و صلابت و صغر نفس و لقا
قاروره باشد و اکثر از غبار و دود حادث شود علاج شراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان با لعاب بهکو و بهدانه تناول
کنند و غذا شیره گندم و ثریده شیره خورند و روغن بنفشه در سینه بمالند دیگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج فصد کنند و تخم
خطمی و خیارین و بنفشه و سپستان و نبات جلاب سازند و غذا باقلا و آب جو از شیره سبوس با نشاسته و نبات
و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی و کتیرا و روغن بادام موم روغن بسازند و بر سینه بمالند دیگر بسبب تناول
اشیاء حریفه باشد شیره تخم تورک با نبات یا شراب انار و عناب یا ترنجبین تناول کنند و غذا انبوماش یا
اسفاناج و یا بچه بره غاله خورند نفث الدم خونی که از دهن بیرون آید یا به نفث بود یا به تنحنح بود یا بقی
اما بقی یا از لثات یا از حنک و لهات بود علاج غرغره و مضمضه کنند بقوابض مثل گلنار و پوست انار
و مورد و لسان الحمل و تخم گل تنحنح آن باشد که از دماغ بحنک فرود آید پس اگر حمرت وجه و ثقل سر و
علامات غلبه خون باشد علاج فصد قیفال کنند و حجامت نقره کنند و غرغره بقوابض اما نفث آنست که از قصبه
ریه و حنجره باشد و سبب آن ضربه صیحه یا سعال شدید علاج قرص گلنار و کهربا تناول کنند و آنچه به سعال بیرون
آید از ریه باشد بواسطه انشقاق و انخراق عروق آن از اسباب داخلی یا خارجی علاج فصد باسلیق کنند و شراب
خشخاش با صمغ عربی و خون سیاوشان بخورند و شراب الخیار یا آب لسان الحمل و کهربا [illegible]

بقیه بود

دیگر بود تخم حماض بارتنگ هریک سه درم گلنار نشاسته طباشیر لولو ناسفته هریک چهار درم کهربا شب یمانی
شاخ گاو کوهی سوخته نشاسته کتیرا هریک ده درم بکوبند و باآب لسان الحمل و لعاب بهیدانه سرشته و قرص سازند شربتی
یک مثقال بود اما آنچه بقی بیرون آید از مری و معده بود در جای خود گفته شود تعلق الشوك والعلق والعظام في
الحلق اگر خار یا استخوان در گلو گیرد علامت آن نفث خون رقیق بود علاج اول آنست اگر بتوانند و بدان
ممکن بود بکلبتین بگیرند و برفق بیرون آرند و الا ریسمانی دو تو کرده فرو برند و سر آن نگاه دارند باشد که
در آن بپیچد و بیرون آید و یا لقمه بزرگ بر ریسمان بر بندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند تا خود وفا کند
و چیزهای مزلقه مثل العبه بخورند و قی کنند اما علق گرم باشند که در آب بود اگر آب فرو رود او در حلق او نزد
ان غرغره کنند بسرکه و نمک یا سرکه و خردل و شیره یا شونیز و خردل بکوبند و بحلق دمند یا آب افسنتین یا سرکه بیاشامند
یا بحمام گرم روند و بنشینند چنانچه عطش و کرب غالب شود پس قطعه یخ در دهن گیرند چنانچه آب آن فرو
ریزند بیرون باشد که بواسطه میل آب بیرون آید و خونی که بعد از آن تنها در حلق آید علاج آن غرغره باشند به گلنار و
پوست انار و سماق جوشانیده یا گلنار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق دمند باب ششم در امراض
سینه و آلات تنفس از آنجمله سعال است و آن حرکتی باشد از ریه برای دفع چیزی موذی و سبب آن اگر خشکی بود
که قصبه ریه را بواسطه دخول دود و غبار حادث شود علاج شراب بنفشه و خشخاش با آب گرم حل کنند و بیاشامند
و غذا شوربا ماش با مغز بادام و اسفاناخ خورند یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام و اگر بعد از زکام
و نزله حادث بود بیخ مهک زوفا هریکی ده درم بنفشه پرسیاوشان هریک سه درم سپستان ده عدد نبات
ده درم جلاب زنند و شراب بنفشه و شراب مربی تناول کنند و اگر سبب آن رطوبتی باشد که از دماغ فرود آید
علامت آن سعال با نفث بود و اشتداد آن در شب بعد از خواب علاج شراب خشخاش لعوق کنند
و کتیرا و نشاسته و مغز بادام و بیخ مهک بکوبند با لعاب بیدانه سرشته و حب سازند و در دهان گیرند
و اگر بسبب رطوبتی بقصبه ریه باشد علامت آن خرخره سینه و کثرت نفث بود علاج هر روز جلابی از
بیخ مهک و گاوزبان هریک سه درم انجیر ده عدد مویز طائفی ده درم بخورند یا شراب زوفا ده مثقال

باکرم حلاوه ده بیاشامند و بعد از نضج تنقیه کنند بابن عنقود ستاپنجدرم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان
بیست عدد رازیانه تخم خیارین پرسیاوشان تخم کاستی و بیخ مهک نیلوفر هر یک سه درم خیار شنبر و
ترنجبین شکر سرخ هر یکی ده درم و این حب در دهان گیرند رازیانه فلفل قردمانا بادام تلخ هر یکی ده درم حلتیت
یکدرم اصل السوس پنجدرم بکوبند و بعسل سرشته کنند و حب سازند و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت
آن سرعت نفس و حمرت وجه و عدم نفث باشد علاج لعاب بکوبند بیدانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت
مزاج باشد علامت آن قلت عطش و اشتداد سعال در سرما و استراحت یافتن از هوای گرم و به حمام
ساکن شود علاج جلابی از زوفا پنجدرم انجیر ده عدد پرسیاوشان بیخ مهک هر یک سه درم تناول کنند
و غذا نخوداب با شیره خشکدانه خورند و سینه بر دهن نسرین و سوسن چرب کنند و اگر بیوست ریه باشد
علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و اشتداد بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج شیره تخم
خیارین با نبات و ترنجبین تناول کنند با لعاب بکوبند بیدانه با نبات و تیهو ماش یا مغز بادام یا اسفاناخ
خورند و گوشت بایچه بزغاله مفید بود ربو مرضی بود که چون حرکت کنند یا پیاده روند نفس تنگ شود و متواتر
گردد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا در قصبه ریه متمکن شود علامت آن خرخره سینه و سعال و نفث بود علاج
هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان و پرسیاوشان و انجیر و سپستان و مویز طایفی تناول کنند و شراب زوفا
و سکنجبین عنصلی لعوق کنند و غذا نخوداب یا باقلی با مغز بادام خورند و تنقیه معده بقی کنند و تنقیه بدن
از خلطی که غالب باشد و لعوق عنصلی مفید بود و لعوق از عسل و تیزرگ و روغن بادام و فندق و چلغوزه
بکوبند و بیخ مهک و زوفا بجوشانند و یا جلابی از فندق بقوام آرند و همه یا هم بیامیزند و بلیسند و اگر بسبب
حرارت قلب بود علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامت سودا بود علاج فصد باسلیق کنند
و شراب گاوزبان و شراب انار عذب تناول کنند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب کنند و اگر از
یبوست ریه بود علامت آن عدم نفث بود و لسکی و رقت صوت باشد علاج ترطیب ریه بود با
شراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و شربت شیره و شیره جو ذات الریه ورمی باشد که در ریه حادث شود

بلی

[illegible] اگر ماده دم باشد علامت آن حمی مطبقه و ضیق النفس و وجع قفا و پیشانی و حمرت عینین و وجه و خشکی زبان
و منخرین و نبض عظیم موجی بود علاج از اول تا سه روز فصد باسلیق کنند و جلابی از نیلوفر و بنفشه
و عناب و سپستان و ترنجبین و نبات خورند و میانه روز شربتی از نبات و لعاب بهی و بیدانه
و روغن بنفشه شرب کنند و در پنجم و ششم تلین کنند بدین مطبوخ بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک دو درم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی خیارین هر یک سه درم ترنجبین شیرخشت هر یک ده
درم خیارشنبر پانزده درم و اگر احتیاج افتد در سیم روز باز تکرار کنند بدین مطبوخ و استعمال حقنه
لینه کنند و اگر ماده صفرا بود علامت آن حمی محرقه و سعال و تلخی دهن و شدت عطش بود و علاج او
همچون علاج دموی باشد در تبرید تبرید بیشتر باید کرد سل قرحه باشد که در ریه حادث شود بسبب
نزله که از دماغ آید در عقب ذات الریه و سعال مزمن واقع شود علامت آن حمی دق بود و با آن سعال
و ذوبان و حمرت وجه و نفث مده باشد و فرق میان او و میان خلط آنست که مده در آب فرو
نشیند و چون بر آتش کنند نتن آن محسوس بخلاف خلط که بر سر آب بایستد و آنرا نتنی نباشد
علاج شراب بنفشه و خشخاش و ترنجبین هر یک ده درم جلاب سازند و سرطان را پایها قطع کنند و شکم
بشکافند و با آب نمک بشویند و کشکاب پخته کنند و بخورند و اگر از آن کراهتی باشد بجای آن با پاچه بزغاله
خورند و شیر زنان و شیر شتر و شیر بز عظیم مفید بود خصوص که از پستان بمکند و گفته اند که بر شیر مداومت
باید نمود و حمام نیز مفید و مناسب بود لیکن باید که سخت گرم نباشد و بسیار حرکت نکنند و بعد از آن
روغن بنفشه و کدو در بدن بمالند و در تمریض گلنگبین تازه آورند که با نان بخورند و شیره تخم کدو با
شراب انار عذب خورند و اگر با آن نفث الدم باشد گل ارمنی و نشاسته و تخم [illegible] هر یک پنج درم
سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر هر یک شش درم کوفته بیخته بلعاب بیدانه سرشته و دو درم از آن
تناول کنند معجون که اکثر حکما مفید بود باقلی مغز خیارین و خربزه و کدو هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته
هر یک هفت درم مغز بادام بیدانه هر یک ده درم مویز طایفی دانه بیرون کرده و در روغن بادام خوشانیده

دوازده درم مجموعه بکوبند و در یکمن آب بجوشانند تا به نیم من آید با قند نیم من بقوام آورند و شربتی
ده درم باشد قرص نافع کاوزبان بیخ مهک کتیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی هر یک چار درم ربا
گل پنج درم مغز تخم خیار و کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک ده درم کوفته بیخته بلعاب
بیدانه قرص سازند شربتی یکمثقال باشد شراب نافع آب انار یکمن عذب یکمن آب سیب شیرین
چهار رطل آب شکر یکمن با هم بآتش نرم بقوام آورند و ده درم از ان تناول کنند و درین چون چشم در
گور افتد و رنگ روی تیره شود و پوست شکم خشک و لاغر گردد و پوست پیشانی کشیده شود و موی بریزد و
اسهال ذوبانی شود و نفث مده با فراط شود علامت مرگ باشد ذات الصدر ورمی گرم باشد در حجابی
که قاسم صدر است حادث شود و از حیات تب قبض باشد و آنرا برسام نیز گویند و علامت آن تب دایم
و شدت عطش و قلق و اضطراب بود و مریض از فم معده تا نقبه نحر احساس کند و نظر بماند و نیز نتواند کرد
و بر پشت و پهلو نتواند خفت ذات العرض ورمی باشد که در پس حجاب از جانب فقرات حادث شود
علامت او آنست که مریض وجع در میان شانها احساس کند و به پشت باز نتواند خفت ذات الجنب
ورمی باشد که در غشاء مستبطن اضلاع در حجابی که حاجز است میان قلب و معده حادث شود و اینرا
ذات الجنب گویند که در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع شود و این بغایت بد باشد علامت
آن تب و ضیق النفس متواتر و سریع و نشاری قسمه پنج باشد نشان ذات الجنب با تو
گویم نوه هوش میداری سرفه و تب و خلیدن پهلو نفس تنگ و نبض منشاری شوصه ورمی بود در حجابی
که بر اضلاع خلف است و عضلات آن از زیر حجاب حاجز واقع شود و اعراض و وجع او با شدید
بود و صاحب این مرض قریب یکدیگر باشد لیکن اگر دموی باشد علامت آن حمرت وجه و غلظ نبض
و حمرت و نفث بود علاج هر دو نوع فصد باسلیق بود از اول تا سیوم روز اما در دموی در اول
از جانب مخالف وجع کنند و بعد از ۳ روز اگر قوت باشد از جانب وجع اعادت کنند و در
صفراوی از جانب موافق و هر روز جلابی از بنفشه نیلوفر و سپستان و عناب و نبات بخورند

با شراب بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و شیره خشخاش خورند یا با شراب بنفشه و عناب تلیین
کنند بعد از نضج بامطبوخ سنا پنج درم بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خیارین تخم خبازی و خطمی
هر یک دو درم تخم کاسنی سه درم سپستان بیست عدد و عناب ده عدد و انجیر خشک ده درم ترنجبین خیارشنبر
هر یک پانزده درم و میانه روغن شیرینی از نبات ملعاب بهکوه بیدانه و عرق گل و بید مشک شربت کنند
و در این امراض حقنه اولی تر بود از مسهلات و حقنهای نرم استعمال باید کرد صفت حقنه سنا مقدار درم
بنفشه نیلوفر هر یک ده درم سبوس خطمی جو نیم کوفته هر یک کفی و رب حقنه کنند و بعد از تنقیه و انحطاط مرض ترطیب
و تبرید باید کرد به شیره تخم کدو و آب خیار و کدو و با نبات و ترنجبین و تنقل شراب عناب و کاهو شاید
اغذیه انجو ماش با مغز بادام و اسفاناخ خورند و درین امراض آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود
و این کم واقع شود و علامت آن بیاض و غلظت قاروره و بیاض لثت و رطوبت نفس و قلت عطش
و کثرت بزاق بود علاج فصد باسلیق کنند و جلاب سپستان و بیخ مهک و بادیان ترنجبین و نبات و
ترنجبین خورند و غذا جو و نخود آب و بعد از نضج تلیین کنند باین مطبوخ سنا و تخم کاسنی هر یک پنج درم
بنفشه نیلوفر تخم خبازی هر یک سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین ده
درم خیارشنبر پانزده درم و میانهای روغن شیرینی از نبات و عرق گل و تخم ریحان بیاشامند و اگر
از سودا بود علامت آن سیاهی زبان و خشونت و اختلاط عقل و هذیان و اضطراب بود علاج آن
همچون علاج بلغمی بود و زود استعمال حقنهای نرم باید کرد و جلاب از بنفشه و سپستان و ترنجبین
و نبات خورند باب ششم در امراض قلب فصل سوء المزاج که عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن
شدت تشنگی و سرعت و عظیم نبض و حمرت و غلظت قاروره و حرارت سینه و لهیب و قلق و غضب و غم
و کثرت حرارت تن علاج شراب نیلوفر و شراب سیب شامی با گلاب و عرق بید و کاسنی تشریب
کنند و شراب صندل و لیمون و حماض و زرشک مفید بود و غذا انار دانه یا لیمون یا زرشک خورند
و کشنیز خشک چهار درم گل سرخ دو درم طباشیر یک درم بکوبند و با ده درم شراب سیب و گلاب بخورند و مفید تلیین

بر سینه بمالند و در موضع بارده نزول نمایند و مفرح بارد تناول کنند واین مفرح نیز مفید بود ورق گل
طباشیر گاوزبان هر یک دو درم کشنیز صندل هر یک درمی تخم تورک تخم خیارین و کدو مقشر هر یک چهار درم
زرشک پنج درم لولو ناسفته دو دانگ کهربا بسد هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بشراب سیب بسرشند
دیگر تخم کاهو تخم خربزه تخم خیارین گاوزبان هر یک پنج درم تخم تورک سه درم لولو ناسفته بسد کهربا هر یک
مثقالی قاقله صغار طباشیر هر یک سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کاهو نیم دانگ مشک نیم
دانگی بکوبند و بشیره قند بسرشند و شربتی ازین یکمثقال بود واگر سوء المزاج بارد عارض قلب شود

هر یک

علامت آن بیاض قاروره و صغر و بطو و تفاوت نبض و ضعف نفس و قوت و کسل و کثرت خواب
و بددلی و فزع بود و بهوای گرم و مواضع گرم بیراحت باشد علاج بالنگو و گاوزبان و گلقند تناول
کنند و غذا نخوداب با تیهو و کبک و دراج و قلیا که دران توابل باشد خورند و زعفران و دارچینی در
طعامهای ریزند و تقویه بدن کنند و دواء المسک حلو و معجون مفرح تناول کنند صفت معجون مفرح ملایم
عود دارچینی ابریشم قرنفل مشک سنبل جوز بوا کبابه قاقله پوست ترنج هر یک مثقالی مشک دانگی کوفته
بشیره قند یا عسل بسرشند واگر سوء المزاج یابس بود علامت آن هزال و نحافت بدن و صغر و تواتر
نبض بود علاج شراب بالنگو و نیلوفر و گاوزبان یا عرق گاوزبان تناول کنند و استحمام و تدهین
و تناول مفرحات معتدله کنند معجون مفید بسد کهربا لولو سک قند تخم خشک پوست ترنج هر یک شش درم ابریشم
خام بالنگو هر یک دو درم بادروج کشنیز خشک هر یک دو درم بهمنین هر یک پنج درم بکوبند مشک و عود و عنبر
هر یک درمی با هم بسایند و بعسل کف گرفته بسرشند و مثقالی تناول کنند واگر سوء المزاج رطب بود علامت
آن قلت اشتهاء و سرعت انفعال و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود علاج شراب بالنگو و
گلقند تناول کنند و غذا نخوداب کبک و تیهو و فلفل و زعفران خورند واگر علت امتلائی بود تنقیه بحب
ایارج و حب افتیمون مفید بود و استعمال ریاضت معتدله نافع بود معجون نافع مصطکی عود دارچینی
قرنفل مشک سنبل جوزبوا کبابه قاقله پوست اترج بلیله هر یک پنج درم مشک دانگی بکوبند و بشراب سیب

بسرشند

سرشته و مثقالی با شراب لیمون یا حماض خورند **خفقان** حرکتی اختلاجی بود که بسبب دفع موذی عارض
قلب شود **و اگر بسبب غلبه دم باشد** علامت آن ظاهر شود فصد باسلیق یا صافن کنند و سکنجبین و شراب سیب
و شراب ریباس و لیمون و حماض با عرق گل و بید تناول کنند و غذا از زرشک و لیمون و انار دانه یا گوشت
مرغ و بزغاله خورند **و اگر علامات غلبه صفرا بود** اشربه مذکوره و مفرحات بارده تناول کنند و صندل و اقاقیا
و کشنیز و گلاب بر سینه طلا کنند و به سیب و امرود و بهی و انار تنقل کنند و تخم کاهو و مغز تخم کدو هر یک یکدرم
زرشک یکدرم تخم تورک تخم کاسنی تخم حماض کشنیز خشک طباشیر صندل هر یک سه درم بکوبند و شربت
سیب سرشته و احیاناً مثقالی تناول کنند **و اگر خفقان** بسبب سودا بود علامت آن خبث نفس و فکر و
خوابهای بد بود **علاج** تنقیه بدن کنند بمطبوخ افتیمون و حب آن و مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه
دواء المسک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج یابس بکار دارند چنانچه مذکور شد **و اگر خفقان**
بسبب کثرت صوم و استفراغ و طرف دم و ریاضت باشد اغذیه جیده الکیموس تناول کنند و میل
باسائش و تنعم و استحمام کنند و مسمنات استعمال سازند **صفت مسمن** نشاسته آرد نخود و ترنج هر یک
سه ثلث درم تخم تورک مغز بادام فندق فستق هر یک بیست درم تودری سرخ و سفید هر یک ده درم بکوبند
و با شکر و روغن گاو حلوا سازند هر بامداد بیست درم بخورند و هریسه و شیره و شکر و امثال آن خورند **و**
خفقان نیز بشرکت معده حادث شود و آنرا با حوال معده بدانند پس اگر خلط لزج در معده جمع شده باشد
معده بقی پاک کنند و کندر و مصطکی و عود و مفرحات حاره تناول کنند **و اگر بسبب صفرا باشد** که
بمعده ریزد هر روز جلابی از بیخ مهک و پوست بیخ کاسنی و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه
باین مطبوخ کنند افتیمون شاهتره سنا هر یکدرمی هلیله زرد ورق گل الاجور دشته هر یک [illegible] درم بکوبند
و با آب بالنگو سرشته و بلع کنند و میان نهار روز از شربتی نبات و عرق گل و گاوزبان تشرب کنند
و اگر در معده سودا جمع شده باشد آنرا بقی دفع کنند و جلابی از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات
تناول کنند و تنقیه **باین حب کنند** تربد سفید افتیمون حاشا شحم حنظل غاریقون گل ارمنی هر یکدرمی سقمونیا

بربان کرده شده انک ملح نفطی ستنبل بر یکدانکی اسطوخودوس همه درهم بکوبند و باب رازیانه حب سازند و بعد از
تنقیه مفرحات و مقویات معده تناول کنند غشی حالتی باشد که مجموع حواس معطل مانند و این بواسطه
ضعف قلب باشد و اجتماع روح در رو با استفراغ تحلیل روح باشد و سبب آن یا ماده باشد که حال روح
بود همچنانکه در ابتدای حمیات و امتلاء عروق از اخلاط و امتلاء معده در حالت تخمه حادث میشود یا سبب
استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع او بود چنانچه در استفراغ و در وجاع و اعراض نفسانی حادث می
شود و علامات آن غشی برودت اطراف نفس ضعیف و نبض صغیر و ضعف و صفرت لون بود علاج در حالت غشی
آب سرد و گلاب بر رو ریزند و بوی خوش بویانند و اطراف را بحت بمالند و تحریک کنند و چون افاقت
شراب حماض و لیمون و صندل بدهند و اگر سبب وجع باشد تسکین آن کنند و اگر سبب اختناق رحم یا تناول
سموم یا گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانچه گفته شود و مقویات قلب استعمال کنند خفقان علتی باشد که
جنبان احساس کند که دل را می فشارند و در عقب آن غشی لغتیه حادث می شود و از دهن لعاب روان گردد
علاج استفراغ سودا باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و بعد از آن مقویات قلب با شربه و مفرحات تریاقات
کنند ورم الثدی ورم پستان اگر از مواد سمیه باشد علاج آن در باب اورام گفته شود و اگر [illegible] آن باشد که شیر در
پستان بسته شود علامت آن انتفاخ و صلابت و حمرت و وجع پستان بود علاج خرقه بگلاب و سرکه تر کنند و بر آن
نهند و اگر حرارت آن عظیم بود آرد باقلی و جو و معات و آب گشنیز و با آب تورک و سفید و تخم مرو طلا کنند و اگر
وجع آن ساکن شود محللات ضماد کنند و اگر وجع شود منضجات استعمال کنند و بعد از آن منفجر گردانند قلت اللبن
اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم و قلت اکل بود تناول اغذیه کثیر الغذا باید کرد و اگر بسبب فساد شیر باشد یا آنکه خلطی
بر وی غالب شود و اگر صفرا بر وی غالب شده باشد علامت صفرت و حدت و رقت شیر بود و اگر بلغم باشد
علامت آن بیاض یا ثخانت و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کمودت و غلظت شیر بود
علاج تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج با شربه و اغذیه که مضاد آن خلط بود کثرة اللبن بسیاری شیر
و ریختن آن و اگر بافراط بود مدرات طمث و مجففات استعمال کنند و پستان را [illegible] و روغن گل

بزیره و سرکه طلا کنند **باب دوم در امراض معده** سوء المزاج که عارض معده می شود یا مادی بود یا ساذج آنچه مادی بود صفرا باشد علامت آن کثرت تشنگی و صفرت زبان و تلخی دهن بود **علاج** تنقیه معده کنند یا آنکه سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب و بیخ مهک بجوشانند و اندکی نمک و عسل در آن حل کرده بیاشامند و قی کنند و بعد از آن هر روز حلابی از سفوف اجاص و بیخ مهک و ترنجبین و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و بعد از تنقیه تقویت معده بربوب و اقراص بارده و سکنجبین به و میه کنند **اگر از غلبه خون بود** ورق گل ده درم طباشیر پنج درم هلیله زرد و سماق هر یک سه درم مصطکی یک درم رامک پنج درم بکوبند و با دو چندان ادویه قند بیامیزند و سه درم بگلاب تناول کنند **و اگر از ماده بلغمی باشد** علامت آن حیشاء ترش و تخمه و انتفاخ شکم و قلت اشتهاء و غثیان و قی بلغم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض لون قاروره و بطء و لین نبض بود و میل با غذیه و اطعمه حریفه و یا بحیه باشد **علاج** اول قی کنند و معده را پاک سازند و بعد از آن هر روز حلابی از انیسون و بالنگو و بیخ مهک و گلقند و غذا نخود آب با شیره خشکه ابه خورند فلفل و دار فلفل و دار چینی در آن کنند و قلایا با مبزره متوابله تیز بود و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و ایاره جالینوس و لوغاذیا کنند و معده را بروغن زنبق و حیری و مصطکی بمالند و گوارش کمونی و گوارش کندر و زنجبیل پرورده تناول کنند **و اگر از ماده سودا بود** علامت آن حرقت معده و کثرت اشتهای و ضعف هضم و کثرت تجشی و ترشی دهن و غلظت و سواد قاروره و بطء و صغر نبض و قی ترش و خشکی دهن و تشنگی بود و طحال بزرگ باشد **علاج** تنقیه بمطبوخ افتیمون و مسهلات سودا کنند بعد از آن که معده بقی پاک کرده باشند و گوارش کمونی تناول کنند اطریفل و گلقند و راتیانه تناول کنند **اما سوء المزاج حار بود** علامت آن تشنگی و خشکی دهن و فم معده و حیشاء دخانی و فساد اغذیه لطیفه و میل بچیزهای ترش **علاج** شراب ریباس و غوره و لیمون و سکنجبین و مانند آن تناول کنند با گلاب و آب برف و غذا از رشک و تمر هندی و انار دانه و غوره خورند و دوغ با برف نیز مفید بود **و اگر سوء المزاج حار یابس بود** علامت آن هزال و تشنگی و خشکی زبان و حبس طبیعت بود **علاج** شیره تخم کاهو و تخم خیار کدو با نبات و ترنجبین تناول کنند غذا شوربا ماش با مغز بادام و اسفاناخ با کدو و یا گوشت تر غاله خورند

و زرشک سفید درم گل ارمنی چهار درم صندل و مغز بادام و مغز سه تخم و تخم کدو و طباشیر و تخم توره و ورق گل هر یک
پنج درم بکوبند و لعوق بید سرشند و یکمثقال با شراب غوره تناول کنند واگر سوء المزاج یابس ساذج بود علامت
آن ضعف هضم و لین و انتفاخ بطن و دیر ماندن و ترش شدن طعام و کثرت جشاء ترش باشد علاج گلقند
و رازیانه و شراب بالنگو و نیلوفر تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و زنجبیل پرورده
و گوارش عود و عنبر و مصطکی احیانا تناول کنند و نانخواه و زنجبیل هر یک شش درم فلفل اذخر حب الغار و عود
هر یک سه درم بکوبند با مویز طایفی بیست درم سرشند و دو درم تناول کنند واگر سوء المزاج بارد یابس بود علامت
آن قلت عطش و کثرت اشتها و جشاء ترش و تخم بود علاج گلقند و رازیانه و گلنگبین و هلیله پرورده و اطریفل
تناول کنند سنبل مصطکی اذخر نانخواه هر یک سه درم سعد پنج درم بکوبند و با آب بر معده طلا کنند و روغن
زنبق و خیری بمالند شراب معده آب به ترش پنج رطل شراب حرف پنج رطل با آتش نرم بجوشانند تا نیمه آید پس شکر
قند بدان ریزند بقدر ترشی آن و میجوشانند تا بقوام آید و در آخر طبخ مصطکی دو درم دارچینی زنجبیل قرنفل
قاقله زعفران هر یک درمی بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ نهند تا بجوشد پس بمالند و بیفشارند و چون بقوام
آید از آتش فرو گیرند و شربتی از آن ده درم واگر سوء المزاج رطب ساذج باشد علامت آن کثرت ریق و
سیلان لعاب و قلت عطش و تاذی از آب سرد و میوه بارده به تکرار دسومات و اغذیه رطبه بود علاج گلقند
و انیسون و گوارش مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا نخود آب قلایا با توابل باشد واگر با این طبیعت
نرم باشد این معجون خبث الحدید نافع بود هلیله سیاه آمله و خبث الحدید هر یک ده درم اسقیل اذخر سعد زنجبیل
نانخواه کندر هر یک پنج درم جدا جدا بکوبند و خبث الحدید سحق کرده و شسته یک هفته در سرکه بخیسانند پس خشک کنند
و با دیگر ادویه بسایند و با دو چندان ادویه عسل سرشند و یکمثقال بخورند واگر سوء المزاج یابس ساذج باشد
علامت آن نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی زبان و قلت بزاق بود علاج شراب بنفشه و نیلوفر
تناول کنند با شیره تخم خرفه با آب خیار کدو و نبات لسترب کنند و غذا اسفیدباج و ماش و کدو و گوشت بزغاله
و مرغ فربه و ماهی تازه خورند وجع معده اگر بسبب سوء المزاج باشد علامت آن و علاج آن گفته شد

واگر

اگر سبب ورم باشد گفته شود و اگر سبب ریاح بود علامت آن تمدد آن و شراسیف و قراقر و فواق و خفا
باشد از تناول اشیاء نفاخه زیادت شود علاج گلقند و رازیانه و گلنگبین و سکنگبین و اگر انگبین تناول
کنند و کوارش کمونی و کندری و اطریفل کشنیز تناول کنند و مصطکی و کندر و کرویا و تخم کرفس هر یک درمی بکوبند
و با ده مثقال قند بیامیزند و پنج مثقال از آن ناشتا بیاشامند و قی کنند و بعد از آن جوارش عود یا مصطکی
تناول کنند و اگر ضعف معده باشد و اگر در معده اخلاط ردیه باشد بقی و اسهال تنقیه کنند و ناخواه و کندر
هر یک پنج درم سعد و سنبل هر یک سه درم بکوبند و بعسل سرشته و مثقال تناول کنند و آب حماض و ترنج یک رطل
و آب سیب یک رطل بجوشانند تا بقوام آید پس زعفران و قاقله و دار فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطکی هر یک درمی
بالنگو سه درم عود ده درم بکوبند و بر سر آن ریزند و باهم سرشته پس از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی یا خارجی
کنند و احتیاجا سه درم تناول کنند اورام معده اگر ورم حار باشد علامت آن التهاب و حرقت معده و وجع
باشد و ورم ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد علاج اولا فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی
و شیره تخم بورک تناول کنند و آب انار ترش یا ترنجبین و نبات بیاشامند و غذا اشکاب با اسفاناج و خیارین
کنند و در تقلیل غذا کوشند و چون ابتداء نضج باشد جلابی از روباه ترباک و تخم کاسنی هر یک چهار درم منقی
سه درم خیارشنبر پنج درم تناول کنند و اگر چندان نباشد ده درم رازیانه با آن ضم کنند و حسو از شیره سبوس
و نبات و روغن بادام خورند و در ابتدا صندل و مامیثا با گلاب آب لسان افروز و روباه ترباک بر معده طلا
کنند و بعد از ده روز آرد جو و خطمی و بنفشه و گل و سنبل با آب گلاب یا آب کاسنی و بعد از آن خطمی و حلبه
و برگ و بابونه و بنفشه و گل و سنبل و سعد و آرد جو چون ورم خراج گردد و منفجر شود علامتش شدت وجع و حمی
و قربان باشد یا آنزمان برگ مرو زرشک و تخم خطمی هر یک درمی بکوبند و با شیر تر بیاشامند یا النضج باید علامت
نضج تب و وجع باشد و چون منفجر شود شراب عناب و شراب خشخاش با شیره تناول کنند و حریره از نشاسته
و خشخاش و روغن بادام و قند علامت انفجار قی و اختلاف معده و خون باشد و چون معده کم شود شربتی
از نبات یا تخم ... بیاشامند و اگر حرارت سخت نباشد ماء العسل بتر باشد تا معده را از مده پاک کند و

چون پاک شده باشند گلنار و کندر و ورق گل هر یک ده درم گل ارمنی کهربا خون سیاوشان هر یک درمی بکوبند و با سپیده
قند بیامیزند و مثقالی از آن میخورند تا جراحت مندمل شود و اگر ورم بارد باشد اگر ماده بلغمی باشد علامت آن حمی
لینه و انتفاخ معده و سفیدی زبان و کثرت تهیج روی بود و ورم رخو باشد علاج ماء الاصول تناول کنند و تریاق
اربعه و مثرودیطوس تیز مفید بود یا جلابی از پوست بیخ کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ مهک هر یک ده درم تخم رازیانه
سه درم گلقند ده درم بیاشامند و غذا نخوداب با شیره خشکدانه و فلفل و دارچینی و کرویا خورند و روغن
زیت و روغن بید انجیر بر سر طلا کردن و بر معده مالیدن مفید بود و سعد و اذخر و سنبل و خاکستر چوب رز
با هم بسایند و لیکن بسرشند و ضماد سازند یا صبر سقوطری ده درم سنبل و قردمانا و مصطکی و افسنتین هر یک درمی بکوبند
و با روغن زیت و یاسمین و روغن بان ضماد سازند و مسهلات لینه استعمال کنند و اگر از ماده سودا باشد ورم
صلب بود و بان ادکار ردیه و خبث نفس باشد علاج جلابی از تخم رازیانه و بیخ مهک و بیخ کرفس و گلنگبین تناول
کنند و غذا نخوداب با شیره خشکدانه و روغن بید انجیر خورند و معده را بحلبه و برگ خطمی و بابونه و مصطکی هر یک ده درم
سنبل سعد اذخر هر یک درمی صمغ عربی سه درم روغن بابونه پانزده درم تضمید کنند یا سنبل و افسنتین و سلیخه و مصطکی
هر یک سه درم صبر سقوطری هر یک چهار درم حلبه برگ هر یک پنج درم زعفران مر هر یک درمی بکوبند و با موم روغن
زنبق یا خیری یا قسط بیامیزند و بمالند و این ماء الاصول تناول کنند پوست بیخ کبر پوست بیخ رازیانه هر یک ده
درم انیسون رازیانه هر یک سه درم بیخ مهک مصطکی بابونه هر یک پنج درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده
عدد مویز طائفی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا برطلی آید پس صافی کنند و سه مثقال از آن با سه
درم مغز خیارشنبر و یک مثقال روغن بید انجیر تناول کنند و تلیین طبیعت با یارج لوغاذیا و ایاره ارکاغانیس
کنند قراقر و نفخ شکم اگر بواسطه برودت و ضعف هضم و تناول اشیاء نفاخه باشد و گاه بود بسبب ناریه معده
باشد که احداث نفخ و بخار علاج هر بامداد گلقند و رازیانه و انیسون تناول کنند و غذا نخوداب با زیره و
دارچینی و کرویا خورند و از اطعمه غلیظه و اشیاء نفاخه و حموضات احتراز کنند و سبوس و کاورس و نمک گرم کنند
و بر شکم بندند و سنبل و کندر و رازیانه هر یک سه درم فودنه سداب خشک زنجبیل کرویا هر یک ده درم صعتر خواه

مصطکی هر یکی درمی بکوبند و یا ده مثقال قند بیامیزند و بمقدار دو درم تناول کنند و جوارش شهریاران و جوارش کمونی
و فلافلی بخورند و اگر با نفخ طبیعت نرم بود حب ایرسا بریان کرده و زیره در سرکه خیسانیده و بریان کرده
هر یک سه درم بکوبند و با همچندان قند سه نوبت بخورند جشا نفخی بود که بطریق فم منقطع شود و چون
بسیار واقع شود دلیل فساد هضم باشد تثاوب که آنرا دهن دره میگویند از بخارات غیر منهضم واقع شود
که در عضلات فک اسفل حادث شود و غلیظ گردد و تمدد آن عضلات پیدا شود تمطی آنست که همه اعضا
کشیده شود و حدوث آن هم ازین بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و همه دلالت بر ضعف و تقصیر
هضم کند و علاج مجموعه تنقیه و تقویت معده باشد شهوت کلبی شدت اشتهای طعام و حرص بر ماکولات بود
بحدیکه سیر نگردد و سبب آن اگر سوء المزاج بارد باشد که فم معده را کند گرداند علامت آن نفخ و ثقل و قلت
عطش و تمدد معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج تسخین معده کنند بگلقند و رازیانه و شراب
با جلاب از رازیانه و بیخ هاکرفس و بالنگو و گلنگبین بیاشامند و غذا نخوداب با شیره خشکدانه و توابل گرم
خورند و تنقیه بحب صبر و حب ایارج کنند و بعد از تنقیه جوارش مصطکی و اطریفل و مقویات معده تناول
کنند و کندر و مصطکی بخایند و شراب احمر مفید بود و اگر از سبب کثرت انصباب سودا بود بفم معده علامت
آن حرقت فم معده و قلت عطش و جشاء ترش بود علاج تنقیه بدن بکنند بحب افتیمون و مطبوخ آن و اغذیه جبر
خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند و اگر از شدت خلو بدن این مرض حادث شود علامت آن تقدم
اسباب آن مثل حرکت مفرط و هوای گرم و سهر و غم و مرضهای کثیر التحلیلات و در هضم هیچ آفتی نباشد علاج تناول
اغذیه غلیظ باشد مثل هریسه کله و پاچه و گوشت گاو و قلیه قدید و در روز سه چهار نوبت غذا خورند لیکن
اندکی باید خورد و بدن را بروغن بنفشه و بادام تدهین کنند و اگر سبب کرم و حیات باشد علامت
آن احساس حرکت ایشان بود و سقوط آن احیانا علاج قتل و اخراج کرم چنانچه گفته شد و اگر سبب اخلاط
حامض بلغمی بود که در معده جمع شود علامت آن ترشی دهن و جشاء ترش و براز رطب بود علاج تنقیه معده
کنند بقی و گلقند و انیسون و مصطکی تناول کنند و غذا نخوداب با فلفل و کرویا و مصطکی و دارچینی خورند و اگر

احتیاج باشد بحب ایارج و صبر استعمال کنند جوع البقر و آن اشتها مجموع اعضا باشد با سیری معده و آنرا کلبوس
گویند و سبب آن برودتی مفرط باشد که فم معده را حادث شود و قوت حسی جذب ازو فوت شود و بدن
عظیم محتاج بغذا باشد و سبب این مرض در زمستان سرد شود و کسی را که در سرما سرد سفر کند واقع شود علامت آن
نحافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوت و وجع معده باشد و احیاناً تا سرغش حادث شود و ملمس فم معده
سرد باشد علاج شراب بالنگو و شراب گاوزبان و گلقند و رازیانه و انیسون از هر کدام که باشد ده مثقال
بخورند و غذا نخود آب یا کبک یا تیهو و دراج خورند و توابل گرم دران کنند و شراب ریحانی و اطریفل و جوارش
کمونی و عود و مصطکی مناسب این مرض بود و سعد و سنبل را کوفته خام بکوبند و بر معده طلا کنند و این علت بسبب
ضعف معده یا حرارت جمیع بدن نیز حادث شود علامت آن کرب و لهیب و عطش و یبوست طبع بود
و چون گرسنه شود غذا نخورند و غش کند و قوت ساقط شود علاج سکنجبین و شراب زرشک و شراب انار
و سیب یا گلاب تناول کنند و غذا از زرشک و تمر هندی و انار دانه و غوره و لیمون خورند و همچنین اگر در غذا اشتها
غذا شود چیزی که بباید بخورد تاخیر نباید نمود عطش کاذب تشنگی بسیار اگر بسبب حرارت قلب یا ریه باشد علامت
آن کرب و لهیب و احتراق صدر بود استراحت بهوای سرد علاج شراب حماض و لیمون و صندل و سیب
هر کدام که باشد یا عرق کاسنی و بید بر سینه طلا کنند و صندل و گلاب و خیار کدو ببویند و این قرص مفید
صندلین مغز خیارین و کدو و تخم تورک هر یک سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک نیم درم طباشیر
سفید دو درم بکوبند و بلعاب بنگو سرشته و سه درم مثقال از آن با شراب سکنجبین تناول کنند
اگر سبب حرارت و یبوست معده باشد بواسطه تناول چیزهای شور و حریف و حاره و شربتهای بافراط
یا بواسطه استفراغ مفرط باشد علاج سکنجبین با عرق کاسنی و بید بیاشامند یا آب انارین یا آب
غوره یا شیره تخم تورک یا نبات یا شراب لیمون یا ریباس تناول کنند و آب خیار کدو و آب تمر
هندی مفید بود و غذا حموضات بود اگر اشتها اخلاط شور باشد در معده علامت آن باشد که با آب
خوردن زایل نشود و اگر چیزی ترش خورند زایل گردد و با آب ترب و سکنجبین مکرر قی کنند و شراب

غوره

غوره و مانند آن تناول کنند و غذا زیرباج خورند و اگر بعد از شراب اسهال تشنگی غالب شود یا بواسطه
استفراغ بسیار و افراط عمل آن شراب و آش غوره خورند و بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه
کنند و اگر بعد از شراب خمر کهنه واقع شود آب برف و یخ خورند و حموضات بارده مفید بود و اگر از جهت نکاد
بکر طلا آب خیار کند و با نیم درم طباشیر بیاشامند **تخمه و سوء الهضم** اما سوء هضم آن باشد که طعام نیک هضم
نشود علامت آن بتن جشا و دیر آرد و حرکت معده و غثیان بود و ضعف هضم آن باشد که دیر گوارد
و بماند اما هضم نشود و باین نمد باشد و بعد از زمانی دیر که جشا آید بوی طعام احساس کنند و تخمه
آن باشد که معده در غذا قطعاً تصرف نکند و هضم نکند و سبب اینها یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط
فاسده که در وی جمع شود **علاج** آن تقویت و تنقیه معده باشد چنانچه گفته شد **و اگر سبب** اطعمه کثیره ردیه
باشد تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده بمقویات که مناسب مزاج بود و دو روز گرسنگی
صبر کنند و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب نیم گرم حل کنند و بخورند و
روغن مصطکی و ناردین در معده بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد نشستن مفید بود **تخمه**
عبارت از آن باشد که طعام در معده بماند و هضم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی بود بقی مندفع گردد
و آنچه غلیظ و درست باشد باسهال **علاج او آنست** که طبیعت را بآب گرم و روغن کنجد مدد کنند تا
زودتر پاک شود و چون معده پاک شود قی و اسهال موجب ضعف شود شراب انار عذب با نعناع
یا شراب انار با نیم درم طباشیر بخورند یا **حب سفوف** انار دانه پنج مثقال یا قرص طباشیر یک مثقال بخورند
یا پوست پسته یک مثقال با شراب سیب ده مثقال بخورند و صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی و آب مورد
بر معده طلا کنند و در مواضع سرد خواب کنند و دوغ را سنگ یا آهن داغ کرده بیاشامند و بر غذا صبر
کنند تا اشتهای صادق باشد و سماق و کباب خورند و اگر سن و مزاج مقتضی بود در آب سرد نشینند
غثیان و قی و تهوع قی حرکتی باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در وی بود و تهوع حرکتی باشد
بی آنکه چیزی دفع شود برای دفع غثیان تقاضای دفع باشد بی حرکت و اسباب هر یک مختلف است **اخلاط**

در جوف معده باشد قی حادث می شود و اگر داخل جرم معده باشد تهوع و اگر مطموع [?] باشد غثیان
واقع شود *اگر خلطی که در معده ریخته است* یا داخل جرم اوست صفرا بود و علامت تلخی دهن و تشنگی والتهاب
و خشکی زبان و قی صفرا بود سکنجبین با آب گرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا معده پاک شود و بعد از آن شراب
انار دانه و زرشک و سماق خورند و معده را با آب سیب و به و صندل و کافور ضماد کنند *صفت سفوف*
ورق گل طباشیر هر یک ده درم ریوند گل با عود و پوست پسته هر یک درمی و نیم سماق و زرشک و انار دانه هر یک
پنج درم بکوبند و سه مثقال از آن با شراب به یا سیب تناول کنند *و اگر خلطی بلغمی یا سوداوی باشد*
علامت آن قلت عطش و شوری یا ترشی دهن و ثقل و قراقر بود *علاج* با آب ترب و عسل و نمک یا آب طبیخ
تخم شبت و تخم ترب و دانه قی نمک و عسل مدد کنند تا معده پاک شود و بعد از آن گلقند و رازیانه یا زنجبیل
پرورده یا هلیله پرورده تناول کنند و تقویت بگوارش عود و مصطکی و دواء المسک حلو کنند *این سفوف*
در قی بلغمی مفید بود کندر مصطکی سنبل سک هر یک پنج درم عود سه درم انار دانه پانزده درم قرنفل
قاقله جوز بوا سعد نعناع هر یک چهار درم پوست ترنج تخم شبت و ورق گل هر یک ده درم بکوبند و با دو مقدار
ادویه با نبات بیزند و از سه درم تا ده درم تناول کنند *دوائی که در قی بلغمی و سوداوی مفید بود* پوست پسته ورق
گل هر یک چهار درم عود مصطکی هر یک سه درم سک پنج درم بکوبند و با آب سیب بسرشند و یک مثقال
تناول کنند *و غثیان* بسبب کثرت غذا و یا سوء ترتیب که حادث شود قی باید و بعد از آن مقویات
معده تناول کنند *قی الدم* بسبب خون که بقی بیرون آید اگر از نفث رو انقطاع عرق بود فصد باسلیق کنند
و گل ارمنی و صمغ عربی و تنکو [?] و یا زرشک هر یک مثقالی مجموعه بریان کرده بکوبند و با شراب سیب بخورند
یا قرص طباشیر یا قرص کهربا هر یک درمی با رب به تناول کنند *این قرص نیز مفید بود* کندر تخم حماض
هر یک سه درم ورق گلنار سماق صندل سفید هر یک چهار درم شب یمانی اقاقیا گل هر یک درمی
بکوبند و با آب سماق یا گلاب بسرشند و یک مثقال از آن با تخم بارتنگ بریان کرده بخورند *و اگر قی الدم*
بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سینه واقع شود موقع [?] را سماق و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی

ودر و صبر بآب مورد طلا کنند و قرص کهربا یکمثقال با شیره تخم کوکنار بریان کرده بخورند واگر با قی و نفث خون
سعال باشد بارتنگ و صمغ عربی هر یکی دو درمی بریان کنند یا گل ارمنی کفیده درم بکوبند و با شراب عناب بخورند و کشنیز
و لولو و صدف سوخته و شاخ گاوکوهی سوخته و اقاقیا و گل ارمنی و سماق و گلنار سته و تخم کوکنار و خون سیاوشان
هر یک پنج درم صمغ عربی دو درم طباشیر دو درم بکوبند و بآب سماق یا آب لسان الحمل بسرشند و سه مثقال شراب
عناب بخورند و از حمام صباح و اعراض نفث احتراز نمایند واگر سبب قروح و بثور معده باشد علامت وجع میانه
شانها و درد معده باشد و چون چیزهای شور و ترش بخورند وجع زیاده باشد علاج او آنست که حموضات و مالحات
احتراز کنند و از اغذیه لزج مثلا پاچه و زرده تخم مرغ بخورند و این قرص مفید بود تخم خشخاش بارتنگ هر یک سه درم طباشیر
لولو کهربا شاخ گاوکوهی سوخته هر یک دو درم نشاسته کتیرا هر یک چهار درم بکوبند و بآب لسان الحمل یا لعاب بهکو
بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال باشد اگر خون از عضوی دیگر بمعده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال
باشد علامتش آفت آن عضو باشد علاج آن عضو باید کرد واگر خون در معده بسته شود علامت آن نافض و عرق
سرد و غشی شود علاج او آنست که تخم شبت و بابونه هر یک پنج درم بجوشانند و یک درم نمک بیاشامند یا حب الرشاد
دو درم با آب گرم بیاشامند یا انفحه خرگوش با آب یا سکو یا برنجاسف بیاشامند یا سرگین خرگوش بعسل و با آب گرم
بیاشامند و قی کنند فواق حرکتی باشد که از طبیعت داخل معده برای دفع موذی یا خلط حار حریف بود یا طعام حریف
علامت آن حرکت معده و قی صفراوی یا سوداوی بود علاج او آنست که طبیخ شبت و ترب یا آب ترب و عسل و
سکنجبین و آب گرم بیاشامند که بقی و اسهال دفع شود و بعد از آن شربتی زنبات و عرق گلاب و بید یا لعاب
بهکو بیدانه و روغن بنفشه یا بادام بیاشامند واگر فواق بسبب ریح بود و این سبب به صبیان حادث شود
بعد از تخم شیر بود علاج گلقند با انیسون یا زیره یا رازیانه بخورند و دارچینی و مصطکی نخایند و گوارش عود و
مصطکی تناول کنند و اگر سعی کنند که عطسه بیاید مفید بود و اگر تناول طعام بسیار بود قی کنند و زیره و نانخواه و
انیسون و تخم کرفس و صعتر هر یک پنج درم کوفته با قند بخورند و در این نوع حرکات نفسانی مثل غضب و خجالت مفید
بود و بر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و اگر فواق بعد از قی و اسهال بسیار حادث شود بواسطه یبوستی که خوب

تشنج معده بود شراب بنفشه بلعاب بالنگو و بیدانه تناول کنند و غذا آش جو با کدو و روغن گل و بنفشه خورند و موم
روغنی از آب کدو و لبستان افروز و خطمی و کتیرا و موم صافی و روغن بسیار زنند و در معده مالند و این بدتر انواع فواق
بود چنانچه گفته اند افواق مالس زرق و در ورم کبد نیز بود و این بسبب بزرگی ورم بود که مزاحم فم معده شود
یا بواسطه مشارکتی که میان کبد و معده باشد علاج او علاج ورم کبد باشد نقصان و بطلان اشتها اگر بسبب
سوء المزاج معده باشد علاج او و علامت او گفته شده است و اگر بسبب خلطی مراری یا خلطی مالح بود که در معده
جمع شده باشد علامت آن حرکت معده و مرارت یا ملوحت دهن و تشنگی بود علاج آن قی بود و بعد از آن
تقویت معده به سکنجبین سفرجلی و به پرورده و شراب سیب و مخللات کبر و لیمون نیز مفید بود و اگر بسبب خلطی لزج
باشد علامت قلت تشنگی و میل به اشیاء حاره و حریفه علاج تنقیه معده بقی کنند و گلقند و انیسون و جوارش عود و کمون
نانخواه و فودنج و رازیانه هر یک پنج درم مصطکی و قرنفل و سنبل هر یک دو درم با همچندان قند بیامیزند و دو مثقال تناول کنند
و اگر بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شود علامت آن تجشؤ و غثیان و بیزاری منتن علاج تنقیه باشد بقی و اسهال و بعد از آن
تقویت معده و اگر بسبب آن باشد که سودا بمعده ریزد و موجب نقصان اشتها شود علامت او آنست که اشتها
نباشد لیکن چون غذا خورد و هضم شود و چون چیزهای با قابض خورند اشتها پیدا شود علاج آن تنقیه مسالک
طحال بود به سکنجبین بزوری و زیرباج و اکامه و کبر و زیتون بسرکه و مخللات و اگر بسبب بطلان حس فم معده باشد
علامت او آنست که احساس تناول اشیاء حریفه و مالح نکند و او را فواق و غثیان حادث نشود علاج گلقند و
رازیانه و شراب بالنگو تناول کنند یا جلابی از رازیانه و تخم مهک و بالنگو بخورند و بعد از نضج حب صبر و حب قوقایا تنقیه
کنند و بعد از آن جوارشات و معجونات حاره تقویت معده کنند باب یازدهم در امراض کبد سوء المزاج که
عارض شود کبد را اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و احتباس
طبیعت و سرعت نبض و حرارت ملمس کبد و نارنجیت بول بود و شاید که با آن قی صفراوی و اسهال صفراوی نیز
بود علاج جلابی از تخم کاسنی و تمر هندی و اجاص و ترنجبین و سکنجبین و آب کاسنی با شیره تخم خیارین و
نبات تناول کنند و شراب صندل و حماض نیز شاید و غذا از زرشک یا انار دانه یا فروج خورند و آب کاسنی

والدلیلی

و دهن لین بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد تلیین کنند بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر دو درم یکمثقال و همچنین
ده مثقال از آب کاسنی بیست مثقال تناول کنند و اگر صفرا غالب باشد این مطبوخ بیاشامند صفت سناء مکی هلیله
زرد گل بنفشه هلیله کابلی هر یک پنج درم تمر هندی ترنجبین بیست درم بنوشند آن را جو بنفشه ورق گل هر یک سه درم کافور
نیم دانگ بکوبند و با آب کاسنی یا کشنیز یا بستان افروز یا بقلة الحمقا طلا کنند و اگر با آن اسهال باشد یکمثقال قرص
طباشیر با ده مثقال رب به یا سیب بخورند و غذا ابرنج و ماش بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد غالب شود
علامت آن اسهال و قلت عطش و بیاض زبان و تهیج روی و اجفان و بطء نبض و غلظت قاروره بود علاج
هر بامداد جلابی از رازیانه و روباه ترنگ و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خشکدانه و کبک و تیهو خورند
و این قرص تناول کنند سنبل مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون بادام تلخ ابهل قسط هر یک ده درم عصاره غافت
نیم درم فلفل زنجبیل هر یک درمی بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند و مثقالی از این بماء الاصول بخورند صفت
پوست بیخ کرفس و رازیانه کاسنی هر یک پانزده درم تخم رازیانه سه درم کرفس ده درم انیسون سه درم اذخر
غافث حاشا و حبوره هر یک پنج درم مویز طایفی بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا برطلی و نیم آید و با رطلی قند
بقوام آورند و بیست درم تا سی درم تناول کنند و این قرص نیز مفید بود افسنتین ریوند هر یک سه درم گلسرخ
چهار درم سنبل اسارون لک مغسول هر یک سه درم بکوبند و با آب کرفس قرص سازند شربتی یکمثقال بود و اسارون
تمام بجوشانند و جگر را با آن تطلیب کنند و ثفل با آن تضمید نمایند و بابونه و اکلیل الملک و قسط و سلیخه کوفته
با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال بافراط بود تخم سپندان شاهسفرم صمغ عربی هر یک سه درم بریان
کرده بگلاب تر کنند و فرو برند و کبک و تیهو بریان کنند و با سماق و زرشک ترش کنند و بخورند و اگر
سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت عطش و تهیج روی و اجفان و کثرت خواب و بلادت
حواس و بیاض قاروره و سوء الهضم بود علاج هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس و بیخ هر یک و گلقند تناول
کنند و غذا نخوداب و زیرباج با کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و اطریفل کبیر و گلقند و جوارشات گرم
مفید بود و این قرص نیز مفید بود خرنوب رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم سنبل پنج درم بکوبند و با آب رازیانه

یا کرفس سرشته و منقالی یا ده درم سکنجبین بزوری بخورند اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن نحافت بدن
و قلت دم و تشنگی و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره باشد علاج شیره تخم توذری با شراب نیلوفر
یا شراب خشخاش تناول کنند و غذا کدو و گوشت بزغاله خورند یا حریره از سبوس و نبات و روغن بادام و
ماهی تازه نیز شاید و موم روغن از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب کاسنی و آب توذری ترطیب کنند
و بر جگر طلا کنند ضعف کبد یا بسبب سوء المزاج باشد علامت آن گفته شد یا بسبب سده بود که کبد را عارض
شود علامت ضعف کبد و قلت اشتها و فساد لون و نحافت بدن و اسهال غالی شبیه بغسالة اللحم
و وجع ضلع آخرین از اضلاع ایمن بود و این سده اگر در محدب کبد باشد علامت او آنست که بول اندک اندک
آید و رقیق بود علاج هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و رویا ترنگ هر یک سه درم با رازیانه یکدرم نبات
ده منقال تناول کنند و یا تخم کرفس و نانخواه و پوست بیخ کاسنی و رازیانه بحسب مزاج یا قرص زرشک یا سکنجبین
ساده یا بزوری و غذا زیرباج خورند و از اغذیه غلیظه و اطعمه لزجه و حلاوی احتراز کنند اگر سده در مقعر بود
علامت آن براز رقیق بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک تخم کاسنی و رازیانه تناول کنند و غذا نخود آب
و تلین طبیعت کنند لسان الثور پنج درم تخم کاسنی سه درم بجوشانند و صافی کنند و ده منقال شکر سرخ و پنج
منقال معجون خیارشنبر در آن حل کنند و بیاشامند و یا بونه و شبت هر یک سه درم تخم کرفس سنبل اسارون
هر یکدرم بکوبند و با آب سداب بر جگر نهند و معجون کرکم در قبورت مفید بود صفت تخم کرفس رازیانه ابهل
سلیخه اذخر زعفران هر یکده درم سنبل قسط رواس عصاره غافت سیربری بادام تلخ هر یک پنجدرم راوند
چینی رب السوس هر یک سه درم مجموعه کوفته بیخته با شیره قند یا عسل سرشته و یکمنقال با ماء الاصول تناول کنند
اورام الکبد ورمی کبد ظاهر شود اگر دموی باشد علامت آن تب و تشنگی و لهیب حرکت و وجع موضع کبد
و ثقل آن و ظهور ورم و سعال و فواق و احتباس بطن و ضیق النفس بود و باشد که احتباس بول
نیز بود علاج اولا فصد کنند از باسلیق و اخراج خون بحسب حاجت و قوت بگیرند و هر بامداد جلابی از
تخم کاسنی و پوست بیخ مهک و رویا ترنگ هر یک سه درم نبات و ترنجبین هر یکده درم تناول کنند

رغذا کشکاب خورند و تلیین طبعیت کنند بمطبوخ فواکه یا باین حقنه سنا ده درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
هر یک پنج درم خیو [illegible] مکوفته سپستان خطمی هر یک کفی خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ روغن بنفشه ابکامه هر یک ده درم
واگر ورم در محدب جگر باشد ادرار بول سعی باید کرد و شیره تخم و آب کاسنی و سکنجبین بزوری خورند واین
قرص تناول کنند تخم کاسنی تخم خربزه مقشر تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر یک مثقال ریوند چینی دو درم لک مغسول
درمی بکوبند و بآب کاسنی سرشته و مثقالی بخورند و در ابتدا ورم روباه ترب و برگ کدو و بنفشه و صندلین و گل گیج
طحال آب کیستان افزوده گلاب ضماد سازند و چون از ابتدا درگذرد استعمال ضمادات نکنند واگر ورم
صفراوی بود علامت آن شدت تب و تشنگی و قلق و سرعت نبض و رقت قاروره و قی و اسهال مراری بود
علاج هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبعیت کنند بمطبوخ فواکه یا باهلیله
بالنقوع فواکه یا شیر خشت و ترنجبین و خیار شنبر و غذا کشکاب یا شیره خشخاش خورند واگر ورم بلغمی باشد
علامت آن قلت عطش و تب غیر حاده و براز بلغمی و بیاض قاروره بود احساس ورم کمتر اما وجع یا [illegible]
علاج جلابی از رازیانه و بیخ [illegible] و روباه ترب و نبات تناول کنند و غذا نخوداب [illegible] با مغز بادام
خورند و تلیین طبعیت بحقنهای نرم کنند یا باین مطبوخ سنا پنج درم رازیانه انیسون هر یک سه درم شکر
ده درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون خیار شنبر یا هفت مثقال دران حل کنند و بیاشامند
و بعد از تنقیه اطریفل و گلقند و جوارشات و مقویات معده تناول کنند واگر ورم سوداوی باشد وان بواسطه
سده باشد که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد علاج
هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و گاوزبان و نبات تناول کنند و شراب گاوزبان و [illegible]
[illegible] کنند و غذا زیرباج خورند و تلیین طبعیت به مطبوخ افتیمون کنند یا سنا ده درم بالنگو بیخ کاسنی
تخم کاسنی هر یک سه درم شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح هفت مثقال
دران حل کنند و بیاشامند و غذا نخوداب و شیره خشکدانه خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و عنصلی
و ماء الاصول و قرص زرشک کبیر تناول کنند و [illegible] و ضماد [illegible] و روغن بنفشه و اکلیل الملک

و با بونج و حماما ضماد کنند اگر ورم جگر از ضربه و سقطه بود نخود مقشر و ریوند چینی هر یک ۳ درم مومیایی دو درم روغن
بنفشه یکجا آرند و با هم آمیخته طلا کنند دبیله کبد اگر بعد از ورم حادث شود علامت او آنست که تب و دیگر اعراض ثانی
اشتداد کنند و مریض به پشت باز نتواند خفت چون منفجر شود علامت قشعریره و اسهال مده یا چیزی شبیه بزردی بود
و مریض را خفی و اخی حاصل شود و باشد که معده بقی و اسهال واقع شود علاج آن پس اگر انفجار مقتضی است تضمید
کنند و شیر تر یا برگ ورد و زرشک تناول کنند و چون منفجر شود و اگر تب نباشد حلاوی از زوفا و نخود کرفس و رازیانه
و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تب باشد شیره سه تخم یا شراب عناب و خشخاش و نیلوفر خورند ضعف کبد
علامت آن باشد که ثقل نباشد و وجع فم معده شود و حرارت نبود علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول
و معجونات حاره تناول کنند و مسخنات تضمید سده کبد بسبب اخلاط غلیظ لزجه حادث می شود علامت آن
ثقل کبد باشد بی وجع و تب و علامت ورم اگر سده در محدب کبد باشد بول اندک و رقیق و اگر مقعر بود
براز رطب باشد علاج آنکه در مقعر باشد مقتضی است استعمال کنند مثل شراب دیناری و ریوند چینی و سکنجبین
و کاسنی شسته آب بگیرند و با سکنجبین بزوری تناول کنند علاج آنچه در محدب کبد باشد تناول ماء الاصول
و سکنجبین بزوری و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم کوکه با آب کاسنی با سکنجبین خورند و قرص زرشک نیز
مفید بود زیرباج و انار و اسفاناخ خورند سوء القنیه و استسقاء سوء القنیه از ضعف کبد و فساد مزاج آن
حادث شود علامت آن تهیج اطراف و بیاض لون بود علاج آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیه
غلیظ اجتناب نمایند و زرشک و نخود آب با دارچینی و زیره کرمانی خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در
سوء المزاج گفته شد و اسهال در این باب ننمایند که انعقد به استسقاء است اما استسقاء سه نوع است
لحمی و زقی و طبلی اما لحمی آنست که بجمیع اعضا در آمده باشد و سبب ضعف المزاج جگر و برودت مزاج آن بود
و این برودت بسبب استفراغ دم باشد از بواسیر یا کثرت حیض یا بسبب شرب آب سرد بود در عقب
ریاضت یا حمام یا در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج
او را سرد گرداند یا بسبب ضعف معده که هضم تام نتواند کرد و کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از نضج آن عاجز

شود و اعضا را آنرا جذب کنند چون خام باشد جزو بدن نشود موجب این مرض گردد و علامت آن بیاض لون
بود و انتفاخ بدن با بیاض و رقت قاروره و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود و زمانی همچنان باشد علاج
آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه هر یکی ده درم بیخ کاسنی و بیخ رازیانه هر یک ۳ درم نبات ده درم
تناول کنند و غذا زیرباج و کبک و تیهو و کبوتر و گنجشک خورند و اندکی زیره و دارچینی دران کنند و آب چون بنوشند
که بغایت سرد نشده باشد اندک اندک می خورند استحمام با آب شور سود دارد و با آب شبت مفید بود و در خانه حمام بر
ریگ خسپیدن و پشت با فتاب کرده نشستن نافع باشد و در این مرض در ادرار بول مبالغه باید کردن به
مثل سکنجبین بزوری و قرص زرشک و لک در بوس و انیسون و جعده و رازیانه و تخم کرفس و سنبل و سلیخه بکوبند
و دو درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند و بوره و زیره و سعد بکوبند و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت
محتبس باشد معجون خیارشنبر و حب ایارج تلیین کنند و این علت از ضعف و برودتی معده باشد مکیدن و گلنگبین
و انیسون بخورند و حب اصطمخیقون تلیین کنند اما استسقاء زقی آنست که مائیت میان صفاق و احشا
حادث شود و این نوع بدترین استسقا بود و علامت آن ثقل و بزرگ شدن شکم و سقالب پوست آن باشد
و شکم همچون خیکی پر آب بود و چون دست بر زنند یا از پهلو به پهلو گردانند آواز آن شنوند علاج هر روز
جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و اگر با آن حرارت مزاج بود آب کاسنی ناشسته
با سکنجبین بزوری خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله باید کرد یا باین حب المنتنین غافث افیون
مصطکی سقمونیا هر یک دو درمی لک مغسول عود بلسان هر یکی دو درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند دو
مثقال تناول کنند و بوره ارمنی و بیخ سوسن و قردمانا و بیخ هر یک ۳ درم تخم کرفس سفید ده درم شبت پنجاه
درم آرد جو سرگین گاو هر یک شصت مثقال بسایند و با آب رازیانه یا با آب کاسنی بسرشند و بر شکم طلا
سازند و بعضی پوست شکم شق میکنند و آب را بیرون کنند لیکن عظیم الخطر باشد استسقاء طبلی آنست که ریاح غلیظ
در میان صفاق و ثرب یا در تجویف امعاء واقع گردد و سبب آن حرارت کبد باشد یا شدت برودت و رطوبت
معده باشد زیرا که چون معده از هضم تمام عاجز شود کیلوس خام بجگر رود و جگر از طبخ و هضم آن مشغول شود

ازان ماده ریاح وانجره بسیار حاصل شود و موجب تمرض گردد علامت آن بزرگ شدن شکم و برآمدن
ناف بود و بآن ثقل نباشد و چون دست بر شکم زنند آواز طبل آید علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی
و انیسون و بیخ مهک و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب یا مغز بادام و فلفل و زیره و کرویا و نانخواه
خورند و روغن بابونه و روغن سداب و شبت بر شکم مالند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زیره کرمانی
و دوقو و فطراسالیون هر یک سه درم پوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کرفس پنج درم بیخ مهک ده درم
بیخ اذخر فقاح اذخر از هر یک دو درم مویز طائفی بیست عدد در چهار رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید پس با
دو رطل عسل بقوام آرند و ده درم تا ده مثقال ازان تناول کنند سفوف تخم کرفس و رازیانه و انیسون
اسارون قسط زراوند هر یک دو درم زیره کرمانی سه درم و سنبل و جعده هر یک یک درم و نیم بکوبند و دو مثقال
ازان با ماء العسل بخورند یا آن کوفته را با دو چندان قند بیامیزند و پنج مثقال ازان تناول کنند و اگر خواهند
که تلیین طبیعت کنند پنج مثقال معجون خیارشنبر و ده مثقال ازین با ماء الاصول در آب گرم کرده بخورانند.
و چون منحط گردد و نفخ ساکن شود بابونه و تخم شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره بکوبند و با
سداب سرشته بر شکم طلا کنند و نوع ثالث استسقاء طبلی که آنرا چنین گویند علامت آن انتفاخ و عظم
بطن بود و نتو ناف و شکم ایشان عظیم شبیه بسیان باشد علاج هر روز جلابی از تخم کشوث و کاسنی
و رازیانه و روباه تربک و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند سنا مکی ده درم روباه
تربک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سرخ ترنجبین هر یک ده درم مغز خیارشنبر پانزده درم آب کاسنی
ناشسته پنجاه درم و زنجبیل های درشت شکم را بمالند و بباید دانست که هرگاه در استسقا تب و تشنگی
با فراط بود با اشیاء حاره معالجه نکنند و به روباه تربک و تخم کاسنی و بیخ آن اکتفا کنند و نخود آب
و مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند سنا هلیله کابلی بلیله آمله هر یک پنج درم بنفشه
نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم مویز طائفی پانزده درم آلو سیاه و گیلی و عناب هر یک ده عدد سپستان
بیست عدد مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده درم بعد از تنقیه آب کاسنی یا سکنجبین ساده بخورند

یرقان

يرقان اصفر صفرتی فاحش بود که در بشره و چشم ظاهر شود بسبب جریان صفرا در زیر پوست احداث
آن اگر از قبل بحران باشد علامت آن تپش طبیعت و تلخی دهن بود و در روز باحوری واقع شود علاج
آن اسهال باشد آب کاسنی سبز ده درم یا ده درم سکنجبین تناول کنند و غذا از زرشک و مغز بادام
خورند ماهی تازه با سرکه و اگر یرقان از سوء المزاج گرم باشد که کبد را حادث شود علامت آن شدت
عطش و سرعت نبض و صبغ قاروره و میل آن بسوی آلوده و یا آن زبد صفرا بود و رنگ روی تیره باشد و طبیعت
محتبس باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی سه درم اجاص ده عدد تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند
و غذا جو آب خورند و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه و ترنجبین یا مطبوخ هلیله و بعد
از تنقیه تبرید مزاج کبد باید کرد و بشیره تخم کدو و سکنجبین با آب کدو و خیار کدو و یا یکمثقال قرص
طباشیر نرم و غذا الوجه و تمر هندی و زرشک و توباش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و اگر یرقان بسبب
سوء المزاج حار بود که مراره را حادث شود و غلیانی در وی پیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت آن
شدت عطش و لهیب بود و این لغتیه حادث شود که بسبب حرارت جمیع بدن عارض شود علامت
آن نحافت بدن و خاریدن و خشک براز بود و صفرا قی و براز دفع شود علاج هر دو نوع اسهال
صفرا و تبرید کبد بود و اگر یرقان بسبب ورم کبد حادث گردد علاج آن فصد و تلیین طبیعت باشد
و اگر بسبب شرب زهر یا گزیدن حیوانی زهردار باشد یکمثقال قرص طباشیر نرم با آب انار ترش تناول
کنند یا یکمثقال قرص کافور با لعاب بهیدانه یا آب خیار کدو بخورند و غذا کشکاب با روغن
بادام خورند و جگر را بورق گل و صندل و اقاقیا و کشنیز هر یک پنج درم کافور نیم دانگ با گلاب تضمید کنند
و یرقان نیز بسبب سده که میان طحال و مراره و امعاء حادث شود و این مانع قولنج باید کرد و استعمال
بارده کنند و ریوند و غافث هر یک مثقالی افسنتین دو مثقال بکوبید و با ده مثقال سکنجبین تناول
کنند و اگر سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آنست که براز بتدریج سفید گردد
علاج آن اسهال صفرا باشد و بعد از آن استعمال منضجات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی

و تخم کرفس و انیسون و امثال آن کنند باب چهارم از دهم در امراض طحال سوء المزاج که طحال را عارض
شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب و حرکت موضع طحال باشد و صفرت لون
و کمودت آن و حمرت قاروره و سواد براز و اختلاف نبض و سوء خلق علاج فصد اسلیم کنند از
جانب چپ و جلاب از تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک یا تمر هندی یا آلوچه یا [illegible]
و مغز بادام و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن با سکنجبین بزوری دلیل قرص
صفت آن ریوند دو درم و نیم زعفران یک درم ورق گل پنج درم طباشیر سه درم مغز سه درم تخم
کوک چهار درم کافور یک دانگ تمام کوفته بیخته با آب کاسنی سرشته و مثقالی با سکنجبین تناول
کنند سفوف نافع طباشیر ریوند پنج [illegible] سنبل مصطکی غافث هر یک دو درمی زرشک چهار درم یکجا
و یک مثقال تناول کنند و اگر چه کبر سرکه نافع بود و تخم ترب و سپندان و شاهترج هر یکی درمی در سرکه
بجوشانند و نمدی بدان تر کنند و بر طحال نهند یا ورق کرنب کوفته و با آرد جو طلا کنند نافع بود
و اگر تب و تشنگی مفرط باشد شیره تخم کدو با آب کاسنی یا آب خیار کدو و با سکنجبین تناول
کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها و عدم تشنگی و کثرت زلق بود علاج
جلاب از تخم رازیانه و انیسون و [illegible] تناول کنند تا بیست مثقال ماء الاصول صفت آن پوست
بیخ رازیانه ده درم بیخ کبر پنج درم کرفس و بیخ ها هر یک سه درم مویز طائفی ده درم تخم خیارین
پنج درم تخم کشوث تخم کاسنی و رازیانه [illegible] هر یک سه درم مجموعه در سه رطل آب بجوشانند تا
بیک رطل آید صافی کنند با عسل یا قند بقوام آرند و با آب صافی کرده را با عسل یا قند [illegible]
نهند و بیاشامند و غذا نخود آب یا شیره [illegible] خورند و اگر طبیعت محتبس باشد با این مطبوخ
تلیین کنند سنا پنج درم هلیله سیاه هفت درم بیخ اذخر [illegible] تخم کاسنی هر یک سه درم [illegible]
سه درم و نیم آلو سیاه عناب هر یکی ده عدد سپستان بیست عدد خیار شنبر پانزده درم
ترنجبین شکر سرخ هر یکی ده درم و طحال را بورق سداب و کرد و بیخ کرد [illegible] مجموعه در سرکه جوشانند

و تقلیل کنند

و تطفیل کنند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن صلابت طحال و نحافت و کمودت بدن و خبث نفس بود
علاج حلابی از تخم کاسنی و بنجنکشت و بیخ مهک و بنفشه و روباه ترنگ با نبات تناول کنند و غذا نخود ماش و مغز
بادام و کدو و فروج خورند با عنقی تازه و شیر تازه شاید و اگر سوء المزاج رطب بود علامتش ترهل بدن و بیاضی
لسان و کثرت زلق و قلت عطش بود علاج سکنجبین بزوری و ماء الاصول مذکور تناول کنند و غذا نخوداب
با شیره خشکدانه و قلایا متوابه خورند و تلیین طبیعت کنند بحب افتیمون و ایارج اورام طحال اگر ورم طحال دموی
بود علامت آن تب و سرعت نبض و عطش و التهاب و وجع طحال بود و غلظت و سواد قاروره علاج آن فصد
باسلیق کنند و حلاب از تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات تناول کنند و غذا کشکاب باشد و تلیین طبیعت
کنند بمطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا و شیاف مامیثا و کشنیز بر طحال ضماد کنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن
حمی حاره و عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره و بیراز بود و باشد که یرقان باشد علاج حلابی از تخم کاسنی
و روباه ترنگ و تمر هندی و نبات تناول کنند یا آب انارین با نبات و غذا جو با شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت
بقرص طباشیر نرم یکمثقال با ترنجبین ده مثقال و طحال الضمید بصندل و نورک و کشنیز و ورق بید کنند و اگر ورم
بلغمی بود علامت آن قلت عطش و زیادتی حجم طحال و بیاض لون و قاروره و بطء نبض بود علاج آن حلابی از
روباه ترنگ و بیخ مهک هر یک از رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخوداب خورند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ سنا
هلیله زرد هر یک پنج درم تربد ده درم تخم کاسنی رازیانه کرفس بنجنکشت شکوفه کبر با الکلوکا و زبان هر یک
سه درم انجیر بیست عدد مویز طایفی پانزده درم شاهتره یکدسته خیارشنبر ترنجبین هر یکی ده درم بعد از تنقیه قرص
زرشک با سکنجبین بزوری تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن نحافت و هزال بدن و صلابت
طحال و خروج او از موضع خویش و ضیق نفس و سواد لون و فساد هضم و تلیین طبیعت و سرعت نبض بود
علاج فصد باسلیق یا اسیلم کنند و تلیین طبیعت بحب افتیمون یا مطبوخ آن کنند و غذا زیرباج یا کبک
خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و قرص کبر خورند صفت بنجنکشت بیخ کبر هر یک ده درم زراوند و شونیز
تخم سپندان هر یک ده سه درم عود صلیب هفت درم بکوبند و ۳ درم خیارشنبر بجوشانند و ادویه بدان

بشرنشند و قرص سازند و یکمثقال تناول کنند و خردل و بیخ کبر و بوره ارمنی و غافت بکوبند و با عسل بیامیزند
و کاغذی بمقدار ورم بکشند و ادویه بر آن بمالند و بر طحال نهند و اگر ورم طحال منفجر گردد و منفجر شود بمعده
ریزد و بقی و براز دفع شود و در آن سیر سنبر مدرات مفید بود که طبیعت محتبس نشود نفخ طحال بسبب
برودت مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود علامت آن تمدد موضع طحال و برآمدگی آن باشد و چون دست
بر و نهند از زیر دست بلغزد و باشد که با آن قراقر باشد علاج آن ماء الاصول و سکنجبین و آب رازیانه با سکنجبین
عنصلی تناول کنند و نمک و سبوس و گاورس گرم کنند و بر موضع طحال نهند سده طحال حدوث آن بسبب فضلات
غلیظ بود و در و مجتمع شود علامت آن ثقل طحال بود بی علامات ورم علاج از رازیانه و نانخواه و درماه زیرک
و انیسون و نبات تناول کنند و سکنجبین بزوری و قرص کبر مفید بود و تخم کاسنی و کزمازج هر یک یکدرم تخم کشوث
دو درم و نیم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند یرقان اسود یعنی تغیر لون بدن باشد
بسیاهی و سبب آن سده باشد که میان طحال و کبد یا طحال و معده حادث شود علامات آن ثقل و تمدد
طحال و خبث نفس و قلت اشتها و نحافت بدن و بطی نبض و بتدریج حادث شود نه بغتة علاج آن فصد
اسلیم از جانب چپ و جلابی از بیخ مهک بیخ کاسنی و بیخ بادیان و نبات با گلقند تناول کنند و غذا زیرباج
خورند و بعد از نضج سنا پنجدرم پوست بیخ کاسنی سه درم شکر سرخ ده درم بجوشانند و صافی کنند و
پنج مثقال معجون نجاح در آن حل کرده تناول کنند یا هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک سه درم افتیمون یکدرم
غاریقون بسفایج هر یک نیم درم بکوبند و سه درم از آن با رطلی ماء الجبن بیاشامند اگر [illegible] ضعف
قوت جاذبه و یا ماسکه طحال باشد علامت آن قی و اسهال سوداوی و سقوط اشتها و کدورت عین بود
علاج آن جلابی از انیسون و ورق کلک و سکنجبین بزوری تناول کنند و طحال را بورق کلک و قرنفل و افسنتین
و مقل و مصطکی تضمید کنند باب سیزدهم در امراض امعاء از آنجمله قولنج است و آن مرضی که مانع خروج
براز بود و با آن وجع عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه شبیه بود و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک
موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جائی بجائی تجاوز کند سبب قولنج اگر [illegible] باشد که به ثقل خلط شود علامت

آن شدت وجع وسقوط اشتها و سبوق تخمه بود و پیش از حدوث قولنج بلغمی لزج با براز بیرون
آمده باشند علاج جلابی از بادیانه و رازیانه و انیسون و تخم کرفس و گلنگبین تناول کنند و جوارش سفرجلی
مسهل تلیین کنند یا این حب ایارج فیقرا تربد هر یکی دو درم شحم حنظل نمک هندی هر یکی دانگی بکوبند و مقل ازرق
دو دانگ بجوشانند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند یا این حقنه استعمال کنند ستا سه درم انجیر عناب هر یکی ده
عدد سپستان بیست عدد حسک شبت هر یکی ده درم بابونه اکلیل الملک سداب هر یکی کفی ورق چغندر دسته
روغن کنجد آبگامه هر یکی ده درم شکر سرخ بیست درم بوره نیم دانگ و اگر قولنج بسبب ریح باشد که در امعا محتبس
شود علامات آن تقدم نفخ و قراقر و تناول اشیاء نفاخه و انتقال وجع بود علاج جلابی از انیسون و
نانخواه هر یکی درمی چند بید ستر دانگی و نیم بکوبند و با آب رازیانه حب ساخته بلع کنند و این اشیاف استعمال
کنند خطمی بوره ارمنی هر یکی ده درم شحم حنظل درمی سقمونیا نیم درم بکوبند و با شکر معجون بیامیزند و شیاف سازند
یا این حقنه استعمال کنند ستا سه درم انجیر عناب هر یکی ده عدد سپستان بیست عدد مویز طائفی پانزده
درم حسک بابونه شبت اکلیل الملک بنفشه خطمی سبوس هر یکی بیست درم بجوشانند و صافی کنند و آبگامه
و عسل و روغن زیت هر یکی ده درم بوره و نمک هر یکی نیم درم بر سر آن کرده استعمال کنند و روغن
سداب بر شکم بمالند یا ورق سداب و کرنب هر یکی ده درم تخم کرفس سداب هر یکی پنج درم در رطلی
آب بجوشانند تا به نیمه آید پس رطلی روغن در شکم بمالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد که در موضع امعاء واقع شود
علامات آن تب و وجع شدت و ضربان و عطش و قی مراری و این قولنج بسبب ریح حادث شود علاج آن
فصد کنند و جلابی از روباه ترک و تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و غذا
نیمبرشت یا مغز بادام خورند و تلیین باین مطبوخ ستا پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی
بر سیاوشان روباه ترک هر یکی ۳ درم خیار شنبر ترنجبین هر یک پانزده درم یا این حقنه استعمال
کنند ستا سه درم بنفشه نیلوفر هر یک ۳ درم جو نیمکوفته خطمی سبوس هر یک کفی ورق خیار زمی ورق
چغندر هر یکی دسته خیار شنبر شکر سرخ ترنجبین هر یکی ده مثقال روغن بنفشه ده درم و اگر با وجع حرارت

شدید و لذع و حکه باشد این حقنه مناسب بود عناب ده عدد سپستان سیست عدد خطمی سه درم بجوشانند
و صافی کنند و آب خیار که و خیار زه و کدو و شیره جو و لعاب بهیدانه هر یک پانزده درم روغن بنفشه ده
درم با هم بیامیزند و نیمگرم استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التوا امعا باشد و آن بیشتر بسبب ایلاوس حادث شود علامت
او آنست که قولنج بعد از جستن عنیف یا از بالا بزیر افتادن حادث شود علاج او آنست که پای او بر ریسمان
بربندند و بر بالا کشند و ریسمان را تحرک میکنند تا امعا بجای خود رود و جلابی از روباه ترک و بنفشه
و رازیانه و نبات بخورند و غذا نخود آب با روغن شیر و اگر بجای خود نرود یکدرم یا یکمثقال زیبق کشته
فرو برند و فرو میکشند و شکم میمالند تا بیرون می آید و اگر قولنج بسبب احتباس ثفل و یبوست آن باشد
علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و ترنجبین
هر یکده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب چرب یا مرغ فربه خورند یا بنفشه خیار باده درم سپستان سیست
عدد و تربد حلیه حب ایارج شاه و هر یکده درم ترنجبین پانزده درم جلاب سازند و اگر سبب حرارت باشد
علامت آن شدت عطش و التهاب بود علاج آن جلابی از بنفشه و روباه ترک و تخم کاسنی و ترنجبین
و نبات تناول کنند یا آب خیار که و یا شیره تخم کدو یا ترنجبین و بدین حقنه لین کنند بنفشه نیلوفر
تخم خیارین بابونه اکلیل الملک سبوس جو نیمکوفته لبلاب پرسیاوشان هر یک پنج درم عناب ده
عدد سپستان سیست عدد بجوشانند و صافی کنند و لعاب بهیدانه و لعاب بزرک و روغن بنفشه و خیارشنبر
و ترنجبین هر یکده درم با آن حل کرده استعمال کنند و غذا شیره گندم چرب کنند و شکم بروغن بنفشه و
لعاب خطمی و کتیرا بمالند ایلاوس نوعی از قولنج است و آنچنان باشد که ثفل در امعا علیا محتبس
باشد و از دهن بیرون آید و با آن ضعف نبض و غشی و اضطراب بود علاج او آنست که اولا حلوا یا
روحی سه درم بدهند و چون ساکن شود بآن معاودت نکنند و جوارش سفرجلی مسهل یا
جوارش فلافلی یا شهریاران بدهند و این حقنه استعمال کنند بابونه شبت تخم کرفس و رازیانه
و حلبه هر یک دو درم انجیر ده عدد مقل سکبنج جاوشیر هر یک دو درم روغن زیت یا بیدانجیر ده درم

شراب

شکر سرخ الکامه هر یک پانزده درم بوره و نمک هر یک نیم درم و باید که در روز غذا نخورند و اگر نتوانند استعمال
ریاضت مفید بود و روغن بابونه و شبت و خیری بر شکم بمالند و شراب صرف گرم کنند و اندک اندک می آشامند
و بابونه و شبت و اکلیل الملک تمام و خشک و برگ بید انجیر صعتر قودنه روباه تربک بجوشانند و در آن بنشینند
و شیافی از بوره و نمک هندی و سکبینج و شحم حنظل و تربت کدو بکار دارند مغص وجعی بود که امعا را حادث شود
و شکم می پیچد و آن اگر بسبب ریحی باشد علامت قراقر و نفخ و تمدد بود و بخروج ریح تسکین حادث شود علاج
جلابی از انیسون و رازیانه و روباه تربک و گلقند یا دو درم گوارش کمونی بخورند و اگر با مغص اسهال باشد علاج
آن گفته شود و اگر طبیعت محتبس باشد رازیانه تخم کرفس و سداب هر یک سه درم نانخواه صعتر هر یک چهار درم
قند سفید مجموعه بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و شکم بروغن گل و بابونه گرم کرده بمالند و اگر بسبب
تناول اطعمه حاره حریفه بود علامت آن شورش و حرکت امعاء و تشنگی و خروج مره صفرا بود علاج آب
انارین با نبات بیاشامند یا لعاب سپغول بیدانه بر شربتی از نبات بیاشامند شیره تخم کدو و
نیم درم طباشیر و ده درم نبات تناول کنند و اگر مغص بسبب خلط بلغمی باشد علامت آن ثقل و کم تشنگی
بود و با براز بلغم بیرون آید علاج تلیین طبیعت کنند بحقنهای نرم یا بایارج مطبوخ سنا پنج درم
بسفایج رازیانه تخم کاسنی روباه تربک هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد خیار شنبر
پانزده درم شکر سرخ ترنجبین هر یک ده درم و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در امعاء متمکن شود علامت
آن قلت عطش و کثرت براق (?) بود و وجع از موضع خود منتقل نشود علاج آن تلیین طبیعت بود به
حقنهای که در باب قولنج ذکر یافت و تنقیه معده کنند بقی و گلقند و رازیانه تناول کنند و غذا نخود آب
با شیره خشکدانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران و صعتر در آن کنند و بعد از تنقیه جوارش کمون و
مثلث (?) تناول کنند و با آب سرد کمتر خورند بیان کرمهائی که در امعاء متولد شود بسبب رطوبتهای
فضولی باشد که در امعاء بماند و بطول مکث متعفن شود و چون حرارت در وی عمل کند از آن کرم
پیدا شود و اگر این کرم دراز باشد حیات گویند و او در امعاء دقاق متولد شود علامت آن

احساس حرکت آن بود و در حالت بجیدن شکم سیلان لعاب و بر هم خائیدن دندان در خواب
علاج آن چهار روز بامداد شیر رطل با ده مثقال شکر تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و مغز
و در چینی خورند و روز پنجم درمنه ترکی برنج کابلی بقشر قسط ترخس ترمس هر یکدرمی حب النیل نیم درم بکوبند
و بر سر ریزند و بیاشامند و اگر از و بقیتی بماند و عمل تمام نکند اگر ده مثقال با یکدرم بخورند و شحم حنظل دانگی
و نیم قنبیل نیم درم بکوبند و بزهره گاو شیاف سازند و بردارند و در آخر روز ترید و کشک با شیر و نان گرم بخورند
و از تناول اغذیه غلیظ و بارده اجتناب نمایند و اگر کرم پهن باشد آنرا حب القرع گویند و او در امعاء
غلیظ متولد شود علامت آن صفرت لون بود و خروج آن احیانا و هر چند که چیزی خورند نسفوند علاج
آن درمنه ترکی برنج کابلی مقشر هر یک یکمثقال نمک هندی دانگی و نیم تربد یکدرم شحم حنظل دانگی بکوبند و بر سر کنند
و بیاشامند و از لبنیات و اغذیه غلیظ اجتناب کنند و اگر کرم صغیر و ضعیف بود شبیه بکرم سرکه
علامت آن حکه مقعد و دغدغه آن بود علاج آن حقنه کنند باین ادویه بابونه اکلیل الملک درمنه ترکی برگ اسف[?]
هر یک کفی ورق سداب ورق شفتالو هر یکده درم ورق حقید[?] دسته بجوشانند و صافی کنند در روغن
استخوان زرد آلو و ملح و اکامه[?] هر یکده درم شحم حنظل دانگی بر سر آن کنند و زرد آلو تلخ شیاف سازند

و بکار دارند و مقعد بروغن [?] زرد آلو چرب کنند و از بوره و نمک و زهره گاو و شحم حنظل [?] داشته

و بردارند و اگر اطفال را [?] حادث شود درمنه ترکی یکمثقال صبر سقوطری نیم درم بکوبند و بآب ورق
شفتالو بر ناف طلا کنند زحیر حرکتی است از امعاء مستقیم جهت دفع فضله و بآن تقاضا اندک
چیزی دفع شود که بآن خونی بود و سبب آن خلطی مراری باشد یا رطوبتی مالحه که در امعاء مستقیم ریزد
و دغدغه دهد علامت آن حرکت مقعد باشد و خروج این رطوبت باشد علاج سفوف نشاسته یا
سفوف گل ارمنی پنجدرم تناول کنند یا گل یکمثقال بریان کرده با مغز بادام و شیره خشخاش خورند
و این شیاف استعمال کنند صدف سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار از هر یک سه درم کوفته بآب لسان
الحمل یا آب [?] سرشته شیاف سازند و اگر سبب ثقلی خشک باشد که در امعاء محتبس شود و خروج
آن دشوار و متکلف بود و موجب زحیر گردد علامت آن تقدم احتباس و تناول محقفات باشد علاج

آن تلیین طبیعت بمزلقات مثل مقل و خطمی و سپستان و خیارشنبر و اگر سبب باد بود که معده
علاج آن بدهن مصطکی بروغن گل و یا بابونه گرم کرده و بابونه و شبت و روباه تربک و اکلیل الملک بجوشانند
و در آن نشینند و بر سر اجرم گرم کرده نشستن مفید بود باب چهاردهم در انواع اسهال اگر اسهال
بسبب بحران دفع فضلات موذی باشد آنرا حبس نباید کرد مگر آنکه بحد افراط رسد و موجب ضعف شود بسبب جو
لقمه و گلاب تناول کنند یا سبت جو سنجد کنار و گشنیز بریان کرده کوفته با هم بیامیزند و بخورند یا قرص
طباشیر با سبت یا رب بهی یا سفوف انار دانه تناول کنند و غذا زرشک و غوره و انار دانه و سماق خورند
و اگر اسهال بسبب اخلاط مراری بود که بمعده و امعاء ریزد علامت آن عطش و حرکت و التهاب و تلخی دهن
و سفوت براز و لذع مقعد باشد علاج آن ده مثقال رب بهی یا یکمثقال قرص طباشیر تناول کنند و یا
طین ارمنی یا رب سیب یا گشنیز بریان کرده و توت خشک و تخم حماض و خرنوب شامی از هر یک شش درم
طباشیر سه درم انار دانه بریان کرده پنج درم زرشک و سماق سنجد لب کنار سبوس از هر یک ده درم
بکوبند و همه با هم بیامیزند و قدری از آن بخورند و اگر اسهال بافراط بود معده را بگل ارمنی و زیره کرمانی
و صندل و اقاقیا با آب مورد تضمید کنند و غذا سماق و انار دانه با کبک و تیهو خورند و اگر اسهال
بلغمی بود علامت نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم و براز لی ضیع بود علاج آن حب ایارج ده سه درم
بر سر جلابی نیمگرم از نبات بیاشامند تا اخلاط بکلی دفع شود و چون دانند که تمام دفع شد سفوف
مقلیا تا پنج درم با آب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان هر یک مثقالی بریان کرده بکوبند
و بروغن بادام چرب کنند و فرو برند و اگر ساکن نشود این حقنه ممسک استعمال کنند برنج و عدس
هر یک کفی پوست انار مورد بلوط هر یک ده درم مازو گلنار هر یک پنج درم بجوشانند و صافی کنند و کاغذ سوخته
و اقاقیا و گل ارمنی از هر یک مثقالی بسایند و بر سر آن ریزند و استعمال کنند بدفعات و این قرص
گویند سماق چهار درم حب الآس و نشاسته صمغ عربی بریان کرده گلنار اقاقیا هر یک درمی بکوبند و برب بهی
بسرشند و مثقالی با رب سیب تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود زیره کرمانی در سرکه خیسانیده

انار دانه از هر یک پانزده درم مورد و سنبل و مصطکی کرویا و خرنوب هر یکی ده درم انیسون تخم کرفس هر یک
هفت درم بکوبند و ده درم از آن تناول کنند و اگر اسهال سوداوی بود علامت آن حرقت و لذع معده
و خشکی دهن و کثرت اشتهای بی هضم تمام و قراقر و نفخ بود و رنگ براز مایل بسواد باشد علاج او اولا
تنقیه تمام کرده باشند و قرص طباشیر و ربها و کهربا و سفوف مقلیاثا و انار دانه هر کدام که باشند تناول
کنند و بکوبند و بارتنگ و تخم ریحان و گل ارمنی و صمغ عربی و نشاسته هموزن و بریان کرده بکوبند یک مثقال
از آن با گلاب بخورند و از حموضات و شیرینی احتراز کنند و غذا مرغ و کبک خورند و انار دانه کوفته و زرشک
تر بنمایند در اسهال دموی اگر بسبب انفتاح عروق امعاء بود و اگر امعاء رقاق بود علامت او آنست که غائط
بیرون آید و بعد از آن با ریاح و قراقر و زبد خارج بود و اگر در امعاء غلاظ بود علامت او آنست که اول غائط و خون
بیرون آید و بعد از آن بی خون و با آن علامت بواسیر نباشد و اگر غلبه خون باشد و قوت مزاج وقت مقتضی بود فصد
کنند و بکوبند و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی صمغ عربی سه مثقال بریان کنند و بروغن گل چرب کرده فرا بیند
گاورس مقشر یا مغز بادام خورند و قرص طباشیر و قرص کهربا نیز مفید بود و سفوف نشاسته هم یک مثقال بروغن
گل چرب کنند و بخورند و اگر این اسهال بسبب سحج بود و سحج آن بود که بواسطه اخلاط و حریفه که بامعاء رسد یا بسبب
اسهال بسیار امعاء خراشیده شود علامت آن تشنگی و پیچیدن شکم و وجع امعاء بود علاج آن سفوف
نشاسته با روغن گل تناول کنند یا صمغ عربی و نشاسته هر یکی دو مثقال طباشیر یک مثقال با شیر داغ کرده
بیاشامند و غذا گاورس بریان کرده یا پیه نیز یا چربی گوشت یا مغز بادام خورند و این حقنه
استعمال کنند برنج برشته جو تهکوفته و دانه هر یک کف بریان کنند لسان الحمل و پوست خشخاش
گلنار زرده گل خطمی و ورق مورد بجوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده خون سیاوشان
کهربا هر یک درمی بکوبند و زرده تخم مرغ بریان کرده و دو عدد گلها پیه نیز حل کرده و با هم آمیخته بکار دارند
شربتی که در اسهال کبدی و معاوی من حرارت و افراط حار مع عطش بذر البقلة مستحلب علی شراب
صندل او تفاح او ... او شراب رمان او ریباس و قدر ... بذر قطونا محمص مفروک ... و ... خوف

قدرت

حدوث المغص واما الشقاقلوء بنفع لها حب الرمان عشرة دراهم تنقع فی ماء حار او فی ماء لسان الحمل او ماء العلیق ثم
یصفی و یستحلب بمائه بزر القلبیه محمصة و یحلی بشراب التفاح و قد یزاد قلیل طباشیر و قد یقوی بالشعیر کافور من
الموخر دوسنطاریا اسهال کبدی باشد و آن یا خون صرف باشد و سبب آن امتلاء و ورم بود یا تفرق اتصال
کبد یا بواسطه قطع دست و پای واقع شود یا صدیدی بود و سبب آن احتراق دم باشد یا شبیه بدردی باشد
و سبب آن احتراق دم باشد یا دبیله که منفجر شود یا قیحی بود یا غسالی بود شبیه بغساله گوشت اما آنچه دموی صرف
باشد اگر تقدم امتلای و احتباس خون که سیلان آن معتاد بوده باشد ظاهر بود با آن علامات سحج و مغص
و الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا اغذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادامی که قوت باقی باشد و ضعف
بافراط نبود و حبس بشیره تخم تورک بریان کرده یا شراب صندل یا به سیب کنند یا بارتنگ بریان کرده بروغن
چرب کنند و فرو برند یا قرص کهربا و شراب سیب بخورند و شراب الجبار العوق کنند و غذا خورند یا انار دانه یا
زیرباج یا غوره و کبد را بالصندل و گلاب و آب به و مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی بود و صدیدی در وی بود علامت
او آنست که با براز مختلط بود و از دفع آن خفتی و راحتی پیدا شود و با آن پیچیدن شکم نباشد و چون معده خالی
باشد بیشتر بود علاج او آنست که حبس کلی نکنند و اشربه و ادویه که مقوی باشد و در قبض زیادت نشود
تناول کنند مثل شراب صندل و حماض و زرشک و سیب و به از قابضات صرف استعمال نکنند و معالجات سوء
المزاج کبدی بجا می آرند تا اخلاط کلی دفع شود اما آنچه قیحی و غسالی بود دلالت بر دبیله کبد کند و علاج او گفته
شده است ذرب اسهال معدی باشد و سبب آن سستی و تری معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب
که عارض شود علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده تغیر پذیرد و مکث نکند و با آن قی و براز بلغمی باشد
علاج آن تسخین معده بجوارشات حاره و سفوف مقلیاثا و جوارش سفرجلی قابض و اغذیه انار دانه
یا کبک و تیهو و زیره و گشنیز و دارچینی خورند و اگر سبب رطوبات که در معده جمع شده باشد علامت آن کثرت
براق و غثیان بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و بعد از آن جوارشات مقوی مثل گوارش کمون و سفوف
قابض مفید بود و اگر سبب بثره و قرحه باشد که در معده حادث شود و از غذا متاذی شود و قوت دافعه

آنرا دفع کند علامت آنست که در معده بعد از اکل وجعی یابند خصوص اکل حموضات که در براز صدیدی
رقیق باشد و حرارت و تبی محسوس شود باشد که درو تیز شراب بود قرص طباشیر و سفوف انار دانه تناول کنند
و غذا از رشتک انار دانه خورند و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت آنرا دفع کند و غذا نیز نزلات
گرداند و این را اسهال دماغی گویند علامات او آنست که بعد از خواب بیشتر باشد و بعد از تحبس شود و بیان علامات
نزلات و مزاج دماغ باشد علاج تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج و منع نزله شراب عناب و شراب خشخاش و باقی علاج
نزله گفته شده است و به پشت باز نه خسبند و اگر سبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند کرد علامات آن براز
سفید و نحافت بدن و قلت دم و زردی لون علاج آن تقویت کبد باشد چنانچه گفته شد و اگر سبب زایل
شدن واق بواسطه خلطی اکال یا تناول زهری حار یا بواسطه اورام واقع شود علامات او آنست که طعام هضم
ناشده خارج شود و بی لذع و وجع و مغص و آثار آنها در آنچه نباشد علاج آن تضمید معده باشد بقوابض و مقویه
و مرق فروج فربه و حسو از شیر و نان سفید تناول کنند که حمل روا یابد و بستیها قابضه و مقویات معده خورند و اگر
امعا اسهال معوی باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد که بواسطه آن ثقل در امعا مکث نکند و بیرون آید علامات
خروج رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن علاج آن تناول اشیاء مجففه بود مثل سنجد و کنار و کیل و
به و سیب و سفوف مقلیانا مفید بود صفت سنبل مصطکی سک عود هر یک درمی و نیم بلوط بریان کرده شیره انار
ترش کزمازج تخم حماض خرنوب دانه مویز طائفی سماق گلنار هر یک نیم درم بکوبند و مقدار دو درم تناول کنند
و اگر سبب بثره یا قرح باشد که در امعا حادث شود چون غذا آید و رسد رقت دفع کند علامات او آنست
که احساس وجع امعا کنند یا براز صدیدی تنک باشد علاج قرص طباشیر یا قرص گلنار یا رب سیب یا رب به
یا تخم شاهسفرم و بارهنگ و مرو ترشک و صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده بگلاب و روغن بادام چرب کرده
و فرو برند و غذا کاورس یا برنج بریان کرده یا مغز بادام خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و
تخم حماض بکوبند و بلعاب بنگو سرشته و قرص سازند و یک مثقال تناول کنند باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه
سوء المزاج کلیه اگر حار بود علامات آن حرقت موضع کرده و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت نبض و تاریه

قاروره بود

قاروره بود علاج آن آب انارین با نبات و ترنجبین و شیره بزرک با قرص طباشیر نرم تناول کنند و غذا
کشکاب و نیمو ماش و اسفاناخ خورند و شراب خشخاش و ریباس و غوره لعوق کنند و صندل و گلاب و سماق از
هر یکی دو درم کافور دانگی طباشیر تخم حماض کشنیز گلسرخ گل ارمنی از هر یکی سه درم تخم کاهو تخم بزرک هر یکی ششدرم
بکوبند و با آب کاهو و بزرک سرشته و قرص سازند مثقالی با آب انار یا شراب غوره یا شیره سه تخم بخورند
و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن قلت عطش و بیاض و غلظت قاروره
و ضعف شهوت باه علاج گلقند و رازیانه و گوارش کمونی تناول کنند و غذا نخوداب با کبک و کبوتر و فلفل
و دارچینی خورند و روغن فستق و زنبق و خیری بر کلیه طلا کنند و نارجیل و فندق و فستق با شکر خورند و از خوردنیها
و فواکه بارده احتراز نمایند اورام کلیه اگر ورم کلیه از ماده صفرا یا دم باشد علامت آن تب و تشنگی و التهاب
و صداع و هذیان و وجع کلیه بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و تخم کاسنی و روباه ترنگ
و نبات تناول کنند و غذا آش جو با شیره خشخاش و عناب و تخم سپستان خورند و شراب بنفشه و خشخاش
با لعاب بهدانه و موضع کلیه را الصندل و شیاف مامیثا و کاسنی و آب روباه ترنگ تضمید کنند یا آب
کاسنی و آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم صافی با هم بیامیزند و طلا کنند و اگر ورم نضج یابد علامت
آن اشتداد وجع و سکون تب و زیادتی ثقل بود آن زمان خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و حلبه و بنفشه و
بزرک بجوشانند همچنین گرم بر کلیه نهند و چون تب زایل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین
کبوتر غبار آسیا دقیق کرسنه با این ضماد ضم کنند و چون ورم منفجر گردد و مده با بول بیرون آید شیره سه تخم
با شراب خشخاش یا شراب عناب و بنفشه بخورند و اگر خروج مده تمادی کشد مغز سه تخم و کدو هر یکی ده درم نشاسته
صمغ عربی تخم خبازی هر یکی دو درم کاکنج پنج عدد بکوبند و سه درم از آن با ده درم شراب خشخاش خورند و اگر
ورم از ماده بلغم یا سودا بود علامت آن ثقل موضع کلیه و تب و التهاب بی شدت و وجع شبیه قولنج باشد
و فرق بدان کنند که حقنه درین مرض نفع ندهد بلکه زیادت کند بخلاف قولنج علاج آن جلابی از بیخها و تخم
کاسنی و رازیانه و نبات تناول کنند بعد ازین مطبوخ و غذا نخوداب و مغز بادام باشد و لعوق از نضج تلین

مرهم مطبوخ سنا پنجدرم کرفس و کاسنی و رازیانه و ورق گل و بالنکو بنفشه و نیلوفر هر یک ۳ درم مویز طائفی

ده درم پنج مهک چهار درم تربد دو درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد و مغز خیار شنبر پانزده درم

ترنجبین همچنین یا سنا پنجدرم پنج مهک چهار درم بالنکو و تخم کاسنی و رازیانه از هر یک بجوشانند و صافی کنند

و پنج مثقال خیار شنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه شبت و بابونه هر یک چهار درم برگ حلبا از هر یک

پنجدرم تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک ده درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و ضماد سازند یا مقل در آب حل کرده

یا مغز ساق گاو و پیه بط بمالند وجع کلیه اگر از ورم یا سوء المزاج بود علاجش گفته شود و اگر ریح بود علامت آن وجع

شدید و ممتد بود و با آن ثقل و علامت حصات نباشد و در حالت خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل انیسون

و نانخواه و زیره تناول کنند و روغن قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند هزال کلیه گاه باشد که لاغر باشد و پیه او کم

گردد و سبب کثرت جماع یا استفراغ بسیار علامت آن بیاض و کثرت بول و درد پشت و نحافت بدن و

قلت شهوت باه علاج آن اغذیه مسمنه بود مثل هریسه و کله و هر روز رطلی شیر میش و پانزده مثقال ترنجبین

بر آتش نرم نهند تا غلیظ شود و نخود و پیه بط و مرغ در طعام کنند و مغز بادام و پسته و فندق و نارجیل خورند

و حقنهای مسمنه استعمال کنند اورام مثانه اگر دموی و صفراوی بود علامت آن شدت وجع و حرقت مثانه و

تب محرقه و تشنگی و لهیب و سواد لسان و انتفاخ زهار باشد که با آن احتباس بول و براز باشد علاج آن فصد

باسلیق کنند و حلابی از بقله و تخم کاسنی و عناب و شکر و ترنجبین تناول کنند و غذا کشکاب با شیره خشخاش

و شراب بنفشه خورند و بنفشه و خبازی و خطمی و پوست خشخاش بجوشانند و در آن نشینند و بر عانه میریزند و

ثفل آن بر آنجا می نهند و صندل و رو باه ترک و بنفشه و کاکنج با آب بستان افروز ضماد کنند و اگر با آن حبس بول باشد

شیره ۳ تخم خشخاش درم یا ده درم نبات بیاشامند یا سه تخم و تخم کدو و مقشر هر یک پنجدرم تخم تور ۳ درم

خطمی و خبازی و پرسیاوشان هر یک دو درم بکوبند و دو درم از آن با شراب بنفشه و خشخاش تناول

کنند و ورق کنجد تر بکوبند یا کنجد مقشر با شیر سحق کنند و ضماد سازند و چون ورم نضج یابد و منفجر شود

شراب بنفشه با لعاب بهدانه بخورند و غذا اسفاناخ با مغز بادام و بنفشه و خطمی و خبازی و پرسیاوشان

و اکلیل الملک

بدانکه اول مفتت ... [illegible]

واکلیل الملک و حلبه و تخم کرفس و تخم شبت بجوشانند و در آن نشینند وجع المثانه بسبب قروح یا حصات بود
علاج آن گفته شود یا بسبب سوء المزاج گرم که عارض او شود و علامت آن وجع و لهیب موضع مثانه و
تشنگی بود علاج آن شیره تخم کدو با آب خیار کدو و یا نبات تناول کنند و روغن بنفشه بر آن بمالند و در احلیل
چکانند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت او آنست که بعد از تناول الطعمه و اشربه بارده یا ملاقات سرما حادث
شود علاج آن جلابی از انیسون و نانخواه و بیخ مهک و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکانه
و فلفل و زیره و دارچینی خورند و روغن نرگس و زنبق و قسط التضمید کنند و تقطیر با احلیل چکانند اگر وجع بسبب ریح
بود علامت آن وجع و تمدد بود و با آن ثقل نباشد علاج ماء الاصول با روغن بیدانجیر تناول کنند و مثانه را
ببابونه و فودنه و شبت و روغنهای گرم التضمید کنند قروح کلیه و مثانه سبب آن تفرق اتصال یا خلطی اکال
یا القی ردیه بود علامت آن خروج دم و مده و نتن بول باشد و در قروح مثانه عسر بول و قشوری که از کلیه
آید منتن بود و از مثانه سفید باشد علاج آن بامداد یکمثقال قرص کاکنج با ده مثقال شراب خشخاش تناول کنند
و غذا نخود ماش و نخود با مغز بادام خورند و اگر مده بسیار بود ماء العسل با مرورزنک تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد
جلابی از روباه ترنگ و لعاب هر یک پنج درم بنفشه چهار درم کثیرا صمغ عربی تخم خرفه هر یک دو درم نشاسته چهار درم
گل ارمنی دو درم بکوبند و یکمثقال یا دو درم از آن با ده مثقال شراب خشخاش بخورند یا حب صنوبر بیست عدد
تخم خیار دو درم نشاسته یکمثقال سنبل کرفس هر یک ۳ درم بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و در قروح
مثانه شیاف ابیض بسایند و در احلیل چکانند و از اطعمه حریفه و مالح و از جماع احتراز نمایند حصاة کلیه و مثانه
علامت او حرقت بول و رسوب ریگی و حکه شدید و وجع موضع کلیه و مثانه علاج آن جلابی از شراب بنفشه و خشخاش
تناول کنند و عناب ده عدد بنفشه پنج درم نبات ده درم بجوشانند و با لعاب تخم بیدانه بیاشامند و غذا
نخود ماش و مغز بادام یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام خورند و در حصات کلیه فصد و اسهال
طبیعت مفید بود و یا حصات مثانه بلعاب بیدانه و شیر زنان و روغن بادام حقنه مثانه کنند حرقت مثانه
اگر بسبب مده لاذع یا قروح بود گفته شده و اگر بسبب حدت بول بود علامت آن حرارت مزاج و نارنجی قاروره

و تشنگی بود علاج شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیره تخم کدو و شیره سه تخم تناول کنند و غذا جو آب با مغز بادام و نوبالش با روغن بنفشه خورند و مغز تخم کدو و سه تخم از هر یک ۳ درم تخم خطمی و خبازی از هر یک چهار درم مغز بادام مقشر ده درم کثیرا کتیرا یک درم بکوبند و ۳ درم از آن با آب خیار کدو و یا شیره تخم کدو تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف مامیثا در احلیل چکانند حصاة و رمل که در کلیه و مثانه متولد شود به سبب خلطی لزج باشد که حرارت غریبه رطوبت آن را لسف کند و بمرور زمان متحجر گردد و در اطفال بسیار گردد و در غایت زردی حصات متولد کند و حصات کلیه اکثر ثمین را حادث شود و حصات مثانه نحیف را و علامت حصات وجع موضع کلیه و مثانه و ثقل و تمدد و عسر بول و بیاض و رقت آن بود و علامت رمل ثقل و تمدد و صفای بول و خروج رمل و سوزش بول بعد و رملی که از کلیه آید سرخ بود و آنچه از مثانه آید سفید بود یا زرد باشد علاج اینمرض آنست که هر روز چهار درم از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ مهک تناول کنند یا شیره ۳ تخم ترنبات و رازیانه و انیسون بکوبند و یا ده درم شیره ۳ تخم و ده درم نبات بخورند و غذا نخود آب و شیره خشک دانه یا کبک و تیهو خورند و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و شبانگاه غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدله احیانا قی کردن مفید بود و از میوه‌ها انگور سفید و خربزه و شیرین شاید خوردن و اگر بدین تدبیرها زایل نشود بدین مطبوخ تلین کنند سنا حیده خشک ماهیت اقحوان از هر یک پنج درم تخم خطمی و کرفس و خبازی و رازیانه از هر یک ۲ درم تخم کاسنی بیخ مهک هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد پر سیاوشان پنج درم ترنجبین چهار شنبر هر یک ده درم و بطن را بروغن شبت و خسک و بابونه بمالند و روغن ترب و روغن خسک در احلیل چکانند و یا بونه و حلبه و شبت و خسک و اکلیل الملک و مرزنجوش و کرفس و خسک دانه نیم کوفته پر سیاوشان خطمی بنفشه بجوشانند و در آن نشینند و اگر این علت مستحکم شود ادویه که منفعت حصات باشد استعمال کنند صفت بیخ کاکنج ده درم خیطیا خیار بید ستر زنجبیل دار فلفل عقارب سوخته از هر یک ۳ درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شستشاه دانگی یا دو دانگ بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دوا مفید بود ۳ تخم خشخاش از هر یک ده درم تخم شلغم پنج درم تخم کرفس رازیانه انیسون از هر یک ۳ درم بکوبند و ۳ درم با سکنجبین ساده یا بزوری

[illegible]

تناول

تناول کنند یا معجون حجر الیهود یک مثقال با شیره ۳ تخم تناول کنند و موضع را بروغن بابونه و خیری و روغن
عقرب بمالند **صفت روغن عقرب** بیخ کبر بیخ کرفس زراوند مدحرج سعد سلیخه از هر یک ده درم بکوبند و کفته
و با روغن کنجد در ظرفی کنند و سبب روز در ظرفی نهند یا با آتش نرم بجوشانند پس صافی کنند و ده عقرب زنده
بگیرند و در آن اندازند و سبب و یک روز بگذارند پس در شیشه کنند و نگاه دارند **ذکر حصات** در یک موضع باشد قطعاً
در وی نیاید جلابی از تخم کرفس و انیسون و نبات تناول کنند و فطر اسالیون و فلفل سفید و سیاه هر یک ۳ درم
زنجبیل سنبل سلیخه دارچینی جعده اسارون هر یک چهار درم حبه بید ستر فقاح اذخر حب بلسان هر یک دو درم
بکوبند و بعسل بسرشند و یک درم تناول کنند و از ادویه منقیه عقرب سوخته حنا قرص خشک کرده و زجاج مسحوق
و اسقولوقندریون و گنجشک که آنرا یونانیان الطاغوطوس گویند و آن مرغی است که دنبال دراز دارد و جنبان
کننده باشد بر زمین میمالد و آنرا فاضیکرالی العضل و صقراعثون نیز گویند و آنرا الخبه و خام میخورند در عرق
مفید است و گویند اگر منشی که آنرا احجار سال بود در آن زمان که انگور رنگ می گیرد بکشند و اول و آخر خون او
نگذارند که ریخته شود و میان آن خون نگذارند تا منجمد گردد پس در آفتاب نهند تا خشک شود و آنرا از غبار
نگهدارند و سحق کنند و قدری از آن با آب ترب یا آب کرفس بیاشامند مفید بود **ذکر حصات در مجری
قضیب باشد** و بیرون نیاید باید شکافتن و در حصات مثانه ادویه قویه استعمال کنند و در رمل احتیاج
با ادویه قویه نباشد **جمود الدم در مثانه** اگر در مثانه خون بسته شود علامات آن غشی و کرب و برودت اطراف
بود **علاج** آن سکنجبین عنصلی و زهره سلحفات تناول کنند و جگر خر خشک کرده و پنیر مایه خرگوش و بزغاله
نیز مفید بود و چوب کرم و چوب انجیر جوشانیده و آب آن در احلیل چکانند یا نخود و سداب در آب
جوشانند و آب آن در احلیل چکانند **احتباس عسر بول** اگر بسبب ورم و حصات بود علاج آن گفته شد
اگر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری بول حادث شود علامت آن تقدم تناول اطعمه غلیظه لزجه و ثقل
موضع بود و اخلاط خام بیرون آید **علاج آن** جلابی از تخم کاسنی و انیسون و تخم کرفس تناول کنند یا
رازیانه و انیسون و تخم کرفس و ماش هندی و نانخواه از هر یک پنج درم بکوبند و ۳ درم از آن تناول کنند

ونهین قطن ومثانه با روغن بابونه وخیری بکنند وگاه باشد که بسبب صفرای رقیق بود که در مجاری
بول فرود آید علامت آن حرکت مجری بول وصفرت بول باشد علاج آن لعاب اسبغول یک درم روغن بنفشه
نیم درم بر سر شربتی از نبات بیاشامند از مدرات احتراز نمایند وغذا شوربا اسفاناخ و روغن بادام
یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه خورند واگر بسبب احتقان بول عسر بول حادث شود
خربزه شیرین وتخم خربزه ومغز فندق وفستق با شکر تناول کنند وشیره تخم ترب ... تخم و مدرات
غیر قویه استعمال کنند سلس البول آن باشد که بول بی ارادت بیرون آید علاج آن هر بامداد یک مثقال گوارش
کندر یا اطریفل کبیر تناول کنند واغذیه و قلایا که دران توابل باشد بخورند وکندر وسعد وخولنجان وزیره
کرمانی وشاه بلوط وحب الآس وشهدانه متساوی آن بکوبند ومثقالی از آن بر سر غذا کنند وکندر وحب
الآس وهلیله کابلی وبلیله وآمله از هر یک ۳ درم سعد نیم درم بلوط در سرکه جوشانیده چهار درم بکوبند و
بعسل سرشته ومثقالی تناول کنند واگر مزمن شود معجون کاکنج مفید بود واز آب سرد احتراز باید کرد
وکسی که بول در فراش کند فودنه وخردل وحب الرشاد از هر یک ۳ درم کندر یک درم بکوبند وبعسل سرشته
ومثقالی تناول کنند واز فواکه خصوص خربزه وخیار وکدو احتراز نمایند وسنجه خروس بسوزانند وسایند
و دانگی یا دو دانگ با آب فاتر بخورانند وقرص که مجرب تمام است کندر بلوط از هر یکی ده درم سعد خولنجان
قرفه خولنجان وبج ... از هر یک نیم درم بکوبند وبعسل سرشته وقرص سازند وسه درم از آن تناول
کنند واگر شهدانه را بریان کرده بکوبند ودر میان عسل بریزند واحیانا خورند مفید بود ذیابیطس ملقب
یونانی دولاب باشد وآن چنان باشد که دایم تشنه باشد چون آب بیاشامند واندک زمانی
بی تغییر دفع شود وسبب آن ضعف کلیه یا اتساع مجاری او بود وحرارت او قوی باشد وجاذب
رطوبات که از کبد کند وچون ضعیف بود قوت امساک وحمل آن نباشد ولا یزال جذب کند و
دفع کند وچون این مرض مزمن شود کبد ضعیف گردد ودق التجامد علامت آن تشنگی وعدم تب و
بول رقیق سفید دایم متحرق بود علاج آن قرص طباشیر وقرص کافور با رب سیب یا رب به وشراب

زرشک و ریباس تناول کنند و غذا از زرشک و غوره و انار و انه خورند و قطن را الصبح با گلاب و آب کاسنی طلا کنند

و اگر سه بیضه در یک شب در سرکه خوابانند و بخورند نافع بود و گاه باشد که ذیابیطس بسبب برودت کلیه حادث شود

علامت آن عدم علامات حرارت باشد اما تشنگی باشد علاج آن تقویه بدن باشد بقی و حقنهای نرم و تناول

مثرودیطوس و معاجین حاره و تدهین قطن بروغنهای گرم تقطیر البول حالتی بود میان عسر و استرسال

و سبب آن اگر اختلاط بول باشد یا خلط حاره علامت آن صفرت بول و حرقت آن و علامات آن غلبه مرار بود

علاج آن شیره تخم خیارین یا شیره تخم کدو با نبات تناول کنند یا لعاب بهدانه و بیدانه ده درم در روغن بادام

پنج درم یا شربتی از نبات و عرق بید بیاشامند و غذا انبو باش با مغز بادام هر یک درم صمغ و کتیرا از هر یک دو درم

بکوبند و سه درم از آن با شیره تخم کدو یا آب خیار بدهند و تناول کنند و اگر تقطیر از ضعف مثانه باشد علامت

آن است که بول اندک اندک آید و او را حرکت و وجع نباشد علاج آن اطریفل تناول کنند و غذا نخوداب با شیره

گنجشک خورند و یا نخود و مویز و جوز تناول کنند و حب الرشاد و خردل و کندر از هر یک پنج درم مغز جوز ده درم سعد سه درم

بکوبند و بعسل سرشتند و یک مثقال بخورند بول الدم اگر بسبب انفتاح عرقی بود اندک اندک آید و اگر انفتاح عرق بود بدفعه

بسیار آید و خون سرخ تازه بود و سبب ضربه یا سقطه یا تناول ادویه حریفه یا سمیه حادث شود علاج آن فصد

باسلیق کنند و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقال با شراب سیب تناول کنند یا سکو و صمغ عربی و بارهنگ

و تخم ریحان هر یک مثقالی بریان کرده بیروعن یا بادام حب کنند و فرو برند غذا اسماق و نبوماش و مغز بادام

بریان کرده یا فروج بخورند و از اطعمه حریفه و شیرینی و ترش اجتناب نمایند و از حمام و حرکات عنیفه

در کوب و منی سریع احتراز کنند و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و گلنار و تخم کدو از هر یک ده درم شاخ گاو سوخته

پنج درم بکوبند و با آب سماق سرشته و قرص سازند و مثقالی تناول کنند یا گلنار و لسد و گل ارمنی و گل قرشی از

از هر یک سه درم کهربا یک درم و نیم تخم کدو و خیار و کتیرا و نشاسته از هر یک چهار درم بکوبند و با آب لسان الحمل

تناول کنند و اگر بسبب تاکل عرق باشد علامت آن وجع شدید باشد و اندک اندک بول و با آن ریم باشد

علاج آن همچون علاج قرحه کلیه و مثانه باشد باب شانزدهم در امراض اعضای تناسل و او را [illegible] اگر ورم

حار باشد دموی یا صفراوی علامت آن تب و حمرت لون و ورم و حرارت والتهاب و تشنگی و صفرت قاروره
باشد علاج آن تنقیه یا تسلیق کنند و جلابی از عناب و اجاص هر یک عدد عنبات ترنجبین هر یک ده درم تناول کنند
و غذا شوربای ماش و مغز بادام خورند و آرد جو و عدس و باقلا و آب گشنیز و روباه ترbek و کاسنی و طحلب بر ورم
نهند و خرفه با سرکه و گلاب تر کنند و بدان می نهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا شراب بنفشه و ترنجبین
و مغز خیار شنبر هر یک ده مثقال و چون مرض منحط شود بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت بکوبند و با سفیده
تخم مرغ ضماد سازند اگر ورم بلغمی بود علامت آن بیاض لون و بیاض قاروره و ورم و رخاوت آن بود علاج آن
جلابی از رازیانه و بیخ مهک و کلنگبین یا گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ و در آن بید و افتیمون باشد باقی
کنند الطبیخ شبت و بیخ مهک و تخم خربزه و ترب و قدری عسل و نمک و زیره و آرد باقلی و کندر و روغن زیت
با حلبه و شبت و اکلیل الملک و آرد باقلی و روغن بابونه ضماد سازند و اگر ورم سوداوی باشد علامت او صلابت
و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج جلابی از بادرنجبویه و رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب ایارج کنند و نخود و شبت و اکلیل الملک و بابونه بکوبند و با آب گرم
ضماد سازند و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو در روغن زیت و لعاب با هم بگدازند و در آن بمالند عظم
انثیین گاه باشد که خصیه بزرگ شود نه بواسطه ورم و نضج بلکه فربه شود چنانچه پستان بزرگ شود علاج
آن با ادویه کنند که در پستان استعمال کنند تا بزرگ نشود مثل گل ارمنی و سرکه و بذر البنج و شوکران و خرده
اسرب و آب گشنیز و خرده سنگ آسیا و سنگ اسفیره و اگر خصیه کوچک شود بالا کشیده علاج آن مداومت
حمام و آب گرم و استعمال ادهان و ادویه مرخیه باشد ورم قضیب علامت آن و علاج آن همچون علامات و علاج
ورم انثیین باشد و آنچه مخصوص بدو باشد در ورم حار عدس و گلنار و ورق گل و پوست انار و روغن بابونه
ضماد سازند و در ورم بارد بابونه و اکلیل الملک و نمام و خطمی و کشته خرما و روغن بابونه قروح قضیب و آنچه
ظاهر باشد مرده سنگ و نوشادر و توتیا و شادنه و کندر سوخته و اقلیمیا شسته به مرهم و ضماد و ذرور بکار دارند
و آنچه کهنه باشد کندر و کاغذ سوخته و پوست چوب سوخته و مرد اسنگ استعمال کنند و اگر متآکل شود قلقنطار و ادویه اکاله

ببندند تا آنجا که متعفن شود زایل بود و بعد از آن مرهمهای ملحم بنهند علاج [illegible] قضیب بسبب ماده حاده باشد که بدان
حوالی نیز دو بواسطه عرق نیز باشد علاج آن آنست که عضو را با آب گرم بشویند و سفیده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند یا سرکه و
گلاب و آب گرفس و مامیثا طلا کنند و اگر ساکن نشود ارسال علق کنند و ادویه جرب استعمال کنند و لفصد و اسهال
تنقیه کنند سده مجاری قضیب اگر بسبب بثره باشد که در آن مجاری حادث شود و علامت آن حرقت و عسر خروج
بول بود علاج فصد باسلیق کنند و شیره تخم نوزک با نبات بیاشامند و شیاف ابیض و روغن گل در احلیل
چکانند و اگر بسبب خلطی غلیظ باشد که در مجاری بماند علامت آن عسر بول باشد و وجع و حرکت نباشد و با بول
اخلاط غلیظ بیرون آید و علاج آن مدرات باشد اعوجاج قضیب بسبب تشنج باشد که عصبات او را حادث شود
علاج آن ترک ریاضت بود و تناول کنند اغذیه جیده الکیموس و استعمال نطولات و ادهان که در تشنج مستعمل است
و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و لعاب خطمی و راتینج و روغن [illegible] موم روغن بسازند و در آن بمالند
ضعف باه اگر بسبب استرخا آلت بود علاج هر روز حبلای از رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه
خورند و حب صبر و ایارج تنقیه کنند و روغن قسط و خیری و زنبق در عضو بمالند و اگر بسبب تقدیم استفراغ و تحلیل مفرط
بود هر روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تودری سرخ و سفید تناول کنند و غذا نخود آب بگوشت
بره و کبک و تیهو و هریسه از گوشت بره بخورند و حلوای حلوا از قند و نشاسته تناول کنند و اگر بسبب ضعف بدن
باشد علامت آن نحافت بدن باشد و رقت منی بود علاج شراب سیب و گاوزبان و عرق گل و بید تناول
کنند کنند و گوشت بره و مرغ و کبک و قلیه کدو و شلغم و پیاز تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب
ریحانی مفید بود و ترک جماع و ریاضت کنند و اگر بسبب قلت منی باشد علامت آن نحافت و یبوست بدن
علاج آن هریسه و گوشتهای فربه و نارجیل و شکر خورند و قلایا و حلوا از نشاسته و مغز بادام و فندق و
فستق قیطا از مغز بادام و جوز تناول کنند و معجون لبوب و معجون خلاصه تناول کنند این معجون نیز مفید بود
سقنقور لعناع خصیة الثعلب از هر یک سه درم شقاقل مغز نیم دانه باقلی هر یک [illegible] درم تخم گزر تخم شلغم
و تخم جلبوت از هر یک پنج درم نبات پانزده درم بکوبند و بعسل سرشند و ده درم از آن تناول کنند و اگر بسبب

برودت آلات منی باشد علامت آن برودت منی باشد در حالت خروج علاج آن گلقند و گلنگبین و شراب
بالنگو و زنجبیل مربی و شقاقل مربی و کندر مربی تناول کنند و غذا نخوداب انیسون و کرویا و زعفران و دارچینی
خورند و این معجون تناول کنند لسان العصافیر تخم کزر و شلغم و جرجیر و تودری سرخ و سفید از هر یک پنج درم
فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز پسته ده درم بکوبند و بعسل سرشته کنند و دو مثقال تناول کنند و اگر سبب
حرارت آلات منی باشد علامت آن سرعت انزال و غلظت منی علاج آن شیره تخم خیار و کدو و سکنجبین و شراب
لیمون و صندل تناول کنند و دوغ گاو و شیر بز نیز مفید بود و غذا از زرشک و لیمون و انار و غوره خورند
و اگر سبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن رقت منی و بیاض و غلظت قاروره باشد علاج آن جلابی از تخم
کزر و شلغم هر یک سه درم گلنگبین ده درم تناول کنند و غذا قلایا با مسالح خورند فلفل و دارچینی و زنجبیل از
هر یک سه درم بیخ مهک پنج درم تخم پیاز تخم هلیون هر یک چهار درم نخود سفید ده درم کنجد مقشر سه درم
بکوبند و بعسل سرشته کنند و یک مثقال تناول کنند یا حب الزلم و حب فلفل و تخم شلغم هر یک سه درم بکوبند و بعسل انگبین
و مثقالی تناول کنند و اگر ضعف بواسطه آن باشد که مدتی ترک جماع کرده باشد ادویه باهیه تناول کنند و اغذیه
مثل شیر و شکر و زرده تخم مرغ و ماهی تازه و قلایا حذر و پیاز و کنگر خورند و قضیب بروغن ناردین بمالند یا فلفل
و حلتیت و جندبیدستر از هر یک نیم درم مشک دانگی مغز پنبه دانه دو درم بوره ارمنی نیم مثقال بکوبند و با روغن
آن تازه سیصد درم در کهربا سایند تا نیک بهم آمیخته شود و در قطن و خاصره بمالند و نظر در سفاد حیوانات
مهیج نعوظ است ضعیفی و اگر نعوظ ضعیف بود این حقنه استعمال کنند نیز رگ حلبه قرطم و شلغم پاره کرده از هر یک بیست
درم نخود نیم کوفته پانزده درم شبت سلق جرجیر از هر یک کفی تخم پیاز و هلیون از هر یک سه درم انجیر ده عدد
مویز طایفی ده درم بجوشانند و روغن جوز و شیر تازه هر یک ده درم بر سر آن کنند و بکار دارند و اگر سبب ضعف
قلب بود علامت آن خفقان و لین و قلت حرارت بدن بود علاج آن تقویت قلب باشد بشراب حماض
و لیمون و صندل و سیب بگلاب و عرق گاوزبان و مفرحات معتدله و اگر سبب ضعف معده و جگر باشد تقویت
آن کنند چنانچه گفته شد و قلت نضج بود علامت سستی اعضا و کثرت منی و قلت نضج بود علاج آن تناول

ادویه باهیه و نفاخه مثل نخود و شلغم و کزر و پیاز و انجیر و جرجیر و بهو و فستق بود و گوشتهای بره و مرغابی و کبک و کبوتر و اگر بسبب حرارت و یبوست مزاج بود علامت آن نحافت بدن و صفرت لون و قلت منی و بطی انزال باشد علاج آن هر روز رطلی شیر با ده درم ترنجبین و ده درم شکر بیاشامند و غذا گوشت بره و بزغاله و کدو و اسفاناخ خورند و روغن بنفشه و کدو بر قضیب و قطن بمالند و این حقنه استعمال کنند گوشت بره و بزغاله بیست درم هلیله و سپوس از هر یکی ده درم بر سر آن کرده بکار دارند سرعت انزال اگر بسبب ضعف ماسکه باشد بواسطه برودت و رطوبت علامت آن کثرت و رقت منی بود و بی ارادت منی بیرون آید علاج آن شراب بالنگو و گلقند تناول کنند و نخود آب یا کبک و تیهو و کبوتر و گنجشک بخورند و برنج زعفر با زیره دار جینی و اطریفل کبیر و معجونات حاره تناول کنند و روغن نرگس و زنبق و بابونه در خصیه و عانه بمالند و اگر بسبب حدت منی باشد علامت آن حدت و لذع منی در حالت خروج علاج شیره تخم تورک و سکنجبین و شراب حماض و آب خیار کده تناول کنند و از ادویه حاره احتراز نمایند فزونی منی اگر منی با حتلام و غیر آن بسیار دفع شود و اگر بسبب کثرت آن بود علامت آن خروج منی بسیار بی وقوع ضعف علاج فصد باسلیق کنند و تقلیل اغذیه که مولد دم و منی باشد و شراب غوره و زرشک و ریباس تناول کنند و غذا سرکه و عدس خورند و آب کاهو و کشنیز و تورک و عرق گل و بید و روغن بنفشه و کدو باهم بیامیزند و در قطن بمالند و اگر بسبب ضعف کلیه بود علامت آن ضعف و سوء المزاج کلیه علاج آن شراب بیه ده مثقال با گلنار و گل ارمنی و اقاقیا و اثرات بکوبند و با گلاب بر قطن طلا کنند و بیه و سیب و سنجد و انار ترش تناول کنند و تخم کاهو و سدا دهجکت از هر یکی سه درم سعد و شبدانه و انیسون هر یکی دو درم گلنار و ورق گل هر یکی سه درم بکوبند و درم از آن با آب سرد تناول کنند کثرت شهوت افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت و قلت ضعف آن بسبب کثرت منی و امتلای بدن باشد و این معنی از انجله است که اکثر مردم طالب این می باشند اما اگر خواهند که در آن تقلیل کنند اولا فصد باید کرد و هر روز شیره تخم تورک با سکنجبین و شراب غوره تناول کنند و نقوع فواکه و آب غوره نیز مفید بود و غذا اسفاناخ و لیمون و عدس خورند و کاهو و خیار و ماست

ودوغ ومصل وقطع سیب بر موضع کلیستن بغایت نافع باشد وکافور وگلاب وصندل بر کلیه طلا کنند وتخم
تورک وتخم کاهو وشهدانه وتخم سداب وکشنیز بکوبند وبآب سداب بسرشند وسه درم ازان بآب ریباس
یا انار ترش یا دوغ تناول کنند اوجه باشد که بواسطه تپره که در اوعیه مجاری منی حادث شود یا حکه که بسبب ماده
حاده واقع گردد وافراطی از شهوت یا ورا آید علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زیاده شود و بعد
از جماع المی احساس کنند علاج آن شراب عناب ونیلوفر تناول کنند وغذا اسفاناخ وشیره مغز بادام خورند
یا غوره وتلیین طبیعت کنند بمطبوخ هلیله یا نقوع فواکه یا شیرخشت وترنجبین کنند واگر بسبب کثرت نضج باشد
علامت آن شدت نعوظ القضیب تناول مقویات بود علاج آن تناول ادویه باشد که اکابر نضج است مثل
سداب وبنجنکشت وانیسون وغذا زیرباج خورند واز بقول فواکه احتراز نمایند دیگر آن باشد که در حالت
جماع غایط کنند وآن بسبب استرخاء اعصاب وتحلل روح بود وبیشتر کسانرا حادث شود که شبق عظیم بجماع دارند
ولذت مفرط ازان یابند علاج او آنست که پیش از مجامعت خود را بر خلا عرض کنند تا غایط نکنند بجماع مشغول
نشود وگل ارمنی وگلنار واقاقیا ودانه مورد از هر یک ۳ درم صندل نیم درم صمغ عربی وکندر از هر یکی دو درم بآب
سیب بسرشند وقرص سازند ومثقالی ازان با شراب سیب وبه تناول کنند وگلنار ورامک واقاقیا وگل ارمنی
بکوبند وبآب مورد بسرشند وشیاف سازند وبردارند علاج فتق آن باشد که بواسطه انشقاق غشا یا صفاق
یا اتساع مجرایی که از بالای انثیین است چیزی نفوذ کند وبکیس انثیین فرود آید یا در عانه محسوس شود واین جسم
نافذ اگر امعا یا ثرب باشد آنرا قیله میگویند وآن بتدریج حادث شود وبازگشتن آن بزحمت باشد
وبا آن قراقر بود وتر بسر و نباشد علاج او آنست که بر پشت باز خسبد ودست بر آن نهند یا در آبگرم
نشینند تا باز گردد ومصطکی وانزروت وکندر وجوزالسرو واقاقیا وگلنار ومر ومرداسنج وحضض و[illegible]
وصمغ آلو وکزمازج وعرق السمک وحفت بلوط وپوست انار وورق گل ومازو همه را یا بعضی بکوبند وبآب
مورد بسرشند وبر موضع ضماد کنند وبه بندند و۳ روز نگشایند وجوارش کمونی وجوارش کندر تناول
کنند وغذا قلایا مقوابه ومطنجنه خورند واز حموضات ولبنیات وبقولات وجماع ودویدن وحرکت عنیفه

از غذا یا دو چیز جاورس
[illegible] وزن قرص
[illegible] اسبغول [illegible]
[illegible] درم
[illegible] بسیار باید
[illegible]
[illegible] تناول کنند

و امتلا و اجتناب نمایند و اگر رطوبتی مائی نازل شده باشد او را ادره قروحه گویند علامت او آنست که انثیین
املس و براق و ثقیل بود و بزرگ شود و بول اندک آید و این نوع قطعا مراجعت نمایند علاج آن آنست که اگر آب
بسیار بود بشکافند تا آب بیرون آید و بعد از آن موضع شق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر
شاخ کرنب و سعد و جوز السرو و مازو و پوست انار و حفت بلوط و آرد جو و باقلا و فلفل و حب الغار
و زیره و سرگین گاو مجموعه یا بعضی با روغن زیت ضماد کنند یا حب الغار و فلفل و بوره ارمنی از هر یک
سه درم سرگین کبوتر ده درم کمون یک درم اشق دو درم زفت یک درم شب یمانی سه درم با موم و روغن
زیت مرهم سازند و بمالند و گوارش کمونی و کندر تناول کنند و جلابی از بیخ مهک و رازیانه و انیسون
و کلکنج بیاشامند و رازیانه و شاه بلوط از هر یک سه درم سعد و سنبل هر یک دو درم تخم گزر و شلغم از هر یک دو درم
کوفته بیخته با دو چندان قند بیامیزند و سه مثقال تناول کنند و اگر سبب ریح باشد علامت آن قراقر بود و
چون دست بر وی نهند رود و باز گردد علاج هر روز جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کلنکبین تناول
کنند و گوشت کبک و کبوتر صحرائی و گنجشک با زیره و دارچینی خورند و جوارش کمونی و مثرودیطوس تناول کنند و این
سفوف نیز مفید بود تخم سداب و کندر و کندنا و کرویا و رازیانه و انیسون هر یک سه درم از آن تناول
کنند و تخم سداب و فودنج و مرزنجوش و شیح و برنجاسف و ترمس ضماد کنند و این ضماد نیز مفید بود
انگم روغن سوسن بمقدار زق پیه خوک صمغ حلبه بزرک خاکستر کرنب کوفته بیخته با این بیامیزند و
روغن زنبق و قسط و ناردین و شبت و بابونه و حرمل بمالند و از اشیاء نفاخه احتراز کنند و موضع را
ببندند و اگر ماده غلیظ بر ترد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد و آنرا قروح لحمی گویند علاج آن همچون علاج ورم
باشد والله اعلم بالصواب باب هفدهم در امراض رحم بسبب ضربه یا احتباس طمث یا لقاسیل
عسر الولادت یا کثرت مجامعت حادث شود علامت ورم حار رحم ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی
زبان و اختلاط و هذیان و وجع قطن و سرعت و تواتر نبض و عسر بول و احتباس براز بود علاج آن
فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین تناول کنند و غذا جو آب با شیره خشخاش و مویز

ورم رحم

و مغز بادام خورند و ناف و زهار با آرد جو و باقلا و عدس و خطمی و بنفشه از هر یک ۳ درم کافور اندکی با آب کشنیز و
روباه ترک طلا کنند و رحم را اکثر محکم باشد بلعاب بنکو و بیدانه و روغن بنفشه و کدو و آب روباه ترک حقنه
کنند و بابونه و خطمی و تو کرت و اکلیل الملک و روباه ترک بجوشانند و در آن نشینند و بر عانه و قطن میریزند تا
ماده تحلیل پذیرد و اگر اعراض لازمه و وجع اشتداد کند دلیل آن باشد که ماده جمع می شود و آنگاه منضجات
استعمال باید کرد و چون منفجر شود شیره سه تخم و شیره تورک با نبات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرک
و عسل حقنه کنند ورم رحم صلبی سوداوی بود علامت آن ثقل و صلابت عانه علاج آن هر روز حلیلی از نخ
مهک ها از بادیانه و گاوزبان و بالنکو و نبات با گلقند تناول کنند و بعد از نضج تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون پایین
آن و عانه و قطن را بر روغن قسط و شبت یمانی و زنبق و فروع بمالند و پیه بز و پیه بط و مغز ساق گاو و روغن
یاسمین و خیری با هم بیامیزند و مرهم باسلیقون یا داخلیون در روغن گل بگدازند و در رحم چکانند سیلان
رحم اکثر بعد از اورام حاده حادث شود بواسطه آنکه بکلی پاک نشده باشد علامت آن ضربان و وجع و صلابت
بود و باشد که از آن رطوبت میرآید و علاج مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد با آنکه تمام و شبت و بابونه
و اکلیل الملک و خبازی و ورق کرنب و سلق و حلبه و نبرک بجوشانند و در آن نشینند و رانیج و حب الغار
و بزرک و بنفشه و کرنب هر یک ده درم بابونه و اکلیل الملک و خطمی از هر یک چهار درم بکوبند و با روغن سوسن بیامیزند
و بر موضع نهند و تلیین طبیعت کنند بابن مطبوخ سنا مکی بر سیاوشان از هر یک هفت درم تخم خطمی تخم کاهو
هر یک ۳ درم بنفشه نیلوفر و ورق گل از هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد
خیار شنبر و ترنجبین از هر یک پانزده درم دگر منقرح شود حلیلی از عناب ده عدد انجیر ده عدد سپستان بیست
عدد خیار شنبر ده درم روغن بادام پنج درم بیاشامند و شیاف ابیض در شیر زنان و افیون در رحم حقنه
کنند قروح الرحم علامت آن شدت ضربان و خروج دم بود و باشد که با آن تب و خشکی علاج فصد باسلیق
کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا اشوماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و پوست انار و جوز سرو
و شبت یمانی و ورق گل بکوبند و با آب مورد بسرشند و استعمال کنند دگر آنچه از رحم بیرون آید سیاه و منتن باشد

علاج قروح [illegible]
اگر قروح رحم وضع [illegible]
[illegible]
[illegible] روغن گل و روغن بنفشه
حقنه [illegible] روغن [illegible]
[illegible]
باسلیقون [illegible] روغن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و زعفران [illegible] زنان [illegible]

جلابی از تخم کاسنی و عناب و پرسیاوشان و نبات تناول کنند و غذا اسفاناخ و نخود با مغز بادام خورند

و شیره جو چهار درم روغن سوسن و عسل از هر یک ده درم مرهم باسلیقون نیم درم باهم بیامیزند و رحم را

بدان حقنه کنند یا ماء العسل و آرد حلبه و عدس و کرسنه استعمال کنند **و اگر آب** سفید و لیتن بود شراب بنفشه

و ترنجبین تناول کنند و برگ گل سرخ و بنفشه از هر یک ده درم بجوشانند و نیم درم مرهم باسلیقون در آن حل کرده

رحم را حقنه کنند **و اگر** مستفرغ شده شبیه بغسالة اللحم بود شراب سیب و به یا گلاب تناول کنند و غذا سماق

یا انار دانه خورند و آرد باقلا و عدس و پوست انار و گلنار و کزمازج و جفت بلوط و دانه مورد باهم بسایند

و با روغن گل استعمال کنند **و اگر** از رحم بمثانه ریزد شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیره تخم تناول کنند

و اگر با معا مستقیم ریزد سفوف انار دانه با شراب تناول کنند **و اگر** وجع رحم باشد مرد اسنگ با آب کاسنی بسایند

و با روغن گل فرزجه استعمال کنند یا افیون و زعفران و شیر دختران بچکانند **ضعف نبض** بسبب یبوستی مفرط

باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شدت وجع طلق باشد علامت او آنست که در حالت مجامعت

تشقق نحوی ملوث شود **علاج آن** شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا اسفاناخ شیره و مغز بادام خورند

و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو هر یک چهار درم روغن بنفشه ده درم زفت و موم از هر یک سه درم مرهم سازند

و استعمال کنند یا زفت و علک البطم در روغن سوسن بگدازند و بر دارند **بواسیر رحم** از خلطی سوداوی حادث

شود و آنرا الحبس بالقر یابند و از آن رطوبتی شبیه بزردی دم آید **علاج آن** تنقیه بدن باشد از سوداو

ضماد نهند بروغن بنفشه نرجس و سوسن از عروق مرداسنگ و اقلیمیا و فضه و روغن بزرک و موم مرهم سازند

و استعمال کنند و اگر به نشود قطع باید کرد **طلای که برای خارش فرج مفید بود** و از قرابادین جلالی **سفیداب** را

با آب کاسنی بسایند و برگ نیلوفر و تخم کاهو هر دو را کوفته بخته بگلاب و آب مذکور طلا کنند **حکة رحم** عبارت

از آنست که زن از جماع سیر نشود هر چند مجامعت کنند شبق زیادت بود و سبب آن خلطی حار بورقی باشد

که بدان موضع ریزد و موجب انحلالت شود **علاج آن** آب انار میخوش و تخم هندی با نبات تناول کنند و غذا غوره

با سماق یا انار دانه خورند و دوغ گاو نیز مناسب بود و تنقیه بمطبوخ هلیله زرد کنند یا مطبوخ فواکه و تخم کشنیز

و تخم کاهو و خشخاش هر یک پنج درم کشنیز ۳ درم بکوبند و ۳ درم از آن با آب انار ترش یا آب سیب
یا به ترش تناول کنند نفخ رحم بسبب سوء المزاج بارد باشد که رحم را حادث شود و غذای که بدو رسد هضم
نتواند کرد موجب نفخ شود علامت آن ورم عانه و صلابت و وجع بود علاج آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه
و انیسون و گلقند تناول کنند یا جوارشی کمونی مثقالی یا سنگ جراحت نیم مثقال با آب تا بخواهند بخورند و زیره و نوره
و مقل از هر یک ۳ درم انجیر ده عدد بکوبند و با شیر تر بر عانه طلا کنند و روغن شبت و بابونه بمالند و شبت
و برنجاسف و افسنتین و اکلیل الملک مرزنجوش شیح و سداب بجوشانند و در آن نشینند احتباس طمث
اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد علامت نحافت بدن و صفرت لون
و تقدم استفراغ بسیار و تعب یا فسر اطلو بود علاج آن تقویت قلب و معده کنند به ربوبات و مفرحات
و اغذیه کثیر الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظت دم یا خلطی غلیظ یا برودتی که مجاری عروق
را تنگ گرداند علامت آن بیاض لون و بطء نبض و غلظت قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن جلابی
از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقند تناول کنند یا پرسیاوشان و مشکطرامشیع هر یک ۳ درم نبات
ده درم برنجاسف تخم کرفس کرنب رازیانه اکلیل الملک شبت سداب بجوشانند و در آن نشینند و سائند
و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوزبوا و دارچینی و قطاح اذخر سکوفته بلع سازند و در آب جوشانند
خیابخات بسیت شود پیش ازآن درکبست کنند و گرم بر ناف و عانه نهند و یا بکوبند و با سرکه طلا کنند و مشکطرامشیع
و قسط و ریوند و اسارون و حماما و حرمل و جعده از هر یک ۳ درم تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک ۲ درم
بکوبند مشک دو حبه در روغن زنبق بگدازند و ادویه را بدان بیامیزند و لصوق پاره بردارند و اگر احتباس
طمث بواسطه فربهی بود که مجاری را تنگ کرده اند فصد صافن کنند و استعمال ریاضت و سکنجبین و سکبینج
تناول کنند و زنجبیل و عاقرقرحا و میعه یابسه و عود و جاوشیر و مقل و شونیز و اظفار الطیب کوفته کنند و در
مجمر آتش نهند و در زیر گیرند یا علک البطم و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه تبخیر کنند و اگر بسبب کثرت
دم و امتلاء عروق بود علامت آن سمن و امتلای بدن باشد و از کثرت سیلان طمث ضعف و خفقان

فایده
دیگر فرح از محجوب نشاند و
و العصابه بر جنبه بدو و هو عصابه القوی بود
سبل بر عانه و قوام فرج و قد انفتاح شده
نشانند و دیگر کرده نا طبیعت نامحاحم
نشینند الاشرار و کنند فا سرو از با
بر جمع مینت نا مند و از بر حجره ملدود
و محرکات نشا فتنا ب کنند و بیرونه
عطریات بیوند و ارد و اسپوم مرحبه فرج
و آن کسده و ار ده تحید بنا نند و
الورد العصابه نیح نشه حقوق حاده
جمع شود

وصفرت لون حادث شود تدبیر او آنست که حجامت نکنند الا وقتی که موجب ضعف نشود علاج آن فصد باسلیق
کنند یا صافن یا محجمه بر سر پستان نهند و هر بامداد یکمثقال قرص کهربا و یکمثقال گل ارمنی یا ده مثقال
رب به تناول کنند یا صمغ عربی و بارتنگ و تخم [illegible] هر یک مثقال گلنار و گل ارمنی هر یک نیم مثقال
بروغن گل چرب کرده فرو برند غذا اسماق و انار دانه خورند و اقاقیا و کندر و دم الاخوین و کهربا و زاج
مازو و رامک کاغذ سوخته متساوی بسایند و بآب مورد سرشته و لصوق پاره بردارند و اگر سبب
حدت دم باشد علامت آن تشنگی و صفرت لون و لهب و خبث نفس و سرعت خروج آن علاج آن یکمثقال
صمغ عربی و یکمثقال گل ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا و رب به یا گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقال
با شیره تخم تورک بریان کرده تناول کنند و اگر سبب انفتاح و انشقاق عرق بود علامت او آن باشد که خون
بسیار آید و با آن اندک وجعی باشد علاج آن قرص گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده یا رب به تناول
کنند و کندر و صبر و انزروت هر یک سه درم خون سیاوشان گل ارمنی بکوبند و بآب مورد سرشته و بردارند
یا مازو و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه و کاغذ سوخته و دسته خرما شادنج و لک مغسول مجموعه سوخته یا کهربا و اقاقیا
و دم الاخوین و گل ارمنی بسایند و بآب لسان الحمل سرشته و بردارند و اگر سبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه
را ضعیف کند علامت آن قلت عطش و بیاض لون و کسل و تهبج روی و حفض بود علاج جلابی از بنج مهک
و بالنکو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخوداب با کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و تنقیه بحب ایارج
و ایارج جالینوس بکنند یا سه پنج درم بالنکو و رازیانه هر یک سه درم شکر ده درم بجوشانند و پنج مثقال معجون
خیارشنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه حابسات که ذکر رفت استعمال کنند سرمه و گلنار و مازو هر یک
سه درم طین مختوم زیره کرمانی از هر یک نیم درم بکوبند و بآب سماق سرشته و بردارند و اگر سبب غلبه سودا
بود که بواسطه فوهات عروق گشاده گردد علامت آن نحافت بدن و خشکی دهن و غلظ و سواد دم بود
علاج آن شراب بالنکو و شراب گاوزبان یا گرم بیاشامند یا جلابی از بالنکو و بنج مهک و گاوزبان تناول
کنند و غذا نخوداب و مغز بادام خورند و بعد از نضج استعمال سودا مطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از

تنقیه استعمال حابسات کنند سیلان رطوبات از رحم اعلتیت که بواسطهٔ ضعف قوت غاذیهٔ رحم باشد
و علامت آن صفرت و ضعف بود و آن رطوبات بنوبت آید علاج آن شراب صندل و لیمون و سیب
و به تناول کنند و قلایا متوابله و مرغ گردانیده خورند و معجون مفرح و جوارشهای گرم تناول کنند و اگر
بسبب امتلائی باشد که در رحم جمع شود استدلال بلون آن کنند یا آنکه پنبه نو بدان آلوده کنند و در آفتاب نهند
تا خشک شود و معلوم گردد که کدام خلط غالب است و اگر دم غالب باشد علامت حمرت لون مستفرغ و
حرارت و تشنگی و غلظ قاروره باشد علاج فصد صافن یا باسلیق کنند و قرصهای حابسه تناول کنند
و خرنوب و جفت بلوط و مازو سوخته بکوبند و با آب مورد آمیخته بردارند و اگر صفرا غالب بود علامت آن
صفرت لون مستفرغ و شدت تشنگی و باشد که آن را بستی نیز بود علاج آن آب انار پر شیرین با شکر و ترنجبین
خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله کنند و بعد از آن حابسات استعمال کنند و اگر سودا
غالب بود علامت آن غلظ و سواد رطوبت بود علاج آن حلابی از بالنگو و گاوزبان و تخم کاسنی و نبات
تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه خورند و تنقیه بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از آن
تنقیه صمغ عربی چهار درم بریان کرده با رب به بخورند و غذا سماق و کبک و تیهو خورند و خون سیاوشان
و شادنج مغسول و کهربا و شب یمانی و گلنار و تخم تورک و گل ارمنی بکوبند و ۳ درم از آن با آب سماق یا
لسان الحمل تناول کنند و قشور کندر و پوست انار و زیره متساوی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بر قطن
و عانه طلا کنند عقر حبل و حمل زنی که آبستن نشود و اگر بسبب برودت باشد که موجب تکاثف
فوهات عروق رحم شود و بواسطهٔ آن منی بر جرم واصل نگردد و منجمد گردد و آن را استعداد قبول صورت
نباشد علامت آن قلت و رقت و عدم صبغ طمث بود و دیر دیر آید و لون او چنین سفید باشد و تفل
او صلب و متفاوت علاج هر روز حلابی از بالنگو و رازیانه تناول کنند و غذا نخود آب و شیرهٔ خشکدانه و بعد
از نضج تنقیه بحب ایارج و حب صبر کنند و بعد از تنقیه تریاق اربعه و تریاق فاروق و مثرودیطوس و
معجونات و جوارشات گرم تناول کنند و قلایا متوابله و اطعمه که در و توابل باشد خورند و روغن زنبق

دقسط و ناردین و رقطن و عانه بمالند و استعمال فرزجات کنند فرزجه زعفران عود و شب یمانی سماق هر یکی دو درم
بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از طهر بصوفت بردارند و چند روز متوالی انفحه خرگوش و سرگین او با عنصل بکوبند
و با عسل بیامیزند و بردارند و بعد از آن استعمال فرزجه کنند اگر مجامعت اتفاق افتد آبستن شود و اگر
عقر بسبب سوء المزاج گرم بود که منی را بسوزاند و رحم را خشک گرداند علامت آن نحافت بدن و صفرت
لون و غلظ و سواد حیض بود و بسیاری موی زهار علاج آن شیره تخم تورک با سکنجبین یا نبات تناول کنند
و غذا نخوداب و زیرباج بگوشت مرغ و تیرغاله خورند و بیضه بط و مرغابی و ماکیان بکدارند و صمغ بطم در آن
حل کنند و بردارند و اگر بسبب یبوستی مفرط باشد علامت آن هزال بدن و قلت منی و یبوست فرج بود علاج آن
شراب بنفشه و خشخاش و عرق گل و بید و بنکوه با رشتک تناول کنند و غذا آب گوشت و مرغ و تیرغاله و ماهی تازه
خورند و استحمام معتدل و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و اگر بسبب بلوغی بود که موجب ازلاق منی باشد علامت
آن سیلان رطوبت رحم باشد علاج آن جلابی زرازیانه و با لنکو و کلقند تناول کنند و غذا نخودات خورند
و تنقیه بدن کنند بقی و اسهال و بعد از تنقیه سعد و کندر هر یک سه درم بجوشانند و هر روز یک درم از آن رحم را
حقنه کنند و میعه سایله و سادج هندی و زعفران بسایند و با روغن ناردین بردارند و مشک و سنبل و خصیة
الثعلب و نشاره عاج و بول فیل نیز مفید بود و چون مجامعت کرده باشند یک زمانی بر همان هیات بمانند
تا منی در رحم قرار گیرد و چون جدا شوند زن را بر استلقا برد و زن که فربه بود بر هیات راکع
با او مجامعت کنند تا آبستن شود و علامت منی که مولد بود آنست که سفید و لزج و براق بود و مگس بر آن
نشیند و بوی او چون بوی طلع یاسمین بود و علامت حمل آنست که بعد از جماع منی بیاید و زن را میان
ناف و فرج وجعی احساس کند و رحم منضم شود و از جماع الم بیاید و انزال نشود و حیضش منقطع
گردد و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریکی چشم و شهوت فاسده او را
عارض شود و اگر خواهد که او را تجربه کنند عسل آتش ندیده و با آب باران بخورانند و اگر پیچیدن شکم حادث
شود دلیل آبستنی باشد و سیر بردارند اگر طعم بوی از دهن شوند آبستن نباشد اگر [illegible] آبستن شود روی

خوبتر بود و نشاط او بیشتر بود و اشتها صحیح باشد و در طرف راست ثقل باشد و پستان راست بزرگ شود
والله اعلم بالصواب کثرت اسقاط اما اگر زن آبستن شود و نگاه نتواند داشت و سقوط شود و اگر آن
بسبب خارجی بود مثل حرکات عنیفه و ضربه و سقطه از آن محترز باشند و اگر از اسباب داخلی بود اگر از رطوبتی باشد که
از جانب قسم رحم کند علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم و تهییج اجفان و کثرت بزاق علاج آن شراب بالنگو
و ماء الاصول و شراب بزوری تناول کنند و قلایا متوابل و برنج و زعفران و دارچینی خورند و بقی عادت کنند
و اگر احتیاج باشد بحبها و ایارجها تنقیه کنند و دواء المسک و سنجرنیا تناول کنند و زرنباد و درونج از هر یک دو درم
لولو و کهربا و عود از هر یک سه درم اشنه سنبل هر یک نیم درم بکوبند و بعسل سرشته و مثقالی تناول کنند و جند
بیدستر نیم درم تخم کرفس رازیانه انیسون نانخواه صعتر اجدان خولنجان از هر یک یک درم بکوبند و مثقالی از آن
تناول کنند و رحم را بالغالیه و خلوق و روغن زنبق حقنه کنند و اگر اسقاط بسبب ریح غلیظ بود در رحم علامت
آن انتفاخ عانه و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و سوء الهضم و تأذی از اطعمه نفاخه بود علاج آن حلابی تخم
رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کلنکبین تناول کنند و ماء الاصول و غذا نخوداب باشیره خشکدانه و کبک
و تیهو خورند و زرنباد و درونج و حلتیت و جند بیدستر و مازو و طباشیر هر یک درمی زنجبیل ده درم مشک
دانگی بکوبند و با عسل بیامیزند و مثقالی تناول کنند و قطن و عانه و قبل را بروغن خیری و زنبق و ناردین
چرب کنند و شکر و نارجیل خورند و اگر اسقاط بسبب لاغری بود چنانچه از غذای و چیزی زاید نماند که غذا
جنین شود علاج آن تناول اغذیه سمینه بود مثل هریسه و عصیده و روغنکاو و شکر و ته میان بروغن بادام
و بنفشه کنند و بعد از اغذیه استحمام مفید بود و اگر بسبب احتباس طمث بود زیرا که غذای جنین باشد
چون محتبس باشد غذا نشود و سقط شود عسر الولادت بسبب قریبی آن و صغر رحم و
ضیق مسلک و ضعف قوت دافع بود علاج آن حلابی از مشک طرا شیع و پرسیاوشان و نبات تناول
کنند و بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل الملک بجوشانند و در آن نشینند و جند بیدستر و کندش
و شونیز عطسه آرند چون عطسه خواهد آمد بینی و دهن بگیرند تا قوت مدد دهد و جنین بیرون آید و سر آن

واسپ وخرد ود کنند واگر هوای سرد و برودتی بود که موجب تنگی فم رحم گردد بحمام گرم برند و در آب
سنگ نشانند واگر سبب حرارت هوا بود بروغن بنفشه و صندلین و گلاب شکم و ثبت را بمالند و آب انارین
با ترنجبین بیاشامند واگر مقابل عسر در دست جنین گیرد ویا ایستد بیران راست نشیند تا آسان بر آید و گویند
که چهار مثقال پوست خیارشنبر بجوشانند و بیاشامند مفید بود ان شاء الله تعالی احتباس مشیمه وجنین میت
اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه بماند سعی کنند که بیرون آید تا موجب هلاک حامله نشود وعلامات موت جنین آنست
که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود و نفس او متواتر شود علاج آنست که حلابی از مشکطرامشیع
و برسیاوشان وابهل از هر یک سه درم ترمس فودنه هر یک دو درم نبات ده مثقال تناول کنند یا قند و جاوشیر
و جندبیدستر و زهره گاو متساوی بکوبند و یک درم از آن با آب گرم بیاشامند و عطسه آورند بکندش و شونیز [illegible]
کفته شود و بینی و دهن بگیرند و ابهل و زراوند و ترمس و حرف بکوبند و با زهره گاو بیاشامند و بر ناف و عانه
طلا کنند یا مر و خیارشنبر و سکبینج متساوی بکوبند و حب سازند و سه درم از آن فرو برند و پوست و سرگین
کبوتر دود کنند و اگر بدین تدبیرها بیرون نیاید باید که جنین را پاره باید کرد و این عمل خطرناک بود احتباس
نفاس اگر خون نفاس بسته شود حلابی از تخم کرفس و رازیانه و پرسیاوشان و مشکطرامشیع و نبات
تناول کنند و استعمال فرزجات کنند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفته است رجا علتی باشد شبیه بحمل که از
احتباس طمث حادث شود و علامات آن سقوط اشتها و تغیر لون و احتباس و انضمام فم رحم بود و بحس
حرکتی در شکم کند بسبب انصباب ماده غلیظ یا ریاح غلیظ و فرق میان آن و حمل بدان کنند که پیش از وقت
حرکت جنین محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن سوء الهضم و قراقر بود و با استسقاء طبلی نیز مشتبه بود
الفرق بدان کنند که در آن سوء الحلق و ضیق نفس نباشد و علامات استسقا نباشد علاج هر روز
حلابی از رازیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و انیسون و گلقند تناول کنند و معجون کرکم و تریاق اربعه بخورند
و نانخواه و زنجبیل و انیسون هر یک چهار درم بکوبند و مثل آن با میزند و دو درم تناول کنند و ماء الاصول
مداومت نمایند سفوف تخم کرفس ده درم زیره در سرکه خیسانیده ده درم نانخواه زنجبیل انیسون هر یک

چار درم بکوبند و با مثل آن قند بیامیزند و دو درم تا سه درم تناول کنند و غذا زیرباج و نخود با
توابل خورند **اختناق الرحم** علتی شبیه بصرع و غشی مبدای آن از رحم باشد بسبب آنکه منی در اوعیه
خویش مجتمع و بکیفیتی ردیه مستحیل گردد و ازان بخارات متصاعد شود و بقلب و دماغ رسد و موجب
صرع و غشی شود و اغلب به نوبت باشد و اکثر زنان غریبه را حادث شود یا بسبب احتباس طمث
حادث شود و بعضی آن علامات آن صفرت لون و اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین
و صغر و تفاوت نبض باشد و اغلب احساس بخاری کند که از عانه مرتفع شود و غشی حادث
شود و فرق آن و صرع آنست که چون افاقت شود از حالتی که برو واقع شده باشد خبر دهد و عقل
بکلی زایل نباشد و لعاب از دهن روان نگردد بخلاف صرع **علاج آن** در وقت غشی دلک قدمین
و بستن ساقین و گرفتن منخرین باشد و گلاب بر روی او زنند و آنچه در گوش افکنند چون
اقامت نشود اشیاء طیبه از دور دور دارند و چیزهای منتن مثل نفط و کندش و قته و جندبیدستر
و سیر و پیاز ببویند و عنبر و مشک پاک کنند و روغن یاسمین بیامیزند و فرج را بدان بیالایند و
هر روز یالکنو و رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب یا شیره خشکدانه و طبیعت
لشکر و ستار نرم دارند و چون نضج ظاهر شود ایارج فیقرا تربد صبر سقوطری از هر یک یک درم حب النیل
غاریقون افتیمون هر یک نیم درم شحم حنظل مقل مصطکی هر یک دانگی کوفته بیخته با آب رازیانه سرشته
و حب سازند و فرو برند و با ایارجها و حبها تنقیه تمام کنند و بعد از تنقیه مثرودیطوس و ماء الاصول
و شراب افسنتین تناول کنند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز نمایند و بوره و زیره بکوبند
و بعسل آمیخته بصوف بردارند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و برنجاسف و خلکانه
و شیح و ورق غاریقون بجوشانند و در آن نشینند و ناف را بروغن نرگس و تمام تدهین کنند **اگر
سبب احتباس طمث باشد** فصد باسلیق یا صافن کنند و در ادرار حیض سعی نمایند و تخم کرفس
و رازیانه و افتیمون هر یک سه درم تخم مرزنگوش دو درم بجوشانند و بروغن بابونه و شبت هر یک نیم درم

بمالند و بدان حقنه کنند و اگر علیله بکر باشد بغیر از تزویج علاجی دیگر نکنند **باب نوزدهم در امراض**
مقعد از آنجمله **بواسیر** زیادتی باشد که در افواه عروق مقعد حادث شود **و آن سه جنس است** یا
ثؤلولی بود و آنرا ثؤلولی گویند یا شبیه بانگور سرخ آنرا عنبی گویند یا مانند توت سیاه بود آنرا
توتی گویند و مجموع آن یا داخل شرج بود یا خارج شرج و از آن خون روان باشد و شاید که
علاج مجموعه فصد باسلیق و صافن باشد و اگر خون از بواسیر نیاید مفتحات مثل بخور مریم
و زهره گاو و آب پیاز و مقل و روغن اشنه زردآلو و شفتالو استعمال کنند تا خون بیاید و وجع
ساکن گردد و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله کنند و اگر سیلان دم و تلیین طبیعت باشد و آنرا حبس
باید کرد یکروفتیله ضعف آرد قرص کهربا و رب السوس و رب سیب تناول کنند و غذا اسماق و انار
گردیا مرغ و کبک خورند و حب لسیه و کهربا و صدف سوخته و گل ارمنی هر یکی دو درم هلیله سیاه و املج هر یک
یکدرم کنند تا سه درم بکوبند و ده درم مقل با آب گندنا تا شسته حل کنند و ادویه بدان سرشته و حب
سازند و سه درم از آن بخورند و آخر طراثیث و گلنار و جفت بلوط و هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یک
یکدرم دانه مورد ده درم بکوبند و مقل یکدرم با آب برگ سرو حل کنند و ادویه بدان سرشته و دو
درم از آن تناول کنند و اطریفل صغیر و اطریفل مقل مفید بود و اگر وجع بغایت بود اکلیل الملک
بنفشه خطمی خبازی تخم شبت بکوبند و بروغن گل و بنفشه بسرشند و بر موضع نهند یا ورق کرنب
بجوشانند تا مهرا شود با روغن گل و سفیده تخم مرغ و طسوج افیون بهم بسایند تا همچون مرهم شود
استعمال کنند و اگر خواهند که خشک شود پوست انار و جفت بلوط و جوز السرو و کندر کوفته مجموعه
یکشبانروز در آب و ورق انگور بجوشانند و در هاون بسایند و بر موضع نهند و یا مقل ازرق و کندر
از انجه درم ملح و بیخ کبر تبخیر کنند و اگر برگ سرو و سر بادنجان و مرد و تخم حنظل و پوست انار و مقل
با پیاز دود کنند نیز مرده گردد **و تدبیر علاج بواسیر که قطع کنند** یا دوای حاده مثل قلقلافیون
در یک نهند تا منقطع شود و بعد از آن به بط و به مرغابی و مغز ساق گاو و کوهان شتر و روغن بنفشه

وکتیرا و خطمی کوفته مرهم سازند و استعمال کنند **اورام مقعد** اگر ورم حار غیر بواسیر مقعد را حادث شود علامت
آن حرکت موضع و وجع شدید بود **علاج آن** فصد کنند و عناب و اجاص و نبات حلاب سازند و غذا نخود ماش
و جو یا شیره مغز بادام خورند و بنفشه و خطمی و خبازی و روباه تربک بجوشانند و صافی کنند و با روغن
گل و بنفشه بیامیزند و استعمال کنند یا سفیده تخم مرغ و روغن گل و مطبوخ افیون با هم بیزند و بکار دارند یا
اسفیداج یک درم کندر رومی و نیم اقلیمیا فضه دو درم بسایند و با روغن گل و موم مرهم سازند و استعمال
و اگر مزمن شود مرهم داخلیون نهند **ناسور مقعد** قرحه خبیثه باشد که در طرف امعاء مستقیم حادث شود
و از آن صدید آید و اگر غیر نافذ بود مغیثا رند تا آنچه در وی باشد بیرون آید و دم الاخوین و سرمه و شب یمانی
و گلنار هر یک چهار درم صبر و کندر و انزروت هر یک سه درم زنجار زنجفر اندک با روغن بنفشه مرهم سازند
و بکار دارند و اگر نافذ بود قطع باید کرد با آهن یا به داروهای تیز بعد از آن مرهمهای ملحمه نهند **شقاق مقعد** سبب
یبوستی مفرط یا گذشتن ثقل یابس بود **علاج آن** شراب بنفشه و ترنجبین یا گرم بیاشامند و غذا نخود ماش
یا کدو و اسفاناخ خورند و طبیعت را نرم دارند و مرهم نشادنه و مرهم مقل استعمال یا پیه بط و مرغ و بز
و مغز ساق گاو با روغن بنفشه بیامیزند و بکار دارند یا زرده تخم مرغ و مقل ازرق و روغن هسته زردالو
تلخ و کوهان شتر مرهم سازند و از حموضات احتراز کنند و اگر اتفاق وجع التهاب باشد اسفیداج رصاص
یک درم کافور دانگی با سفیده تخم مرغ بیزند و طلا کنند و با آب روباه تربک و کاسنی و تخم بزرک و خطمی و خبازی
بگیرند و موم و کتیرا و روغن بنفشه مرهم سازند و بنهند و اگر از آن خون بسیار آید حابسات دم بکار دارند
استرخاء شرج شرح عضله مقعد را گویند که ریح و غایط بی ارادت بیرون آید و حدوث این اگر سبب
نمک یا قطع بواسیر بود علاج پذیر نباشد و اگر سبب استرخاء عصب بود بواسطه برودت **علاج**
حلابی از بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب یا شیره خشکدانه خورند و قطن بر روغن
قسط و زنبق بمالند و شاهسفرم و ورق غار و تخم ترب بجوشانند و در آن نشینند و معالجات فالج استعمال
کنند **بروز مقعد** اگر مقعد بسبب استرخای شرج بیرون آید علامت او آنست که دست بر وی نهند باز گردد

علاج

علاج او آنست که جوز السرو و اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند و در آن نشینند و مقعد را باب مورد و
لسان الحمل آلوده کنند و جوز السرو و اقاقیا و قشور نار و کندر و صدف سوخته بکوبند و بر آن افشانند
و غذا سماق خورند و از لبنیات و حمام احتراز نمایند باب نوزدهم در امراض پشت حدبه اگر فقره از
فقرات پشت از موضع خود بیرون آید اگر بخارج مایل بود آنرا حدبه گویند و اگر بداخل آنرا قعس خوانند
و اگر بجانبی مایل شود التوا گویند و سبب آن ورمی باشد که در عضلات فقار حادث شود و بواسطه ثقل
فقره را از موضع خود زایل کند علامت آن تب دایم و وجع شدید و ثقل پشت و تشنگی و قاروره ناری و نبض
عظیم باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و روباه ترپک و ترنجبین و نبات تناول کنند
ضماد مخصوص سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی بیخ مهک هر یک سه درم روباه ترپک پنج درم تمر هندی خرد شده
بکوبند یک درم خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم و چون وجع ساکن شود و ورم زایل گردد کندر پنج درم مقل
بیست درم و ورق مرزنجوش پنج درم بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده درم باب حل کنند و بیه بط و مرغ و مغز
ساق گاو هر یک سی درم یکجا زنند و یا هم بیامیزند و استعمال کنند و فقرات را بروغن قسط و ناردین بمالند
باب قعس همین علت باشد که بسبب ریح غلیظ حادث شود علامت او آنست که با او تب و تشنگی نباشد
و بعد از وجع شدید پشت پیدا شود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و رازیانه و بیخ مهک و گلنگبین تناول
کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و زیره و در رحبی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان کنند باب حب
سورنجان تربد هر یک مثقال صبر سقوطری درم حب النیل انیسون غاریقون هر یک نیم درم مقل مصطکی
هر یک دانگی بکوبند و با آب کرفس سرشند و حب سازند و این یکشربت باشد صفت ماء الاصول بیخ
رازیانه بیخ مهک هر یک بیست درم بیخ کبر بیخ کرفس بیخ غافث هر یکی ده درم تخم کرفس و رازیانه نیست
انیسون هر یک پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید پس صافی کنند و بعسل القوام آورند و
بیست ده درم از آن مداومت نمایند و شبت و مرزنجوش و تمام و بابونه و اکلیل الملک و خروع بجوشانند
و در حمام بر پشت میریزند و روغن در فقرات بمالند یا زنجبیل چهار درم خشک ده درم بجوشانند و روغن

شیره برآن ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند و از آن روغن در پشت میمالند و اگر این بسبب ضربه یا سقطه
باشد فقره برفق باز در موضع خود برند و قسط و کبر و سنبل و مروکرنب و سلیخه متساوی بکوبند و با خل خمر طلا کنند
وجع ورک در پشت اگر بسبب کثرت بلغم و برودت مزاج عارض شود علامت آن بیاض لون و قاروره
و بطی نبض و علامات غلبه بلغم بود و بعد از خواب و امتلای و تناول فواکه و بقول بارده اشتداد کند و در مشی و
ریاضت ساکن شود علاج هر روز جلابی از انیسون و بیخ بهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخودآب با
شیره خشکار نان خورند و بعد از نضج مطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر تناول کنند و ایارج عادت کنند و از
تناول فواکه و امتلای شب و جماع اجتناب نمایند و روغن قسط و خیری و بابونه در پشت بمالند و احیانا [illegible]
تناول کنند و اگر وجع بسبب تعب کثرت مجامعت بود منع سبب کنند و استعمال ترقه و حمام معتدل نمایند بدن
بروغن بنفشه و نرگس و اگر سبب امراض کلیه باشد علامات و معالجات آن گفته شد و گاه باشد که درد پشت
بسبب امتلاء عروق او بود علامات آن حمرت لون پشت و حرارت و ثقل آن و وجع و تشنگی بود علاج
فصد باسلیق باشد و تناول جلابی از عناب و بارتنگ و نبات و یا آب انار ترش یا تمر هندی با نبات و نبوماش
یا شیره بادام و اسفاناخ خورند و در موضع بارده ساکن شوند باب بیستم در امراض [illegible] و مفاصل دوالی
دوالی علتی است که در عروق ساق و قدم فراخ شود و بیشتر پیکان و حمالان و یا استادگان احادث
شود علامت آن ظهور رگهای سطبر باشد که گرد ساق قدم برآید علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از
روباه ترنک و نبات و عناب و بیخ بهک خورند و غذا نخودآب ماش و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ
افتیمون و حب آن کنند و بعد از تنقیه این عروق را فصد کنند و برفق بمالند تا باریک شوند و از زیر بران
بجنید محکم ببندند و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و بار را ریاضت نفرمایند داء الفیل آن باشد
که ساق و قدم بزرگ شود و رنگ آن متغیر باشد و شبیه بپای فیل بود و سبب آن ماده سوداوی بود
که بساق و قدم ریزد و علامت آن کمودت لون ساق و حرارت آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند
و در هفته نوبتی کنند تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند یا بایارج قنطوریون باریک

شحم حنظل هر یکی دانکی و نیم تربد نیم مثقال کتیرا مصطکی هر یکی دانکی بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از
تنقیه فصد مابض رکبه کنند بوره و آرد شیلم و خاکستر کرنب با آب ارز بر ساق طلا کنند و ساق را تا زانو بعصابه
محکم ببندند و از اغذیه و کثرت مشی و آویختن پای اجتناب نمایند واما السبب ماده غلیظ بلغمی باشد علامت آن
غلظ ساق بی حرارت و کمودت علاج آن جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با زیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب صبر و حب سورنجان کنند و قی مداومت نمایند و بعد از
آن فلفل تناول کنند و فلفل و زنجبیل و کندر هر یک سه درم و کردمانا و کرویا از هر یک چهار درم بکوبند و با عسل
آن قند بیامیزند و دو مثقال تا سه مثقال بخورند و صبر و کندر و اقاقیا و مر و تخم شبت بکوبند و بسرشند
و بر پای طلا کنند و از اطعمه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز کنند عرق النساء وجعی بود که از مفصل ورک ابتدای
و از جانب وحشی فخذ نزول کند و تا انگشتهای پای و اگر ممتلی شود فخذ را باریک کنند و عروج حادث
شود علاج آن جلابی از انیسون و تخم کرفس و رازیانه و بیخ مهک و کلنکبین تناول کنند و غذا نخود آب
با زیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر کنند و بعد از تنقیه
مرزنجوش و بابونه و ورق غار و اکلیل الملک از هر یک ده درم تخم سداب پنج درم بکوبند و مقل پنج درم در آب حل
کنند و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و قنطوریون و بیخ کرفس و جاوشیر و صعتر
و حبه قوقی بجوشانند و در آن نشینند و در حمام بدان میزر بندند یا بیخ کرفس بابونه و عنصر و قرحا هر یک ده درم
عصاره قثاء الحمار حب الغار از هر یک پنج درم بوره ارمنی قسط حب الرشاد هر یک درمی بکوبند و زفت ده
درم بکوبند بروغن بگدازند و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و قی مداومت نمایند و اگر وجع زایل نشود
در حقنه استعمال کنند حسک سبوس خشکدانه سنا شبت بابونه سداب هر یک پنج درم قنطوریون
باریک سه درم خیار شنبر پانزده درم بوره ارمنی پنج درم انکامه روغن زیت یا سوسن هر یک پانزده
درم و از معالجه این مرض ملول نشوند و از حقنه و مسهل و قی مکرر تنقیه کنند و بروغن قسط و ناردین و خیری
تدهین کنند و اگر متمادی شود داغ کنند مفاصل النقرس اما مفاصل الم باشد که مفصلهای دست و پای

حادث شود و نقرس مخصوص باشد بانگشتهای پای و کعب بود و سبب این اوجاع ضعف مفاصل بود و
انصباب مواد بدان و این ماده زود به تحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظ باشد علامات ماده
دموی وجع و ضربان و حرارت ملمس و انتفاخ عضو بود و شدت وجع بسبب آنست که جای بر ماده تنگ است
بدان سبب تمددی شدید حادث شود و دیگر آنکه ماده از زود به تحلیل نرود بواسطه صلابت و مجاورت و کثرت آن
باشد که ماده آن مرکب باشد از صفرا و خلطی دیگر بود بواسطه آنکه صفرا اخلاط را رقیق و مستعد انصباب گرداند علاج
فصد کنند از جانب مخالف و حلابی از عناب و روباه ترکی و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا شوربا
با شیره مغز بادام خورند و اگر تب باشد جو آب یا عناب و بر موضع وجع رب الصندل و گلاب و لعاب بنگو و
آب گشنیز و سرکه و آب کاسنی و آب سپستان افروزد و تورک و پوست خشخاش و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ
سنا تخم خیارزه و خطمی هر یک هفت درم ورق گل پنج درم روباه ترکی هفت نیلوفر کاسنی سورنجان هر یک ده
درم هلیله زرد و سیاه هر یک هفت درم مغز بادام خیارشنبر یا ترنجبین ده درم و اگر وجع بغایت بود مخدرات
مثل تخم لفاح و خشخاش سیاه و افیون و زعفران و ورق گل کاهو طلا کنند و آب برف بران ریزند
اگر ماده صفراوی بود علامات آن حرارت ملمس و صفرت لون و شدت وجع و تشنگی و التهاب و سرعت
نبض و صفرت قاروره بود علاج آن سکنجبین با آب گرم قی کنند یا تخم خربوزه و آب ترب قی کنند
و حلابی از تخم کاسنی و بنفشه و عناب تناول کنند یا آب انار ترش یا تمر هندی یا نبات و ترنجبین هر یک
تلیین کنند بمطبوخ فواکه یا قرص بنفشه یا این مطبوخ کنند سنا هفت درم بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر یک پنج درم
عناب ده عدد سپستان الوکیلی هر یک بیست عدد تمر هندی ترنجبین هر یک ده درم خیارشنبر پانزده
درم آب کدو ده درم و استعمال ضمادات بارده کنند مثل آرد جو و سفیده تخم مرغ و روغن گل و خطمی و عدس
و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و باید که وجع اشتداد نکند نیلوفر با سرکه و آب کدو و چند بید ستر
و لستان افروز طلا کنند یا استخوان پوسیده سوخته با سورنجان و عدس و تخم خشخاش و تخم کاهو ضماد
کنند و چون وجع ساکن شود و حرارت ملمس باقی بود آرد جو باقلا و خطمی بنفشه و اکلیل الملک و حنظل

ضماد سازند

ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون و غلظت و بیاض قاروره و قلت وجع بود مسهلات
بلغم باید کرد و هر روز جلابی از رازیانه و بیخ ها کرفس و انیسون و کلنگبین تناول کنند و غذا نخوداب با شیره
خشکدانه و فلفل و زنجبیل و زعفران خورند و بعد از نضج تام تلیین طبیعت بحب سورنجان یا حب شیطرج
یا این حب کنند صبر سقوطری سورنجان تربد بروغن بادام چرب کرده از هر یکی درمی لوز بیدان ماهی زهره هر یکی
نیم درم شحم حنظل دو دانگ نمک هندی دو دانگ و نیم بکوبند و به آب کرفس سرشته و حب سازند حب شیطرج
هلیله زرد تربد از هر یکی درمی ایارج فیقرا مثقالی شحم حنظل انیسون نانخواه تخم کرفس سکبینج مقل از هر یکی دانگی
شیطرج خردل زنجبیل وج هر یکی نیم درم مقل در آب حل کنند و ادویه بکوبند و بدان سرشته و حب سازند
و این دو شربت است و باید که در ابتدای حبهای قوی نیز ندهند که ماده رقیق دفع میشود و غلیظ باقی میماند
بلکه بتدریج اخراج میکنند و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلا احتراز نمایند و قی کنند از راوند
حب الغار جنطیانا هر یکی ده درم اشق زیره هر یکی نیم درم بکوبند و ضماد سازند دیگر برگ مرو تخم شبت
تخم نانخواه سعد هر یکی سه درم سلیخه مغاث مغز خشکدانه هر یکی درمی زنجبیل زعفران نیم درم بکوبند و
بروغن سوسن سرشته نطول شبت برنجاسف مرزنجوش حاشا الغار فودنج قوی بجوشانند
و در آن نشینند و مثرودیطوس و تریاق کبیر تناول کنند و تدهین بروغنهای گرم کنند و اگر ماده سوداوی
بود علامت آن صلابت و کمودت و قلق و تشنف جلد و قلت وجع و صلابت و لطی نفس علاج
هر روز جلابی از بیخ ها کرفس و کاوزبان و بادرنجبویه و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خشکدانه
خورند و بعد از نضج بحب سورنجان یا شیطرج یا این حب کنند هلیله زرد و سیاه صبر سقوطری رازیانه
هر یکی درمی فلفل دارفلفل زنجبیل خردل از هر یکی نیم درم شیطرج نمک هندی مقل هر یکی دانگی بکوبند و به آب
کرفس سرشته و امید دو شربت باشد یا این مطبوخ سنا شاهتره جرجیر هر یکی بیست درم
هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یکی پنج درم قنطوریون باریک بیخ ها کرفس کاوزبان هر یکی سه درم مویز طایفی
ده درم بلیله آمله اسطوخودوس هر یکی چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان مثقالی بجوشانند و

چون وقت فرو گرفتن باشد افتیمون سه درم در خرقهٔ کتان بسته در آن اندازند تا سه جوش زنند
پس فرو گیرند و صاف کنند ترنجبین و خیارشنبر هر یکی ده درم ایارج فیقرا یک درم حل کرده بیاشامند
عاقرقرحا پنج درم ورق غار ده درم قسط مر بوره ارمنی از هر یک سه درم حرف چهار درم بکوبند و با روغن
بادام یا یاسمین طلا کنند و روغنهای گرم و تخمها و مغزها میمالند و اگر ماده مرض مرکب باشد
علامت آن بود که از اشیاء بارده فقط و از حاره فقط متاذی شود و بعضی علامات ماده حاره را
بعضی علامات بارده شده باشد علاج بحسب ماده مرکب بود تعقد یعنی اگر مفاصل صلب باشد
و بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد هر روز جلابی از رازیانه و بیخها و گاوزبان و نبات تناول
کنند و غذا نخود آب با شیره خشکه انه خورند و بعد از نضج مطبوخات و حبهای مذکوره تنقیه
کنند و موضع بروغن کنجد و پیه مرغ و بط و لعاب حلبه و بزرک خطمی مالند یا کنجد با آب مرزنجوش
سحق کنند و طلا سازند و از لبنیات و فواکه و حموضات و امتلاء شب و جماع و آب سرد و تناول
اشیاء بارده و استعمال آن احتراز کنند و لیکن مداومت ننمایند و معجونات و جوارشات حاره تناول
کنند و گویند اگر روباه و کفتار زنده در روغن زیت بجوشانند و در آن نشینند مفید بود و استعمال نطولات
و ضمادات از شبت و رازیانه و اکلیل الملک و حاشا و ثمام و ورق غار و برنجاسف و شاهسفرم نافع
افتد الله شافی هو الله مقاله سیوم در حمیات بدانکه حمی حرارت غریبه باشد که در قلب مشتعل شود
و از آنجا بواسطه شرائین منبعث گردد و جمیع بدن را گرم گرداند و ضرر آن بافعال طبیعی لاحق گردد
و اجناس امهات حمی سه است حمی یوم حمی دق حمی عفنه زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط است
پس اگر حرارت اول التعلق بروح گیرد آنرا حمی یوم گویند و اگر متشبث باعضا بود آنرا حمی دق گویند و اگر
لاحق اخلاط شود حمی عفنه و بیان هر یکی در سه باب گفته شود ان شاء الله تعالی باب اول در حمی یوم
و آن تبی باشد که ارواح گرم شود پس از قلب و شرائین بجمیع اعضا منبعث گردد و این تب از اسباب
بادیه حادث شود مثل ملاقات آفتاب و آتش و تناول اشیاء حاره و انفعالات بدنی

د از اعراض نفسانی و شاید که این تب از دیگر نوع پیش نباشد و باشد که تا سه روز بکشد و تا مدت ها روز نیز گفته
اند علامت حمی یوم آنست که نبض مستقیم باشد و در نبض و بول تغیر بسیار ظاهر نباشد و حرارت آن شدید
نباشد و با آن خشونت زبان و تواتر تنفس و ابتدا از آنکه روز ناقص نکشد و با آن علامات امتلاء و علامات
حمیات عفنه نباشد اما آنچه از حرارت بلمس و تشنج جلد بود علاج آنست که مساکن بارده نشینند و تفتیش
نکنند و صندل و گلاب ببویند و شربتی از تمر هندی و نبات و ترنجبین هر یک ده درم با سکنجبین بیست درم
با عرق گل و بید یا آب سرد بیاشامند و غذا آش کشکاب یا اسفاناخ خورند و بقلیه کاهو و خیار کدو و
اجاص و انار دانه کنند و چون تب زایل شود بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و بسیار
نشینند و اگر بواسطه تناول ادویه حار باشد یا شرب شراب صرف بود علامت آن خشکی دهن و زبان
و تشنگی و حرارت کبد باشد و سرخی روی و چشم و سرعت نبض و حمرت قاروره بود علاج آن جلاب از
تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات بیاشامند یا آب انار ترش و نبات یا شیره تخم بادرنگ و سکنجبین
زلیمن للعیت بنقوع تمر اکتفا کنند و شراب غوره و ریباس تناول کنند و اگر سبب غم مفرط باشد
علامت آن حدت و نارسی بول و غلبه یبوست و تغیر نبض و زردی روی و غور چشم بود علاج آن
ازاله غم کنند بهر حیله که باشد و شربتی از شراب صندل و حماض با عرق گل و بید شرب کنند و
استعمال مشمومات بارده کنند و اگر سبب غضب بود علامت آن برآمدگی روی و سرخی چشم و
عظم نبض بود و باشد که با آن رعشه نیز باشد علاج آن شراب زرشک و شراب صندل و لیمو و آب
انار ترش و نبات هر کدام که خواهند تناول کنند و غذا انار دانه یا غوره خورند و از حرارت احتراز کنند و اگر سبب
بیخوابی باشد علامت آن ثقل و خفقان و تکدر بول و تغیر نبض و صفرت وجه بود علاج آن شربتی از
شراب بنفشه و خشخاش و عرق گل و بید بیاشامند و غذا جو با کدو و اسفاناخ خورند یا شیره مغز بادام و
روغن بنفشه و کدو در سر مالند و بنفشه و نشاء سفرم ببویند و اگر سبب تعب بود علامت آن سستی
و یبوست جلد و احساس خشکی و تغیر و ضعف نبض و بول رقیق بود علاج آن تناول مرطبات و استعمال

تدهین و حمام و اگر سبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند بسفوف انار دانه و رب حب انجه گفته شد اگر
و بعد از غشی باشد علاج غشی کنند و تقویت بشراب صندل و حماض و سیب و به یا عرق گل و بید
گاوزبان و یکمثقال مفرح یاقوتی بخورند و اگر سبب خشافت جلد و انسداد مسام بود بواسطه قلت
استحمام یا ملاقات غبار و شوره صغار یا اغتسال با آب سرد پیدا شود و موجب تعفن حرارت الولد
تب بود و علامت آن عطش و اختلاف نبض و حمرت قاروره و تشنج و اضطراب بود علاج آن جلابی از
تخم کاسنی و عناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاشامند و بعد از فتور تب حمام و تعریق مناسب بود
و اگر طبیعت محتبس شود بمطبوخ فواکه تلیین کنند و اگر علامات غلبه خون باشد فصد کنند و اگر تب از تخمه حادث
شود قی کنند و طبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم دارند بعد از تنقیه استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی
و سفرجل بمالند و اگر سبب خواب مفرط باشد که موجب عدم تحلل شود و علامت ثقل و امتلاء و اختلاف
نبض و غلظت قاروره بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و بیخ سهک با نبات خورند و غذا نیم برشت
و مغز بادام خورند و استحمام و تقلیل ماکول و مشروب کنند و اگر سبب کثرت یا حمام گرم بود شیره
تخم کاهو با آب خیار و کدو و یا سکنجبین ساده یا تمر هندی یا نبات خورند و غذا اسفاناخ یا کدو خورند و اگر سبب گرما
باشد شراب عناب و نیلوفر و نبات جلاب زنند و اگر علامت غلبه خون بود فصد کنند و اگر طبیعت
محتبس باشد بمطبوخ فواکه تلیین کنند یا ترنجبین و مربی به نقل کنند تب دق و آن تبی باشد که حرارت
با عضای علی الخصوص قلب متشبث گردد و موجب افنای رطوبت شود و مراتب آن سه است زیرا که حرارت غریبه
متعلق اگر بر رطوباتی شود که در عروق صغار موجود است او را مرتبه اولی گویند و اگر رطوبات مذکور فانی کنند و لاحق
رطوباتی شود که التیام اعضای بدان باشد آنرا مرتبه ثالثه گویند حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفن و حمی اورام و
اسهال و خطاء طبیب و ابتلاء مراقیق حادث شود و ابتداء کمتر واقع شود و علامت او آنست که نبض باریک و صلب و
متواتر شود و حرارت قوی و اضطراب و کرب نباشد و چون غذا تناول کنند حرارت اشتداد نماید
و قبض کرده و چون از ابتدای تجاوز کند ذبول و نحولت بدن و تقشف جلد و حقاف پوست شکم و کدن

واگر این رطوبات فانی کنند و متشبث
گردد بر رطوباتی که در اعضای منزله
طل است آنرا مرتبه ثانیه گویند

ظاهر شود و تازگی روی و اعضای زایل شود و سر بینی و روی و گوش باریک شود و گوشت کعب گرد د و در بول
دهنی باشد امید بهی نتوان داشت اما در ابتدا علاج پذیر باشد **علاج** اول آنست که در بارده و مهب شمال و کنارهای
آبها ساکن سازند و بر ورق بید و کدو و بنفشه بخسبند خیش بکنند و گلاب و کافور بخش خورند و در شیر بید و
نیلوفر بکوبند و هر روز شربتی از شراب عناب و خشخاش و صندل با شیره تخم توترک یا آب خیار و کدو یا نبات خورند
و غذا ماء الشعیر یا اسفاناخ و کدو و خروج کوچک و ماهیان خورند و سرطان و نیز غایة الغایات مفید بود و تدهین بروغن
بنفشه و کدو کنند و از بقول کاسنی و توترک و خیار و از فواکه انار عذب و شفتالو و سیب و امرود و اجاص و زردالو
و خربوزه و انگور خورند و سینه و جگر بصندل و گلاب و آب ستان افروز طلا کنند و از جماع و عوارض نفسانی و از اشیاء حاره
مجففات احتراز کنند و سعی کنند بهر حیله که باشد بخواب روند و به حمام معتدل روند و بآب نیم گرم نیلوفر و برگ بید
و کدو بدن شستن مفید بود و احیاناً مفرح بارد تناول کنند و اگر این تب بواسطه سل حادث شود شراب خشخاش
[illegible] لعاب بهدانه و عرق گل بید خورند و استحمام و تدهین مکرر کنند و اگر به سبب اسهال حادث شود
حبس الطبیعت بقرص طباشیر و رب به کنند **[illegible]** گل ارمنی مسوده از هر یک چهار درم ورق گل تخم خرفه
طباشیر صمغ عربی هر یک دو درم کهربا مورد سه درم مغز تخم خیار و کدو و تخم توترک بریان کرده از هر یک پنج درم کافور یک درم
نشاسته دو درم مجموعه بکوبند و بآب [illegible] سرشته و مثقالی تناول کنند **وباید** که مدقوق را از هوای گرم و از هوای سرد
بغایت محافظت کنند و تقویت قلب و کبد و معده بکنند و براحت و لهو و لعب و دعت مایل گردانند و اواز
های خوش و نغمات لذیذ و حکایات ملیح و امثال آن استعمال کنند و از خوف و غضب و جوع و عطش و حزن
نگاهدارند **قرص کافور خورند** طباشیر ورق گل صندل سفید رب السوس از هر یک سه درم تخم خیارین و کدو و بیدانه
مجموعه مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک دو درم تخم کاهو پنج درم بلعاب [illegible] سرشته قرص سازند
و یکمثقال بخورند و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان و شیر خر بدهند و بدفعات اندک
اندک غذا خورند و اگر گوشت مرغ و کبک و دراج و سیب به و امرود و کاسنی و نعناع در قرع انبیق نهند و
عرق آن بگیرند هر روز بیست درم از آن **دق شیخوخت** یبوستی بود که بر مزاج غالب شود بی حرارتی

که اکثر مشایخ را واقع شود و باشد که بسبب استفراغ بسیار و استعمال مبردات یا افراط حادث شود و علامات آن ذبول
و تشنف جلد بود و التهاب و اشتعال نباشد و ملمس سرد بود علاج آن تسخین و ترطیب باشد مثل شراب گاوزبان
و شراب انار عذب و شراب سیب شامی و اغذیهٔ کثیر الغذا مثل حریره و مرغ و لیطه و زرده تخم مرغ و آب گوشت بره و غاله
و حلاوی سکری و شیر و شکر و استعمال حمام معتدل و حقنهای مسمنه و مشمومات معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمین
و نرگس و سوسن و تدهین بروغن بادام و پیه لیطه و مرغ کنند باب سیوم در حمی مفرده و آن عبارتی از تبی باشد که حرارت
اول لاحق اخلاط شود و آنرا گرم کند و آن سخونت بقلب و روح متادی شود پس بسایر اعضا رسد و این حرارت که
لاحق بخلاط می شود خالی از آن نیست که آنرا متعفن گرداند یا نه و اجناس حمیات سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطیه
[illegible] که اول روح گرم گردد و بعد از آن گرمی بدل رسد پس بسایر اعضا و اخلاط و حمی دق آنست که حرارت
غریبه اول در اعضاء اصلیه تأثیر کند بتخصیص در دل پس بارواح و اخلاط و در باقی اعضا سرایت کند و حمی خلطیه آنست
که اول اخلاط گرم گردد پس ارواح و اعضا و این جنس بسیط بود یا مرکب و بسایط بحسب اخلاط چهار است و ترکیب
و تعفن اخلاط خارج عروق و داخل عروق میباشد پس الاخون که گرم تر آن بغلیان نیز لی عفونت میباشد
و میباید دانست که عظیم مفید بود اگر نمیگردانند آنرا سونوخس گویند و آن از غلیان و سخونت خون حادث شود و اگر
متعفن میگردد بیتیم که تعفن او در خارج عروق است یا داخل عروق اگر داخل عروق است از آن حمیات لازم
تولد کند و اقسام چهار است اگر خون متعفن شود آنرا مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود لثقه و اگر سودا
بود ربع لازم و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده و کبد و طحال و مراره از آن حمیات دایره متولد شوند
زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت تب به تحلیل رود و تب زایل گردد تا آنگاه که
ماده باز جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود غب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی نایبه و اگر سودا بود ربع و تعفن دم
در خارج عروق در اورام بود و آن تب عرضی باشد این انواع حمیات مفرده باشد از حمیات مرکبه که ترکیب
یا اجناس مختلفه بود همچون ترکیب حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس متقاربه بود همچون ترکیب حمی
صفراوی و حمی بلغمی یا ترکیب آن در جنس واحد بود همچون ترکیب غب لازمه یا غب دایره یا ترکیب

آن

آن از اصناف نوع واحد بود همچون ترکیب دو ربع و دو غب و بیان هر یک گفته شود ان شاء الله تعالی بدانکه
عفونت بسبب غذا ردی الجواهر باشد مثل گوشت قدید یا غذای که مستحیل می صالح نشود چون ماست و خیار یا
غذای که آنچه حاصل شود مستعد قبول عفونت بود مثل فواکه یا عفونت بسبب کثرت لزوجت خلط حادث
شود حمی مطبقه تبی باشد که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود و انواع آن سه صنفست اول متزایده یعنی
هر روز که باشد زاید شود بسبب آنکه مقدار دم و رطوبت او بسیار بود و عفونت زاید تحلیل باشد و این
صنف بدترین اصناف او باشد دوم متناقصه و او آنست که روز که آید نقصان پذیرد بسبب آنکه تحلیل از
تعفن زاید بود سوم واقفه و او بیک حال بود نه زاید و نه کم بسبب مساوی تعفن و تحلیل و باشد که این تب
بگذرد و بسرسام منتقل شود و اگر در این تب بثرات سیاه و سبز در بدن ظاهر شود دلیل بد بود علامات حمی مطبقه
حمرت وجه و عین و انتفاخ عروق و ضیق نفس و حمرت و غلظت قاروره و عظم و سرعت و امتلاء نبض و این
تب تغیر بسیار ندارد و اشتداد او بطریق غب نکند علاج آن از روز اول یا سوم فصد اکحل یا باسلیق کنند
و اخراج دم بحسب قوت و احتیاج و اگر چه بدفعات بود و حجامت و ترقیق نیز بود و شاید و هر روز جلابی از
عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات یا تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند غذا آنکه آب عناب خورند و
میانه روز شربتی از نبات و عرق بید و گل و بنفشه شرب کنند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و ریباس و
لیمون مفید بود و طبیعت را محتبس نگذارند و بتقویع فواکه و ترنجبین تلیین کنند و هر روز دهان و زبان را بسرکه و
گلاب بشویند و لعاب بهیدانه بر زبان بمالند و در پنجم یا ششم استعمال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت
سناء مکی نیلوفر تخم کاسنی ورق گل از هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان سی عدد آلو سیاه ده عدد آلو بخارا
پانزده عدد شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم بدستور شیاف خیارشنبر بدو کنند و اگر احتیاج افتد این
حقنه استعمال کنند بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپستان سی عدد جو مقشر یک کفی ورق چغندر دسته شکر
سرخ روغن بنفشه هر یک ده درم بکامه پنج درم و اگر باین سرفه باشد جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان
و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت به بنفشه مربی و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده مثقال کنند سوء القنیه از کثرت

غلبهٔ خون حادث شود علامات این همان علامات بود از حمی یوم اقوی بود و از مطبقه ضعیف علاج آن
فصد و تبرید فقط بود و اختصار بر بورات حامضه و اگر احتیاج به تلیین باشد بمطبوخ فواکه و ترنجبین کنند
حمی محرقه تبی باشد صفراوی که ماده آن در عروق متعفن شود و این تب لازم باشد و بطریق غب اشتداد
کند علامت آن تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونت و صفرت زبان و صداع و هذیان و فرورفتن چشم
و نبض سریع و متواتر و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بقله و نیلوفر و الو سیاه
و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا جو با شیره خشخاش خورند و اگر سرفه نباشد میان نهاری سکنجبین
و شراب حامض و لیمون تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب خشخاش و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه و نقوع آن کنند و اگر تفرق باشد شراب ورد مکرر چهل درم با سکنجبین ساده ده درم تناول کنند
با آب برف و اگر سرفه باشد سنا مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر یک سه درم عناب ده عدد
سپستان بیست عدد شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم و مشمومات باره استعمال کنند و اگر بیخوابی
بود وقت خواب شراب خشخاش لعوق کنند و به تبرید و تلیین کوشند و بعد از تنقیه شیره تخم کدو با سکنجبین
تناول کنند و نقوع زردآلو نیز مناسب بود چون تب مفارقت کند تقویت و تبرید بشراب حامض و لیمون
و صندل کنند و مزوره از تمر هندی و آلو کیلی و انار دانه و نارنج با فروج خورند غب خالص تبی صفراوی بود که ماده آن
در خارج عروق متعفن شود و این تب روزی آید و روزی نیاید و زمان او چهار ساعت تا دوازده ساعت
باشد و باین تب قشعریره و نافض باشد و زمان سرما او اندک باشد و باشد که مرکب از دو غب باشد هر روز
آید علامت آن تشنگی با فراط و غثیان و اضطراب و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره ناری بود علاج هر
روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر تناول کنند یا آب انار مز یا ترنجبین و نبات غذا جو یا تمر هندی یا
آلوچه خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ در ششم یا دهم سنا و ورق گل هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر
تخم کاسنی از هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد سبوس و خطمی نیم کوفته هر یک کفی للبلاب
ورق حقیقه رویسه خیار شنبر شکر سرخ هر یک ده درم روغن بنفشه ده درم شراب ورد یا سکنجبین و شراب

دینار

اختیار یا شراب بنفشه بود و اگر اسهال و استفراغ صفرا اشد به مبرده مثل آب خیار کدو و شیره تخم بورک و تخم کاسنی
یا شراب حماض و لیمون و صندل و سکنجبین تناول کنند و اگر در طبیعت حبس بود بمنقوع فواکه و ترنجبین یا قرص طباشیر
نرم و سکنجبین تلیین کنند صفت قرص طباشیر دو درم ترنجبین دو درم و نیم تخم کدو مقشر درمی و نیم کثیرا صمغ عربی
نشاسته هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و قرص سازند و مثقالی بخورند و بعد از مفارقت
تب شراب غوره و لیمون و ریباس و سکنجبین و امثال آن با آب سرد و عرق گل و بید تناول کنند و مزوره
زرشک و انار دانه و تمر هندی یا فروج خورند حمی بلغمی و آنرا مواظبه نیز گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج عروق
متعفن شده باشد و تب هر روز آید و عسر البرء باشد خصوص که در خلط غلیظ شده حادث شود و اول زمان
او هشت ساعت و اکثر آن هژده ساعت علامت آن نافض و شدت سرما کثرت بزاق و غثیان و صفرت
یا سپیدی لون و تهبج روی و چشم باشد و زود گرم تب نشود و تشنگی و اشتها نباشد علاج آن هر روز جلابی از
تخم کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند یا سکنجبین و گلقند و غذا نخود آب با اندکی رازیانه
خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم شاهسفرم بیاشامند و سکنجبین ساده و بزوری
و شراب لیمون و شراب گاوزبان و بالنگو و نیلوفر نیز شاید و وقت نوبت بطبیخ شبت و ترب و بیخ مهک
و اندکی عسل و نمک قی کنند و چون ماده نضج یابد باین مطبوخ تلیین کنند سنا نیم درم بیخ مهک گاوزبان بالنگو
از هر یک چهار درم رازیانه افسنتین تخم کاسنی پوست بیخ کبر از هر یک ۳ درم تربد خراشیده دو درم بادیان
درمی و نیم مویز طائفی پانزده درم گلقند ده درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم اگر مزاج قوی باشد
یکمثقال ایارج فیقرا بر سر این مطبوخ کنند و بعد از دو روز تحریک کنند باین حب تربد تخم کرفس انیسون
هر یک ۳ درم نمک هندی دو دانگ غاریقون نیم درم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و بلع
کنند و تقویت معده هر روز بگلقند و رازیانه و اگر متمادی شود بحب ایارج و قرص ورد و غافت و امثال آن تلیین
کنند صفت غافت عصاره غافت و ترنجبین هر یک شش درم طباشیر و ورق گل و سنبل از هر یک دو درم
بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و قرص سازند و یکمثقال با سکنجبین بزوری تناول کنند صفت سکنجبین بزوری

تخم کاسنی و کشوث و رازیانه هر یک سه درم انیسون یکدرم مجموع نیم کوفته کنند و شبانروزی در دو رطل آب
و ربع رطل سرکه بخیسانند پس بجوشانند تا بر رطل آید با رطل قند بقوام آرند حمی النفض تبی بلغمی لازم بود که ماده آن
در عروق متعفن شود علامت آن همچون علامت دایره باشد اما پایان سرما و نافض نباشد و در شبانروزی
شش ساعت اثر کرده و باز اشتداد کند و تشنگی باشد و نبض سریع باشد و قاروره غلیظ و کدر علاج آن هر
روز جلابی از تخم کاسنی و پنج مثقال بیخ رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا جو و نخود آب خورند و بعد از نضج تام
تلیین طبیعت این مطبوخ کنند سنامکی پنج درم تخم کاسنی رازیانه بیخ مثقال گل سرخ بنفشه نیلوفر از هر یک سه
درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد اجاص بیست عدد ترنجبین خیارشنبر هر یک پانزده درم و بعد از
دو زلف قرص بنفشه یا تربد و سقمونیا تحریک کنند یا معجون خیارشنبر در آب گرم حل کنند و بیاشامند باقی
علاج همچون نائبه باشد اما قرص غافث و زرشک مناسب نیفتد حمی ربع دایره تبی سوداوی بود که ماده آن
در خارج عروق متعفن پذیرد و این تب و نوبت او بیست و چهار
ساعت باشد و باشد که دو روز آید و یک روز نه و آنرا ربع معکوس گویند و تب ربع از سوداوی طبیعی یا اخلاط
سوخته حادث شود و این قسم بعد از حمیات عفنه باشد و شاید که ربع بعد از اورام طحال حادث شود
و این بدترین ربعی بود و علامت ربعی آنست ابتدا نافض کند و اکثر اعضا و سرما قوی و چون گرم کند
گرمای آن با فراط نباشد و آنچه از احتراق خون حادث شود علامت آن حمرت و غلظت بول و تشنگی با فراط
و سرما اندک و عرق بسیار بود بعد از حمیات مطبقه و حمیات اورام حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد
علامت آن لین نبض و غلظت بول بود و دوار او در از تر بود و لهیب و اضطراب کمتر بعد از حمیات بلغمی حادث
شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامت آن لهیب و اضطراب و تلخی دهن و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر نبض بود
و دوار او در از تر بود و آنچه از احتراق سودا الطبیعی بود علامت آن سوء حلق و صلابت نبض و کدورت قاروره
بود اما علاج این تب الیا تا چهل روز معالجه این تب مشغول نشوند و غذا زیرباج و زرشک بخورند
یا کبک و تیهو خورند و اشربه سکنجبین بزوری و ساده و گلقند اکتفا نمایند و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا

مثل کرنب

مثل گوشت قدید و بادنجان و ماهی شور و برنج اجتناب کنند و در ابتدا اگر علامات غلبهٔ خون باشد فصد اکحل یا
باسلیق مفید بود و اگر خون غلیظ یا سیاه باشد بسیار بیرون کنند والا تجدید کنند و بعد از حجامت رو به
منضج ماده مشغول شوند و هر روز جلابی از بیخ مهک و تخم کاسنی و گاوزبان و بالنگو و رازیانه و گلقند تناول
کنند و غذا نخوداب و شوربا ماش با شیرهٔ خشکدانه و تدرج فربه خورند و بعد از نضج تام تلیین طبیعت کنند
باین مطبوخ سنا اسفند درم بنفشه چهار درم بالنگو گاوزبان تخم کاسنی رازیانه کشوث اسطوخدوس
بسفایج نیلوفر هلیلهٔ آمله هر یک سه درم مویز طائفی پانزده درم ورق گل چهار درم هلیلهٔ زرد کابلی افتیمون
هر یک هفت درم سنا اسفند درم دسته و اگر تب باشد سه درم تخم آن تمر هندی دو درم عناب ده عدد سپستان سی عدد
ترنجبین مغز خیارشنبر هر یک پانزده درم و بعد از دو سه روز مطبوخ افتیمون یا حب آن یا معجون نجاح یا شاهتره
با بالنگو سنا تناول کنند زیرا که این ماده به یک مسهل زایل نشود اما آنچه از احتراق صفرا باشد جلاب از بیخ مهک و
گاوزبان و تخم کاسنی و اجاص و ترنجبین و نبات تناول کنند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا
اسفند درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی از هر یک چهار درم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم مویز طائفی پانزده درم ترنجبین خیارشنبر
هر یکی ده درم یا سنا اسفند درم بالنگو گاوزبان هر یک چهار درم بجوشانند و صاف کنند و معجون نجاح هفت مثقال در آن
حل کنند و بیاشامند یا این حب تناول کنند پوست هلیلهٔ کابلی بسفایج اسطوخدوس افتیمون ورق گل سرخ هر یک
دو درم نمک هندی کتیرا هر یکی دانگی مصطکی نیم درم کتیرا را به آب حل کنند و ادویهٔ باقی بکوبند و بدان آب بسرشند و حب سازند
و علاج آنچه از احتراق بلغم باشد جلابی از بیخ مهک و رازیانه و تخم کاسنی و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب
با شیرهٔ خشکدانه خورند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند سنا هلیلهٔ کابلی سیاه و افتیمون هر یک هفت درم
تمر هندی دو درم رازیانه تخم کاسنی کشوث افسنتین اسطوخدوس بسفایج هر یک سه درم بالنگو گاوزبان هر یک
چهار درم مویز طائفی چهار درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم و در تب ربع طریق آنست که در روز نوبت
امساک کنند و هیچ نخورند یا خفیف سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال در روز راحت کنند و طبیعت
را محتبس نگذارند و اگر محتبس شود سنا و شکر سرخ و ترنجبین و اجاص و تمر هندی و مویز طائفی ملین و ماء الجبن و سکنجبین

مفید بود و خروس سر با نخود و اندک سقایج پخته و مرق آن تناول کنند و احیاناً مشرودیطوس و تریاق کبیر خورند

و این معجون مفید بود سنبل وج هر یک نیم درم فلفل زنجبیل حلتیت هر یک درمی نانخواه سلیخه هر یک چهار درم

بکوبند و بعسل کف گرفته بسرشند و مثقال تناول کنند و رعایت حال طحال و کبد بقرص زرشک و ماء الاصول و سکنجبین

بزوری کنند و باید دانست که این تب بخطر است و اما خطر است از جذام و مالیخولیا و بهق اسود و جرب

و صرع و تشنج و سکته و فالج تا این تب در زمستان حتی آنچه میگویند تا دوازده سال می باشد حمی ربع لازم تبی

سوداوی بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و با آن ناقص و قشعریره و عرق نباشد و نوبت ربع

اشتداد کند و در باقی زمان فاتر بود علاج او همچون علاج ربع دایره باشد و در فصد ضروری باشد و استعمال

مسخنات و ادویه قوی در و کمتر باید کرد و اعتدال لازم باشد حمی خمس و سدس و سبع تب خمس آن باشد که یک

روز آید و سه روز نیاید و سدس آنست چهار روز نه و سبع آنست که یک روز آید و پنج روز نه و این تب از مواد

غلیظ متولد شود و شبیه بربع بود علاج تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته شده و در روز

نوبت تخم شبت و تخم ترب هر یک سه درم نمک دو درم برگ و بیخ ترب بجوشانند و یک درم نمک و ده درم عسل در آن حل

کنند و بیاشامند و بدان قی کنند و باقی علاج او همچون علاج ربع باشد حمی الیفیالوس تبی باشد که در وی حس

برودتی عظیم کنند در باطن و ملمس گرم و با آن تشنگی و لهیب نباشد و ماده این بلغم زجاجی بود علاج آن هر روز

جلابی با لنکو و رازیانه و تخم کرفس و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش خورند و بعد از

نضج تنقیه کنند با این حب صبر سقوطری تربد سفید هر یک دو درم غاریقون نیم درم مقل دو دانگ بکوبند و با آب رازیانه

بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز قرص گل دو مثقال با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند و باقی

علاج آن همچون علاج حمی بلغمی باشد حمی لیقوریا تبی باشد که در باطن حرارت شدید محسوس شود و ظاهر

حرارتی نباشد بلکه برودت باشد و با آن تشنگی و لهیب و اضطراب عظیم باشد و ماده این تب بلغمی زجاجی

باشد علاج هر روز جلابی از بالنکو و نیلوفر و رازیانه و بیخ مهک گلقند تناول کنند و بعد از نضج تلیین

طبیعت بمطبوخ خیارشنبر کنند یا این مطبوخ سنا مکی ده درم بنفشه چهار درم ورق گل نیم درم تخم کاسنی

لسه درم

سه درم تربد یک درم اسطوخدوس سه درم عناب و آلوکیلی از هر یک ده دانه رازیانه بالنگو کاوزبان هر یک ده درم
شکر سرخ پنج درم و بعد از تنقیه گلقند و انیسون تناول کنند یا رازیانه و تخم و تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم
بجوشانند و با ده درم گلقند بیاشامند والله الشافی هو الله حمیات مرکبه بدانکه حمیات مرکبه و فنون ترکیب
بسیار است چنانچه ترکیب دائره با لازمه و دایره و لازمه با لازمه و بیشتر ترکیب حمیات از صفرا و بلغم باشد
و بسیار باشد که او را قانونی و ترکیبی نباشد و ترکیب بداخل باشد چنانچه تبی باشد و تبی دیگر بر سر آن آید و مبادله
باشد چنانچه تبی عقب تبی آید مشارکت باشد چنانچه باهم آینده و زایل شوند اما آنچه اثر نامی نهاده اند و قانونی تعین
دارد شطر الغب است و غب غیر خالص و ترکیب آن چهار گونه باشد زیرا که یا ترکیب از غب دایره و بلغمی لازمه
باشد یا غب دائره یا محرقه و بلغم دائره یا محرقه و بلغم دائره و علامات او ممزوج باشد از علامات صفرا و بلغم و در این
حمیات اعتقاد بر دور و نوبت نباید کرد بلکه استدلال با عراض و علامات کنند و فرق در میان شطر الغب
و غب غیر خالص آنست که در شطر الغب صفرا و بلغم ممزوج و مختلط نباشد و نوبت آن مستقل نبود چنانچه فرق
دیگر میان نوبت هر یک توان کرد در روز نوبت صفرا نبض سریع باشد و قلق و اضطراب و تا تقی و قشعریره
اندک و در روز نوبت بلغم سرما باشد و حرارت و تشنگی کمتر بود و در غب غیر خالص صفرا و بلغم ممزوج باشد و متحد
فرق میان نوبت هر یک نتوان کرد و این تب عسر البرء باشد و از معالجه او ملول نباید شد و مسهلات قویه
نباید داد زیرا که صفرا رقیق زود مستفرغ شود و بلغم غلیظ بماند پس درین تبها اگر علامات صفرا غالب باشد
هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و نیلوفر هر یک سه درم اجاص ده عدد نبات ده درم تناول کنند
و غذا جو با آب نخود خورند و بعد از نضج ماء الطبوخ منضج کنند ستا سیلیه زرد و کابلی هر یک پنج درم
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی و رازیانه بیخ مهک هر یک سه درم اسطوخدوس بسفایج هر یک چهار درم مویز
منقی ده درم اجاص و آلوکیلی و عناب از هر یک ده عدد خیار شنبر پانزده درم ترنجبین ده درم و بعد از
دو روز تا یک ماه ده با این بنفشه کنند بنفشه بنفشه و ده درم سیلیه زرد تربد از هر یک سه درم رب السوس
پنج درم سقمونیا مشوی نیم دانگ مجموعه کوفته با آب سرد سرشته و یا جلابی از نبات تناول کنند واگر علامات

بلغم غالب بود هر روز جلابی از پنج مهکها ازیانه و گلقند تناول کنند و غذا جو و نخود خورند پس اگر اخلاط محدب
مایل
کنند بود و علامات آن ثقل سر شیف می بود علاج آن مدرات مثل انیسون و تخم کرفس و نانخواه یا جلابی فتم
کنند و اگر متغیر کند مایل شود و علامات آن ثقل معده و قی و غثیان بود پس مسهلات بلغم بلین طبعیت کنند
و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و ساده با گلقند تناول کنند و قرص ورد نیز نافع بود نسخه ورق گل ده درم سنبل
پنج مهکها هر یک پنج درم تخم خیارین و کاسنی هر یک چهار درم بکوبند و با آب رازیانه سرشند و یکمثقال با سکنجبین
تناول کنند و اگر متمادی شود بقرص غافث تحریک کنند و معالجاتی که در دایره بلغمی ذکر رفت بکار دارند حمی مختلطه
چنان باشد که او را دوری و نوبتی معین نباشد و علامت آن مختلفه باشد و در بیشترها الترام آنست که بتخمین و
حدس معرفت ترکیب خلط و غلبه یکی بر دیگری و تعفن آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند و علاج آن چنان
کنند که گاهی استفراغ ماده کنند بمسهلات لینه و خفیفه و گاهی به تسکین و تقویت مشغول شوند و تبی است که ماده آن خطرات
بسیار شوند و حشرات زیر زمین مثل عقرب و مار و موش بر روی زمین آیند علامات آن تب کرب و تواتر نفس
و تشنگی و خشکی دهن و قی و سقوط اشتها و غثیان و وجع معده و عظم طحال و غشی و عرق و براز منتن بود علاج
آن فصد کنند و هر روز شربتی از تمر هندی با سکنجبین و گلاب با آب سرد تشرب کنند و شراب غوره
و نبات و ترشک و ریباس و صندل و حماض مفید بود و غذا از ترشک و سماق و انار و فروج خورند و تنقل
به حموضات و محللات کنند و اگر رطوبات بدن بسیار بود تسکین و تبرید مفید بود و تلیین طبعیت کنند
و استفراغ اخلاطی که در بدن بود اما تسکین بهر حال بهتر از تحریک بود و مشمومات و بخورات استعمال کنند
چنانچه در تدبیر فصول گفته شد حمی حصبه و جدری بدانکه ماده آن آبله خون است و به سبب غلیان او حادث شود
و بهترین آبله آنست که سفید رنگ باشد و انبوه نباشد و بدترین آنست که سیاه و سبز و انبوه باشد و علامات
ظهور جدری درد پشت و خاریدن بینی و نخس اعضا و حمرت عین و اضطراب و تشنگی و درد سینه و حلق و
ضیق نفس بود و ماده حصبه صفرا باشد و او کوچکتر از جدری بود و اثر انبوه نباشد بلکه با پوست راست
بود و اسلم او آنست که سرخ بود و آنچه بنفش سر باشد بغایت بد بود و علامات او قریب بعلامات جدری بود

علاج

بنفش از بیرون آمدن عصبه و آبله اگر سن متقاضی باشد فصد کنند اما چون ابتدای بروز باشد نشاید تحریک و
تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر با تخفریک تناول کنند و غذا جو با عدس و عناب خورند
و خود را گرم دارند و سرد نخورند مستقر کرده در فراش بر تیرند تا تمام بیرون آید بعد از آن خود را گرم داشتن
احتیاج نباشد ملکی استنشاق جهت ترویح اولی باشد و اگر دیر بیرون آید انجیر و مویز طایفی و عدس بجوشانند
و بیاشامند و خود را گرم دارند و بچوب انار و انجیر زده دود کنند و آبله چون تمام بیرون آید گاورس فراش
بر بریزند یا گل خیری که بیه و زند و گاورس در آن کنند و بر روی بخسبند و بچوب گز دود کنند یا چوب گز بجوشانند
و با گلاب بیامیزند و بر اعضای ریزند یا ورق گل سحق کنند و بر اعضا مالند و عصاره شحم رمان و کشنیز تر و
سماق در چشم چکانند و در عین السبر السقر قطر کنند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر لسقب با شراب صندل
بخورند و اگر سرفه آید شراب خشخاش و سفته خورند و در عصبه قطعا طبیعت را تحریک نباید کرد و در تلیین طبع غذا
نعیر یا مغز بادام و جاورس بریان کرده یا خشخاش بریان کرده تناول کنند و قرص کافور با شراب سیب
استعمال کنند یا شراب بیه و اگر بیوستی بر طبیعت غالب شود شراب بنفشه و نیلوفر با نگرم حلکرده بیاشامند
السبتان و بنفشه در حب آب اندازند و بیش از این تصرف نکنند و تبرید و تلطیف سعی نمایند و اگر سرفه نباشد
شراب ریباس و غوره و لیمون و بترابکا زربان مفید افتد والله اعلم تدبیر ناقه چون نقاهت حالتی است
میان صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر صحت و تدبیر مرض پس باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال و
اعراض که او را حادث شوند متفحص باشند پس اگر در نبض او سرعت و در قاروره غلظت و ثقل و صداع و
ثقل سر و ضیق نفس و قلت اشتها بود دلالت بر آن کنند و یقینی از مواد باقی است باید که تدبیر و معالجاتی
که ناقه از و منکسر نباید مشغول باشند و به ملینات غیر قویه و نقوعات تلیین کنند قرص طباشیر نرم با سکنجبین
مفید بود و چون چهار روز از زوال تب بگذرد فروج بدهند و به تدریج عادت بر آن کنند چون دو سه روز
از این بگذرد دو مرو را که متناسب مزاج بود یا گوشتهای سبک تناول کنند و از امتلاء و جوع و تناول
مسخنات احتراز نمایند و چون قوت بگیرند استحمام متناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محافظت [illegible]

تا از هوا اثر بدو نرسد و در مسلخ قرار گیرند تا اثر بخار حمام زائل شود و بتدریج و تأنی بمسکن روند و از عوارض نفسانی

و بدنی مانند فرح و خشم و عقب مفرط احتراز کنند و اگر کما ینبغی نباشد و طبیعت نرم بود و معلوم شود که غذا بسیار

میخورند تقلیل غذا کنند و تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و غذا از زیرباج و انار دانه خورند و گوارش مصطکی

تناول کنند تا بدن را قوت حاصل شود و جماع نکنند و چون قوت گیرند هر ماهی زیان ندارد و بتدریج در غذای لطیف

تصرف کنند والشافی هو الله **مقاله چهارم** در امراض که ظاهر بدن را حادث شود مشتمل بر هفت باب **باب**

اول در اورام ورم انتفاخی و غلظی باشد که بسبب انصباب ماده در اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط باشد

یا مائیه یا ریحی **اورام [illegible]** فلغمونی گویند و آنچه صفرا بود حمره و آنچه مرکب از صفرا و خون حمرت فلغمونی یا

فلغمونی حمرت گویند و آنرا که غالب باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی اگر مخالط عضو باشد رخو گویند و اگر متحجر بود

سلعه ورم سوداوی و اگر داخل عضو باشد و مولم بود سرطان گویند و اگر مولم نباشد خنازیر و اگر خارج عضو بود

اگر ظاهر بود صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد غدد و دوا آنچه از مائیه باشد اگر عام بود استسقا زقی و اگر خاص

بود قیله مائی و آنچه از ریحی بود اگر مخالط عضو بود و لین باشد تهیج گویند و اگر مجتمع و صلب باشد نفخه گویند و بیان

هر یک گفته می شود ان شاء الله تعالی **فلغمونی** از ماده دم حادث شود علامت آن تمدد و ضربان و انتفاخ

و تب و تشنگی بود و رنگ ورم سرخ بود یا بکبودت مایل **علاج** آن در ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب بود چنانچه

اگر ورم در اعالی بدن باشد قیفال گشایند و اگر در اسافل بود باسلیق و شراب بنفشه و عناب تناول کنند

یا آب انارین و نبات با شیره تخم کدو و سکنجبین و غذا آب جو خورند و شوربا با مغز بادام و تلیین طبیعت

بمطبوخ فواکه بالقوه آن کنند و اگر ورم نه در مغابن بود یعنی مفر غدا اعضا رئیسه مثل پس گوش و زیر بغل و

بن ران و در ابتدا بود که ماده هنوز تمام نریخته باشد استعمال مبردات و رادعات کنند مثل صندل و گلاب و فوفل

و اقاقیا و گل ارمنی و مامیثا و آب گشنیز و کاهو و بستان افروز و در استعمال رادعات نیز مبالغه نباید و بعد

از سه چهار روز که مواد بریزد محللات مثل بابونه و خطمی و روباه تربک و حلبه و اکلیل الملک با رادعات بیامیزند

و چون ماده ریخته باشد محللات فقط استعمال کنند و اگر ماده جمع می شود محللات با منضجات مثل بزرک و

وارزن

مرزنگوش وحلبه وانجیر وشبت استعمال کنند وعلامات جمع شدن اشتداد وجع باشد وچون نضج یابد منفجر گردانند
بادویه یا بآهن وعلامات نضج سکون وجع باشد وچون دست برو نهند فرو رود وبعد از آن منفجر گردد وماده
تا مستفرغ بود مرهمهای مدمله استعمال کنند اما اگر ورم در مغابن اعضاء رئیسه حادث شود یا ورم بسبب قرحه
وسقطه باشد بعد از فصد وتنقیه مرخیات مثل موم روغن یا محللات استعمال کنند وقطعاً استعمال
مبردات ورادعات نکنند وصنفی از فلغمونی است که آنرا شقاقلوس گویند واو آنست که ورم منحط
شود وتحلیلات رود ونه جمع شود واگر از آن فساد عضو باشد وعضو را بمیراند علاج آن قطع عضو باشد
تا دیگر اعضاء سالم مانند واگر فساد تمام نباشد حجامت کنند ونشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ
شود بعد از آن کرسنه بگلاب طلا کنند حمره ورمی باشد که ماده آن صفرا بود وعلامت او آنست که مایل
بسطح جلد باشد ولون او سرخ وروشن وبراق بود چون دست برو نهند سرخی برود وچون
بردارند معاودت کند وبا آن تب وتشنگی وحرقت والتهاب باشد وعلاج او همچون علاج فلغمونی
باشد لیکن در تبرید بیشتر باید کرد ودر فلغمونی تخفیف بیشتر ورم رخو او را اودیما نیز گویند ورمی
بلغمی حادث شود وآن ورم سفید باشد وبا آن الم وحرارت نباشد وچون انگشت برو نهند فرو رود ودر زمانی
نشانش غایب ماند علاج آن هر روز جلابی از بیخ معکوس رازیانه وگلنگبین تناول کنند وغذا نخود آب
بالشیره خشکدانه خورند وبعد از نضج ملین طبیعت کنند بحب ایارج ومعجون خیارشنبر ومسهلات بلغم وبوره
ونمک وزیت وسرکه بر ورم طلا کنند وسعد وزعفران ومازو نیز مفید بود سقیروس ورمی غلیظ بود که آنرا
الم نباشد واز عضو خارج باشد ومقدار آن تا البطیخ میباشد علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایارج
ایارج لوغاذیا واستعمال مرهم داخلیون واگر تحلیلات نرود بشکافند یا ادویه مقرح مثل فلافیون دوکله در یک
نهند چون منفجر شود که غلاف اوست بقیاره بیرون آید ومرهمهای مدمله بکار دارند سرطان ورمی
سوداوی بود علامت او آنست که اول کوچک بود هر روز که بزرگتر بود صلب باشد اندک اندک حرارتی
در لمس آن محسوس شود ودر وی عروق سبز وسرخ مثل دست وپای سرطان ظاهر شود علاج آن در ابتدا

فصد کنند و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و این حب نیز مفید بود افتیمون یکدرم اسطوخدوس یکدرم
و نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک درمی نمک نفطی دانگی غاریقون نیم درم مجموعه کوفته با آب کرفس سرشته و حب سازند
و در اول حدوث این ورم را حادث شود استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل خیری یا بابونه یا
مغسول و مرهم داخلیون و اگر ورم صلب باشد و ادویه در آن اثر نکند طمع از آن قطع کنند منفجر شود توتیای شسته
گل مختوم گل ارمنی ورق گل عصا و ریکوبند و با روغن گل بر آن نهند یا سرطان نهری بگیرند و بشکافند و بنهند
یا سرطان بسوزانند و با روغن گل استعمال کنند و اگر ... رقیق زردی را حادث شود و در او در ازمنه سعی نمایند
ورمی بود مشابه سلعه اما او با گوشت آمیخته باشد شکافتن او متعذر باشد و صلبتر از سلعه بود و بیشتر در گردن و بن ران
واقع شود علاج تنقیه بدن از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیه غلیظ و ادویه محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون
یا آرد جو و ترمس یا بول کودکان یا آرد باقلا و آرد جو از هر یک سه درم ابرسا و زفت و شیح و بسبایه از هر یک
ده درم ضماد سازند و اگر تحلیل نرود بشکافند بعد از آن ادویه ملحمه بکار دارند ضماد اشنه کرسنه از هر یک هفت درم
قاء الحمار ورق غار زراوند هر یک نیم درم علک البطم چهار درم بکوبند و با بول کودک استعمال نمایند پیه خوک
را تنها ضماد کنند و نوعی از خنازیر هست که پوست تنک ظاهر نباشد و این بدترین خنازیر است علاج آن قطع
باشد همان باید که احتیاج کنند و شرائین منقطع نشود و بعد از قطع اگر بقیتی بماند قلقیون استعمال کنند و بعد از آن
ادویه ملحمه بکار برند ورم صلب آنرا اسقیروس خوانند از ماده سودا یا بلغمی غلیظ حادث شود یا از ورمی حار که استعمال
مبردات با فراط کرده باشند و ماده متحجر شده باشد علامات آن صلابت و عدم وجع باشد و لون همچون لون
بدن باشد اما آنچه از ماده بول بود لون زرد اسیر باشد علاج آن تنقیه بدن باشد از سودا و بلغم و استعمال
ادویه محلله مثل پیه مرغ و بط و خروس و روباه و مغز ساق گاو و مقل و اشنه و روغن بابونه و خیری
بزرک مرزنگوش خطمی هر یک ده درم حلبه پنج درم انجیر بیست عدد بکوبند و بنهند مقل اشق جاوشیر پیه شیر
روباه بکوبند و استعمال کنند غده آنرا شدد گویند و فرق میان سلعه و او آنست که میان عضو باشد و آنرا
غلافی نباشد علاج آن تنقیه بدن از بلغم و سودا و مرهم داخلیون استعمال کنند و بعضی آنرا بگویند که قطع

وبول نشتر

السرطان

سبز بر آن نهند و اگر کوچک باشد بشکافند تا آنچه در وی باشد بیرون آید پس سبز بر آن بندند و اگر در گوش
باشد آنرا فوجسیلا گویند و آنرا آنجا کستر حلزون و پیه و نمک طلا کنند **طاعون** ورمی بود که در اعضاء غددی مثل خصیه
و ثدی و الغل و بن ران واقع شود و حدوث آن از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ را متغیر گردانیده باشد
که از آن سیاه شود ورم منتشر شود و علامت آن قی و غثیان و غشی و خفقان بود و هرچه رنگ آن سیاه و سبز باشد
قتال باشد و درین ورم فصد نکنند و تقویت قلب بتلک شراب حماض و لیمون و صندل و سیب و انار ضروری بود
اندک سرکه و عدس خورند و در حوالی خود برف و یخ و برگ بید و بنفشه و گل بستان افروز نهند و در موضع بارده ساکن
شوند و صندل و گلاب و کافور بویند و بر سینه طلا کنند و بر ورم هیچ طلا نکنند اما اگر آن موضع را حجامت کنند و ماده
آن جذب کنند و بعد از آن با یکرم نشو نه متناسب بود **نفخه** ورمی ریحی بود و علامت او آنست که همچون مشکی پر باد
بود چون انگشت بر و نهند فرو رود و در زمان بحال اول رود و محسوس گردد که در رو وی ده نیست و اگر بزرگ باشد چون
دست بر وی زنند آواز کند **علاج** آن جلابی از کاسنی و سداب و رازیانه یا گلقند و یا جات تناول کنند و غذا نخود
آب با شیره خشکدانه خورند و توابل در آن کنند و محجمه بر موضع نهند بی شرط و روغن بابونه و سداب بر آن مالند
یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک ده درم بجوشانند و صافی کنند و روغن بر سر آن کنند و می جوشانند تا روغن
بماند استعمال کنند **دبیله و علاج** دبیله ورمی بزرگ بود و لون او همچون لون بدن باشد و صلب بود در آن وجع باشد
در رو مواد خبیثه غریبه جمع شده باشد و خراج آنست که در روده جمع شده باشد از اورام و با آن حرقت و حرارت
باشد **علاج** آن تلین طبیعت کنند بمطبوخ استفراغ خلطی که غالب باشد و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و
بعد از نضج منفجر گردانند و مواد ردیه بیرون کنند و بعد از مرهمهای ملحمه بکار دارند و گویند اگر بیخ نرگس با عسل
طلا کنند یا داخلیون بلعاب خردل منفجر گردد **باب دوم در بثور** بثرهای همچون ورم بود بعضی دموی بود همچون
ماشرا و دمل و بعضی صفراوی همچون نمله و حمره و بلغمی همچون شری البلغمی و سوداوی همچون حصف و ثولول **دمل** بثره
بزرگ بود و ماده آن دموی باشد که با آن رطوبتی فاسد آمیخته باشد و از ردائت هضم و کثرت تناول گوشت
این بثره متولد شود و بدترین او آنست که در عمق باشد **علاج** آن فصد کنند و تنقیه بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله

و در بلغمی تلیین اکتفا نمایند و فصد نکنند و بدن را با بکرم و سبوس و سرکه و گلاب بشویند و از گوشت و شیرینی
احتراز نمایند و علاج او همچون علاج اورام کنند **شری** بثوری باشد پهن که مایل بحمرت بود و حکاک و مکرب باشد
و نفقتاً حادث شود و سبب آن بخاری بود که از دم مراری یا بلغم بورقی برخیزد آنچه دموی باشد سیر دخترو گرمتر باشد
و روز اشتداد کند و آنچه بلغمی باشد در شب اشتداد کند و در شب حادث شود و با این خارش نیز رک باشد **علاج**
دموی فصد باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله زرد و در بلغمی تلیین اکتفا نمایند و فصد
نکنند و بدن را با بکرم و سبوس و سرکه و گلاب بشویند **بنات اللیل** بثوری چند مثل خردل باشد خرد که در شب
حادث شود و با آن خارش عظیم باشد **علاج** آن فصد کنند و بحمام روند و اندام بسبوس و تخم خربوزه بشویند و اگر احتیاج
باشد تلیین کنند **جاورسیه و نمله** بثوری چند صفراوی بود بتدریج پهن شود و یکدیگر متصل گردد و مایل باشد بصفرت
و جاورسیه بثوری باشد شبیه بجاورس و اصل آن سرخ و سر آن سفید و با آن خارش و سوزش عظیم بود **علاج** آن
هر روز تنقیه کنند از صفرا و با آب برگ حضض و عدس و اقاقیا و صندل با آب کاسنی با روغن یا آب برگ طلا کنند و اگر
متقرح گردد و متمادی شود قرص اندرخون طلا کنند **صفت آن** مازو و کندر و شب یمانی و مر هر یک ۳ درم قلقدیس
درمی زراوند ده درم بکوبند و بشراب بسرشند و قرص سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج بگلاب بسایند و
طلا کنند **صفت مرهم سفیده** مازو سفید مرداسنگ زردچوبه گلنار زراوند طویل قنبیل بکوبند و با موم روغن
بیامیزند و استعمال کنند **جمره** بثوری چند پهن باشد که بغایت سرخ بود و با او سوزش و الم عظیم بود و ماده آن
صفرا و محجمه بر موضع نهند با شرط عمیق تا مواد مستفرغ شود و باقی علاج او همچون علاج نمله باشد **نار فارسی**
بثره چند باشد که حادث شود و زود خشک گردد و با آن حکه و حرقت باشد و در اندرون آن آبی تنک باشد
و در ابتدا ظهور آن خطهای سرخ و طاوس مانند زبانه آتش باشد **علاج** آن حضض و کافور با لعاب بنکو ضماد
سازند و مازو و فوفل سبز با سرکه مفید بود و از حلوا و گوشت احتراز نمایند **نفاطات** آبله چند باشد که در اندرون
او خون و آبی تنک باشد و آن از غلیان دم حادث شود **علاج** آن فصد کنند و تصفیه بدن و دم را تسکین کنند
شراب عناب و نیلوفر و اغذیه مثل عدس و سرکه و تمر هندی و انار خورند نقطه را منفتح گردانند تا آنچه درو باشد

زرداب آید

بیرون آید و مرهم اسفیداج و مرداسنگ بنهند و اگر خشک شود مرهم قلقطار را استعمال کنند عرق مدنی بثره باشد
که حادث شود و شکافته گردد و از آن چیزی همچو رگی بیرون آید و گاه باشد که با او احساس حرکتی همچون حرکت کرم
کنند و بعضی گویند که آن خود کرم باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بکشند بگسلد و آن بغایت بد باشد و بیشتر در ساق
و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه و خراسان و مصر بسیار باشد و سبب آن فضلاتی باشد که در عروق جمع شود
و بواسطه حرارت منعقد گردد و طبیعت آنرا بدین طریق دفع کند علاج فصد باسلیق کنند یا صافن و تنقیه بدن بمطبوخ
افتیمون و حب شوقا یا کنند و بعد از تنقیه تناول کنند اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا آنرا بصندل و کافور
و ابر طلا کنند و چون بیرون آید قطعه سرب بر بندند و هر چند دراز می شود بر آن سرب می پیچند و احتیاط کنند که تا قطع نشود
و در آن زمان با مرهم و روغن نرگس و بنفشه و لعاب بکو طلا کنند تا باسانی بیرون آید و خاکستر نی سه درم و
مرداسنگ پنج درم با موم و روغن بیامیزند و بمالند و اگر بگسلد بشکافند و آنچه باقی باشد بیرون آورند و بعد از آن
مرهم بکار برند سعفه قرحه باشد که در روی و سر حادث شود و در ابتدا از بثرات متفرقه باشند و متقرح باشند
و خشک ریشه شود و اگر صبیان را واقع شود و آنچه از وصید پیدا آید آنرا شیرینج گویند علاج اول سن و مزاج مقتضی باشد
فصد قیفال و عرق یافوخ مناسب بود و الا حجامت کنند از پس سر و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله سیاه کنند
و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و بادام تلخ و زردچوبه از هر یک بیست درم بکوبند و پنج درم مقل در خل و
خمر حل کنند و همه با هم بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت با آب کاسنی و روغن گل بسایند و طلا کنند
یا راوند طویل و گلنار و رازیانج و اقاقیا بکوبند و با خل و خمر و روغن گل طلا کنند و عروق و پوست انار و مرداسنگ
و اقاقیا نیز مفید بود و آنچه خشک باشد بدان آن همچون پوستی سفید باشد و از ماده سودا بود در روغن بنفشه گرده
انشیر زنان در ریتی کنند و آنرا بروغن گرده و اسفاناخ بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد یا فره ستره بخراشند و
طلی بر آن نهند و صبر و مرداسنگ با روغن گل و سرکه بسایند و طلا کنند و یا قلقدیون با سرکه طلا کنند و نوعی
از سعفه است که آنرا شهدی گویند و در آن سوراخها باشد که در آن چیزی همچون شهد ظاهر شود علاج
آن تنقیه بدن کنند و بر آن روغن عسل طلا کنند و نوعی دیگر هست که از آن رطوبتی چون عسل اکوشت آید علاج

انست که محجمه بر و نهند تا آنچه در و باشد بیرون آید و گل ارمنی و مرداسنگ و روغن گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر هست
که بغایت سرخ باشد بحدیکه بسیاهی زند کاغذ سوخته و سیر سوخته و انزروت از هر یک سه درم کبریت
یکدرم بکوبند با خل و خمر طلا کنند و سعفه که در موی حادث شود گل ارمنی و کافور و زعفران با گلاب و خل و
خمر طلا کنند نوع بثره صغیر هست که بغایت صلب باشد و سبب حدوث آن غلیظ بود از بلغم یا سودا
و علاج آن تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و لشنک بزر با سرکه طلا کنند یا شیر انجیر خام یا فنجنکشت
یا سرکه و آنرا با آهن قطع بکنند و اگر خواهند قطع کنند و دیگر بر دیگ نهند اشنان سبز و زهره گاو و زنجار و تخم حنظل
و نوشادر و اینک آب بزوده بسایند و آب اشنان طلا کنند و نوعی دیگر هست که آنرا عدسی گویند و رنگ او سرخ
باشد و اکثر در روی و بینی ظاهر شود و آنرا بورق و مورد و آب کندر و شونیز طلا کنند یا صمغ بطم و صمغ الو و کندر و
کبریت و بوره با سرکه طلا کنند نوع بثره باشد که متقرح شود و خشک ریشه گردد و از آن صدید آید علاج تنقیه بدن
کنند و آنرا بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و با مقل و زراوند و زنجار و خردل و مویزج و زرانیج مساوی بکوبند و بعسل و
زیت و سرکه طلا کنند نوع بثره باشد که در اعضای ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه باشد یا سرخ تیره
و بر روی پوستی همچون فلوس ماهی باشد علاج در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظ بکنند
و آنرا بهلیله زرد و صمغ الو و سرکه و روغن گل طلا کنند یا علک البطم و صمغ الو و کبریت با روغن زیت و شمع مرهم سازند
و بمالند و با پیه مرغ و پیه بط یا روغن بنفشه بمالند و با مورد و عفص با سرکه طلا کنند در ابتدای حرکت بدان
صابون بمالند و روغن گندم مفید بود و چون مزمن شود قردمانا و مویزج هر یک ده درم ابرسا کبریت زرد
پنجدرم نخود و لشنک زر هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و اطعمه غلیظ احتراز نمایند
نوع پهن باشد که از اخلاط محرقه حادث شود و اکثر در روی باشد علاج آن تنقیه بدن کنند و از اشیاء
حاده حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا با آهن بخراشند تا از آن خون بیرون آید پس مرهم ملحم نهند
نوع بثر آکله بود که با او حکه و سوزش باشد و آن از سودا و بلغم شور و اخلاط محرقه حادث شود و بعضی خشک
بود امتداد نیابد و بعضی تر باشد از آن صدید آید علاج فصد کنند و هر روز جلابی از عناب و سپستان و بنفشه دهند

اسفناج وبنج مهک و نبات و غدا شوربا ماش و نخود و مغز بادام خورند و بعد از نضج تام مطبوخ هلیلها با سبر و ترید
بیاشامند یا این مطبوخ ... سنا هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز طایفی ده درم شاهتره هفت
نیلوفر هر یک سه درم افسنتین یکدرم آلو سیاه و کیلی هر یک بیست عدد سپستان سی عدد بجوشانند و وقت
فرو گرفتن باشد افتیمون هفت درم در خرقه کتان بسته دران اندازند تا بجوشد پس صاف کنند و بیست درم
خیار شنبر و ترنجبین پانزده درم بر سر آن کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد و ماء الجبن با افتیمون
درین را مفید بود ... هلیله زرد و سیاه و کابلی و تخم شاهتره صبر سقوطری هر یک درمی سقمونیا بریان کرده
نیم دانگ مقل دانگی بکوبند و با آب شاهتره حب سازند و بادویه محققه طلا کنند ... کبریت زرد پنج درم مویزج قردمانا
هر یکدو درم بکوبند و با سرکه طلا کنند ... زیبق مقتول خرزهره قسط اقلیمیا نقده کندش متساوی بکوبند و با روغن
گل و سرکه طلا کنند و بوره و لک مغسول کبریت کندش خرزهره قسط حنا زراوند مدحرج سایده بکوبند و با روغن گل و ماست
و سرکه طلا کنند و در حمام بعد از آن صندل و گلاب بمالند و اگر جرب خشک بود هر روز استحمام کنند و بدهن بر روغن
بنفشه و کدو کنند و با دام تلخ و مرداسنگ هر یک سه درم کنجد پنجدرم بکوبند و با روغن گل و خل و خمر طلا
طلا کنند ... بسبب بخارات حاده و اخلاط مراری لذاعه حادث شود ... فصد کنند و نقوع فواکه با
ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کدو در اعضا مالند و هر روز شربتی از تمر هندی یا آب انار
ترش و نبات یا سکنجبین و عرق گل یا آب سرد خورند و تلیین بدن بمطبوخ فواکه یا نقوع آن مناسب
بود و از ریاضت و تعب و آفتاب احتراز نمایند و مورد و سیب بمالی بجوشانند و موضع را بدان بشویند
صندل و ورق سوسن و مرداسنگ بکوبند و در آب بمالند یا مرداسنگ با گلاب و کافور بسایند و یا ورق گل و
نوشادر سفید و سعد و سنبل بسایند و یا توتیای کرمانی چهار درم قرنفل یک درم بکوبند و بگلاب سرشته
و قرص سازند و در وقت حاجت دران بمالند و کشکو نقوع زردالو و اگر رایحه مغابن و انگشتان پای
بسبب قرحی متغیر شود فصد باسلیق و مطبوخ هلیله تنقیه کنند و از اطعمه حریفه و شیرین احتراز نمایند
و در آب سرد نشینند و اگر وقت ... [illegible]

و پوست انار مساوی بکوبند و بر افشانند و بگلاب بشویند و شب یمانی بکوبند و بر آن افشانند یا مرهم زنجار به
مالند و اگر آن خون نشک شود تنقیه بدن بقرص بنفشه کنند و ورق گل و مرداسنگ و حوزه سوخته با آب مورد طلا کنند
و اگر بسبب اخلاط باشد استعمال طبیعت کنند و اگر بخارات باشد که تحت جلد متعفن شود علامت آن تعفن
رایحه بدن باشد و درین نوع استحمام بآب دریا و آب شور مفید بود و بول کودکان در اندام مالیدن مفید
بود و مغز بادام و خشخاش بکوبند و با سرکه بمالند و مشایخ را بواسطه ضعف هضم تولد بلغم مالحه حادث شود
علاج آن مداومت استحمام و تدهین باشد باب نهم در جراحات و قروح جراحات تفرق اتصال بود که در لحم حادث
شود علاج او آنست که آنرا از موی و روغن و امثال آن نگاهدارند تا چیزی دران نیفتد که مانع التیام باشد
و آنرا به بندند که یکدیگر متصل گردد و اگر متصل نشود بباید دوخت و اگر جراحات غایر باشند ذرورات مجففه
مجففه استعمال کنند مثل کندر و صبر و انزروت و زراوند و ایرسا و توتیا اگر در آن حشو ریم و خون بسیار باشد
این ادویه بعسل بسرشند و استعمال کنند ذرور جراحت کندر انزروت ایرسا از هر یکی ده درم مرداسنگ سه
درم بکوبند و با موم روغن زیت مرهم سازند ذرور خون سیاوشان انزروت زعفران مساوی بکوبند
و در آن ریزند و جراحت مرکب آنست که با او ورم و کسر و قطع عرق و عصب و الم و امثال آن باشد علاج
آن فصد باسلیق باشد و تناول شربتی از تمر هندی یا آب انارین یا الفواکه و اگر با کسر استخوان بود
ضماد جبر استعمال کنند و اگر با ورم باشد حوالی آن با آب کشنیز و روباه تربک و سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد
شده باشد مرهم زنجار بر آن نهند جراحت عصب جراحتی که بر عصب واقع شود و اگر بطول باشد اسلم بود علاج
او آنست که از هوای سرد نگاهدارند و آنرا بروغن زیت بمالند و به بندند تا دو سه روز بگذرد و از حدوث
ورم ایمن شوند و بعد آن فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و بنهند و اگر متورم شده باشد قلقدیس یکدرم
زاج نیم درم توبال مس ده درم قرفه نیم درم قشور کندر نیم درم زفت خشک سی درم با یک رطل سرکه سحق کنند و شمع سی
درم شمع با آن ضم کنند و در دیگ سنگین مرهم سازند و استعمال کنند و ادویه بارده قطعاً بکار نبرند و اگر جراحت
موجب تشنج شود عصب را قطع کنند تا بدماغ متأذی نشود و بروغن داغ کنند و قیروطی را بروغن بنفشه و

دبه مرغ و مغز ساق گاو بمالند و اگر بر سر جراحتی واقعه شود و بنواحی غشاء دماغ رسد علاج او آنست که صوف
بازیت بیالایند و برآن نهند و سه روز بگذارند تا از ورم ایمن شود بعد از آن ذرورات استعمال کنند جراحت شریان
جراحتی که بر شریان و وریدی واقعه شود علاج آن آنست که خرقه بگلاب و سرکه بیالایند و در جراحت کنند و اطراف
جراحت ببرودات قویه طلا کنند و مازو بسوزانند و بخل خمر آتش آنرا افشانند و بسایند و بر سر آن افشانند یا بر سنگی
که آنرا حبص گویند و غبار رحاء آسیا با سفیده بیضه بیامیزند و پشم خرگوش بدان آلوده کنند و بر آن نهند و ببندند
قروح بسبب جراحت منفخه حادث شود و چیزی که از قروح آید اگر سنگ بود آنرا صدید گویند اگر غلیظ بود آنرا
وسخ گویند علاج او آنست که اگر وسخ و قیح بسیار بود تلیین طبیعت کنند بحسب خلط و قوت و حاجت و از کثرت
غذا و اطعمه مرطبه احتراز کنند و ادویه مجلیه و منقیه مثل مردارسنگ و زردچوبه و ورق مهک و پوست انار و کلنار
امرینه و مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعضاء صلب باشد ذروری از صبر و مر سازند و خون سیاوشان
استعمال کنند و مرهم مردارسنج بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ بود فتیله مرهم بدو رسانند ناسور قرحه باشد که
کهنه شود و اندمال نپذیرد و آنرا غوری باشد و قعر آن فراخ بود و گوشت آن سفید و سخت باشد
و دائما رطوبات از آن روان باشند علاج او آنست که پنبه کهنه بشراب تر کنند و بدرو را صبر بیالایند
و در آن کنند یا بگلاب و خاکستر زر بشویند و اگر مفید نبود بشکافند و گوشتهای ردی را زایل کنند یا باهن یا
بداروهای اکال یا داغ کنند باب چهارم در کسر و خلع و حرق و غیره کسر تفرق اتصال بود که عظم را حادث شود
علاج او فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و ببندند و چون سه روز بگذرد و ورم نباشد مغاث و مورد و گل ارمنی
و اقاقیا بدان طلا کنند و اغذیه ترجیه مثل هریسه و پایچه و تخم مرغ خورند و اگر باکسر ورم بود صندل و آب کاسنی و
آب گشنیز طلا کنند و ببندند و اگر از آن خون آید کندر و مر و خون سیاوشان بکوبند و بر آن افشانند و اگر استخوان
پاره شده باشد از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل بگوشت باشد بجای نهند و ببندند و معالجات
جراحات بکار آرند خلع آنست که مفصل از جای بیرون آید و علامت او آنست که مفصل از هیات
خود بگردد و حرکتی که او را میسر بود نتواند کرد علاج که مفصل را برفق باز بجای خود برند و بعد از تسکین وجع

دازاله ورم کنند فی که مفصل از جای خود برود و بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی تواند کرد
درد المی که عارض عظیم شود لی الکه تفرق اتصال حادث شود علاج همه آنست که عضو را برفق بمالند و اگر از جای
رفته باشد باز بجای خود نهند و مورد و مغاث و خطمی سحق کنند و با زرده تخم مرغ طلا کنند و با ورق کرم و مورد و سرکه
و بید و گل سرخ و خطمی و گل ارمنی و ماش و صندل و اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن ورمی باشد فصد کنند و ماش و
مغاث و گلنار و اقاقیا و فوفل با سفیده تخم مرغ طلا کنند ضربه و سقطه اگر با آن [illegible] تفرق اتصال نباشد مکثر
و مغاث و صبر و امثال آن طلا کنند و اگر ورمی باشد فصد کنند و شیر رم یا کرم بخورند و ماز و ماش و الطین مختوم
و لک هر یک [illegible] برسر بخوراب کنند و بخورند و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت
بکنند و سرکه و گلاب و روغن گل برسر بمالند یا ورق مورد و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب بجوشانند
و اندکی شکر و مشک و عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و از آن نزف دم و ورم حادث شود قرص کهربا
و گلنار و رب به تناول کنند و گل ارمنی و گلنار و خون سیاوشان هر یک درمی بکوبند و با رب سیب تناول کنند
و اگر بر عضلات واقع شود بابونه و اکلیل الملک و شبت و خطمی بجوشانند و آب نطول آن استعمال کنند و اگر بر عصب
واقع شود روغن زنبق و نسرین و ناردین بمالند و اگر از آن السواد عصب حادث شود مقل و خطمی و مرداسنگ
با زیت طلا کنند یا داخلیون بنهند و اگر کسی را تازیانه زده باشند پوست گوسفندی که فی الحال باز کرده باشند
و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان بگلاب یا آب سرد تر کنند و اعضا او را اندکی
دلک کنند ثقب الشوک الفصل [illegible] و اگر پیکان در عضو رود و آن را بکلبتین بیرون آرند و صبر و انزروت و
کندر و مرداسنگ کنند و اگر خار و آبگینه در اعضا رود و بیرون نتوانند آورد زراوند مدحرج و اشق
و کندر و بیخ نی و علک البطم و زفت و راتینج بعضی یا مجموعه با عسل طلا کنند سحج اگر بسبب ملاقات
چیزهای درشت و کشیدن ریسمان پوست خراشیده شود فصد باسلیق کنند و خرقه بگلاب تر کرده
بر آن نهند و مرداسنگ و گل ارمنی با گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن گل مالند و مورد و گل سحق کنند
و بر آن افشانند یا مرهم مرداسنج و اسفیداج با روغن گل و مغز و سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بر آن نهند

و اگر لب

واگر بسبب عرق حاد در جانبین اعانه واطراف انثیین سحوج حادث شود بروغن حنا وران واسفیداج

ومرداسنگ وورق بید وگل بنفشه تناول کنند واز گوشت وشیرینی احتراز نمایند **حرق النار** عضوی که باتش

سوزد علاجش آنست که در حال سفیده تخم مرغ بران ریزند وخرقه کتان بگلاب ترکنند وبران اندازند

وعدس کوبیده بنشانند وبسایند وبدان طلا کنند یا گل ارمنی با سرکه وگلاب یا اسفیداج ومرداسنگ با سرکه

بمالند واگر بسبب انگرم در روغن گرم سوخته باشد پس از انکه آبله آید کتد زیتون شور کرده وخاکستر

با گلاب سرد کرده بران نهند واگر آبله کرده مرهم اسفیداج یا بوره بمالند یا لبست جو یا سفیده بیضه واگر

عضو بواسطه طلا درسوزد آب خیار کدو با شیره تخم کوک با سکنجبین تناول کنند واغذیه حامضه وکدو و

اسفاناخ خورند والموضع را حجامت کنند ومرهم خل طلا کنند واگر بسبب ملاقات افتاب بسوزد مرهم

خل ومرهم کافور بمالند **شقاق الرجل** بسبب برودت سرما سخت چون بعضو رسد وپوست سخت کند ومسام

بندد وحرارت دم وبخارات محتقن گرداند وموجب تعفن اعضا باشد پس اگر سرما رسد وعضو متورم

نشود اعضا را بپوستین وپند گرم گردانند وبحمام گرم روند وخود را الغایت گرم دارند ونخود آب باکباب

انجیر وکنجشک یا توابل وشیره خشکدانه خورند اما اگر عضو متورم گردد بابونه وشبت وکاه گندم واکلیل الملک

وسبوس وکاه جو وشلغم وکرنب وشیح ومرزنجوش وبرگ وبرنجاسف وحلبه بجوشانند وعضو متورم

دران نهند واگر سیاه یا سبز شود نشترها عمیق بزنند ودر آب گرم نهند تا خون ازان روان شود

وبعد ازان گل ارمنی با سرکه وگلاب بشویند واگر متعفن شود چنانچه نزدیک باشد که انگشتها بیفتد

انگاه روباه ترنک وخطمی وخبازی بکوبند وبروغن بنفشه بران نهند وبعد ازان بعلاج قرحه مشغول شوند

انتفاخ الاصابع بسبب بزرگ شدن وخاریدن انگشتان احتقان فضلات وبخارات بود بواسطه برودت

هوا علاجش آنست که گلقند وسکنجبین نزوری تناول کنند ونمک وسبوس سلق بجوشانند وانگشتها

بشویند وبابونه واکلیل الملک وشلغم وکرنب وعدس وانجیر بجوشانند وانگشتها دران نهند یا انجیر در

شراب بجوشانند وضماد سازند واگر رنگ انگشتها تیره شود به نشتر بزنند تا خون بیاید وعدس ازرق

بجوشانند وضماد سازند التعفن وغباری وفسادی بود اگر مانع آن باشد یا سبب سموم یا اورام ردیه کرماده آن
سمی باشد پس اگر بینند که رنگ متغیر می‌شود و نضارت او زایل و ابتداء التعفن باشد آنرا العقوفل و اقاقیا و
ورق گل و گل ارمنی و صندل و سرکه طلا کنند و فصد عروق کنند که در مقابل آن عضو باشد یا حجامت و ارسال
علق کنند و علامت تعفن آنست که عضو سیاه شود و مرخی گردد آنزمان ادویه اکاله را استعمال کنند که گوشت
متعفن زایل گردد و پاک شود آن زمان مرهمی که گوشت برویاند استعمال کنند و اگر تعفن زایل نشود داغ کنند
و اگر به هیچ معالجه به نشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بمانند باب [illegible] در جذام [illegible] جذام علتی ابدیست
و سرایت کننده ازین جهت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده فِرّ من المجذوم کما
تفر من الاسد و این مرض را داء الاسد گویند و آن از غلبه و کثرت و احتراق سودا حادث شود و مزاج
و هیئت و شکل اعضا را متغیر گردانیده باشد که متقرحه شود و این علت چون مستحکم شود برآن حکم نباشد و
سبب فاعل این علت حرارت مفرط و سوء المزاج کبد باشد و سبب مادی آن اغذیه سوداوی باشد علامت
ابتداء جذام حمرت لون بدن باشد خصوص روی و مایل بسیاهی و کمودت بود و ضیق نفس و بحة الصوت
و باریک شدن موی و ریختن آن و نتن عرق و خبث نفس و خوابهای هایله و سطبر شدن لبها و ظهور غدود
در اعضا و ترکیدن ناخن بود علاج آن در ابتداء فصد و داجین و اکحلین و رگ پس گوش بکنند و خون
بسیار بیرون کنند چنانچه بضعف انجامد و هر روز جلابی از نیلوفر و تخم کاسنی و بالنگو هر یک ۳ درم با نبات
و ترنجبین هر یکی ده درم تناول کنند و غذا نخود و نبوماش با شیره مغز بادام و اسفاناخ خورند و بعد از نضج
تام مطبوخ افتیمون هلیله یا ترید یا مطبوخ غاریقون یا ایارج و شحم حنظل تلین کنند و بعد از تنقیه که تنقیه
بکند ماء الجبن با این سفوف بیاشامند هلیله سیاه و کابلی از هر یک پنج درم غاریقون ۳ درم بسفایج
افتیمون اسطوخدوس گاوزبان هر یک چهار درم نمک نفطی سنگ لاجورد هر یکی درمی و نیم بکوبند و ۳ درم
از آن شربتی باشد و بعد از تنقیه مکرر استحمام کنند و با بوته دشتیت و بنفشه و اکلیل الملک بجوشانند
و اندام بدان بشویند و روغن بنفشه و کدو و بادام بمالند و پیه روباه و خرگوش و بط و مرغ و نوشادر گاو

نیز مفید بود

نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و پاچه و شیر و ماهی تازه خورند و حسو از نشاسته و قند و روغن
بادام نیز مناسب بود و تریاق فاروق و اربعه احیانا تناول کنند و گوشت افعی و خمری که در آن افعی مرده باشد
و شیر بزی که جوان و سرخ بود عظیم مفید بود و اقته و از بقول کاهو و کاسنی و خیار مناسب بود و در مواضع
حاره رطبه مسکن سازند و از جماع و مساکن بارده بالیسه احتراز نمایند اما چون علت مستحکم شود علاج مداومت
نمایند اسهال و قی در هفته دو نوبت و بدن را باین ادویه طلا کنند کبریت قسط هر یکی ده درم ورق صنوبر حب الغار
هر یک بیست درم بکوبند و با آب ورق جوز طلا کنند دیگر مازو سوخته مویزج هلیله سیاه سوخته هلیله متساوی
بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت بدان که سبوسه از بدن ایشان جدا شود برص سفیدی باشد که در بدن پیدا شود
بسبب ضعف قوت مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد که آن عضو را حادث شود و علامت آن باشد که نرم و براق
و سفید باشد و موی که بران رسته و گوشت آن هم سفید باشد و آن موضع از دیگر بشره فروتر باشد و اگر سوزن
درو فرو برند بجای رطوبتی سفید باشد که بیرون آید علاج هر روز جلابی از افسنتین و بالنگو و رازیانه و تخم
کرفس و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد از نضج استفراغ بلغم بحب ایارج کنند باب
حب صبر سقوطری یکمثقال تربد سفید ماهی زهره ایارج فیقرا از هر یکی ربع درم شحم حنظل مقل سقمونیا هر یکی دانگی ملح
نفطی دانگی و نیم حب النیل نیم درم مجموعه بکوبند و با آب کرفس سرشند و حب سازند و بعد از آن فرو برند شربتی یک درم از
شکر با نشاسته مند و بعد از تنقیه اطریفل کبیر و مثرودیطوس تناول کنند و زرنیخ و اشق و خردل و شونیز و بوره ارمنی
و شیطرج و کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و کندش با سرکه طلا کنند و زرنیخ و نفط سفید و خربق سیاه و سفید
و مویزج و تخم ترب و قشور اصل الغار نیز مفید بود یا ادویه مقرحه مثل زراریح و عسل در دمار قنطس و تخم ترب
و سرگین کبوتر و مازریون با سرکه طلا کنند و اگر مفید نشود آب مازو طلا کنند پس آب زاج و بعد از خبث الحدید
و در آب پوست انار بجوشانند و طلا کنند تا رنگ آن زایل شود و مازو و مارمشک و خبث الحدید در آب بجوشانند
و هر یکی از بوره و کبریت و زرد خم هر یک چهار درم با سرکه طلا کنند بهق ابیض سفیدی باشد بسبب رطوبتی مخرجه که طبیعت آن را دفع کند و
بهق زود زایل شود بخلاف برص و علامت او آنست که سخت سفید و براق نباشد و مانند برص رسته بود چون سوزن درو

فرو برند خون برآید و موضع القوفع سیاه بود و اگر شکل او مدور بود علاج آن هر روز جلابی از زرایانه و با گلنگو و گلقند
تناول کنند و بعد از نضج اسهال طبیعت بمطبوخ تربد و غاریقون کنند و قی کردن نیز مفید و بعد از تنقیه
که در بیرص ذکر رفت طلا کنند و اگر بچیزی درشت بمالند و بعد زان تخم حنظل و قنطوریون با زرنیخ طلا
کنند مفید بود **بهق اسود** نشانهای سیاه باشند که در بدن ظاهر می‌شود و سبب صفرای محترقه و اتقیه جذام باشد
و علامت او آنست که چون آنرا بمالند چیزی همچون سبوس از آنجا جدا می‌شود و رنگ او مایل بحمرت بود
علاج آن در ابتدا فصد کنند و تلین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن بکنند و استحمام و ترطیب بدن کنند
و پوست بیخ کبر و حرمل و خربق سیاه و شیطرج و زاج و کبریت و زرنیخ طلا کنند **کلف** نشانی بود که بر روی افتد
و مایل باشد بسیاهی و آن بسبب سودا و حرقت اخلاط بود **علاج** آن فصد باسلیق کنند و تلین طبیعت بمطبوخ
افتیمون و غاریقون و حب ایاره و بعد از تنقیه تخم خربزه و جرجیر و قسط و بوره ارمنی و [illegible] فلفل و بادام تلخ بآب عسل
طلا کنند یا بیخ نی و تخم ترب و جرجیر هر یکی درمی کندش سه درم بکوبند با سرکه یا آرد باقلا و عدس و پوست تخم
مرغ و بیخ سوخته و اشنان بکوبند و با گرم طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره ارمنی و بیخ سوسن
هر یک سه درم تخم ترب پنج درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و شب رها کنند و روز دیگر بابی که در وی سبوس و ترب سیاه
جوشانیده باشند بشویند یا زیبق بحنا کشته و یا بادام تلخ بسایند و بسرکه طلا کنند **خیلان و برش و نمش**
خیلان خالهای سیاه باشند که بر روی افتد و نمش نقطه مستدیر کاه باشد که همچون کلف پهن شود و سبب خیلان
دم محترقه باشد که در فوهات عروق بیرون آید محتبس شود و سبب برش و نمش دم سوداوی بود **علاج** آن
فصد قیفال و اسهال الطبیعت بود و بعد از تنقیه بادویه کلف که ذکر رفت طلا کنند و اگر خال بادویه زایل نشود
سوزنی فرو برند تا خون بیرون آید و نمک و سرکه بشویند بعد زان ادویه مذکور طلا کنند **بادشنام** حمرتی فسیح
باشد شبیه بلون لبد که در روی ظاهر شود و سبب احتباس بخارات که در دم متصاعد شود علاج آن فصد کنند
و ارسال علق مفید بود و تلین الطبیعت بمطبوخ هلیله و تربد و آنرا با بکر و سبوس بشویند و اگر فربه باشد آب سرد
نرسانند و از مساکن بارده احتراز کنند **آثار قروح و آبله** اثری که بر بدن از قروح و آبله ماند مردارسنج بروغن

ال بر پرورده و آرد نخود و برنج و بیخ نی و استخوان پوسیده و قسط و تخم خربزه با آب خربزه و باقلی طلا کنند یا مرداسنگ
سفیداج با سرکه و زهره گاو طلا کنند اما حمرت و سیاهی بسبب ضربه و سقطه حادث شود و بعد از سکون الم جراحت
ال میانه فصد کنند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند یا آب شوره بشویند و علک انباط طلا کنند و اگر خون در
زیر پوست بسته باشند بشکافند و خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند اما و سم که بمیل و مداد و امثال ان کرده
باشند و خواهند که زایل شود با کرم و سبوس و بوره بسیار بمالند و علک البطم با عسل طلا کنند و مقعد را کنند
بین آگرم و نمک سرکه بشویند و باز بهمان طلا کنند یا سوزن در آن بزنند تا خون بیرون آید یا بوره و کندش
لیخ آلو با سرکه طلا کنند و به نمک سوده بمالند و بعد از آن بوره و علک البطم طلا کنند یا مرهم زنجار یا دیک برویک بنهند
و ابو نیع مجروح شود پس مرهمهای مدمله بنهند تشقق جلد بدن و اگر پوست منشنج شود و در ان چوبها بید
شود و آن بسبب ملاقات آفتاب یا استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال با آب شوره شی علاج اعدیه مرطبه تناول
کنند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی چکانند و بر سر بمالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش بجوشانند
و سر بدان بشویند و لعاب بهی و خطمی طلا کنند و اگر با آن حمرت و خارش بود و سبب آن امتلای دماغ باشد
علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب ایاره و حب شبیه و امثال آن و بعد از تنقیه دماغ ادویه مذکوره استعمال کنند تقشر
بدن اگر پوست بشره بغایت خشک شود و از ان چیزی همچون سبوس جدا شود سبب آن خلطی سوداوی
بود علاج آن جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و بیخ بهمک و ترنجبین تناول کنند و غذا شوربا ماش و نخود
با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال بطبیخ کنند یا بین مطبوخ سنا مقدم هلیله زرد و سیاه هر یک
بذرم بسفایج تربد و ورق گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ بهمک هر یک ۳ درم اسطوخدوس چار درم آلو سیاه
سپستان هر یک بیست عدد عناب ده عدد مغز خیار شنبر ترنجبین هر یک پانزده درم و بعد از تنقیه
ترطیب بدن بآب الجبن و کثرت استحمام و تدهین بروغن بنفشه و کدو و به مرغ و مغز ساق گاو کنند
و از اغذیه غلیظ و مولدات سودا احتراز کنند و در هر مرض اهمال نکنند تا بجذام نینجامد باب ششم در امراض
در دخراز سبب باشند که در جامه حادث شود و سبب بخارات است که از مواد بلغمی و سوداوی حادث شود

علاج آن تنقیه بدن از اخلاط کنند و بعد از تنقیه هر روز بآب خطمی سفید و برگ چغندر و آرد باقلا و ورق
کنجد و اندک بوره بشویند یا سر تیز اشنه و برو عنکبوت و اندکی سرکه بمالند یا زهره گاو و طین قیمولیا با سرکه
طلا کنند داء الثعلب علتی است که موی بریزد و اگر پوست نیز با موی جدا شود آنرا داء الحیه گویند و حدوث
این مرض از ماده ردیه باشد که در منابت استقرار یابد و غذا از موی منع کند و این ماده اگر دم محترقه باشد
علامت آن حمرت لون و عظم و عسر نبض و غلظت قاروره بود علاج آن فصد کنند و شراب عناب
و آب رمان میخوش تناول کنند و موضع را بآب زوفا تر بخرقه درشت بمالند یا بپیاز عنصل و شیر و خردل بکوبند
و با سرکه طلا کنند و اگر بلغم محترقه باشد علامت آن علامات غلبه بلغم باشد علاج آن تنقیه بدن بحب
قوقایا و مطبوخ تربد و غاریقون کنند و غرغره بخردل و سکنجبین عنصلی مفید بود و موضع را بحب الحنظل
و پوست فندق سوخته و پیاز عنصلی و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر ماده سودا بود تنقیه بطبیعت
کنند بمطبوخ افتیمون و اسطوخدوس و موضع را بسیر و پیاز بمالند و کبریت زرد و خردل و فربیون و
بیخ نی و خاکستر سم بز و برنج یا صدف سوخته با روغن زنبق و ناردین طلا کنند و اگر از ماده صفرا بود علامت
آن صفرت موضع و پوست و قشف جلد بود و با آن تلخی دهن و تشنگی بود علاج آن هر روز موضع را بآب
سلق و برگ سیب و مورد بشویند و تنقیه بمطبوخ فواکه کنند یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله یا شاهتره و افتیمون
و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و سیر بکوبند با سرکه طلا کنند یا شیح سوخته و حمص و جو
سوخته و کف دریا بکوبند و بروغن زنبق بمالند و به نیشتر خراش کنند یا سرکه لیمو نهند و طلا کنند یا سرکه عسل
بر الموضع بمالند موی برویاند و داء الحیه را همچنین علاج بود در آن تدهین بروغن بنفشه و کدو مناسب بود
اگر ریختن موی بسبب ضیق مسام باشد روغن استعمال کنند و بوره زهره گاو و عکر و شیح سوخته و قیصوم سوخته
بمالند یا بیخ نی و هسته خرما و سم مجموع سوخته با روغن زنبق طلا کنند انتثار الشعر گاه باشد که موی بسبب قلت
غذا و نقصان رطوبت دخانی بریزد چنانچه بعقب تبها و سل و دق علامت آن تقدم اسباب مذکوره و مقاسات
امراض بود علاج آن تناول اغذیه جیده الکیموس و کثرت غذا بود و استحمام و شستن موی بخطمی و برگ بید و

روغن ... همین بروغن سفید اگر سبب ضیق مسام بود یا بواسطه‌ی بیش کثافت جلد علامت غلظ شعر بود
... بالقوت بر توان کرد علاج آن مداومت استحمام و تدهین بروغن سفید و بادام و بابونه و شیح سوخته
... بیامیزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام بسبب یبوست بود علامت آن رقت و سرعت و انتشار بود
... موی بگیرند الی آنکه قوت کننده جدا شود علاج آن کثرت استحمام بود و دلک موضع بخرقهای درشت و بعد از
... بر کاسف رشیح و بادام تلخ بسوزند و با زهره گاو و بوره طلا کنند و از اغذیه مرطبه و لبنیات احتراز نمایند و
... در الطعام کنند و اگر بسبب تحلل بدن و وسعت مسام موی بریزد زیرا که بجایی که ماده موی است متفرق
... علاج آن استعمال روغن آمله و مورد و هلیله و مازو باشد تا جلد کثیف گرداند علاج آنست که موی سر
... شود و آن در پیری بود علاج پذیر نباشد و گرنه در اوان خویش بود اسباب و علاج همچنان باشد که ذکر
... شیب سفید شدن موی بضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود
... بیش از آن بود تنقیه بدن کنند از بلغم و اغذیه بلغمی احتراز کنند و قلایا و متوابل و گوشت بز بریه و کبک و تیهو
... بود و گنجشک و گوشتهای شکاری مفید بود و احیانا اطریفل و هلیله مربی تناول کنند اگر سفیدی تمام حاصل شود
... خضابات استعمال کنند چنانچه گفته شود تشقق الشعر اگر موی از کثافت شود بسبب یبوست کثرت استحمام مفید
بود و روغن سفید و کدو و لعاب بهدانه و بیدانه و مرو زنبق طلا کنند و اگر با مفرط بود تنقیه بدن از سودا باید
کرد باب ... اگر خواهد که موی دراز شود و بورق گنجد و کدو و دلک بشوند و روغن مورد و روغن
... بمالند و مورد و گل و آمله بکوبند و بر موی سر بریزند اگر موی ریش را برو کم شود یا دیر برآید حب القاطر حنظه الخضرا
... مغز بادام تلخ بسوزانند و در آن موضع بمالند یا غالیه یا پیه گرگ و خرس مغز بادام تلخ و شونیز سوخته بمالند
... خواهد که موی بر عانه و لغات نروید بخون سلحفات یا ورغ یا خایه مورچه طلا کنند یا افیون و بیخ نی و آب
... موی بمالند اگر خواهد که موی با استره سترده شود آهک سفید آب نارسیده رطل و زرنیخ و خاکستر از
... بیت درم گل خطمی ده درم بکوبند و با آهک طلا کنند اما باید که پیش از آنکه طلا کنند و بعد از آن موضع را بروغن
... بمالند یا آهک با نشره ده درم زرنیخ سه درم نشیره چو نیک سحق کرده طلا کنند بعد از آن بآب نیک بشویند

لخلخه
مانع روییدن موی زهار شعر
افیون و شوکران اگر با هم ...
و تخم کشنک ... و ...
مورچه ...

اگر خواهد که موی جعد شود مردارسنگ ده درم مازو آمله هر یک پنج درم بکوبند و با آب مورد طلا کنند یا خل و آمله و ورق
سدر و کزمازج بکوبند و بر موی بمالند اگر خواهد که موی باریک شود با آرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند اگر خواهد که
سیاه شود وسمه حنا هر یک ده درم حنا پنج درم بسایند و بر روغن کنجد حب کنند و با آب گرم بسرشند تا خمیر برآید و شب در
موی بمالند و بامداد با آب مورد بشویند دیگر شقایق و کلاب قلا سحق کنند و روغن شیره بر سر آن بریزند و در آفتاب
بنهند و هر روز بهم شوریده بسایند تا ده روز بگذرد و بعد از آن در موی بمالند و بامداد با آب مورد بشویند دیگر پنج درم
لادن و ربیت درم روغن مورد اندازند و شبانروزی بگذارند پس با آتش نرم بجوشانند و بموی بمالند دیگر بیا
جوز و مقل یهود بسایند و با روغن زیت در موی بمالند دیگر جوز السرو در سرکه جوشانیده دوازده درم مازو در
زیت جوشانیده بر سیاه و ستان شب یمانی اقاقیا آمله هر یک شش درم مس سوخته پوست جوز هر یکی ده درم
بکوبند و با آب بسرشند و بمالند اگر موی چنان نماید که خیر است و دستار و کلاه ها چرکن کند لعق عادت بای
کرد و بعد از آن اطریفل تناول کنند و سر با آب دریا و آب نمک و بوره بشویند یا سبوس و توتیا در با مورد
و جوز سرو در آب جوشانند و سر بدان بشویند حفظ البشره و اگر خواهد که روی پاک و سفید گردد هر بامداد گشنیز
با شراب سیب شامی یا گلاب تناول کنند و گوشتهای سبک با پیاز خورند و از اغذیه غلیظه و حلویات احتراز نمایند
و آرد باقلی و نخود و جو و ترمس و مغز بادام تلخ هر یکی ده درم کثیرا پنج درم بکوبند و به شیر بسرشند و در روی
یا بیخ نی و تخم خربزه و پوست عدس [illegible] در اندرون حنا کدو [illegible] متساوی بکوبند و با آب
طلا کنند اگر خواهد که رنگ روی سرخ شود گوشت بره و شیر نیز با پیاز و سیر و جوز و امثال آن تناول
کنند و روی با آب گرم بمالند و اسفیداج رصاص و لک در روی بمالند فساد لون اگر بسبب فساد مزاج طحال
یا کبد باشد علامت آن ضعف اعضا بود علاج آن تقویت بود اگر بسبب غلبه فضلات بود همچون
یرقان علاج آن گفته شد و اگر بسبب کثرت تناول چیزی بود که موجب آن فساد لون بود چنانچه از کثرت
تناول بادنجان و کرنب سواد لون و از آبهای بد و کلسیس همچنین لون متغیر شود علاج او آنست که از
اشیا که موجب آن تغیر است اجتناب نمایند و اصلاح غذا و استعمال حمام کنند و ادویه مجلیه مثل تخم خربزه

والبوسی

بکوبند و آرد باقلا و نخود و بیخ نی و اشنان در روی بمالند و اگر بسبب کثرت صوم و جماع و مرض و شدت گرما
بود اغذیه جیده الکیموس کثیر الغذا تناول کنند مثل گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ
و انگور و انجیر رسیده و اطریفل هلیله پرورده تناول کنند و از ریاضت و تعب احتراز کنند و فساد
بوی زیر بغل و آن تغیر رایحه مغابن و نتن عرق است و سبب آن حدوث عفونت اخلاط است
در مغابن است بر این حرکات مشوشه مر اخلاط را همچون جماع تاخیر غسل جنابت و تناول آن چیزها که
در خاصیت باشد در تحریک مواد ردیه بظاهر بدن همچون پیاز و سیر و خردل و حلبه و حلتیت و جرجیر و
آنچه مشابه آن است **علاج** آن هر روز جلابی و شربتی تمر هندی یا آب انارین و نبات و سکنجبین و رق
یا بید یا آب سرد تناول کنند و تلیین بدن بمطبوخ فواکه یا النقوع آن مناسب بود و از ریاضت و
تب آفتاب احتراز نمایند و مورد و کشت بمائی بجوشانند و موضع بدان بشویند و در آن بمالند یا
[illegible] اندکی کافور با گلاب بسایند و طلا کنند و یا ورق گل و توتیا و سعد و سنبل بسایند و بمالند
توتیای کرمانی چهار درم قرنفل یک درم بکوبند و بگلاب بسرشند و قرص سازند و در وقت حاجت پاره
بسایند و در آن بمالند و کشک و لقع بوی زرد آلو بوی خوش کنند و اگر رایحه مغابن انگشتان پای الیب
[illegible] متغیر شود فصد باسلیق کنند و بمطبوخ هلیله تنقیه کنند و از اطعمه حریفه و شیرینی احتراز نمایند
در آب سرد نشینند و اگر بسی و وقت منقضی بود گلنار [illegible] و مردارسنگ و گلنار و توتیا و [illegible]
سوخته و پوست انار متساوی بکوبند و بر آن افشانند و اگر در آن موضع متقرحه شود بسبب عرق
برگ گلاب بشویند و شب یمانی و گزمازج بکوبند و بر آن افشانند یا آب مورد طلا کنند یا مرهم
زرچوبه بمالند و اگر بوی سرناخن بود تنقیه بدن بحسب ایارج و توتیا و عرق و ورق سرو سوخته
اکندر بکوبند و با آب مورد طلا کنند والله اعلم بجمیع الامور **مقاله دوم در ذکر سموم و تدبیر آن** و دفع
از آن مشتمل بر چهار باب **باب اول در [illegible]** علاج آن میگویند همچنانکه معرفت نافع واجب است
استعمال کنند معرفت مضار نیز واجب است تا از آن احتراز نمایند پس کسی که خالف باشند که او از زهرها

باید که طعام و شراب از دست کسی نخورد و بر تشنگی و گرسنگی در جایی که محل توهم باشد حاضر نشود چه اثر زهر
در این حالت بیشتر و زودتر بود و بباید دانست که زهر در ترشیها و شیرینیها و چیزهای حریف و مالح و چیزهائی
که بوی باشد دهند و کسی را که این توهم باشد باید که در هر روز سه دانه انجیر خشک بخورند و مثرودیطوس
و تریاق کبیر و تریاق اربعه با خود داشته باشد و احتیاطاً تا خورد و همه مردم را باید که چیزی که نشناسند نخورند
و نبویند و بدست نگیرند و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانه لعلق و کلاغ نخسبند و در آب
و چیزهای روان مثل روغن و عسل و دوشاب و سرکه و شراب احتیاط کنند پس بخورند و بدانکه تاثیر زهر یا بکیفیت
بود یا کال بود همچون زنجار و سخن و محلل همچون فرفیون یا مخدر و مبرد همچون افیون یا مسدد همچون
و آنچه بجوهر تاثیر کند همچون بیش و مرارات بود و کسی که زهر داده باشند باید که قطعاً خواب نکند و قی
کند و معده را پاک گرداند و شیر و مسکه بخورد و سعی کند که معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج کند و بوی
دهن و لقی استدلال تواند کرد و اگر بعینه معلوم نشود اگر در معده و امعا حرقت و لذع و التهاب
و تشنگی و خشکی دهن دلیل آنست که زهر حار بوده است قی کنند و روغن گل و سعتر و نقوع فواکه و لعاب
بهیکو و شیر و روغن بادام و دوغ گاو و قرص کافور هر کدام که باشد ببرف سرد کنند و بیاشامند و خیار
و کاسنی و خیار کنند و شفتالو خورد و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند صفت [illegible] حب الغافلین
مختوم هر یک سه درم ابرسا دو درم بکوبند و بربت بسرشند و مثقالی از آن بخورند و این حقنه کار دارند
صفت حقنه نیلوفر از هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد سبوس جو بهم بکوبند هر یک
کفی روغن بنفشه بیست درم و اگر حیاتی چه سبات و ثقل و جمود و اعضا و زبان محسوس شود بدانند
که زهر بارد بوده علاج شراب کهنه یا سیر و سداب بیاشامند و تریاق اربعه و مثرودیطوس مثقالی
بخورند یا فودنه و عاقرقرحا و قردمانا و نطرواسداب هر یکی حلتیت چار درم بکوبند و بعسل بسرشند
و مثقالی خورند ادویه که با سموم مقاومت کند شکوفه یا پلا و ایلاج برنجاسف و گوشت را خشک
کرده و سرگین خرگوش و تخم شلغم و برسیاوشان و خبازی و دارچینی و مغز خرگوش و آب بق

سبب اکل ارمنی و هندبا آنکه زهر معدنی بود همچون زیبق و مردارسنگ و اسفیداج و مرگ موش و زنجار و برادهٔ آهن
و زرنیخها و اسکیرها و زاج و شب یمانی یا حیوانی بود همچون ذراریح و ارنب بحری و زنبور و سقنقور و دو رعه و زهرهٔ افعی
و پلنگ سوای آن گوشتهای بریان کرده نیز و در پوشانیده شود لیکن آنکه بخارات از و بیرون نرفته
باشد پس اینچنین گوشت سم است و معلوم باشد یا نباتی بود همچون بیش و فرفیون و سنبل الثعبان و نوعهای
مازریون و سقمونیا و بلادر و روغن زهره و خربق و پوست مرغ و تربد زرد و سیاه و غاریقون سیاه و افیون
و بیخ جوز مائل و شوکران و کمات و کمه‌ها و مغزهای کوفته معرفت زیبق آنکه معتاد باشند قاتل بود و از شرب
آن درد شکم و امعا و اسهال دم و ثقل لسان حادث شود علاج او آنست که تخم شبت و شیر بجوشانند
و اندک بوره و عسل بیاشامند و قی کنند مکرر و اگر با آن سحج بود سفوف طین یا روغن گل و شیر داغ کرده
بخورند اما زیبق ناکشته بیاشند در درد شکم آرد علاج آن قی و شراب کهنه باشد و اگر زیبق در گوش کسی ریزند
موجب تشنج و اختلاط العقل و وجع شدید باشد تدبیر آنست که بیکبار بایستند و سر را میل دهند و بر می جهند
و روغن گرم در گوش چکانند و کندش عطسه آرند و اگر بدینها بیرون نیاید میل از رصاص در گوش کنند
و بگردانند تا بدان متعلق شود و بیرون آید و زنجفر و شنگرف و مرگ موش باشد اعراض آن همچون اعراض
زیبق مقتول بود علاجش همان مردارسنگ از شرب آن قولنج و عسر بول و ثقل زبان و معده و امعا و
ورم بدن حادث شود علاج آن تخم کرفس و شبت هر یک دو درم بجوشانند و بوره نیم درم و عسل ده درم
در آن حل کنند و بیاشامند و مکرر قی کنند و جوارش سفرجلی و مسهل قلاقلی و معجون شهریاران و
زنجبیل پرورده هر کدام که باشد بخورند و غذا اسفیداج چرب بگوشت مرغ سازند و علامت آن اسهال
ادرار باشد چنین نوع از سنگ گچ باشد و از شراب خفقان و قولنج حادث شود و ماء العسل
و لعاب بهدانه تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد سقمونیا نیم درم با شکر ده درم بیاشامند
اسفیداج از شرب آن فواق و سعال و الم معده و خشکی دهن و تمدد مراق و استرخاء اعصاب
حادث شود و ثقل زبان گردد و بول سیاه گردد یا سرخ علاج آن مطبوخ شب یمانی کنند و داکی سقمونیا

باکنجد یا ده بخورند و شراب بر سر آن بخورند و اگر مفید نیفتد زنجار زرنیخ از خوردن آن شکم پیچیدن و قرح
حادث شود و رز اسک ها وجع معده و خشکی دهن و عسر البول و اسهال دم و خناق و غشی و برودت
اطراف حادث شود و اگر بول کنند اسک ها با بول بیرون آید علاج مجموعه بزرک و حرحیر بجوشانند با عسل
بیاشامند و قی کنند و لعاب بزرکتان مردارسنک خورند و مرقهای چرب با قنبازی بخورند براده آهن از
خوردن آن وجع شکم و لب ها و صداع و خشکی دهن حادث شود علاج او شیر و روغن خورند و روغن کل
سعتر با سرکه بمالند و اگر طبیعت محتبس باشد مزلقات مسهله بدهند زاج و شب از شرب آن سعال شدید
حادث شود علاج آن شرب شیر و مسکه و روغن و حسوهای چرب خورند خانق النمر بدترین زهرهاست از
شرب آن ورم لب و زبان و دوار و غشی حادث شود علاج آن تخم شلغم بجوشانند و با روغن کنجد
بیاشامند و مکرر قی کنند و بعد زین تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و فادزهرها بکار برند و با اندک مشک بخورند
و تریاق بیش پنج کبر است قرون سنبل از شرب این سواد زبان و اعراض سرسام و بول دم حادث شود
علاج آن قی کنند و بعد از قرص کافور با کلاب و دوغ بخورند و آب خیار کدو با شیره جو و لعاب بهدانه بخورند
و روغن بادام شیرین با برف سرد کرده بخورند و ماست ترش نیز مفید بود فرفیون از آن اسهال مفرط
و کرب و اضطراب و لذع معده و فواق شود علاج آن قی کنند و تناول روغن و مسکه استعمال کنند
و استعمال معالجات قرون سنبل یتوعات نوعی نباتی بود که اکثرا شیر بود همچون شیر انجیر چون بجنبد
شیر ظاهر شود و از یتوعات آنچه مشهور است هفت است شیر ماذریون عشر و لاعیه و عرطنیثا و ماهودانه
و حمص الاراق [illegible] اگر قدری تناول کنند اسهال مفرط پیدا شود تدبیر آن در ابتدا شرب شیر و
روغن و مسکه کنند و بعد از آن قابضات مثل قرص طباشیر و لسیت و قرص کهربا و رب به و سیب
بدهند و دو درم شربت شیر سم قاتل باشد در شرب آن آب برف بر بدن باید ریخت و سه درم
شیر عشر قاتل بود و اکثر علامه آن بد وجع و برف کنند و رب سیب و به و ریباس تناول کنند ماذریون
دو درم قاتل بود و از شرب آن قی و اسهال دم و نفخ احشا و فواق و الم جمیع بدن حادث شود

علاج

علاج او آنست که شیر و روغن بسیار خورند و اگر مفید نیفتد تریاق کبیر و مثرودیطوس یا تریاق طین مختوم
تناول کنند و بعد از سکون قی و اسهال آب کاسنی با سکنجبین خورند و غذا از زرشک باشد دفلی خوردن آن
بسیار از آن مهلک باشد و اندکی از آن موجب کرب و لهیب و انتفاخ بطن باشد علاج آن قی کنند و بعد
از آن لعاب بنکو و بهدانه و مرو زرشک با روغن گل تناول کنند و بچکنست بجوشانند و جا بنشانند و شیرینیها
و جز بها خورند و حلوا حلبیه مفید بود بلادر اگر مردم میخورند و مضرت نمی یابند لیکن بعضی را از آن التهاب
و حرقت فم معده و لذع امعاء و بثور و ابلیها در دهن و لب حادث شود گویند فادزهر آن مغز جوز است علاج
او آنست که بروغن کنجد و آب گرم قی کنند و بعد از آن شیره جو با روغن بادام خورند و شوربا کدو و
اسفاناخ و مغز بادام تناول کنند و روغن بنفشه در بینی چکانند و نقوع فواکه و آب انار میخوش بیاشامند و
در آب سرد نشینند کندش شرب آن موجب غشیان و خناق بود خربق سفید و غاریقون موجب تشنج
و عرق سرد باشند خربق سیاه موجب خناق و اسهال و تشنج و خفقان و حرقت زبان و حشا و نفخ بسیار بود [illegible]
نیز چنین و علاج مجموعه قی باشد و تناول شیر و روغن و اسهال با ربوبات و اقراص بارده علاج
کنند جوز زنجیر از تناول مغز ناکوفته مثل مغز جوز و فندق و فستق غثیان و عطش حادث شود علاج آن
قی باشد و بعد از آن تناول حموضات افیون موجب سبات و اگر از حد زیاده بود دوار و فواق و ثقل زبان
و تاریکی چشم از آن حادث شود و ورم از آن قاتل بود خصوص که با شراب خورند علاج آن قی کنند و چند
بیدستر و حلتیت و فلفل و ابهل متساوی بکوبند و دو مثقال با شراب ریحانی کهنه بخورند و بدن را
بروغن قسط و ناردین بمالند و اگر طبیعت بسته شود حقنها بکار دارند جند بیدستر اگر کهنه شود زهر قاتل
است و از آن امراض سرسام حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن تناول حموضات مثل ترنج و لیمون
و سرکه با دوغ گاو و یا برف بادنجان و حنظل از تناول آن هر دو مغص و قروح امعاء و سعال حادث
شود علاج آن قی کنند و بعد از آن سفیده و خشخاش و لعاب بهدانه و بنکو تناول کنند [illegible]
کدام از آن زهر باشد و اعراض آن دوار و سبات و سکر و حمرت عین و عرق سرد باشند علاج آن

قی باشند و باکرم و بوره و روغن کنجد قی کنند و بعد ازان شراب ریحانی تناول کنند و روغن زیت
در بدن بمالند بیش اعراض آن همچون اعراض جوز ماثل باشد علاج او آنست که نگذارند که بخواب رود
و موی سرش تر میکنند تا تنبیه شود و روغن کنجد و عسل و نمک با کرم بیاشامند تا قی کنند و روغن گل و
سرکه در سر بمالند شوکران از شرب آن خناق و برد اطراف و ثقل بدن و تاریکی چشم حادث شود علاج
آن قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و میعه و قردمانا و انجدان نیز با شراب مفید بود و روغن
گاو با افسنتین تناول کنند و شکم با آب رد کنند و ضماد کنند عنب الثعلب موجب کمودت لون و حدر و خشکی
زبان و فواق و قی دم و تشنج بود علاج آن قی کنند و بعد ازان شیر خر یا شیر بز با عسل بیاشامند و
بادام تلخ مفید بود و نخود آب با مرغ خورند کشنیز تر هر که بسیار خورد او را دوار رسد و اختلاط عقل
و بحت صوت و غثیان و سکر و غشی حادث بنقونا یعنی السیغول هر که بسیار خورد نبض و قوت او
ساقط شود و بدن سرد گردد و ضیق النفس و خناق و حدر و غشی حادث شود علاج هر دو قی کنند بطبیخ
ترب و شبت با عسل و بوره و بعد ازان زرده بیضه با فلفل و نمک و مرق مرغ فربه خورند و افسنتین
و فلفل و دارچینی با شراب مفید بود کماشا آنچه سیاه و طاوسی بود و رائحه آن کریه باشد قاتل بود
و اعراض آن خناق و ضیق النفس و قولنج و غشی و عرق سرد بود علاج آن قی و تنقیه معده باشد
امخیوا ذراریح یک درم قاتل باشد و ازان وجع مثانه و ورم قضیب و عانه و پیچیدن شکم
حادث شود و بول نیاید و اگر آید خون بود و گاه بود که تشنج و غثیان و اختلاط عقل نیز حادث شود
علاج آن قی باشد بروغن کنجد و اکرم و بعد از قی شیر با لعاب بیدانه و بنکو یا آب تورک با شکر
تناول کنند و مرقهای چرب و روغنهای بادام و بیه بط و زرده بیضه و عسل مفید بود و روغن گل
با سفیده تخم مرغ بیزند و در احلیل چکانند ذهبرا از تناول آن قی و درد دل حادث شود تدبیر آن
قی باشد و بطبیخ شبت و روغن کنجد و استعمال معالجات ذراریح ضفادع از اکل آن خناق
و تاریکی چشم و کمودت لون و دوار و حرافت حلق و اختلاط عقل و غشی و تشنج حادث شود

علاج آن

علاج آن قی کنند با آب گرم و زیت و بعد از آن بحمام گرم روند و عرق کنند و بدن بروغن قسط و ناردین و زنبق
بمالند خوردن گرم چون گوشت بریان می کنند باید که سر دیگ بپوشانند تا هوا بر آن نوزد و اگر سر دیگ
پوشیده دارند از اکل آن هیضه و اختلاط عقل و اسهال و سبات حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن
رب سیب و به با طین مختوم بخورند و معالجات هیضه بجا آرند و در آن روز از حمام و خواب احتراز نمایند سمک
از خوردن ماهی سرد که خصوص در جای نمناک نهرها باشند قولنج و ضیق النفس و غشی و عرق سرد حادث شود
علاج آن قی کنند و بعد از قی تریاق اربعه و سکنجبین و فلافلی و شراب صرف مفید بود مرارة الافعی زهر قاتل است و معالجه
آن مفید نیفتد اما فی الحال قی متواتر کنند بشیر و روغن و آب گرم و بعد از آن تریاق کبیر و مثرودیطوس و فاد زهر
و دواء المسک بخورند مرارة نمر زهر پلنگ زهر قاتل است اما اگر از تناول آن ساعت بگذرد امید توان داشت
اعراض آن گرانی و یرقان بود و بوی صبر از دهن و بینی شارب آن آید علاج آن قی متواتر باشد و بعد از آن
طین مختوم یکدرم و حب الغار یکدرم و پنیرمایه آهو نیم درم تخم سداب و مر هر یکی درمی بکوبند و بعسل سرشته
دو مثقال تناول کنند مرارة ارنب بمقدار عدسی قاتل باشد علاج آن روغن گاو و دار چینی و جنطیانا رومی
هر یک مثقالی پنیرمایه خرگوش نیز مثقالی خورند ارزیز سبل سرد بال گاو کوهی زهر است و از آن غشی و کرب
حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن فندق و پسته تناول کنند دم ثور اگر کسی خون گاو تازه بخورد او را
خناق و غثیان و غشی حادث شود علاج آن بحقنه و مسهل باید کرد و قی کردن درین نشاید و ادویه که در
بسته شدن خون در معده مفید بود تناول کنند مثل انجیر خام و تخم کرنب و حلتیت و بوره و خاکستر چوب انجیر و شیر
انجیر و بیخ انجدان و پنیرمایه خرگوش با سرکه و شیر نیز مفید بود عرق دواب از شرب عرق چهارپایان خصوص
اسب خفقان و ورم روی و زبان و سیلان عرق منتن از بغل حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم و روغن
گل و بعد از آن تریاق مختوم تناول کنند و شراب و روغن گل مفید بود لبن فاسد شیر که متغیر شده باشد اگر
کسی بخورد او را دوار و هیضه و پیچیدن شکم حادث شود علاج آن قی کنند و روغن ناردین گرم کرده بر معده
بمالند و اگر شیر در معده بسته باشد علامت آن غشی و عرق سرد و نافض بود علاج آن مثقالی پنیرمایه خرگوش

باب ... در گزیدن جنبرت اگر کسی را چیزی بگزد و ندانند که چه بوده است باید که بالای موضع گزیده محکم ببندند و محل زخم را بمکید و بعد از آن مضمضه بسرکه و روغن گل کرده باشند یا به محجمه بمکد و اگر وجع بغایت باشد حجامت و ارسال علق بکنند و سرگین باز و کبوتر و فوذنج و کبریت و خاکستر چوب انجیر با بول و سرکه بر آن موضع طلا کنند و زیت و نمک و بوره ارمنی و سیر صحرائی و لشنیک تره و خرما حنید بیدستر و مشک الشیح و حلتیت نیز مفید بود و تریاق کبیر و تریاق اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و با اعراض که ظاهر شود اگر نتوانند دانست که کدام بوده است استدلال کنند تا علاجی که خاص بدان باشد استعمال کنند چنانچه گفته میشود

ذکر ... مار را انواع است و بدترین آن افعی بود و علامت گزیدن او آنست که از موضع گزیدن اول خون بیرون می آید و بعد از خون متوسط و خون صدید متورم شود و رنگ او سبز گردد و خشکی دهن و التهاب و عرق سرد و تواتر نفس و غشی و رعشه و فواق و عسر بول حادث شود علاج آنست که سر جراحت به نشتر فراخ کنند و محجمه بر سر جراحت نهند و مضمضه بشراب ریحانی کنند و بعد از آن ادویه حاده مثل سیر و پیاز و بوره ارمنی و زفت و جاوشیر و فرفیون بر آن موضع نهند مفید بود و اگر خروس بریان کرده همچنانکه بشکافند گرم بر آن موضع نهند مفید بود و اگر عضو قطع توان کرد چنانچه انگشت باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند و تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق افاعی تناول کنند و سیر و پیاز و کندر با حرمل با شراب کهنه بخورند و انیسون و تخم کشوث و تخم فلفل هر یک ده درم زراوند مدحرج جند بیدستر هر یک پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و سه درم از آن با شراب تناول کنند و روغن کهنه و گوشت خشک کرده شور نموده مقدار سه درم سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعا نخوابند ترونده و در میان شیر نشینند و اگر جمیع متاذی شده باشد و بجای دیگر سرایت نکرده باشد ادویه اطلیه و اضمده بکار دارند و گویند اگر بیمار بحری بخوابند و آب آن فرو برند و ثفل بر آن موضع نهند مفید افتد و سداب و مرزنجوش و برگ سیب و مخلصه و حلتیت با شراب در دفع سموم مفید افتد و بول آدمی نیز آورده اند معجون حب الغار ابرسا تحل زراوند مدحرج هر یک پنج درم سداب برگ کنند درم نمک چهار درم کرسنه سه درم شراب بسرشند و مثقال با شراب بخورند

دوائی

و گویند مهره مار بر جای [illegible] بندند و بسایند و لعوق کنند مفید افتد **لسع عقرب** عقرب ماده بزرگتر بود و گزیدن او سخت‌تر
بود و اگر از گزیدن عقرب خفقان استرخاء بدن و برودت اطراف حادث شود و گاهی احساس سرما کنند
و گاهی احساس لهیب علاج او آنست که بالای موضع ببندند و آنرا بمکند و عقرب بکوبند و بر آن نهند یا حلتیت
و سیر و عاقرقرحا مغز فندق بزرگ کبریت نمک علک البطم بر آن نهند و گویند اگر موش و ضفدع زنده بگیرند و بدو
نیم کنند و بر آن موضع نهند مفید افتد و انجیر خام و لعاب بزرگ و خطمی با نمک و عصاره سداب یا درونج و بیخ حنظل
و عصاره [illegible] بسیار مفید بود و بیخ افسنتین و کبر و زراوند و کاسنی بکوبند و [illegible] را دو دانگ
یا گلنار چهار دانگ بدهند و یا سیر و جوز هر یکی ده درم سداب حلتیت مر هر یک پنج درم بکوبند و یا انجیر [illegible]
سه درم و قردمانا و حلتیت و سعد و یا درونج و سکنجبین با شراب مفید بود و از ادویه منفخه خصوص کرفس احتراز
نمایند و گویند اگر کسی کرفس خورده باشد و او را عقرب بگزد خلاص نیابد و اگر تربد و یا درونج خورده باشد
ضرر باو نرسد من مجربات الحضرت النوریة فی لدغ عقرب و محلّه در آب بجوشانند و موضع ملدوغ
در آب نهند یا فادزهر حیوانی یا فرفیون لعوق گاوزبان بسایند و بر آن موضع نهند و شراب حماض و عرق
[illegible] و گاوزبان شربت بخورند و غذا نخوداب و مرغ و تریاق اربعه نیم مثقال فرو برند و قدری بر موضع
لسع عقرب نهند دیگر نوعی از عقرب است که آنرا جراره گویند و آن عقرب خورد میباشد و دنبال بر زمین
کشند و زهر آن گرم باشد و آن در نواحی [illegible] و خراسان و عسکر بسیار باشد و چون بگزد بعد از [illegible] اثر
کند و از آن نادر اطبا در آنجا معالجه آن بفصد کنند و فی الحال شیر بیاشامند و موضع را [illegible] مص کنند
و به [illegible] ستر و فرفیون طلا کنند و حوالی آنرا بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و این تریاق دهند **صفت** کاسنی برگ خشک
ابرک کبر و خطمیانا و افسنتین خاکستر خسک متساوی بکوبند و با آب سیب [illegible] دو درم با شراب سیب
بدهند و اگر از آن التهاب شود جلاب شیر و شراب [illegible] با برف دهند و اگر خفقان حادث شود شراب سیب
[illegible] کافور و اگر طبیعت محتبس باشد حقنه کنند اگر متورم شود فصد زیر زبان کنند و آب کاسنی و سکنجبین
غرغره کنند و غذا غوره و انار خورند **لسع رتیلا عنکبوت** رتیلا نوعی از عنکبوت باشد و بر وی نقطهای سیاه باشد

ونر وکی دهن او دو شاخ باشد و بدان بگزد و او اصناف است که بدترین مصری باشد و آن شبیه است
به پروانه و بعضی سرخ و بعضی سیاه و بعضی زرد باشد علاج گزیدن رتیلا آنست که موضع را بمکند و بحمام روند
و اکرم بدان موضع بر بزند و موضع را بمیر و نمک و خاکستر چوب انجیر و امثال آنها تضمید کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند
و این تریاق تناول کنند لفق فلفل زراوند ایرسا ناردین عاقرقرحا دوقو زیره کرمانی بوره ارمنی پنیرمایه خرگوش
دارچینی میعه حب بلسان سرطان نهری عصاره خشخاش متساوی بکوبند و بآب کرفس سرشته و دو درم تناول کنند
وازگزیدن عنکبوت ریاح و قراقر شکم و قشعریره و برودت اطراف و انتشار قضیب حادث شود علاج
آنست که بحمام روند و عرق کنند و شونیز و سداب هر یک یک درم با شراب صرف بخورند دیگر و نوعی از عنکبوت
است که آنرا عنب خوانند سیاه دست و پای او بغایت کوتاه باشد و از گزیدن او حکه موضع و سیاه شدن
آن و حمی مطبقه حادث شود زیرا که او حار بود بخلاف دیگر عناکب علاج آن فصد کنند و تمر هندی و نبات باب خیار
کدو و سکنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه بکنند و اگر آن موضع متقرح شود تدبیر
قرحه کنند و اگر متعفن شود با آهن جدا کنند دیگر و نوع دیگر که آنرا مقید گویند و آن عنکبوت سفید است
و بر او نقطهای سیاه و دست و پای او بغایت کوتاه باشد و مگس گیر و از گزیدن آن حکاک حادث شود
آنرا بحضض و روغن گل طلا کنند و بیخ کرفس در سرکه بجوشانند و بوره در آن ریزند و طلا کنند دیگر و نوعی
دیگر است که قوایم او بسیار دراز است و از گزیدن او وجع معده و قی و عسر بول و قولنج حادث شود
علاج لذع آن همچون علاج رتیلا بود قملة النسر نام دابه ایست همچون قراد چون از گزیدن او رعاف و نفث
الدم و بول الدم حادث شود علاج آن رب سیب و به با آب برف تناول کنند و شیره تخم [illegible] و آب
کاهو و کاسنی و خیار کدو بیاشامند و طین مختوم و جدوار با شیر مفید بود و موضع لسع را با آب کاهو
و صندل و پادزهر طلا کنند زنابیر جمع زنبور با نواع است بعضی بزرگ باشد و سر او سیاه باشد و بعضی
شبیه بلون نار باشند و این دو صنف بدترین زنابیر است و بعضی کوچک باشند علاج گزیدن
زنبور آنست که موضع لسع را بنشتر یا سوزنی فراخ بکنند و مص کنند و شراب غوره و ریباس و لیمون

باب حرف کاف آید

با عرق گل و بیه تناول کنند و آب رمانین و آب خیار کنند و بیاشامند و موضع را با آب خبازی و بادروج
و روباه ترنگ طلا کنند یا آب نمک یا انجیر و سرکه یا غوره و گل یا سرگین گاو و یا ورق کنجد طلا کنند و گزیدن
کل نیش در عضوها کنند باید که بیرون آرند ضبابه بپارسی کرماسو گویند چون بگزد دندانها خورد بار یک سیاه
در موضع گزیدن رها کنند و تدبیر او آنست که دندانها بیرون آورند اگر قز یا ابریشم در آن میمالند دندان بدو
بند و بیرون آید یا خاکستر و روغن گاو بر آن نهند تا بیرون آید و موضع را مص کنند و در آب گرم نهند
از بانی که در گزیدن رتیلا ذکر رفت بخورند سام ابرص نوعی از وزغ است که او کوچکتر باشد و بر و نقطهای سیاه
دارد در موضع خراب باشد و او نیز چون بگزد دندانهای در عضو رها کند علاج او آنست که قز بر کاردی بپیچد و
بر آن موضع میمالند باید بر قطع نا و شمع ضماد کنند و شبانروزی بگذارند و بعد از آن برفق جدا کنند تا دندان
بیرون آید و باقی علاج او همچون گزیدن مار باشد سلاابرص نام است شبیه بعصایه چهار پای دارد دنبالش
کوتاه بود و گویند در آتش افتد آتش را تمی راند و نسوزد و از گزیدن حرقت شدید و وجع و التهاب و ورم
زبان حادث شود علاج او آنست که موضع به محجمه مص کنند و شیر یا لعاب تخم بدانه و شیره تخم بورک
با روغن گل معتقه تناول کنند و مسکه و مرقهای چرب خورند و عسل و راتینج نیز مفید بود و گوشت صقنقور و خانه
عنکبوت بر موضع نهند ذنبة الابرص هزار پای باشد در گزیدن او سرکه و نمک طلا کنند و نوعی از وزغ است که آن را ده
انگشت باشد و چون فرو برند در عضو بگذارند و خونریزد و حرقت کند علاج او آنست که او را بکوبند و بر آن
موضع نهند و زراوند و حنطیانا و پوست بیخ کبر با شراب بخورند ضفادع آنچه بری باشد گزیدن آن سهل
علاج آن همچون زهرهای سرد بود اما آنچه بحری باشد سخ بود و از گزیدن آن ورم عظیم ظاهر شود
و تند بر چیده و بر مردم افتد اگر نتواند رسید نفخه بدو مضرت رساند علاج آن تریاق کبیر و مثرودیطوس
خورند و باقی معالجات گزیدن رتیلا استعمال کنند باب سیوم در گزیدن آدمی و حیوان دیگر اما اگر آدمی محرور
مزاج باشد و گرسنه بود گزیدن او بدتر بود علاج او آنست که زیت بر آن موضع بمالند و آرد باقلا و سرکه
با بیخ رازیانه و عسل یا خاکستر رز و سرکه طلا کنند و اگر متورم شود مرداسنگ و قنه و زیت و بیه و شمع

مرهم سازند و بمالند عض ابن عرس گزیدن و جراحت چنگال این حیوانات عرض اولا بیارد و خاکستر زر دوام
تلخ و سرکه طلا کنند یا مردارسنج و نمک و بیخ رازیانه بر آن نهند و از گزیدن و جراحت چنگال این حیوانات
زراوند و ایرسا و عسل طلا کنند و بعد از آن بسرکه بشویند و مرهمی از ایرسا و زنجار و حرکت نقره و توبال
مس و شمع و زیت بمالند عض راسو در آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند یا ورق خیار و
فودنج با سرکه و نمک شراب الکامه بر آن نهند کلب سگ دیوانه باشد از گزیدن او افکار فاسده و اختلاط عقل
و فواق و تشنگی و خشکی زبان و تشنج اصابع حادث شود و از مردم و جایهای روشن بگریزد و اعضا خصوص
و روی سرخ شود و در روی او قرحه پیدا شود و آواز بگیرد و از تشنگی فریاد کند و چون آب ببیند فریاد کند
و تیره شود و دور شود و باشد که آواز سگ کند و مردم را بگزد و کسی را که ببیند تصور سگ کند و وقتیکه خود را در آئینه بیند
پندارد که سگ است و باشد که منی از ایشان روان شود و اگر تشنج و گزر از عروق سرد و غشی حادث شود کسی را
که بگزد یا کسی از فضلات و طعام ایشان بخورد او را همین حالات پیدا شود و بعضی را این اعراض بعد از
شش روز و بعضی را بعد از شش ماه حادث شود و بعد از هفت سال گفته اند و سگ در خریف و ربیع دیوانه
شود علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و طعام و شراب نخورد و از آب بگریزد و چشم او
سرخ شود و گوشهای او آویخته شود و چون مستان براه رود و او از سر فسرده باشد و چون شخصی بیند حمله کند
و سگان از او بگریزند و کسی را که سگ بگزد باید که نیک تحقیق کنند که سگ دیوانه است یا نه و تجربه بیان کنند
که پاره نان بخونی که از آن موضع سگ آید بیالایند و پیش سگان اندازند اگر بخورند سگ دیوانه نبوده است یا
شاهبلوط و جوز بکوبند و چیزی بر آن موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر نخورد و اگر بخورد بمیرد سگ دیوانه بوده است
علاج او آنست که نگذارند که ملتحم شود بخلاف جراحتی که از کلبی حادث شود که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت
فراخ کنند به محجمه مکرر مص کنند تا خون بسیار بیاید و داروی محرقه مثل خردل و جاوشیر و جوز و قلقدیون و نمک
و بول آدمی با خاکستر زر نباد و حب حیر یا سکه بر آن نهند یا حلتیت و آب چقندر بر آن نهند یا نمک و
زنگار هر یک سه درم نوشادر ده درم و قلقدیس شش درم اسقیل بریان کرده شانزده درم سداب چهار درم

کاسی

عدس سوخته چهار درم بکوبند و با سرکه بسرشند و یا داغ کنند و این تدبیر در ابتدا باید کردن تا جذب سم
کند علاج اما چون هفته بگذرد تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون کنند یا بدین حب صفت ستاند
پنج درم هلیله کابلی هفت درم افتیمون مثقالی و نیم نمک هندی پنج درم بسفایج حجر ارمنی هر یک مثقالی بکوبند و
باب بالنگو بسرشند و دو مثقال از آن شربتی باشد صفت دیگر هلیله کابلی دو مثقال غاریقون دو مثقال و نیم
افتیمون مثقالی و نیم نمک هندی نیم مثقال بسفایج یکمثقال حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند و شربتی دو مثقال بود و
ماء الجبن با افتیمون نیز مفید بود و غذاهای چرب و گوشت مرغ و کبک و دراج فربه خورند و شیر و شراب کهنه
خورند و آبی که خورند باید که چند نوبت آهن سرخ کرده باشند و در آن اندازند و باید که حیله کنند تا آب بخورد والا
هم هلاک باشند و گویند اگر از پوست دیوار آب خورند یا از پوست کفتار نافع بود یا آوندی که از زر خالص
ساخته باشند و پوست کفتار بپوشانند و از آن آب خورند و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیده نهند یا
بریان کرده بخورند مفید بود و تریاق اربعه یا کبیر یا دواء السرطان تناول کنند مفید بود صفت دواء السرطان
سرطان نهری زنده در دیگ مسی نهند و به هیزم رز زیر آتش کنند تا بسوزد و ده درم از آن یا ده درم خطمی با
پنج درم کندر بکوبند و در روز اول مثقالی و در دوم دو مثقال و در سیوم سه مثقال با روغن دواء الذراریح
نیز مفید بود صفت آن ذراریح یکمثقال عدس مقشر یکمثقال زعفران سنبل قرنفل دارچینی هر یک
پنج درم بکوبند و باب بسرشند و قرص سازند و یکدرم از آن با آب گرم بخورند و از سرما و حمام احتراز
نمایند [illegible] موضع گزیده آن بعسل و بوره ارمنی طلا کنند و نمک و سرکه در آن بمالند
بعد از آن که پاک شود پیه مرغ آبی و پیه کاو کوهی بنهند و اگر تمساح بدست افتد بهتر بود و باقی علاج او
همچون علاج کلب و غیر کلب بود [illegible] اگر زنبور گزد وجعی حادث شود پیاز و فودنه یا شونیز بکوبند ضماد کنند
[illegible] اگر کسی را رتیلا بگزد سیر و پیاز بخورد و ضماد کنند یا کرسنه و انجیر خام ضماد کنند و شراب صرف
بیاشامند و اگر پوست رتیلا بکشند و بر آن موضع نهند وجع ساکن شود باب چهارم در دفع هوام و [illegible]
اگر سیر و فودنه و کبریت در خانه و نزدیک مرقد بنهند هوام بگریزند و بخور گوگرد و انار و بیخ مهک و قنه و

وفودنه وسکبینج ومقل وحلتیت وحب الغار رواشته واقرون والاظلاف وحوافر حیوانات همین خاصیت
دارد نکهت هاشتن علق وطاوس ومرغابی وخارپشت وگاو کوهی وگوسفندان کوهی ورا سوز کرده در خانه
مفید بود واگر ریسمان بقطران آلوده سازند وگرد مرقد بگردانند هیچ گزنده بدان نزدیک نیاید واگر
چراغی دور از مرقد بنهند حشرات نزدیک چراغ گرد آیند وپیش مرقد نیایند طرد حیات دود کردن شاخ گاو کوهی
وتخم ترب وموی آدمی وسکبینج ماران بگریزند واگر موضع را با آب نوشادر وخردل آب زنند مار بمیرد
وآب دهن روزه‌دار خصوصا که نوشادر در دهن گیرد چون در دهن مار اندازند مار بمیرد طرد عقرب
از شاخ ایل وآب ترب وبادروج عقرب بگریزد ودود کردن [illegible] عقرب وکبریت وسیر وزرنیخ
وپیه بیز وروغن گاو وآب حلتیت در خانه ریختن همین خاصیت دارد واگر میعه وزرنیخ وقسیک [illegible]
وپیه گاو وباهم بیامیزند ودر سوراخ عقرب دود کنند عقرب بیرون بیاید واگر بیخ ترب پاره کنند ودر
سوراخ عقرب بنهند بیرون بیاید طرد برغوث اگر حنظل با سداب بجوشانند ودر خانه بریزند کیک
بگریزند واگر بر چوبی پیه خارپشت بیالایند کیک بدان جمع شوند واگر کرنب وورق خربزه وگشنیز
طرد بق اگر چوب وورق سرو وبرگ شونیز ومورد وسرگین گاو وحرمل وکبریت دود کنند بگریزد
واگر افسنتین وحرمل وشونیز بجوشانند ودر خانه بریزند همچنین بود واگر بدان برگ ترب بمالند
بر آن ننشیند طرد نمل مورچه از مقناطیس وزفت وحلتیت وزهره گاو ودود کبریت وقطران
بگریزند طرد ذباب اگر زرنیخ در شیر حل کنند وبنهند تا مگس بخورد وبمیرد واگر زرنیخ دود کنند همچنین از
بوی گندش بگریزد طرد زنبور اگر سیر وکبریت دود کنند زنبور بگریزد واگر بدان بات خطمی وخیاری
وزیت بیالایند زنبور ننشیند طرد [illegible] اگر برهه‌ها وکلنک وکشنیز خشک وفودنه بسوزانند همه بگریزد
واگر بورق خیار دود کنند خنافس بگریزد واگر افسنتین وفودنه وپوست ترنج در میان جامه ریزند بید
دران نیفتد طرد فار اگر مرداسنگ وخربق وبذر البنج وزرنیخ وکبریت والصبر الغار مرگ موش خبث
آهن وزعفران هرکدام که باشد در چیزی کنند که موش بخورد وبمیرد واگر موش را خایه بکشند یا بو

بکشد

بینه یا کوش و دنب ببرند و رها کنند دیگر موشان بگریزند طرد بسو از بوی سداب راسو بگریزد طرد هوام و رق
درخت و خرزهره جمیع بهایم را بکشند و اگر سگ و گرگ و خوک خربق سیاه بخورند بمیرند و خانق النمر
گیاهی بود که پلنگ را بکشد و خانق الذئب گیاهی که گرگ را بکشد و بادام تلخ و خرزهره روباه را بکشد و گرگ را
هر جا که بخور باشد بگریزد والله اعلم بالصواب اتمام یافت فن اول از قسم طب بحمد الله و حسن توفیقه
فن دوم در ادویه و اغذیه مشتمل بر دو مقاله مقالة الاول در ذکر ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر هفت باب باب اول
در طبایع ادویه و اغذیه بدانکه هر چیزی که آنرا [illegible] تاثیری باشد اگر کیفیات چون وارد بدن شود از حرارت
غریزی او متاثر گردد و اگر بدن تاثیر [illegible] از کیفیتی که بدن را حاصل یابد آنرا معتدل گویند و اگر در و کیفیتی
باشد تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشود آن در درجه اول باشد و اگر محسوس باشد اما مضرت نباشد در
درجه ثانیه باشد اگر مضرت رساند لیکن بهلاکت نباشد در درجه ثالث بود و اگر بهلاکت رساند در درجه رابعه باشد
بدانکه ادویه سمیه بباید دانست که تاثیر دوا شاید که در خارج و در داخل نه مثل پیاز که ضماد آن مقرح است
اکل آن نه و بالعکس این اسفیداج که اکل آن قاتل باشد و ضماد آن نه و شاید که تاثیر خارجی دوا مضاد
تاثیر داخلی او بود همچون کشنیز که در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل بدانکه ادویه را مختلف باشد
شاید که آن قوت او چنان مستحکم باشد که آتش آنرا تحلیل نبرد همچون دنب و شاید که آتش آنرا
تحلیل برد اما بالطبخ نبرد همچون بابونه که در وقت قابضه و محلله است و بالطبخ تحلیل برود و هیچ کدام
زایل نشود همچون عدس که بالطبخ قوت محلله او تحلیل برود و قابضه باقی باید و شاید که قوت او چنان
ضعیف بود که بالغسل برود همچون کاسنی که مفتح و مبرد است و بشستن قوت تفتیح و تلطیف او تحلیل برود
اثر بر باقی ماند چون ادویه مفرده بسیار است و معرفت کیفیت و خاصیت آنرا قوانین است و ذکر آن
بطول انجامد بذکر بعضی ادویه که احتیاج باستعمال بیشتر است اکتفا نماید و بکرد در جدول از حرارت رد
بابونه افسنتین فندق اسفند مغاث ترنج زوفا تر اسطوخدوس اشنه کرس بزر کتان
شاهتره و [illegible] لوره اذخر ابرسا یاسمین اظفار الطیب جعده زراوند

وقت آن

عزار جبلی

حلبه فراسیون کندر سلیخه تمام صبر عنبر اشنه حنبد فوفی آنچه در درجه سیوم از ومشترکست انیسون شونیز بر نجاسف

ادویه که در اول درجه دوم مشترکست بسبر رازیانه قسط زراوند حب بلسان قرنفل صعتر فودنه فلنجه مشک سعد قسط فرداما

مرزنجوش مشک طرامشیع اقحوان سک اسارون ملح اندرانی کبر و بادرنجبویه نانخواه انیسون حرمل زرنباد افتیمون کرفس

رومی زوفا خشک مرو خس حماما زراوند زیره زنجبیل کبر زعفران کبریت بنجنکشت حند بیدستر و دارچینی

دار فلفل بابونه حاشا حنظیل نادرونج سقمونیا و آنچه در درجه چهارم از و مشترک حرف کندش مو یزج مامیران خردل سیر

بری فلفل هلیله آمله بلوط اخیار شنبر بلیله انجدان جاوشیر اشقاقیل بنفشه کلسرخ ادویه که در درجه اول اندازه

کلنار زرشک نیلوفر بیه البوستان الخطل دم الاخوین حماض امرود و آنچه در درجه سیوم از و مشترک کاهو کشنیر لور ک

زعرور کمات مازو صندل کافور و آنچه در درجه چهار اند جوز ماثل افیون سک سیاه آنچه در درجه اول از طرف مشترک

الو بخارا اسفاناخ کاه زبان مغاث خیار شنبر ادویه که در درجه دوم اند از طرف ترنجبین لور ک بنفشه نیلوفر زرد آلو

زوفا تر آنچه در درجه سیوم از و مشترک اذخر فندق حلبه زعفران اشنه بابونه حب الخضرا اسفند پر سیاوشان

و آنچه در درجه چهارم از و مشترک اند مرجان کما دریوس صندل کلنار کندر حماض کلسرخ زنجبیل سوسن دار فلفل

هزار خشان درونج حضض حب بلسان ایرسا دم الاخوین اسارون بوره انجدان انیسون برنجاسف لیمو بنجنکشت

اقحوان حنظیل بادرنجبویه حب البان بلیله آمله اسقیل افسنتین آنچه در درجه سیوم از و مشترک اند ایل سقمونیا سیر

شونیز اقاقیا راسن انیسون قرنفل افتیمون بلوط حند بیدستر دارچینی قسط زعرور صبر قردمانا وج سعد

زوفا خشک فودنه زراوند مازو فراسیون فلنجه مشک سماق زرنباد حماما سیر زیره نانخواه سعد کبریت

مرزنجوش کبر بنک مشک طرامشیع و آنچه در درجه چهارم از و مشترک اند آتش کندش مویزج مامیران خردل فلفل سداب

بری [illegible] هلیله زرد تمر هندی ترنجبین بنفشه افسنتین سقمونیا الیلاب اجاص شاهتره کلسرخ

سنبل خشک [illegible] شحم حنظل قنطوریون ماهی زهره غاریقون حب النیل تربد حرمل اسقالیج

سودا هلیله سیاه بالنکو افتیمون اسطوخودوس حجر الاسود لیقالیج غاریقون کشوث حب النیل آمله

مقویات تخم ترب لوبیا برک آس کندش خربق زرد آلو مویزج تخم شبت بوست تخم حرحیر نمک هندی

نانخواه مرداسنگ کدو ماء العسل ماذریون بوره سکنجبین **مقیئات ادویه** که سده بگشاید ترمس اذخر شاهتره غار بقول
رازیانه انیسون قنطوریون افسنتین صعتر قردمانا اسطوخدوس عود ملح هندی افتیمون جنطیانا فراسیون بزر
برسیاوشان نانخواه حماما مبلیبون دارچینی زعفران مرزنجوش کرفس زراوند کبابه کبر ریشه حاشا کشوث حرمل
ملطفات ادویه که تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظ کند ایهل اسقیل حماض سرکه اسطوخدوس حب البان اقحوان
بوره حنبه بیدستر خردل قرطم سیر اذخر بنجنگشت بابونه دارچینی جعده وج زوفا خشک قسط صعتر فودنه
زراوند عرق حاشا حرمل کمادریوس مشک طرامشیع ابرسا نمام سداب نانخواه سکبینج عاقرقرحا **مفتحات** که
ادرار بول کند و حیض ایهل اقحوان ترمس شونیز انیسون رازیانه انجدان قنطوریون برنجاسف قردمانا
بادرنجبویه قسط کبابه برسیاوشان حنبه بیدستر فراسیون عود عود قرحا جنطیانا نانخواه حاوشیر تخم کزر
دارچینی جعده اسارون سعد سعده سلیخه نمام زوفا خشک مشکطرامشیع کرفس مرزنجوش کمادریوس حب
[illegible] **مفتتات ادویه** که حصات را بریزاند اسارون برنجاسف صمغ الوتم خربزه خشک برسیاوشان تخم سیاه
تخم الیسون بادام تلخ سعد سکبینج رازیانه **قابضات ادویه** که طبیعت ببندد برنج بلوط اسد باقلا خرنوب سرو زیح کاورس
ذرت گل مورد عفص گلنار دم الاخوین زعرور نخود ورق زر امرود طباشیر مصطکی طین مختوم کندر کهربا تازه
رمان عدس نشاسته تخم [illegible] **محللات ادویه** که غلظ و صلابت را تحلیل برد کمادریوس
بابونه حاشا زراوند اکلیل الملک ... زهره ... جعده حاوشیر ... برسیاوشان اسقیل بابونه
زنجبیل برنجاسف اذخر باقلا اسارون اقحوان خطمی زفت صمغ البطم لادن نمام سوسن ترمس قثاء الحمار مرزنجوش
غار فودنه خردل **ملینات ادویه** که صلابت را نرم گرداند اسفیداج ... مقل سعد روغن خروع پیه
ابولیا مرغ مغز ساق گاو گوسفند زفت صمغ البطم **منضجات ادویه** که اورام و صلابت را نضج دهد اکلیل
الملک بزرک زعفران ابرسا کرنب صمغ البطم لادن مرسیه انجیر موم خطمی مرو زرشک **مفشیات ادویه**
که فتح ریح را بشکند و تحلیل برد انیسون افتیمون سیاه دانه حاوشیر بنجنگشت تخم کندر زنجبیل دار فلفل حماما
زیره زراوند نانخواه کندر رازیانه کرفس کرویا سداب سعتر سعد فودنه فلفل قردمانا **معرقات ادویه** که عفونت را از نفس

کند وسوزاند اسقیل زنجار زاج شیح حرق حب البان بنوعات سرکین کبوتر اشک قطا سیاه فرفیون
صابون سداب فودنه راسن قلقطار سیر زرنیخ ادویه که تسکین وجع کند افیون بیخ بطبورک سفیده
تخم مرغ بنج یبروج کثیرا نشاسته صمغ اسفیداج ادویه که سرگران کند وخواب آورد کاهو تشبت اقحوان زعفران
حماما نقاح ومرو شقایق الصغیر شاه سفرم ادویه که کرم شکم وکوش بکشد برنگ کابلی افسنتین جعده زوفا خشک
کرویا حرف فودنه شیح قنبیل شونیز ورق شفتالو ترمس ادویه که منع رعاف ونفث واسهال دم کند امده
زرشک بادروج بلوط لبه کلنار دم الاخوین تخم گل حضض گل ارمنی کهربا کافور کندر لسان الحمل زیره مصطکی
نعناع لت نشاسته مازو قنطوریون ریوند شادنه خون السر وگشنیز بذر البنج ادویه که قروح را امل کرداند کلنار اقد
صمغ آنزروت زراوند لسان الحمل زیره ایرسا صبر طین مختوم ادویه که قروح قیح را پاک کرداند ایل رقت
نمک انگدان ایرسا عسل راتینج حب بلسان ادویه که گوشت زاید از قروح زایل کند انزروت افسنتین نمک
مردارسنگ توبال س صدف سوخته زنگار ادویه که قروح را خشک کند توتیا صبر صدف سوخته انزروت اشنه
خرما سوخته آهک شسته ادویه مقویات دل مفرحات بید یاقوت کهربا لولو لاجورد کافور گاوزبان سیب امرود
کشنیز خشک لباب شیر طین مختوم زرنباد زعفران دارچینی گلسرخ درونج هلیله بالنکو بادروج تمر هندی انار شیرین
صندل ریباس شقاقل قاقله قرفه دارچینی فستق زرنقره عنبر عود نعناع سوسن سنبل سعد سلیخه فرنجمشک عود
فادانیا تمام نیلوفر مورد اسطوخودوس اترج ابریشم آمله بهمنین بسفایج جدوار زرشک نارنج پوست
ترنج ادویه که مقویات معده باشد پوست ترنج آمله هلیله بالنکو جوزبویه دارچینی بلیله گلسرخ زرنباد طباشیر
کندر کرویا مصطکی مشک اطراشیع نعناع بیه سلیخه سماق سفرجل قرنفل قاقله قرفه اذخر ساذج هندی
مقوی کبد اشنه اظفار الطیب حب بلسان جوزبویه دارچینی حماما کشوث مصطکی بادرنج سفرجل قرنفل
قرفه غافت ادویه باه کندر جرجیر بلبوس حب الخضراء کرفس کنجد حب الزلم کثیرا باقلا لوبیا نخود قرفه خولنجان
دارچینی بسباسه جلغوزه فندق فستق حلتیت قطر زرنباد خصیة الثعلب شقاقل زنجبیل سورنجان سقنقور
بیضه کبوتر گنجشک کبک مغز سر گنجشک زره بیر مایه شتر شیر میش انگور انجیر رطب نارجیل مغز بادام مغز جوز

بار دوم

ابواب دوم در حبوبات گندم گرم و تر است به درجه اول و نان او بهتر نانها بود و غذا تمام نیکو دهد و نان تنک غذا
کم دهد و دیر گوارد بخلاف کرده و نان تنوری غذا تمام دهد و دیر گوارد و کلیچه فطیر کنه اما سده آرد و معده را
مضر بود جو سرد و خشک است به درجه اول در حرارت و برودت او خلاف است و او غذا لطیف و بسیار دهد
زود گوارد و او را با زعفران و روغن بادام بپزند با شیر و شیرینی خورند گاورس در درجه بارد و یابس است
غذا اندک دهد و قابض باشند و مصلح ایشان شیر و روغن عدس بارد و یابس است تسکین و تغلیظ دم
کند و دیر گوارد و سوداوی بود و خوابهای آشفته آورد و آب او مطلق حرم و قابض آنرا با چغندر خورند باقلی
بارد یابس است غذا اندک دهد و آب او لطیف بود و ریه و حلق و امراض سینه را مفید بود اما نفاخ باشد
و مصلح او نمک و صعتر باشد نخود حار یابس است غذا بسیار دهد و تقویت باه آرد و نفخ کند و صقال لون
و تسمین بدن پدید آورد و آنچه سیاه و سرخ بود گرمتر بود و ادرار بیشتر لوبیا قریب است به نخود در
ادرار بول اقوی بود خیار بارد و رطب است و کیموس او محمود بود تبهای گرم و سرفه را مفید بود و تن را
مضر بود و مصلح آن مغز بادام است کنجد حار رطب است دیر گوارد و فساد غذا کند و معده را زیان
دارد و مصلح آن شیرینی است خشخاش بارد و رطب است سعال و خشونت حلق و نزله و سهر و ضعف باه را
نافع است و آنچه سیاه بود مخدر و سبات آورد بزرک حار رطب است نزله و سعال را مفید بود و قوت
باه دهد شاهدانه حار یابس است مجفف و مصدع بود شهوت جماع ضعیف کند و سلسل بول را مفید
بود و مصلح او شیرینی است قرطم خسکدانه باشد حار یابس بود مسهل بلغم و بادها بکند تخم
[illegible] حار یابس بود مفرح و مقوی قلب بود و دوار و رعاف باز دارد باب سیوم در لحوم و البان بهترین گوشتها
گوسفند است و خصی بهتر از فحل بود و بره به از ماده و بسیار موی به از اندک موی و چرا کننده به
از علوفی بود و گوشت گوسفند حار رطب است و گوشت بره را رطوبت بیش بود و گوشت میش را
حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت بزغاله سرد و تر باشد و گوشت بز سرد خشک است و بهترین بزغاله
یکساله بود و گوشت میش بغایت بد باشد گوشت گاو سرد و خشک است و غلیظ بود گوشت گوساله

معتدل از و تر سقیم شود گوشت شتر گرم و خشک است و بهترین آن خرد و درشت گوشت گوسفند کوهی
گرم و خشک است لقوه و فالج را مفید بود گوشت گورخر گرم و تر است و غلیظ و آنرا با توابل خورند گوشت
گاو کوهی سرد و خشک است و غلیظ بود و اولی آنست که از و اجتناب نمایند و گوشت اسپ گرم و
خشک است و تیز نشی باید پخت گوشت خرگوش سرد و خشک است و قابض باشد و گوشت کبوتر
مقوی باه باشد و گوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر بود گوشت
کبک و کنجشک و کلنگ و فاخته و دراج گرم و خشک و مقوی باه بود مرغابی و بط گرم و تر باشند و غلیظ ماهی
سرد و تر باشد و دیر گوارد ماهی شور گرم و خشک و ثقیل بود شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان باشد
ملک از و ارطب شیر گاو چرب تر و غلیظ بود و شیر شتر و اسپ بعکس این شیر بز معتدل بود و شیر میش چرب
تر از و بود مسکه حار رطب است تلین طبیعت کند و فربه گرداند و سعال و خشونت را مفید بود روغن گرم تر
از و باشد پنیر شیر سرد و تر باشد ترطیب و تسمین بدن کند و مصلح آن شیر تی باشد پنیر خشک گرم خشک
و قابض بود و مصلح آن جوز و بادام بود کشک معده را قوت دهد و قابض بود دوغ سرد و تر باشد لیکن
حرارت کند و معده و دماغ را مضر بود و مصلح آن نمک و نعناع اما آنچه شیرین بود سینه و ریه را مفید بود و رطب تر
بدن کند دوغ تیز ... کند و قابض باشد و غذا نیک دهد بیضه هر مرغی مناسب مزاج او بود و بهترین خایه
مرغ خانگی است خصوص نیم پخته که غذا تمام دهد و تقویت باه دهد و سفیدی بیضه غلیظ و مولد اخلاط باشد
و بیضه کنجشک و کبوتر مقوی باه باشد والله اعلم بالصواب باب سیوم در فواکه شیرین انگور حار رطب است
خون نیک از و حاصل شود و تن فربه کند و قوت باه دهد و بهترین انگور سفید است که پوست او
تنک باشد و آنچه دو سه روز از چیدن او گذشته باشد نفع آن کمتر بود و دانه انگور گرم و خشک است
و پوست انگور سرد و تر بود مویز به یبوست مایل بود و معده و جگر را مفید بود کشمش از و لطیف
تر بود غوره سرد و خشک است تسکین صفرا کند و حبس طبیعت نماید انجیر گرم و تر بود و غذا بسیار دهد
و مجاری پاک کند و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط و ادرار بول کند و سپس پیدا الدرد و مصلح آن جوز

ویادام

بادام بود انجیر خشک را از رطوبت کمتر بود ثمرهٔ نخل [illegible] گرم و خشک باشد و مقوی معده و کبد و قابض باشد
رطب گرم تر بود و تقویت معده و دماغ و تسمین بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن خشخاش و بادام
باشد [illegible] گرم و خشک باشد و مقطع بلغم باشد و مقوی باه و دافع برودت بود و از و سودا تولد کند و مصلح
آن سکنجبین [illegible] سرد و خشک است و تسکین صفرا و دفع خمار و صداع و تشنگی کند انار شیرین گرم تر بود
و مقوی و مفرح قلب بود و دفع سعال کند و مجاری پاک گرداند انار ترش سرد و خشک باشد و مقوی معده و
تسکین صفرا و دافع عطش بود و اگر شحم حنظل بیفشارند مسهل صفرا بود به ترش بارد و یابس است مفرح و
مقوی معده و دافع خمار و قابض بود و تولد قولنج کند و آنچه شیرین باشد باعتدال اقرب باشد سیب
شیرین معتدل بود و مقوی قلب و معده و مفرح و مانع عفونت بود با سموم مقاومت کند و آنچه ترش
باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد و سرد و خشک بود امرود بارد و یابس است و از سیب به غذا بیشتر دهد
و ادرار کند و تقویت دل و معده و تسکین غثیان و عطش کند (اسهال) شفتالو بارد و رطب است دافع حرارت [illegible] و تلیین
طبع کند اما در معده فاسد شود و خون بد از و حاصل گردد آلو بارد و رطب است و تلیین کند و معده را [illegible]
[illegible] آلی بالی را گویند بارد و یابس باشد آنچه شیرین بود تلیین طبیعت کند و آنچه ترش بود معده را مقوی
بود توت بارد و رطب است تسکین عطش و خون و دفع خمار کند و در معده فاسد شود و معده را مضر بود ترنج
مفرح است و پوست آن حار و یابس و مقوی معده و مفرح بود و بوی دهن خوش کند و گوشت آن حار و رطب
و غذا بسیار دهد و دیر گوارد و حماض آن بارد و یابس بود و تقویت دل و دافع خفقان و غشی و غلیان
صفرا بود و تخم آن حار و رطب است مقاومت جمیع سموم کند و بوی ترنج دفع مضرت وبا کند و پوست [illegible]
بالیده و دفع خمار کند نارنج لطیف تر بود و خواص همین باشد لیمون در طبیعت و خاصیت چون ترنج بود [illegible]
آنچه نارسیده باشد بارد و یابس بود و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بحرارت مایل باشد و اعصاب و اوجاع
مفاصل را مفید بود جوز گرم و خشک و مقوی باه و مصدع و مولد اخلاط و مفید معده بود [illegible] نارجیل
حار و یابس است لیکن حرارت او بیشتر از یبوست بود آنچه تر باشد حار و رطب است غذا اندک دهد و تقویت

باه و دفع برودت باشد و آنچه کهنه باشد کرم شکم بکشد فندق حار رطب است غذا اندک دهد و تقویت باه
و دفع مضرت زهرها کند بادام حار رطب است غذا اندک دهد و تقویت باه و منی بیفزاید و سینه و مجاری پاک کند
و مصلح آن شیرینی باشد و آنچه تلخ باشد به یبوست مایل بود و مفتح و منقطع و دافع فضول فستق گرم و
خشک و مقوی باه بود سعال بلغمی و گزیدن هوام را مفید بود و پوست آن مقوی باه بود و معده و طحال
را مضر باشد و مجز آرد غبیرا سنجد باشد بارد و یابس و فایده تیر بدو قبض باشد و مانع اسهال و قی نبق کنار است
و طبع او بارد یابس عناب بقولی معتدل است در کیفیات اربعه و بقولی بارد است به درجه اول و معتدل در
رطوبت و یبوست و غلیظ است و سینه و ریه و غلیان دم را مفید بود و حبس دم کند سپستان بارد رطب است
تلیین حلق و سینه و مسهل سودا بود زرشک بارد یابس است تقویت کبد و قلب و معده کند و تسکین عطش و مانع
قی و اسهال کند و سده بگشاید زعرور بارد یابس است تقویت کبد و قلب و معده و مسکن صفرا بود خرما آنچه نیز رسیده
بود گرم و تر باشد و ادرار و سرعت انحدار و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بارد رطب است و تولد
رطوبات و فضلات کند و مصلح او سکنجبین است خیار و قثا بارد رطب است بوییدن او تقویت قلب و دماغ
کند و تخم آن مدر باشد و معده را مضر بود بطیخ بارد رطب است تب محرقه و جگر گرم را نافع بود و معده را مضر بود
و مصلح آن شیرینی بود شکر حار رطب است سینه و سعال را مفید بود و ادرار و تقطیع بلغم کند و اگر بدان قی کنند
دفع بلغم کنند قند حار رطب است تنقیه آلات سینه و مثانه و مجاری کند و مولد صفرا بود و تشنگی آرد نبات مقوی
باه و باد و بلغم را مفید بود [illegible] از همه لطیف‌تر باشد ترنجبین معتدل بود در حرارت و رطوبت و طبیعت به درجه
دوم سعال و خشونت حلق را و آلات ریه و نفس را مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد شیرخشت در
حرارت از ترنجبین کمتر است و در تلیین بیشتر گزانگبین حار و رطب است و مقوی معده و مقطع بلغم و تفتیح
مجاری کند و بادها بشکند عسل طبع او حار یابس است بهترین آن عسل سفید و خوشبوی و فایده آن جلا و تقطیع
بلغم و دفع برودت و مضرت آن احداث و سخونت و تولد صفرا و مصلح آن حموضات بود شکرانگبین حار
یابس است و فایده او همچون فایده عسل بود و ملک اقوی و در کسر ریاح و انفتاح قولنج نافع بود باب غیر ماکول

سودا رطب است و تشنگی نشاند و زود هضم شود و خون از سودا رشود حرارت آرد و دفع تب کند و حبس را
نافع بود [illegible] بارد یابس مایل به یبوست دفع تشنگی و تسکین صفرا و کسر حرارت جگر کند و دافع غثیان
و اشتها مفتح بود سپستان بارد رطب است غذا اندک دهد و دیر گوارد و خشونت حلق و سرفه را مفید بود
[illegible] حار یابس است آب آن مسهل مره بود و تلیین آلات صدر و مانع خمار و جرم آن قابض و مفید
مولد خون بد و مصلح آن گوشت فربه باشد [illegible] بارد رطب است تفتیح سده و تلیین طبیعت و منع یرقان کند
[illegible] باشد و آن را بقلة المبارکه نیز گویند بارد رطب و دافع تشنگی و حرارت و التهاب تب محرقه را
مفید بود و معده و باه را مضر بود [illegible] حار یابس است محلل و مفتح سده بود و ضماد او گزیدن عقرب را مفید
بادرنجبویه مقوی قلب و دافع خفقان و مالیخولیا و دافع سودا بود و بوی دهن خوش کند و معده را پاک گرداند تره
[illegible] نوعی از وی است که مقوی معده و دافع بلغم بود نعناع حار یابس است بادها بشکند و ادرار بول و تلیین طبیعت
کند و تقطیع بلغم و محسن لون بود و مقاومت با ضرر سموم کند و حیض را مضر بود گزر حار رطب است تقویت باه
و تنقیه بدن و مجاری آلات صدر و آلات بول و تقطیع بلغم کند و بوی دهن خوش گرداند ریواس بارد یابس است
و تشنگی و صفرا و حرارت و منع غثیان و بخارات و اسهال و مقوی معده و قلب باشد کدو بارد رطب است
مرطب بدن و دماغ و طبیعت نرم کند و معده را زیان دارد بادنجان مختلف الاجزا است آب آن حار یابس
مطلق است و جرم آن بارد یابس است و قابض و مقوی معده باشد و مضرت آن [illegible] و احداث امراض
سوداوی جگر و طحال را زیان دارد کبر حار یابس است محلل بود عرق النسا و طحال را مفید بود و ادرار طمث
کند و کرم شکم بکشد و تریاق سموم باشد و آنچه محلل باشد سده طحال بگشاید و بلغم را از معده زایل کند
و اشتها آورد باب ششم در توابل نمک حار یابس است تحلیل و تخفیف رطوبات و مانع عفونت و
تقویت هضم و کثرت استعمال آن مضعف باه و بصر بود سرکه بارد یابس بود قمع صفرا و مانع عفونت و تلطیف
حرارت و تسکین دم و دفع تشنگی کند و اعصاب مبرود را مضر بود فلفل حار یابس است جگر و معده را تقویت
دهد و بادها بشکند زنجبیل حار یابس است بادها بشکند بلغم و رطوبت را زایل کند و معده را مفید بود و دفع [illegible]

سموم کند دارچینی حار یابس بود تخفیف و تلطیف اخلاط و تقویت معده و تفتیح مسام کند [illegible]
حار یابس بود بادها بشکند و بلغم زایل کند و مقوی معده باشد دانکو خار یابس بود رطوبات معده را
کم کند و جگر و گرده و مجاری بول را مفید بود و ادرار بول کند [illegible] حار یابس است قاطع بلغم و کسر ریاح کند
و حصات را زایل گرداند کشنیز خشک بارد یابس بود قابض و مانع بخار و صداع بود و قی و جشاء حامض را
مفید بود رازیانه حار یابس است بادها بشکند و سده بگشاید و مقوی جگر بود [illegible]
کلسترم سرد خشک مقوی اعضاء باطن و بوی آن مقوی دل و دماغ بود [illegible] حار یابس است سریع و لقوه
و فالج را مفید بود شاسفرم گرم و خشک باشد و بوی او خواب خوش آرد و دماغ را قوت دهد نرگس
مایل بحرارت صداع بارد و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن گرداند [illegible] بارد و رطب است صداع
گرم را مفید بود مورد بارد یابس بود سیاه کند [illegible] بارد یابس بود صداع را مفید و صفرا و تشنگی نشاند
و گزیدن عنکبوت را مفید بود مشک حار یابس بود مقوی دماغ سرد و مفرح قلب و تریاق زهرها بود و دردسر
سو تنفس و خفقان باز دارد [illegible] مفرح است بوئیدن او سکوت و مصروع و صداع بارد را مفید بود صندل
بارد یابس است خفقان و حمیات حاره و جگر گرم و صداع گرم را مفید بود عنبر گرم بود در رطوبت و یبوست
معتدل و مقوی حواس و مفرح بود عود حار یابس است و مفتح سده و مقوی قلب و دماغ و مفرح بود و خائیدن
بوی دهن خوش کند و خوردن آن رطوبت معده کم کند و قابض بود سنبل حار یابس بود و مقوی معده
و دماغ و مفتح سده و اوجاع یرقان و طحال را مفید بود لادن حار یابس بود موی برویاند و چون بخورند
ادرار بول کند و جنین میت را بیرون آرد و بلغم زایل کند تربد گرم است بدرجه سیوم و در رطوبت و یبوست
معتدل [illegible] و کیفیت آن و مرکب او مشتمل است بر ... باب اول در کیفیت ترکیب
ادویه و بیان قوت و امتحان تریاق بدانکه کسی که ترکیب ادویه مسکیه باید که ادویه نیک تازه پیدا کند و آن را
از خاشاک و غبار پاک کند و باید که ادویه جدا جدا بکوبند تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبند به تیز
و اوزان همه درست گردانند و همه با هم در هاون سحق کنند تا باهم آمیخته شود و اگر با عسل معجون کنند

عسل

عسل خوش طعم و خوشبوی با آب تا دیده را کف بردارند و ادویه آن میان ریزند و یک هفته بهم نزنند
در ظرف مملو نباشد و سر ظرف نپوشند تا سرد شود تا هفته‌ها هر روز یکبار سر ظرف برمیدارند تا بخار آن
برود و از فساد غلیان ایمن شود و اگر قرص سازند و اگر در آن صمغ باشد بجوشانند و ادویه بدان سرشته
و قرص سازند و خشک کنند تا خشک شدن آنرا هر روز باز میگردانند تا گره نگیرد و اگر مطبوخی ترتیب کنند
مثل عناب و آلو شسته و گیاهها و تخمها پاک کنند و اول چوبهای و بیخ نیمکوفته در دیگ ریزند و بعد از آن
گلها و بعد از آن فواکه و در عقب آن گیاهها ریزند و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و شکوفه‌ها در آخر
باید ریخت و اگر افتیمون در مطبوخ کنند آنرا در خرقه کتان بندند و در وقت فرو گرفتن در دیگ اندازند
پس بیفشارند و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر بجوشانند و با گرم حل کنند و بعد از آن که مطبوخ را
فرو گیرند صافی کنند و بر سر آن ریزند و اگر مطبوخ سردار و ج بود مثل ایارج و جز و تربد و سورنجان
و سقمونیا را بکوبند و ابیخته و حب سازند و فرو برند و عقب آن مطبوخ بیاشامند یا گنجه از آن
مطبوخ بردارند و سردار و ج کوفته در آن ریزند و بیاشامند پس در عقب آن مطبوخ بیاشامند
و اگر تخمی چند بریان کنند در ظرف سفال نو بریان کنند یا تابه را نیک گرم کنند و از آتش فرود آرند
و تخمها در آن ریزند و بر هم میزنند چندانکه بوی آن بدید آید پس فرو گیرند و ادویه حجری مثل توتیا
و کحل و حجر لاجورد و نوشادر و امثال آن در هاون بکوبند و با آب سحق کنند پس رها کنند تا فرو نشینند
پس آب از و ریزند و خشک کنند و بعد از آن بسایند و غسل ادویه حجری مثل مرتک و اقلیمیا و خبث
الحدید برین طریق بشویند و ادویه که بباید سوخت مثل سرطان و ... و کهربا در کوزه آب نارسیده کنند
و گل گیرند و در تنور نهند و سرطان را اول دست و پای جدا کنند و شکم بشکافند و با آب نمک و خاکستر رز
بشویند و بعد از آن با آب خالص بشویند و آنگاه استعمال کنند و اگر در آب جو نبرند بکوبند و در دیگ اندازند
و اگر خواهند که اکتیه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چندانکه نزدیک بگداختن باشد پس بردارند و در آب
... اندازند و بعد از آن بسایند و صدف و شیح چون بسوزانند در گل گیرند و در تنور نهند و عقرب را که بسوزانند

زنده بگیرند و در ظرف مسین نهند و سر آن بخمیر محکم کنند و در تنور نهند و اگر مس بسوزانند آن را آهک بسایند
و هلیله و بلیله و آمله بجوشانند و آن صفایح مس را گرم کنند و درین آب اندازند تا بیست و یکبار دیگر
صفایح را گرم کنند و دران اندازند و رسوب این را با آب رسوب قسم کرده بسایند و فولاد را نیز
همچنین بسوزانند اما سوختن نقره چنان باشد که نقره را بسوهان بسایند و بعد از آن در آب
نمک بجوشانند و کفچه آهنین بر زنند تا محرق شود و اگر بسوزد اندکی کبریت زرد دران اندازند که
سوخته شود و سرب همچنین بسوزانند و اگر زر بسوزانند آن را بسوهان بسایند و پاره سیر را نیز
با آن بسایند و با آب نمک در کفچه آهنین کنند و میجوشانند تا آب نشیف شود پس رها کنند و بسایند
اما مقدار زمان بقائی قوت ادویه و وقت استعمال آنست بدانکه تریاق کبیر بعد از پنج سال تا هفت
سال استعمال کنند زیرا که تاثیر و قوت این مرکب بلا مرفرت بعد زین مدت بظهور رسد و
او را سن طفولیت و ترعرع و شباب و شیخوخیت و موت اعتبار کنند تا ششماه گویند که طفل است
بعد از آن در ترعرع باشد تا شش سال قوت او در تزاید و بعد از آن قوی باشد اما نقصان پذیرد
تا به شصت سال رسد و کتاب همچون معاجین کبار باشد اما تریاق نو لغایت قوی باشد و استعمال
آن در سموم ادویه قاتله و نهش هوام و افاعی کنند و تریاق عرعر و مثرودیطوس بعد از ششماه استعمال
آن کنند و قوت آن در هفت سال باقی باشد و قرص افاعی و اندروخون و قرص عنصل بعد از ده ماه استعمال
کنند و تاثیر آن تا سه سال موثر باشد و دواء المسک و فنجنوش و مادة الحیوة و اطریفلات از ده ماه تا
سه ماه نیکو بود و حبوب و معاجین و جوارشات مثل معجون خیار شنبر و معجون شهریاران و سفرجلی
فی الحال که ترکیب کنند استعمال کنند تا دو ماه نیکو بود و قوت سفوف تا ده ماه نیکو بود و قوت قرصها
تا ششماه و مرهم همچنین و روغنها تا متغیر نشده باشد استعمال توان کرد لیکن چون بوی آن
متغیر شود هیچ کار نیاید الا روغن بلسان و موم ... که هر چند که کهنه تر شود بهتر بود اما اشربه در روزی که بسازند
استعمال توان کرد و قوت او تا چهار سال باقی بود و فی الحال که بجوشانند استعمال کنند و چون ده

لکن

ساعت بکند ضعیف شود **امتحان تریاق** بدانکه تجربه تریاق بدان کنند که کسی اگر دوای مسهل قوی مثل
سقمونیا و شحم حنظل بخورد و بعد از آن نیم درم تریاق بخورد اگر اسهال بعد از آنکه ابتدا کرده باشد منقطع
شود تریاق نیک است و یا نیم درم بخوردن خروس دهد اگر خروس بمیرد تریاق بقوت است و الا
ضعیف یا قوت و ضعف آن ندانند استعمال آن نباید کرد اما مقدار تناول آن در گزیدن مار و افعی
و کلب یکمثقال و در گزیدن عقرب نیم درم و گزیدن **تجربه** دانگی و نیم با سرکه و کسی که دوای سمی خورده باشد
نیم مثقال تا یکمثقال بخورد و در استسقا دو مثقال و در اسهال و احلاب امعا نیم درم با آب سماق و در
ضیق النفس دانگی و نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام مثقال با آب افتیمون و گاوزبان در حصات کلیه و
مثانه مثقال با آب کرفس و در ربو دانگی و نیم با شراب و در ضعف شهوت و شهوت کلبی یکمثقال
با شراب و در احتباس طمث و جنین میت یکمثقال با مشک طرامشیع و کسی را که درد سینه و سعال
مزمن باشد یا در معده و امعا و احشا و شهوت کلبی و نافض بی تب بود دانگی بخورد و کسی را که صرع
و سکته و فالج و لقوه بود نیم درم تا یک درم و کسی را که قولنج بود نیم درم در آب سداب **باب دوم در تریاق**
کبیر و آنرا تریاق فاروق نیز گویند تریاقی جلیل القدر عظیم المنفعت باشد و مقاومت با زهرها و
ادویه قاتل کند و مقوی دل و دماغ و کبد بود و قروح امعا و اسهال و نفث الدم و بواسیر مقعد و قولنج
و درد معده و استسقا و کرم شکم و صداع و ادرار بول و طمث کند و نهش هوام طلا کنند مفید بود
السم النقع کبد و ... و جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی را مفید
صفت آن اقراص عنصل ... هشتاد مثقال قرص افاعی و قرص اندروخون هر یک بیست و چهار مثقال
افیون دار فلفل هر یک بیست مثقال تخم شلغم و سیر بری دارچینی ورق گل ایرسا غاریقون رب السوس
روغن بلسان هر یک ... و از ده مثقال زعفران ریوند زنجبیل ... اسارون قنطیا قولان فودنه
جبلی فراسیون قسط و مر و اسطوخودوس فلفل سفید فلفل اسود کندر مشک طرامشیع فقاح اذخر
... سلیخه سنبل الطیب هر یک شش مثقال جعده میعه سایله تخم کرفس سیسالیوس حرف

باقلی کماذریوس نانخواه کمافیطوس عصارهٔ لحیة التیس رُب سنبل اقلیطی شیح جبلی ورق ساذج

مقل و حنطیانا تخم رازیانه طین مختوم زاج محرق حماما فوج حب بلسان فوه صمغ عربی قردمانا انیسون

اقاقیا هر یک چهار مثقال دو قوفنه مقل الیهود جاوشیر سکبینج جندبیدستر یارا آورده قنطوریون باریک

زراوند طویل هر یک ده مثقال عسل کف گرفته دو رطل شراب ریحانی عتیق سه رطل و نیم آنچه کوفتنی

باشد بکوبند و صمغ و عصارات بجوشانند و ادویه کوفته بروغن بلسان ملوث گردانند و در عسل

و شراب بسرشند و در ظرفی نقره یا چینی و ظرف مملو سازند و در هر روز سر آن بر میدارند و بعد از دو سال

استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته و بعضی بعد از دوازده سال **قرص اسقیل** و آنرا عنصل نیز گویند

طریق او آنست که عنصل تازه در خمیر گیرند و بریان کنند و پس از خمیر بدر کنند و آب آنرا اسحق کنند و با

همچندان دقیق کرسنه بیامیزند و بشراب بسرشند و دست بروغن گل مالند و آنرا اقراص سازند **قرص [illegible]**

مصطکی دارشیشعان قصب الذریره سلیخه فوه اسارون عود بلسان هر یک شش مثقال فقاح اذخر

زعفران هر یک دوازده مثقال افیون بیست مثقال دار چینی حماما هر یک بیست و چهار مثقال بکوبند و آنرا

بجوزمایه بپزند و بشراب ریحانی یا موبزی بسرشند و دست بروغن بلسان یا بروغن چنبر و آنرا اقراص

سازند **قرص افعی** افعی جوان ماده استقر سرهین حاصل کنند و ماده بدان بدانند که او را چهار نیش بود

و نر را دو نیش و جوان را بدان بدانند که بغایت متحرک باشد و سر بر داشته و چشم او سرخ بوده باید که

در بهار صید کنند از موضعی که از آب و کنار جویها و زمین شوره دور باشد و از سر و دنبال او مقدار

چهار انگشت جدا کنند و یک دفعه بیندازند و باقی را پوست بکنند و بشکافند و پاک بشویند و در

دیگی کوزه سنگین نهند و آب بر او ریزند و نمک و دسته‌ای شبت سبز در آن اندازند و میجوشانند تا مهرا

شود و گوشت و استخوان هم جدا کنند و گوشت خالص در هاون سنگین نیک بکوبند و با ربع آن

کعک سپید بیامیزند و با هم بسایند و با آب مرق بسرشند و دست بروغن بلسان چرب کنند و قرص سازند

و در سایه خشک کنند باید که شعاع آفتاب بر او نرسد و چون در آوند اولی نهند و در ظرف آبگینه کنند

الحمد لله

اکبد ارند تریاق اربعه قایم مقام تریاق کبیر باشد حماما سنبل هندی سا ذج لک ماهی قرنفل دارچینی فیلبیا
قط حنطیانا هر یک دوازده مثقال فقاح اذخر ریوند عصاره لحیة التیس مقل ازرق هر یک هشت مثقال
عاقرقرحا رازیانه کبریت خام تخم شبت اسارون فودمانا فرفیون افیون تار دین شکوفه گل
بادام تخم کرفس کوهی دوقوا فنجنکشت سنبل الطیب هر یک سه مثقال کتیرا خشخاش سفید فلفل هر یک سی
مثقال بذر البنج بیست و هشت مثقال سلیخه ورق گل بندرحون هر یک نه مثقال تخم سداب یکمثقال دانه
ترنج سماق شامی هر یکدو مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال فقاح مرمر یک چهار مثقال عصاره قیصوم
هشت مثقال ورق ترنج سیزده مثقال آنچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و با سه
چندان ادویه عسل سرشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تا یکمثقال استعمال کنند تریاق بقراط زهرها و بادها
غلیظ و صرع و لقوه و یرقان و خفقان را مفید بود جنطیانا حب الغار زراوند مدحرج مستاوی بکوبند
و با سه چندان عسل سرشند شربتی یکمثقال تریاق الافاعی فلفل ابیض فربیون کاشم از هر یکدو درم مرفیول
حب الغار از هر یک هفت درم جند بیدستر یکدرم بکوبند و با سه چندان عسل سرشند و بعد از شش ماه
استعمال کنند شرودالیطوس از تریاقهای بزرگ است و منافع بیشمار دارد دارصینی قرنفل فلفل سفید و سیاه
سورنجان جعده سیر بری دوقوا کلیل الملک جنطیانا روغن بلسان اقراص فرفیون مقل از هر یک هفت
درم اسارون سقنقور از هر یک چار درم و نیم کندر خردل سفید عود بلسان اسطوخدوس قسط اذخر سیساالیوس
فاسطولوس قته دارفلفل عصاره لحیة التیس جند بیدستر چاوشیر ساذج مصطکی هر یک هشت درم زعفران
فالقیون تخم سداب زنجبیل دارچینی علک البطم کتیرا از هر یکدو درم فستق ناردین مصطکی صمغ عربی قردمانا افیون
بذر البنج ورق گل مشک طراشیح رازیانه هر یک پنجدرم ادویه بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و با سه چندان
عسل سرشند و مثقالی العید مرور شش ماه بخورند بزرک و شبیه است بتریاق و منافع بسیار دارد زعفران
بذر البنج سفید هر یک چار درم فلفل سفید دو درم افیون فرفیون هر یک بیست درم سنبل میعه سایله هر یک دوازده
درم ساذج قرنفل هر یک چار درم لولو ناسفته نوشادر تخم سداب بری مشک کافور قاقله دارچینی سلیخه هر یک درمی

تخم سپندان عاقرقرحا دارفلفل هر یک چهار درم سکبینج جندبیدستر جاوشیر هر یکی دو درم زرنباد درونج
روغن قسط هر یک هشت درم چنانکه گفته شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی مقدار
یکمثقال تریاقی که دافع ضرر زهرها کند انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب خشک سی درم سیر بریان کرده
یک ده درم همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند و سه مثقال تناول کنند بی تاخیر دیگر زراوند طویل مدحرج هر یکی درمی تخم
افیون مرسپندان زیره هر یکی درمی شونیز پنج درم حلتیت سه درم سداب دو درم بکوبند و بعسل و آب حرحیر
سرشته و مثقالی تناول کنند [illegible] لولو ناسفته بسد عود خام گاوزبان هر یکی ده درم کهربا ابریشم کاسنی
کشنیز هر یک پنج درم صندل ابیض طباشیر هر یک هشت درم قرنفل خشک افتیمون ورق گل هر یک شش درم درونج و
زعفران عنبر هر یکی دو درم سادج هندی زرنباد بالنکو تخم ریحان بسفایج گل ارمنی هر یک چهار درم کافور یکدرم
مشک پنج درم بکوبند و بشراب سیب سرشته و مثقالی تناول کنند مفرح یاقوتی لولو ناسفته هشت درم بسد چار
درم یاقوت رمانی دو درم بالنکو صندل سرخ بهمن سفید گل مختوم ریوند چینی هر یکی دو درم ورق زر مثقالی حجر
لاجورد مثقالی و نیم لعل عقیق کهربا نیلوفر زرشک کشنیز تخم گل عود پوست ترنج گاوزبان بهمن سرخ کاسنی
کافور عنبر اشهب هر یکی درم طباشیر صندل سفید ورق گل هر یک پنج درم سادج زرنباد درونج هر یکی درمی و نیم
مشک نیم مثقال ابریشم سوخته یکدرم آمله هلیله کابلی هر یک بیست درم گلاب قند هر یک منی شراب سیب بهی
وانار دین هر یک بیست درم مفرح [illegible] قرفه قرنفل دارچینی سنبل قرنفل خشک درونج هر یکی ده درم زرنباد کبابه قاقله
هر یک پنج درم نارمشک عود ناشسته سادج هر یک سه درم زعفران مصطکی هر یک مثقالی عنبر اشهب درمی
مشک نیم مثقال ورق زر پنج درم ابلج در آب موتیرج چو بشانیده خشک کرده پانزده درم مجموعه کوفته بخته
بعسل سرشته مفرح ورق گل طباشیر بهمن سفید گاوزبان هر یکی درمی کشنیز خشک صندل هر یک پنج درم تخم
بادرنگ مغز خیار مغز کدو هر یکی دو درم زرشک دانه بیرون کرده سه درم لولو ناسفته کهربا بسد هر یکی دانگی بکوبند و
بشیره قند سرشته اخر خفقان گرم را مفید بود بسد لولو کهربا گاوزبان گل ارمنی هر یکی دو درم سنگ یکدرم
قند ده درم بکوبند و بشراب سیب سرشته آخر ضعف قلب و خفقان و غشی را مفید بود مصطکی قلفل تمام

قرنفل

زرنباد درونج ساذج هر یک پنجدرم کشنیز خشک سنبل هر یک ۳ درم کهربا لولو طباشیر هر یکدو درم
ابریشم بالنکو ... درم مشک یکدرم زعفران نیم درم بکوبند و بعسل سرشند دواء المسک حلو خفقان و امراض
سوداوی و ضعف قلب و معده را مفید بود زرنباد درونج بهمن ساذج سنبل قرفه قاقله قرنفل جند بیدستر
هر یکدرمی لولو ناسفته بسد ابریشم خام مقرض هر یکدرمی و نیم زنجبیل دار فلفل هر یک نیم درم مشک
دانگی بکوبند و بعسل یا شکر و قند سرشند دواء المسک مر خفقان سوداوی و سوء المزاج و ضعف قلب را مفید بود
و رطوبت معده را نافع افتد و صرع صبیان را مفید بود سنبل مشک ساذج هر یکدو درم زعفران نانخواه تخم
کرفس هر یک چهار درم بسفایج ... رومی هر یک ... درم ... جند بیدستر درمی و نیم
مقوی قلب و معده و کبد باشد و مفرح و مقوی نفس و بدن بود و لون روی نیکو کند ورق گل سرخ
ده درم پنجدرم زعفران قرفه زرنب بکوبند و به بیزند و آنگه یکرطل را در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید پس
صاف کنند و با دو رطل قند بقوام آورند و ادویه کوفته در آن ریزند و بچوب بید بر هم زنند فلونیا رومی قولنج و
خفقان را و اوجاع کبد و سعال را مفید بود زعفران پنجدرم فلفل سفید بذر البنج هر یک بیست درم افیون
ده درم فطراسالیون سنبل هر یک چهار درم تخم کرفس ۳ درم ساذج سلیخه عقرقرحا جند بیدستر فرفیون
هر یکدرمی بکوبند و بروغن بلسان ملوث گردانند و بعسل سه چندان ادویه سرشند و بعد از ششماه درمی بخورند
فلونیا فارسی خفقان قولنج و اوجاع رحم را مفید بود و کثرت اسقاط را نافع افتد فلفل سفید بذر البنج
هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم سنبل عقرقرحا فرفیون هر یکدو درم جند بیدستر زرنباد
درونج هر یک نیم درم لولو مشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند و بعسل سه وزن ادویه سرشند و درمی
بعد از ششماه تناول کنند ... اطریفل ... مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد بلیله آمله هر یکده
درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس تربد هر یک پنجدرم بکوبند و بعسل سرشند شربتی پنج مثقال باشد
... قولنج ... و درد پشت و بادها را مفید بود سقمونیا یکمثقال خربوا قاقله زنجبیل
دار چینی قرفه نانخواه مشک قرنفل هر یک درمی شکر ده مثقال مجموعه بکوبند و بعسل سرشند شربتی پنجدرم باشد

معجون خیارشنبر تمر هندی بیست درم عناب ده درم نمک هندی هفت درم رب السوس هفت درم رازیانه انیسون
مصطکی هر یکی دو درم و نیم عسل خیارشنبر پنجاه درم روغن بادام بیست درم ادویه را بکوبند و بعسل و
فانیذ بسرشند **معجون حجر الیهود** کلیه و مثانه را پاک گرداند و ادرار بول کند تخم خربزه خیارین کدو مجموع مقشر
حسک کاکنج هر یک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال **معجون عقرب** کلیه و مثانه
را از حصات و رمل پاک کند عقرب سوخته سه درم و نیم خیطیا یک درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل دار فلفل
هر یک نیم درم بیخ کاکنج پنج درم جندبیدستر چهار درم بعسل بسرشند شربتی دانگی **معجون حلتیت** تب ربع و گزیدن
عقرب و رتیلا را مفید بود حلتیت مر زرق سداب متساوی بکوبند و بسرشند بعسل شربتی یک مثقال **معجون کاکنج**
کلیه و مثانه را مفید بود بذر البنج تخم کرفس رازیانه هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم بکوبند
و بعسل پخته بسرشند شربتی یک مثقال **معجون قولنج** نفخ معده و امعاء را مفید بود زنجبیل قرنفل دارچینی جوزبوا
مصطکی قرنفل سلیخه سنبل قاقله حب بلسان هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تمر هندی السنبل هر یک بیست
درم شکر سفید هفتاد درم بکوبند و با چندان ادویه عسل بیامیزند شربتی دو مثقال **معجون الاسعد** و آنرا
مادة الحیوة گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح و اوجاع پشت و مفاصل و سلس البول دفع
کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند و عقل بیفزاید و اشتها آرد فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی و
پوست هلیله و آمله شیطرج زراوند مدحرج اصل بابونه چلغوزه جوز هندی خصیة الثعلب هر یک ده درم مویز طائفی
نه درم مجموع کوفته بعسل سه چندان ادویه بسرشند **معجون برشعثا** اوجاع قولنج و معده و استسقا را مفید
بود فلفل سفید و سیاه هر یک بیست درم بذر البنج افیون مصری هر یک ده درم زعفران پنج درم فربیون سنبل
عاقرقرحا هر یک یک مثقال بکوبند و با صد و پنجاه درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و بعد از چهار ماه استعمال
کنند و مثقالی خورند **معجون مسک** وجع و برودت کبد را مفید بود و سده بگشاید مسک سلیخه سنبل سادج هندی
لک ریوند خیطیا هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی هر یک سه درم عود قرنفل هر یک پنج درم
بکوبند و با هم چندان ادویه عسل بسرشند شربتی یک درم با شبه **معجون ورد** اورام صلب کبد را مفید بود

(حاشیه: تخم بابونه)

ورق گل

دار فلفل چهار درم سوسن آسمان گونی هفت درم ریوند چینی لک مغسول هر یک سه درم و نیم مرزنجوش هر یک پنج درم
کوفته بیخته بالعسل سرشته شربتی یک مثقال بود **معجون اترجه** درد پشت و ریاح را مفید بود و قولنج بگشاید مصطکی
دارفلفل قرنفل زنجبیل جوزبوا اسقونقور نانخواه کمون سداب خولنجان قرفه متساوی بکوبند و بالعسل یا شیره قند سرشته
شربتی یک مثقال بود **معجون ...** دمعه و سیلان اشک را مفید بود و یج حلتیت زنجبیل رازیانه متساوی بکوبند
بالعسل سرشته دو مثقال تناول کنند **معجون ...** منی بیفزاید و قوت باه دهد و گرده و مثانه و دماغ را تقویت
دهد و رنگ روی را نیکو گرداند مغز بادام جوزبوا چلغوزه حب الزلم فندق فستق نارجیل خشخاش تودری
سرخ و سفید کنجد تخم جرجیر تخم پیاز و شلغم شبت زنجبیل دارفلفل قرفه کبابه دارچینی شقاقل خولنجان تخم
هلیون متساوی با عسل سه چندان ادویه بیامیزند و مثقالی تناول کنند **معجون کمادریوس** مزاج سرد
و اوجاع معده و کبد و گرده و طحال و رحم را مفید بود و قولنج و حیض بگشاید و تنقیه بدن کند و اخلاط غلیظ
و بادها بشکند و سده بگشاید و ضیق النفس و اوجاع سینه و صداع و صرع و جذام را مفید بود صبر سقوطری
پانزده درم غاریقون سه درم زعفران دارچینی ایرج مصطکی حب بلسان روغن بلسان فرفیون
فلفل جنطیانا مرفقاح اذخر حماما هر یک دو درم قسط کمادریوس افتیمون هر یک چهار درم اسارون
سلیخه سقمونیا هر یک شش درم سنبل سه درم و نیم مجموع بکوبند و بالعسل چندان ادویه سرشته و بعد از
شش ماه چهار درم تناول کنند **معجون سورنجان** نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید بود سورنجان سفید
شش درم بوزیدان ماهی زهره پوست بیخ کبر زیره کرمانی شیطرج هر یکی دو درم پوست هلیله زرد هفت
درم تخم کرفس رازیانه ورق حنا فلفل سفید نمک هندی سعتر هر یکی درمی و نیم اوراق گل سرخ خشک محموده
زنجبیل هر یک سه درم تربد پنج درم روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی یک درم تا پنج درم
معجون بلادری رعشه و فالج و سکته و جمیع امراض بارده را مفید بود زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل
نخا هر یکی دو درم مرو ورق سداب حلتیت جنطیانا زراوند حب الغار جند بیدستر شیطرج خردل هر یک
پنج درم عسل بلادر پنج مثقال ادویه بکوبند و بروغن جوز ملوث سازند و بالعسل سرشته شربتی دو مثقال

معجون سنجرف جمیع امراض بارده و ریاح غلیظ و سوء الهضم و سوء الاستمرار و قولنج و عسر البول و اوجاع
الستان را مفید بود جند بیدستر افیون دار چینی اسارون هر یکی درمی فلفل دار فلفل قسط هر یک شش درم
زعفران نیم درم بکوبند و بعسل سرشته کنند و بعد از شش ماه استعمال نیم مثقال کنند اطریفل کبیر ریاح و بواسیر
و برودت معده را مفید بود و رنگ روی نیکو گرداند و باه بیفزاید هلیله سیاه و کابلی بلیله آمله فلفل و
دار فلفل از هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان بسباسه شیطرج هندی شقاقل تودری سرخ و سفید لسان العصافیر
کنجد خشخاش سفید همچنین هر یکی درمی بکوبند و بروغن بادام ملوث گردانند و بعسل سرشته شربتی دو درم
اطریفل صغیر هلیله زرد و سیاه و کابلی و بلیله و آمله متساوی بکوبند و بروغن بادام ملوث سازند و بعسل سرشته
و مثقالی بخورند اطریفل کشنیزی صداع و بخارات معده را مفید بود هلیله کابلی و بلیله و آمله و کشنیز خشک
متساوی بکوبند و بعسل سرشته اطریفل افتیمون امراض سوداوی را مفید بود و موی سیاه دارد و دیر
سفید شوند هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده درم سنا مکی افتیمون تربد هر یک پنج درم شیطرج سه درم
بسفایج درمی انیسون نمک هندی هر یکی دو درم بکوبند و بعسل سرشته شربتی مثقالی باشد اطریفل مقل
بواسیر را مفید بود هلیله کابلی بیست درم بلیله آمله هر یکی ده درم بکوبند و مقل شش درم در آب حل کنند
و با عسل بیامیزند و ادویه بیان آن سرشته اطریفل که برص و امراض بلغمی را مفید بود هلیله کابلی بیست درم
بلیله آمله هر یکی ده درم بزرنج کابلی پانزده درم شیطرج ساذج زنجبیل هر یک پنج درم بسفایج اسطوخدوس
هر یکی پنج درم قسط سه درم غاریقون شش درم مصطکی انیسون قرنفل جوز بوا خیربوا هر یکی دو درم
فلفل دار فلفل نارمشک هر یک چهار درم بکوبند و بعسل سرشته و چهار درم تناول کنند آخر که ورم دراز
و کند و زانه بگشاید بزرنج کابلی مقشر ده درم تربد سنا حب النیل هر یک پنج درم قنبیل ترمس شیح افتیمون
افتیمون ملح نفطی خردل سفید شحم حنظل سعد اسن هر یک سه درم بکوبند و بعسل سرشته شربتی دو
درم آخر که عرق بدنی را مفید بود هلیله بلیله آمله تربد زنجبیل قنبیل متساوی بکوبند و بعسل سرشته
شربت سه مثقال باب بیست و سیم در العوقات و سکنجبینات و مربیات شراب بنفشه تپ صفراوی و سعال

ت الجنب ذات الصدر را مفید بود و تلیین طبیعت و ادرار بول کند و سینه را نرم کند بنفشه تازه یکمن در چهار
رطل آب بجوشانند و صاف کنند و یک من آب در دو من قند بجاشنی نهند و بقوام آورند شربت نیلوفر
برودت و مرطوب بود و صداع و سعال گرم و حمیات صفراوی را مفید بود صفت آن همچون شراب بنفشه است
شربت عناب غلبه دم و ماشرا و حصبه و جدری را نافع بود عناب گرگانی در یک رطل آب بجوشانند و صاف کنند
و با قند بقوام آورند شربت به مقوی معده و قلب و قابض بود و تشنگی بنشاند به ترش رسیده پاره کنند
و با قند بقوام آرند شربت سیب مقوی قلب و معده و مفرح بود و قی و اسهال باز دارد و آنرا همچنین ترتیب
کنند شربت انار صداع و تشنگی و قی صفراوی را مفید بود و مقوی معده باشد آب انار مین بگیرند با قند چندانکه
مذاق را خوش آید بقوام آورند شربت ورد حمیات صفراوی را مفید بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند
اوراق گل سرخ تازه چار من در خم کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و بجوشانند تا طعم و بوی گل در آب
آید پس صاف کنند و هر یک من را در دو من قند بجاشنی نهند و بقوام آورند اگر بعد از آنکه صاف کنند چار من
دیگر ورق گل در آن ریزند و بجوشانند و صاف کنند پس با قند بقوام آرند آنرا شراب ورد مکرر گویند
و در اسهال فایده او بیشتر بود شربت فواکه مقوی قلب و معده و احشا بود و قی صفراوی را مفید بود به و سیب
ترش سماق امرود انار ترش زرشک غوره ریواس متساوی بکوبند و آب آن بگیرند و با قند بقوام
آورند شربت لیمو مقوی معده و قلب بود و صفرا و تشنگی بنشاند قند را جلاب سازند و بقوام آرند و زمان
فرو گرفتن آب لیمون چندانکه احتیاج باشد بدان ریزند پس فرو گیرند و شراب حماض و نارنج همچنین سازند
شربت خشخاش سعال و نزله و قروح سینه و ریه و سهر را مفید بود خشخاش بکوبند ده درم در خرقه و در دیگ
سنگین بجوشانند و هر دم بیرون آرند و بدست بمالند و شیره آرند پس با قند بقوام آورند
شربت صندل صندل سوهان سا کنند و پنجاه درم از آن در یک من گلاب شبانروزی بجوشانند پس
با آتش نرم بجوشانند و بدست می مالند تا به نیمه آید پس صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند شربت نعناع
غثیان و قی و فواق را مفید بود یک رطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند شربت زوفا ضیق النفس

شربت زرشک
اوجاع مفاصل را مفید

وربو و سعال از سینه را مفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند انجیر سفید بیست عدد مویز طایفی پنجاه عدد
بنفشه چهار درم پرسیاوشان هر یک سه درم تخم خطمی پنجدرم بیخ مهک زوفا خشک هر یک هفت درم
مجموعه را در دو من آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند شربت دینار
بسیار منفعت است سده جگر بگشاید و یرقان و حرارت کبد را مفید بود و ادرار بول و تلیین طبیعت
کند پوست بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ کرفس پنجدرم پوست بیخ رازیانه ده درم ورق
گلسرخ ده درم ریوند چینی سه درم تخم کاسنی پنجدرم سه تخم پانزده درم مجموعه نیمکوفته در دو من آب
بجوشانند و ریوند کوفته در خرقه بندند و در دیگ اندازند تا چهار دانگ آید پس با دو من قند بقوام
آورند و اگر بعد از آنکه بقوام آید ریوند کوفته بر آن ریزند و بر هم زنند اقوی بود شربت بزوری پوست بیخ
کاسنی بیست درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس پنجدرم تخم کاسنی هر یک سه درم تخم رازیانه
پنجدرم سه تخم ده درم مجموع کوفته در دو من آب بجوشانند تا به یکمن آید با یکمن قند بقوام آورند
شربت غوره آب غوره بگیرند و بجوشانند تا چهار من آید و دو درم قرنفل در آن اندازند و با قند بقوام آرند
شربت انجبار اسهال دموی و نفث الدم را مفید بود و کبد و معده را تقویت دهد انجبار هفت مثقال
قرظ پنج مثقال صندل سفید و سرخ هر یک چهار مثقال صندل السوهان لب [illegible] و باقی بکوبند و بجوشانند و با
یکمن قند بقوام آرند شربت [illegible] امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود اسطوخدوس پرسیاوشان
هر یک ده درم عود صلیب بیخ مهک گاوزبان رازیانه تخم کرفس تخم خطمی هر یک پنجدرم سپستان بیست عدد
مویز طایفی بیست عدد بنفشه ورق گل هر یک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا به ثلثی
آید با سه رطل قند بقوام آورند شربت [illegible] صرع و سده دماغ را مفید بود اسطوخدوس ده درم بسفایج
پنجدرم بالنگو گاوزبان همچنین قند یا عسل رطل بقوام آورند شربت افسنتین سقوط اشتها و ضعف
معده را مفید بود افسنتین صد درم در یک رطل آب بجوشانند تا به نیم رطل آید صاف کنند و به خمیر در
گیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند ثلث رطل و شراب و عسل هر یک نصف رطل مجموع با هم ضم کنند و بقوام

اقر

آرند شراب کمجوبس حبت ضعف کبد و باه و درد پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر ریاح و ادرار مفید
بود آب صد من گوشت فربه بخته هشت من در دیگ کنند و بجوشانند عود ده درم زعفران مصطکی
خولنجان جوز بوا هر یک پنجدرم قرنفل بسباسه زرنباد سعد هر یک سه درم سلیخه زنجبیل دارچینی
عاقرقرحا سنبل هر یکی درمی مجموعه نیمکوفته در خرقه کنند و در دیگ اندازند و می جوشند تا گوشت مهرا
شود و بعضی با کفکیر و بعضی نیز برگیرند و لحظه بلحظه آن کفچه را میمالند و می افشارند و بعد از آن
فرو گیرند و صاف کنند مشک دو دانگ عنبر یک مثقال در رطلی گلاب حل کنند و بر سر آن ریزند
و با پنج من قند یا عسل بقوام آورند شربت به ضعف کبد و معده و قی و تشنگی را مفید بود به رسیده
پاره کرده دانه بیرون آورده در هاون چوبین یا سنگین بکوبند و بیست من آب از آن
بگیرند و ده من شراب صاف کنند و آن نقل را شبانروزی در آن بجوشانند و صاف کنند
و آن نقل با آب بشویند چنانچه هیچ طعم نماند و بریزند آن آبها با هم دیگر در دیگ سنگین
می جوشانند تا به نیمه آید پس دیگر بپالایند و با پنجمن قند یا عسل در دیگ سنگین کنند قرنفل دو درم قاقله
صغار و کبار جوز زعفران و اشنه و دارچینی هر یک سه درم مصطکی زنجبیل هر یکی درمی و نیم ملغو در
کنند و در دیگ اندازند و هر دم بدست میمالند تا قوت با آب دهد پس بیرون آرند و بقوام
آورند و یکدرم مشک در گلاب حل کنند و در آن ریزند ربوب فواکه چنان باشد که آب آن بگیرند
و با شیرینی بقوام آرند رب اجاص التهاب و حمیات و یبوست طبع و عطش را مفید بود آلو سیاه
در آب جوش آرند و صاف کنند و آب صاف می جوشانند تا بقوام آید و بیشتر ربوب بدین طریق
میکردانند سکنجبین ساده حمیات حاده و تشنگی و سده را مفید بود و قطع صفرا و بلغم کند
سرکه سفید رطلی یا نیم رطل یا یکمن یا عسل بقوام آرند سکنجبین بزوری بارد استسقا و
سوء القنیه و حمیات حاده را مفید بود تخم کاسنی پنجدرم تخم خیار پانزده درم پوست بیخ کاسنی ده درم
پوست بیخ رازیانه پنجدرم نیمکوفته در سه رطل آب یکشبانروز بعد از آن بجوشانند

و ثقل را بدست بمالند و صاف کنند و با یکمن قند و رطلی سرکه بقوام آرند سکنجبین بزوری حار
سده بگشاید و درد ریه و معده را از فضلات پاک کند تخم کرفس و رازیانه و کاسنی و کشوث و انیسون
هر یک پنج درم پوست بیخ رازیانه و کرفس و بیخ کبر هر یک هفت درم غافث و ریوند چینی هر یک سه
درم خیارچنبر گفته شد بآب زنند سکنجبین بزوری معتدل تخم کرفس و رازیانه تخم کاسنی هر یک سه درم
تخم پانزده درم پوست بیخ کاسنی هفت درم پوست بیخ رازیانه نه درم سکنجبین سفرجلی تقویت
معده و کبد کند و اشتها آورد و سده بگشاید و ناقه را مفید بود یکمن آب به یکمن قند و سرکه رطلی
یا کم تر بحسب ارادت بقوام آرند سکنجبین عنصلی ربو و سعال بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه
و نقرس و امراض بلغمی را مفید بود سرکه عنصلی ده من شراب صاف ده من عسل سه من در ظرفی
کنند و زنجبیل و رازیانه و انیسون و حلتیت و عاقرقرحا و فودنه و سداب و فلفل هر یک ده درم تخم کرفس
کمون قردمانا هر یک پنج درم نیمکوفته در میان آب ریزند و هفته در آفتاب نهند و بعد از آن صاف کنند
و بکار برند سرکه عنصل عنصل را بکارد چوبین بشکافند و خارج و داخل آن پاک کنند و یکمن از او
با ده من سرکه شصت روز در آفتاب نهند سکنجبین رمانی حمیات محرقه و معده و کبد را مفید
بود آب انار میخوش پنج من آب زرشک یا غوره یا ریباس یا سرکه بحسب ارادت یکمن گلاب سی
درم باهم بیامیزند و هر یک من آب از آن یکمن قند بچاشنی نهند و بقوام آورند سکنجبین
ریوند اوجاع و سده کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند ریوند چار درم غاریقون ترید سفایج
تخم کاسنی هر یک هفت درم زنجبیل یک درم و نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا دو رطل آید
با قند بقوام آرند لعوق سپستان سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود و طبیعت نرم کند سپستان
دویست عدد مویز طایفی دانه بیرون کرده چهل درم مغز خیارشنبر پانزده درم در سه من آب بجوشانند
تا یک رطل آید شکر بقوام آرند لعوق زوفا ربو و سعال مزمن را مفید بود و سینه و ریه پاک کند انجیر
زوفا هر یک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و یک رطل شکر بقوام آرند لعوق

لسپند

نیز سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند حب الرشاد ده درم پنج مهک چهار درم رازیانه انیسون
هر یک سه درم نیم کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا بر رطلی آید بر رطل عسل بقوام آورند لعوق طباشیر
سل و قرحه ریه را مفید بود صمغ عربی قاقله هر یک شش درم نشاسته کثیرا هر یک ده درم طباشیر چهار درم
مغز خیار و حلغوزه هر یک هفت درم قند شصت درم بکوبند و با رطل عسل و بیست درم روغن بادام
بیامیزند لعوق حلبه سعال و خشونت حلق و حنجره را مفید بود صمغ عربی کثیرا نشاسته پنج مهک هر یک
ده درم مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر هر یک پنج درم حلبه چهار درم قند بیست درم بکوبند و در میان
رطل شیره قند کنند لعوق عنصل سعال رطب و ربو را مفید بود عنصل بریان کرده سه درم ایرسا
دو درم فراسیون زوفا هر یک ده درم بکوبند و در میان رطل عسل کنند لعوق حلغوزه قروح ریه و نفث
الدم و سعال بلغمی را مفید بود حلغوزه مقشر کثیرا ایرسا صمغ عربی هر یک ده درم بزرک بریان کرده خرما
دانه بیرون کرده هر یک ثقاقا دو درم با هم بسایند و بروغن کاو چرب کنند و در میان عسل گرم بریزند
لعوق رب السوس سعال مزمن را مفید بود رب السوس کثیرا انه مغز بادام تخم رازیانه متساوی بکوبند
و در میان عسل بریزند ماء الاصول فالج و لقوه و صرع و استسقا و اوجاع مفاصل را مفید بود پوست
بیخ کرفس و رازیانه هر یک ده درم بیخ اذخر پنجاه درم تخم کرفس و رازیانه انیسون هر یک چهار درم مصطکی
سنبل فقاح اذخر حب بلسان اسارون جنطیانا هر یک چهار درم سلیخه سپندان هر یک سه درم
مویز طایفی دانه بیرون کرده بیست درم در سه من آب بجوشانند تا یکمن آید به یکمن قند بقوام
آورند آخر اختناق رحم را مفید بود و طمث بگشاید پوست بیخ کرفس و کبر هر یک هفت درم پوست
بیخ رازیانه ده درم تخم کرفس رازیانه زراوند قنطوریون دقیق عود فاوانیا حب الرشاد هر یک سه درم
مویز طایفی پانزده درم آخر حصات کلیه و مثانه را مفید بود پوست بیخ کرفس و کبر هر یک پنج درم ماش
هندی تخم خیار هر یک هفت درم برسیاوشان بیابز دشتی هر یک سه درم مویز طایفی ده درم انجیر
ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید و با رطلی قند بقوام آورند پنج درم حجر الیهود بکوبند و با آن

بیامیزند آور سده و برودت کبد و طحال و برودت معده و استسقا و حمیات بلغمی را مفید بود و بوت
بیخ کرفس و رازیانه هر یک بیست درم بیخ اذخر فقاح اذخر هر یک پنج درم مصطکی سنبل هر یکی درمی
و نیم لک مغسول بلسان هر یکی دو درم بادآورد غافت پوست بیخ کبر افسنتین ورق گل هر یک سه درم مویز
طایفی بیست درم انجیر ده عدد در دو من آب بجوشانند تا به یکمن آید سه یکمن قند بقوام آورند گلقند
مقوی معده و دافع بلغم بود ورق گل سرخ یکمن در دست بمالند تا پژمرده شود و یکمن قند جلاب ریزند
و بر سر آن ریزند و در آفتاب نهند و هرگاه که کم می‌شود باز قند می‌ریزند تا چهل روز یکی زرد گلنگبین
نیز چنین سازند معجون شکر سفید نیک بمالند و نیم من از آن یکمن شیره قند بر سرشته و در آفتاب نهند
مربای سیب مقوی قلب و معده بود سیب شیرین پنجاه عدد پوست باز کنند و در دیگ سنگین با شیر کنند
و با آتش نرم بجوشانند و به مربای آبی نیز چنین سازند اما آنرا پاره کنند و اندرون او پاک کنند مربای بادام
سرفه و نقصان باه را مفید بود بادام مقشر در دوشاب بخیسانند سه روز رها کنند پس بیرون آورده
در عسل بخیسانند و در ظرف کنند هلیله پرورده معده را تقویت دهد و دفع بخار از دماغ بود اسیر و تقویت
بصر کند و ذهن تیز کند و امراض سودا و بیرا مفید بود هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند و آب و خاکستر زر
بر سر آن ریزند و هر سه روز آب و خاکستر تازه می‌کنند و بعد از ده روز بشویند و دیگی سنگین
با کف چونکه گرفته بجوشانند تا چون پخته شود آنگاه هلیله بیرون آرند و درون هلیله سوراخها کنند
و در ظرفی چینی یا کاشی بنهند و عسل کف گرفته یا شیره قند بر سر آن بریزند و بعد از بیست روز
باز عسل و را آن ریزند و یکبار دیگر بجوشانند تا آب منقطع شود و در ظرفی کنند و عسل بر آن می‌ریزند
تا پرورده شود مربای شقاقل باه بیفزاید و کلیه و مثانه را مفید بود شقاقل ده روز در آب خیسانند
پس بیرون آرند و با عسل بجوشانند و در ظرفی ریزند مربای نارنج مقوی معده و مفرح باشد ترنج را پاره
کنند و ترشی از او بیرون کنند و بعضی پوست او پاره کنند اما اگر باشد بهتر باشد در دیگ سنگین
با آب و عسل بجوشانند تا آب او نیست شود پس در ظرفی کنند و عسل بر آن ریزند مربای جوز مقوی باه باشد

جوز بوا که هنوز خشک نشده باشد بستانند و پوست خارجی و داخلی آن پاک کنند و در عسل بجوشانند
و در ظرفی کنند **باب ششم در جوارشات** جوارش عنبر خفقان و سوء الهضم و اوجاع رحم را مفید بود قاقله صغار
و کبار بسباسه دارچینی هر یک چهار درم زنجبیل فلفل قرنفه قرنفل زعفران هر یک ده درم اشنه عنبر مصطکی
هر یک دو درم جوز بوا پنج درم مشک یک درم بکوبند و بیزند و بعسل سرشته شربتی یک مثقال باشد **جوارش سفرجل**
اسهال و مغص ببرد و قولنج بگشاید و باد را بشکند به نارسیده یک رطل پاره کنند و در دو من خل [illegible]
بجوشانند بعد از آن بکوبند و بیفشارند و صافی کنند و با دو رطل عسل بقوام آورند آنگاه زنجبیل
دارچینی دارفلفل هر یک دو درم سنبل قاقله زعفران هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد
سه درم بکوبند و در میان آن ریزند تا با هم آمیخته شود و آنگاه فرو گیرند بر سر سنگ یا تخته که برای
این کار باشد پهن کنند بعد از آنکه او را چرب کرده باشد و بگذارند تا خشک شود پس بکار دارند
کنند شربتی پنج مثقال باشد **آخر** به را در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم
از آن با یک درم سقمونیا و نیم درم فلفل و نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل سرشته و شربتی از آن یک درم
باشد **سفرجلی با قبض** ضعف معده و قی و اسهال را مفید بود به رسیده دو من کوفته در رطل خمیر بجوشانند
چنانچه مهرا شود پس صاف کنند و با یک من قند بقوام آورند زنجبیل و فلفل و دارفلفل هر یک چهار درم
تخم کرفس نانخواه هر یک درمی زعفران ده درم بکوبند و با آن بیامیزند چنانچه گفته شد شربتی یک مثقال باشد
جوارش کمونی قولنج و اوجاع معده را مفید بود زیره ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل
فلفل از هر یک دو درم و نیم سقمونیای بریان کرده پنج درم مغز بادام هر یک سداب هر یک درم بکوبند و
خرمای نیک دانه بیرون کرده بیست درم شبانروزی در خل بخیسانند تا حل شود پس بمالانند و بعسل بیامیزند
و داروها بدان سرشته شربتی پنج مثقال **جوارش کافور** ضعف معده و سوء استمرار و بلغم غلیظ را مفید بود
فلفل جوز بوا زنجبیل دارچینی بسباسه قرنفه نارمشک قرنفل کافور زعفران متساوی بکوبند
و بعسل سرشته **جوارش عود** تقویت معده و ازاله رطوبت بلغم کنند قاقله صغار و کبار قرنفل دارچینی زنجبیل

دار فلفل زعفران هر یکی درمی عود فلفل هر یک نیم درم بکوبند و با شیره قند یا عسل بیامیزند شربتی
یکمثقال جوارش عود ترش زعفران قاقله صغار و کبار قرنفل مصطکی دارچینی هر یکی دو درم آمله مقشر بادرنجبویه
سنبل الطیب هر یکی ده و تورسیب ترش پوست ترنج گلاب لیمون قند سفید چنانچه رسم است جوارش
سازند آخر سنبل تخم کرفس انیسون مصطکی هر یکی درمی بسباسه قرفه هلیله کابلی قرنفل قرنجمشک هر یکی دو درم
و نیم جوز بوا یکی درم جوز ۳ درم ورق گل قصب الذریره هر یکی دو درم جوارش بسباسه برودت معده و سوء
الهضم و ریاح غلیظ و بواسیر را مفید بود بسباسه قاقله صغار و کبار زنجبیل دارچینی دار فلفل اسارون
هر یک پنج درم فلفل قرنفل هر یکی دو درم جوارش مصطکی برودت معده و کبد و ریاح و سیلان لعاب را مفید بود
مصطکی سعتر ده درم بکوبند و با رطلی قند بقوام آورند جوارش کمونی حمیات بلغمی و سوداوی و برودت معده
و فواق بلغمی را مفید بود زیره کرمانی شبانروزی در سرکه خیسانند و خشک کرده بریان کنند و چهل درم از آن
با ورق سداب و فلفل و زنجبیل هر یکی ۳ درم بوره ارمنی ده درم بکوبند و با سه چندان عسل یا قند بسرشند
شربتی یکمثقال جوارش بلادر ذهن و فکر صاف کند و رنگ روی نیکو گرداند فلفل دار فلفل هلیله کابلی
بلیله آمله هندی ستر هر یکی چهار درم قسط سعد حب الغار هر یک پنج درم عسل بلادر روغن بادام پانزده
درم و بعضی پنج درم با هم بیامیزند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه دو درم بخورند جوارش اترج هضم کند
و رنگ روی و بوی دهن خوش کند پوست ترنج ۳ درم قرنفل جوز بوا فلفل دار فلفل خیر بوا دارچینی و
خولنجان زنجبیل هر یکی ده درمی مشک دانگی بکوبند و بعسل بسرشند جوارش عقلیانا بواسیر و مغص و زحیر را
مفید بود حرف بریان کرده زیره در سرکه خیسانیده هر یکی درمی مصطکی ۳ درم پوست هلیله کابلی بروغن
گاو بریان کرده نیم درم بکوبند و بگلاب بسرشند جوارش سماقی اسهال باز دارد سماق ده درم دانه مورد
پنج درم انار دانه شیرین و ترش هر یکی ۳ درم صمغ عربی گلنار هر یکی ۳ درم بگلاب بسرشند
شربتی یکمثقال باشد جوارش مشک خفقان و ضعف معده را مفید بود مشک نیم مثقال قاقله
خیر بوا قرنفل زنجبیل دار فلفل عود هر یکی ده درم دارچینی ۳ درم زعفران دو درم قند مثل ادویه بکوبند و

و بعسل سرشته کنند جوارشن سقنقور مقوی باه و کلیه بود تخم هلیون و پیاز و شلغم و شبت و گندنا و جرجیر
و زرب هر یک سه درم حب الصنوبر لسان العصافیر کنجد جلغوزه حب الرشاد و شقاقل بریان هر یک سه
زنجبیل شقاقل خولنجان دار فلفل دارچینی هر یکی دو درم سقنقور پنج درم قانید بوزن جمیع ادویه بکوبند
و بعسل سرشته کنند شربتی دو درم باشد جوارشن سیر بواسیر و هضم طعام را مفید بود و قوت باه دهد زنجبیل
فلفل هر یکی ده درم دار فلفل سه درم قانید یک من و نیم جوز و کنجد مقشر هر یک پنجاه درم بکوبند و بعسل
سرشته کنند شربتی یک مثقال باشد جوارشن فلفلیان برودت معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم
کند شیطرج زنجبیل فلفل دار فلفل قرفه قاقله صغار و کبار زرنباد مشک قرنفل ساذج سنبل مصطکی دارچینی
سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک شش درم افتیمون جند بید ستر هر یک دوازده درم سقمونیا
ده درم قند شصت درم بکوبند و بعسل سرشته کنند شربتی یک مثقال جوارشن کمون وجع و ضعف معده و بردت
را مفید بود فلفل دار فلفل قرنفل جوز بوا هر یک ده درم زنجبیل خولنجان هر یک دوازده درم شکر سفید مثل
جمیع ادویه بکوبند و بعسل سرشته کنند آخر کمون سرشته درم فلفل دار فلفل هر یکی ده درم خولنجان زنجبیل هر یک
دوازده درم جوز بوا قرنفل هر یک پنج درم مشک نیم درم جوارشن قلاقلی برودت و اوجاع معده و
سوء استمراء و جشاء حامض و شهوت کلبی و ریاح غلیظ را مفید بود فلفل سفید و سیاه دار فلفل هر یک
بیست درم عود بلسان ده درم حماما سنبل هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه اسارون بسباسه و
هر یکی درمی بکوبند و بعسل سرشته کنند شربتی دو درم باشد [illegible] که طبیعت را نرم کند و حمیات
برد و سعال و تشنگی را مفید بود طباشیر ده درم ترنجبین مغز تخم خیارین و کدو هر یکی درمی و نیم ثلث سه
صمغ عربی خشخاش سفید کتیرا هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته کنند شربتی مثقال باشد آخر ورق
گل سرخ ترنجبین هر یک شش درم طباشیر کتیرا هر یک دو درم نشاسته سه درم بکوبند و بلعاب ترنجبین
سرشته کنند قرص طباشیر معتدل حمیات حاره و لهیب و عطش را مفید بود طباشیر زرشک هر یک دو درمی و نیم خیارین
و کدو و کاهو و کاسنی و تورک و صندل هر یک نیم درم کافور نیم دانگ بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته کنند و قرص کنند

قرص طباشیر بیست درم ورق گل پنج درم تخم حماض شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک سه
درم بکوبند و بگلاب سرشته شربتی یک مثقال آخر صمغ عربی تخم حماض بریان کرده نشاسته هر یکی دو درم ورق
گل سه درم طباشیر سماق زرشک گل ارمنی هر یکی درمی و نیم قرص زرشک کبیر حمیات بلغمی و اورام کبد و معده را مفید
بود عصاره زرشک مقشر سه تخم هر یک سه درم ورق گل ترنجبین هر یک شش درم تخم کشوث رب السوس
طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافث روناس لک ریوند چینی هر یک دو درم زعفران یک درم بکوبند و آب
ترنجبین سرشته و قرص سازند قرص زرشک صغیر زرشک دانه بیرون کرده پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین
هر یک سه درم ورق گل پنج درم ریوند چینی سنبل هر یک درمی بکوبند و به سکنجبین سرشته قرص کهربا نفث
الدم و نزف را مفید بود خشخاش سفید مصطکی کهربا هر یک ده درم زعفران دو درم بکوبند و بآب سرشته
قرص گلنار اسهال و نزف را مفید بود بسلیخه طین مختوم صمغ عربی متساوی بکوبند و بآب گلنار سرشته [illegible]
کبد و معده را مفید بود فقاح اذخر سلیخه ریوند قصب الذریره هر یک سه درم زعفران انیسون قسط
فلفل هر یک درم مصطکی کندر دو درم قرص فنجنکشت سده کبد و طحال را نافع بود فنجنکشت تخم کاسنی و
بورک مغز تخم کدو متساوی بکوبند و به سکنجبین سرشته قرص افسنتین سده طحال و کبد را مفید بود و عسر
بول و امراض بلغمی را دفع کند افسنتین تخم کرفس انیسون اسارون بادام تلخ متساوی بکوبند و بآب قراح
قرص سازند قرص ورد حمیات بلغمی و سوداوی را مفید بود ورق گل هشت درم عصاره غافث طباشیر سنبل
رب السوس هر یکی درمی بآب سرشته آخر اوجاع معده و حمیات بلغمی را مفید بود ورق گل شش درم بیخ
مهک چهار درم سنبل یک درم قرص ریوند حمیات مزمنه و امراض طحال را مفید بود ریوند چینی شش درم روناس
لک هر یک سه درم تخم کرفس انیسون عصاره غافث هر یک دو درم بکوبند و بآب سرشته قرص کافور حمیات
حاره و دق را مفید بود ورق گل شش درم صمغ عربی طباشیر هر یک چهار درم مغز تخم کدو تخم بورک و
بیخ مهک هر یک هشت درم نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور یک درم بکوبند و بلعاب ... سرشته
قرص غافث مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و درد را مفید بود ... درم تربد یک درم بیخ مهک یک درم

... ده درم سقمونیا ن بریان کرده نیم دانک بکوبند و باب رازیانه سرشند شربتی سه درم قرص حقنه ده
درم ترید پنج مهک هر یک سه درم بکوبند و باب رشته سرشند شربتی سه درم قرص کاکنج قروح کلیه و مثانه را
مفید بود کرفس تخم خشخاش هر یک شش درم رازیانه دو درم زعفران حب الصنوبر تخم خیار مغز بادام افیون
هر یک سه درم تخم کاکنج بیست و پنج عدد تخم خیارین مقشر بیست درم بکوبند و باب رازیانه سرشند شربتی
مثقالی باشد قرص خشخاش قرحه ریه و درد سینه را مفید بود ورق گل صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته
کثیرا پنج مهک هر یک دو درم زعفران دو دانک خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم طباشیر ده درم
قرص سرطان سهل و نفث الدم را نافع بود گل ارمنی نشاسته کلسرخ هر یک شش درم سرطان سوخته ده
درم کثیرا طباشیر ... هر یک پنج درم پنج مهک سه درم بکوبند و باب کاوزبان سرشند شربتی ده درم
تخم خیارین مقشر پنج درم تخم توت پنج مهک هر یک چهار درم طباشیر سرطان هر یک ده درم نشاسته
کثیرا هر یک درمی باب هشتم در حبوبات حب ایارج تنقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط غلیظ و صرع و سکته و ثقل
... را مفید بود ایارج فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک درمی غاریقون افتیمون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک
هندی هر یک دانکی و نیم بکوبند و باب رازیانه سرشند و این شربتی باشد حب ... اوجاع معده و امراض
دماغ و ظلمت عین را نافع بود صبر سقوطری بیست درم زرده درم کلسرخ پنج درم کثیرا مصطکی سقمونیا زعفران
هر یک سه درم بکوبند و باب ... سرشند شربتی دو درم باشد حب شبیار صبر سقوطری سه درم مصطکی
تربد پوست هلیله زرد ورق کلسرخ هر یک درمی بکوبند و باب سرشند شربتی مثقالی وقت خواب بخورند
حب قوقایا صبر سقوطری مصطکی عصاره افسنتین هر یک دو درم سقمونیا شحم حنظل هر یک درمی بکوبند و باب
کرفس سرشند شربتی یکمثقال باشد حب ... اوجاع نقرس و مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود و تنقیه
دماغ و معده کند از بلغم صبر سقوطری مثقال تربد یک درم حب النیل غاریقون افتیمون هر یک درمی و نیم شحم
حنظل نمک هندی مقل کثیرا هر یک دانکی بکوبند و باب کرفس حب سازند حب سورنجان مفاصل و عرق النسا را
مفید بود صبر سقوطری تربد سفید ماهی زهره هر یک درمی سورنجان یکمثقال کثیرا شحم حنظل هر یک دانکی حب النیل

باب هشتم

غاریقون هر یک نیم درم ملح هندی دانکی و نیم بکوبند و باب کرفس سرشند و این شربتی باشد حب
سقوطری صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود هلیله زرد و کابلی هر یک پنج درم تربد هفت
درم صبر سقوطری شش درم افتیمون بسفایج غاریقون هر یک سه درم شحم حنظل یک درم قرنفل فودنه
هر یک درمی بکوبند و باب سرشند و حب سازند شربتی سه درم باشد حب مقل بواسیر و اوجاع مقعد را مفید
هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم بکوبند و مقل شش درم در آب حل کنند و ادویه بدان سرشند شربتی
دو درم باشد حب غافت حمیات بلغمی و سوداوی را مفید بود صبر سقوطری هلیله زرد عصاره غافت متساوی
بکوبند و باب سرشند شربتی یکمثقال حب سکبینج قولنج و اوجاع امعاء و بواسیر را مفید بود و حیض بگشاید سکبینج
تخم کرفس انزروت هلیله زرد هر یک پنج درم تربد بیست درم شحم حنظل سه درم بکوبند و باب سرشند
شربتی سه درم حب اسطوخودوس کبیر صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند هلیله کابلی شش درم
آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا تربد هر یک هفت درم
قرنفل یک درم تخم کرفس اسارون انیسون هر یک ده درم بکوبند و بعسل سرشند شربتی یکمثقال حب افتیمون
مسهل سودا ابود افتیمون دو درم غاریقون تربد خراشیده و بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس
بسفایج هر یک درمی بکوبند و باب رازیانه سرشند شربتی یکمثقال اخر ایارج بسفایج هر یک ده درم افتیمون
سه درم غاریقون پنج درم اسطوخودوس هفت درم نمک هندی سه درم شربتی سه درم حب افاویه
قولنج بگشاید و بادها بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل خردل سفید شیطرج دج هر یک ده درم قرنفل
دارچینی فلفل نارمشک مصطکی هر یک درمی و نیم سقمونیا مجموعه بکوبند و بشکر سرشند و حب سازند مقدار
نخود و روز هر حبی ازان نوبتی باشد حب شیطرج اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و طمث
بگشاید تربد ده درم صبر سقوطری بیست درم زنجبیل خردل سفید شیطرج هر یک ده درم فلفل دارفلفل
عاقرقرحا هر یک درمی فانیذ چهار درم نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و باب کندنا سرشند شربتی سه
درم حب ایارج اکبر اعلال سبز و معده را مفید بود ایارج فیقرا شش درم هلیله چهار درم

ملک بندر

نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و با آب کرفس بخورند شربتی دو درم و نیم باشد آخر تربد سفید ایارج فیقرا
هر یک درمی نمک هندی نیم درم سقمونیا دانگی و نیم بکوبند و با آب بخورند و این یک شربتی باشد حب السعال سعال
که از حرارت باشد مفید بود مغز بادام مقشر تخم خیارین مقشر نشاسته صمغ عربی خشخاش هر یک درمی
رب السوس دو درم با قلیسه درم بکوبند و بلعاب بهدانه بسرشند و حب سازند بمقدار نخود در زیر زبان
نهند آخر سعال که از برودت بود مفید بود مغز بادام تلخ پرسیاوشان رب السوس تخم کرفس تخم
رازیانه متساوی بکوبند و بلعاب بهدانه بسرشند آخر که بوی دهن خوش کند جوزبوا قاقله قرنفل کافور
دارچینی خولنجان هر یک درم مشک دانگی بکوبند و بگلاب حل کنند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند آخر پوست
ترنج ورق ترنج قرنفل مشک جوزبوا نارمشک قرنفل هلیله زنجبیل بسباسه سعد هر یک درم مشک یک درم
باب نهم در ایارجات ایارج فیقرا امراض سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود
مصطکی زعفران حب بلسان سنبل اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی عود بلسان هر یک درم صبر سقوطری جمع مجموعه
بکوبند و با هم بیامیزند و یک مثقال از آن استعمال کنند ایارج جالینوس جمیع امراض بارده را مفید بود شحم
حنظل غاریقون بصل الفار بریان کرده سقمونیا مر هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون مقل خربق سیاه
کمادریوس سلیخه فراسیون هر یک سه درم سکبینج زراوند طویل فلفل دارفلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر
فطراسالیون هر یک چهار درم بکوبند و دو مثقال از آن شربتی نمایند ایارج لوغاذیا تنقیه بدن از فضلات
غلیظ لزجه کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و صرع و جذام و داء الثعلب و داء الفیل را مفید بود و اوجاع
مفاصل و برص و بهق و سعفه و صمم و تغیر عقل و امراض مثانه را نافع است شحم حنظل پنج درم بصل الفار
بریان کرده غاریقون سقمونیا جاوشیر اشنان فوج خربق سیاه دارفلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج
جند بیدستر افتیمون کمادریوس مقل صبر سقوطری هر یک سه درم فطراسالیون زراوند عصاره افسنتین
زرنبون سنبل حماما زنجبیل حنظلیا اسطوخودوس بسفایج زوفا پوست هلیله کابلی گاوزبان ایارج
ابرقلیس داء الثعلب را مفید بود و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند شحم حنظل کمادریوس هر یک بیست درم

صبر سقوطری پنج درم خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر هر یک شش درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل
ابیض سلیخه دارفلفل دارچینی زعفران زنجبیل جعده هر یکی دو درم چنانچه بالا گفته شد لب زنند شربتی دو منقال
ایارج ارکاغانیس امراض مزمنه و دوار و صداع و اوجاع مفاصل و جرب و کلف و تشنج و قولنج را مفید بود شحم
حنظل بیست درم فراسیون اسطوخدوس سقمونیا فلفل دارفلفل خربق سیاه کمادریوس هر یک
بیست درم بصل الفار بریان کرده صبر فرفیون زعفران حنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر هر یک
دو درم جعده دارچینی سکبینج مرسنبل اذخر فودنه جبلی زراوند مدحرج هر یکی دو درم بکوبند و بعسل سرشته
شربتی چهار منقال ایارج ارسطیانیس خربق سیاه یک درم شحم حنظل منقال صبر پنج درم ملح هندی درمی و نیم
غاریقون منقالی حجر ارمنی نیم منقال ورق گل درمی فلفل سفید منقالی زنجبیل دو منقال و
اسارون جاشنا حب بلسان صعتر تخم کرفس و قوه تخم کندر هر یک سه درم گاوزبان دو درم تخم سداب
سقمونیا تخم فرنجمشک بابونه تخم اترج لعناب هر یکی دو درم افتیمون درمی و نیم بکوبند و بعسل سرشته شربتی
یک منقال بود گشنیز ماه بکار برند ایارج که مقوی بصر باشد صداع و علل معده و کبد و طحال را مفید بود
شحم حنظل ده درم کمادریوس سلیخه فلفل سفید و سیاه هر یکی دو درم صبر سقوطری زعفران هر یک
دو درم سقمونیا شش درم عصاره افسنتین دو درم بکوبند و بعسل سرشته شربتی چهار درم باب
سفوفها سفوف رازیانه ضعف کبد و معده و امعاء و تشنگی و قی و اسهال را مفید بود انار دانه بریان
کرده پانزده درم زیره کرمانی در سرکه خیسانیده بریان کرده پانزده درم خرنوب سماق دانه مورد پوست
کنار آرد سنجد نشاسته بلوط کشنیز بریان کرده قرظ هر یک پنج درم بکوبند و با هم بیامیزند آخر انار دانه ده
درم بلوط سماق مورد زیره موصوف سیسالیوس کنار کثیرا بریان کرده خرنوب هر یک پنج درم سک
دو نیم درم سفوف مقلیانا اسهال و مغص و زحیر و ضعف معده حرف بریان کرده سی درم زیره موصوف
ده درم بزرگ تخم کنند ناخلیه هلیله سیاه در زیت چرب کرده هر یک پنج درم مصطکی دو درم مجموعه بکوبند
و منقال با آب سرد بخورند سفوف اسهال سحج را مفید بود بکوبند تخم سقم مجموعه بریان

زردک نشاسته صمغ عربی گل ارمنی هر یک ده درم بکوبند و پنج درم با گلاب بخورند سفوف جاذ اسهال و
تشنگی را مفید بود سماق انار دانه زرشک هر یک سه درم بریان کرده هر یک ده درم دانه مورد پنج درم صمغ عربی
گلنار هر یکی درمی خرنوب نیم درم بکوبند و مثقالی بخورند سفوف زرشک مقوی معده و حابس بود زرشک
انار دانه سماق بریان کرده نانخواه زنجبیل آرد سنجد هر یکی دو درم بکوبند سفوف [illegible] باد ها شکند
نانخواه کرویا انیسون تخم کرفس هر یک ده درم قرنفل قاقله صغار زنجبیل دارفلفل هر یک نیم درم قند
بیست مثقال آخر استسقا را آورد و رنگ روی نیکو کند و زنان آبستن را مفید بود زنیاد تخم کرفس هر یک
درمی نانخواه کندر هر یک سه درم جندبیدستر پنج درم زیره کرمانی ده درم کنجد ده درم قند بیست درم آخر
بر خروج منی که از حرارت بود مفید بود نیکو دو درم تخم تورک سه درم کشنیز یکدرم بکوبند و مثقالی
بخورند آخر لدغ عقرب را مفید بود ریوند چینی زراوند طویل بیخ کبر عاقرقرحا هر یکی دو درم بکوبند شربتی دو درم
باشد آخر نقرس و وجع مفاصل را مفید بود سورنجان ده درم قند ده درم زعفران دانگی کوفته خوراک
یکدرم آخر اوجاع و ضعف معده را نافع بود نعناع قاقله سنبل راحوسعد هر یک سه درم مصطکی تخم
کرفس ورق گل کبر یا هر یک سه درم بخورند آخر سنبل اذخر هر یکی درمی بکوبند و سه درم خوراک بخورند آخر
فواق که از امتلائی بود زایل کند فطراسالیون سعد کمون هر یک سه درم آخر سده و صلابت طحال را
مفید بود تخم کاسنی کزمازج هر یک پنج درم تخم فنجنگشت یکدرم و نیم بکوبند و سه درم بخورند باب یازدهم
در مطبوخات و نقوعات نقوع فواکه مسهل صفرا و اخلاط دقیقه و حمیات حاره را مفید بود سنا مکی
هفت درم بنفشه پنج درم کاسنی نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان آلو اکلیل الملک هر یک بیست
عدد تمر هندی ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین و خیارشنبر هر یک پانزده درم مطبوخ هلیله مسهل صفرا
بود سنا پنج درم بیخ مهک سه درم هلیله زرد کابلی هر یک هفت درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک سه درم
مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه هر یک بیست عدد خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده
درم مطبوخ افتیمون مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد و امراض سوداوی را نافع است سنا مکی

هلیله کابلی و زرد و رقا کل افتیمون هر یک هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چهار درم بالنکو گاوزبان
بلیله آمله اسطوخودوس بیخ بنفشه بیخ ممک تخم کشوث شاهتره هر یک سه درم تربد ده درم مویز طایفی
ده درم مجموعه غیر از افتیمون در پنج رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید و در وقت فرو گرفتن در خرقه
کتان بندند و دران اندازند تا سه جوش بزنند پس ترنجبین پانزده درم خیارشنبر بیست درم دران
حل کنند مطبوخ غاریقون مسهل بلغم غلیظ باشد پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی سیاه
بلیله و آمله هر یک چهار درم مویز طایفی ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان بالنکو غافث اسطوخودوس
هر یک سه درم بسفایج نیم کوفته ده درم غاریقون یک درم افتیمون ده درم آخر پوست هلیله کابلی سیاه
تمر هندی هر یکی ده درم بلیله آمله غافث افسنتین گاوزبان بالنکو هر یک چهار درم آلو بیست عدد مویز طایفی
بیست درم رازیانه قرنفل انیسون ساذج هر یکی درمی تخم فرنجمشک ده درم افتیمون هفت درم بجوشانند
و صاف کنند غاریقون صبر سقوطری هر یکی درمی و نیم ملح نفطی حجر الیهود هر یکی دانگ شحم حنظل دانگی
و نیم شکر ده درم بر سر آن ریزند و بیاشامند مطبوخ خیارشنبر اخلاط رقیق و صفرای حاده را مفید
بود پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طایفی هر یک پانزده درم مطبوخ زوفا ذات الجنب
و اوجاع صدر و سعال را مفید بود سنا پنج درم عناب ده عدد انجیر ده عدد سپستان بیست عدد
مویز طایفی پانزده درم بیخ ممک سه درم پرسیاوشان تخم خطمی زوفا خیارین هر یک چهار درم
جو مقشر نیم کوفته شش درم شکر ده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محرقه و بلغم لزج دفع کند و اوجاع
مفاصل را مفید بود سنا هفت درم بیخ ممک سورنجان روباه ترب هر یک پنج درم تربد رازیانه تخم
کاسنی بنفشه هر یک سه درم انجیر و عناب هر یکی ده عدد سپستان بیست عدد گلقند خیارشنبر ترنجبین
هر یکی ده درم مطبوخ که حمیات محرقه و ذات الجنب را مفید بود سنا مکی هفت درم هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم کاسنی و خیارین هر یک سه درم شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده
درم نقوع صبر صداع صفراوی را مفید بود افسنتین ده درم صبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب گرم در

ظرفی

نرم کنند و روز در آفتاب نهند و شب جای گرم و بعد از سه روز صافی کنند بیست درم از آن با ده درم روغن
بادام بیاشامند **نقوع جلیله** مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید بود پوست هلیله زرد ده درم آلو سیاه عدد بیست
بیست عدد سپستان سی عدد تمر هندی بیست درم سفید تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیار شنبر ده درم
ترنجبین ده درم در سه رطل آب گرم شبانروزی بخیسانند و رطلی از آن بیاشامند **نقوع نقوع** مسهل صفرا بود
آلو سیاه آلو کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد تمر هندی بیست درم زرد آلو خشک سی درم ترنجبین نبات
هر یک ده درم در یکمن آب بجوشانند **نقوع** که ادرار بول و طمث کند تخم خربزه کوفته هفت درم کرفس انیسون
رازیانه هر یک ده درم و نیم بکوبند و با رطل آب در ظرفی کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل درم از آن
بیاشامند **آخر** نقوعا امراض حاده را مفید بود و عروق را از فضول پاک کند آلو سیاه سپستان هر یک بیست
دانه مویز طائفی بیست درم تمر هندی سی درم تخم کاسنی کشنیز هر یک سه درم همه نیم کوفته در ظرفی کنند
و آب بدان ریزند و در آفتاب نهند و شب بجای گرم نهند و بعد از سه روز چهل درم از آن با ده درم نبات
یا ترنجبین بیاشامند **باب دوازدهم در حقنها** که در امراض حاده استعمال کنند انجیر ده عدد عناب بیست عدد سک
سپستان سی عدد سنا [illegible] هفت درم جو نیم کوفته ده درم سوس خشک کفی [illegible] پنج درم بجوشانند و صافی کنند و
شکر سرخ ده درم در آن حل کنند و ایکامه و روغن بنفشه یا کنجد بر سر آن ریزند و استعمال کنند **حقنه** که وجع
و قولنج را مفید بود حلبه برگ [illegible] هر یک ده درم عناب انجیر هر یک بیست عدد سپستان بیست عدد خطمی خشک بابونه شبت
هر یک کفی نانخواه رازیانه هر یک سه درم در چهار رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید صاف کنند بوره پنج درم نمک
یک درم فلفل پنج درم عسل و روغن کنجد هر یک ده درم با آن ضم کنند **حقنه** که برودت اعضاء اسفل را مفید بود
مقل اشق سکبینج هر یک پنج درم حا و شیر حنید بیدستر هر یک درمی نانخواه رازیانه تخم کرفس سپستان [illegible]
هر یک دو درم حلبه [illegible] شبت بابونه هر یک هفت درم در سه رطل آب و سه رطل شیر بجوشانند تا بثلثی آید
صاف کنند و با روغن کنجد یا روغن گاو و عسل هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند **حقنه** که حمیات حاده را مفید
بود جو نیم کوفته خطمی هفت هر یک کفی عناب ده عدد سپستان مویز طائفی هر یک بیست عدد روغن کنجد هفت و

وترنجبین هر یکی ده درم نمک بوره هر یکی نیم درم حقنه که قولنج بلغمی را مفید بود خشک بابونه اکلیل الملک
تخم شبت هر یکی کفی حلبه حرمل هر یکی هفت درم کندم بیدانجیر خشکدانه مجموعه نیم کوفته هر یکی ده درم رازیانه
تخم کرفس هر یکی دو درم سپوس خطمی قنطوریون هر یکی پنج درم انجیر ده عدد سداب سلق عسل روغن زنبق
و خیری و الجامه هر یکی ده درم بوره ارمنی یک مثقال سکبینج یک درم جاوشیر نیم درم حقنه که سحج و قروح امعا
مفید بود شبت کنار بیولا هر یکی ده درم کلنار دانه مورد دانه ورق گل هر یکی پنج درم ورق مورد دوازده درم
بجوشانند و آب لسان الحمل پانزده درم زرده بیضه بریان کرده ده درم بریزند و اقاقیا یک درم لیف کاغذ سوخته
هر یکی درمی نشاسته بریان کرده دم الاخوین هر یکی نیم درم عصاره لحیة التیس نیم درم با آن ضم کنند حقنه که
قولنج ریحی را مفید بود شحم حنظل قنطوریون بارزد هر یکی پنج درم ورق سداب فودنه هر یکی کشنش درم
بجوشانند و صاف کنند و عسل ده درم جندبیدستر سکبینج جاوشیر هر یکی نیم درم با آن ضم کنند حقنه
بابونه شبت هر یکی ده درم سداب خشکدانه سپوس زیره بیدانجیر هر یکی هفت درم سکبینج سه درم مقل ازرق
چهار درم شحم حنظل یک درم بوره نیم درم الجامه ده درم روغن زیت پانزده درم حقنه که امراض حاده را استعمال
کنند عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد خطمی سپوس هر یکی کفی بجوشانند
و آب حقنه زرد سی درم روغن بیست درم الجامه ده درم با آن ضم کنند باب سیزدهم در شیافات و فرزجها
شیافی که قولنج بگشاید جندبیدستر زهره گاو بوره قثاء الحمار بیت و بکوبند و شیاف سازند آخر بوره
ارمنی نمک هندی شحم حنظل متساوی بکوبند آخر ریاح غلیظ را مفید بود زهره گاو و قثاء الحمار هر یکی ده درم بکوبند
و شکر سرخ الشیر نهند آخر محرور مزاج را مفید بود و در عقب مسهل که تقصیر کند بکار دارند ترنجبین پنج درم
بوره ارمنی صابون خطمی نمک هندی هر یکی ده درم بکوبند و شکر معقود الشیر نهند آخر قولنج بلغمی را مفید بود
سکبینج مقل بوره شحم حنظل متساوی بکوبند و شکر سرخ الشیر نهند آخر در حمیات و امراض حاده بکار دارند
نمک هندی بوره و خطمی متساوی بکوبند آخر زحیر و رفتن خون از معده باز دارد درم افیون کندر زعفران
بکوبند و باب گشنیز الشیر نهند آخر مر اقاقیا بذر البنج صمغ عربی برنج بریان کرده باب مورد الشیر نهند فرزجه که حیض

بکشاید

بکنایه و اوجاع رحم که از برودت باشد نافع بود کندر مقل کندر هریکی دو درم جاوشیر اشق زعفران جند بیدستر
هریکی درمی مصطکی میعه روغن سوسن بابونه غار بیه مرغ و لاطا هریک ۳ درم بجوشانند و بیه یکی بگدازند و باقی
بکوبند و با هم بیامیزند و بصوف برو برند فرزجه که اختناق رحم را مفید بود بیه مرغ و لادن زعفران سنبل حماما
مصطکی هریکی درمی روغن بلسان و سوسن هریکی درمی شمع شش درم فرزجه که رفتن خون را مفید بود مر اقاقیا هریکی دو
درم گلنار صدف سوخته نشاسته قرط سوخته شب یمانی زعفران هریک افیون نیم درم بکوبند و با آب
بسرشند و برو برند فرزجه مر اقاقیا ریوند لادن زعفران کافور گل ارمنی متساوی بکوبند و با آب لسان الحمل بیامیزند
فرزجه که دم طمث را باز دارد ورق گل پوست انار مورد عود شیح پوست طلع بجوشانند با عصاره لحیة التیس
استعمال کنند فرزجه که ضعف رحم را مفید بود حب بلسان روغن ناردین هریک ۳ درم قرنفل جوز بوا
کتان سوخته هریکی درمی زیره دو درم جند بیدستر نیم درم فرزجه که ریاح را مفید بود تخم شبت کرفس سداب
فودنج مصطکی زیره حماما قسط میعه سایله سنبل علک انباط اشق جند بیدستر متساوی بکوبند و با روغن
شبت و بابونه استعمال کنند فرزجه که دم طمث را باز دارد شب یمانی نیم درم افیون بذر البنج هریکی دانگی
فرزجه مرو سنگ زاج گلنار طین مختوم گل ارمنی سرمه بکوبند و شیاف برو برند فرزجه که قروح را کرم دارد
کرم دانه بکوبند و به روغن زنبق بیامیزند فرزجه که فرج را تنگ و خوشبو کند سک زعفران در شراب بجوشانند
و خرقه کتان در آن اندازند تا آب آن برچیند و خشک شود آنرا پاره پاره کنند و بوقت حاجت پاره
از آن برو برند پیش از جماع فرزجه که فرج را تنگ کند قفاح اذخر هریکی درم مازو دو درم و خرقه در شراب تر کنند
و به آن بیالایند و خشک کنند و پاره از آن بکار میدارند فرزجه که رطوبت فرج را باز دارد مازو و حماض
هریکی دو درم سرمه خبث الحدید هریک نیم درم بکوبند و حضض و گلنار بجوشانند و خرقه بدان ادویه بیالایند و
استعمال کنند باب چهاردهم در روغنها روغن ناردین منافع بسیار دارد در جمیع اوجاع و امراض بارده را
مفید بود و شراب و ضماد آن اوجاع اندرونی را مفید بود و اختناق و اوجاع رحم را و در احلیل چکانند
کلیه و مثانه را نافع بود قصب الذریره ورق غار سعد عود بلسان سادج اذخر راسن ایل مور و قردمانا

مرزنجوش هر یک بیست درم بکوبند و در دیگی کنند با شراب و آب چندانکه بر سر آن باشند و پنج
رطل روغن کنجد بر آن ریزند و با آتش میجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن قسط معقوی عصب باشد
و اوجاع بارده را مفید بود قسط اشنه ایرسا میعه سازج هر یک ده درم مر پنج درم مجموعه همکوفته شبی در می که
خوابانند و در پنج رطل آب بجوشانند تا مایه تیمه آید و پنج رطل روغن کنجد بر سر آن کنند و میجوشانند تا روغن
بماند روغن آخر قسط ده درم قنه سلیخه سنبل ده درم ورق مرزنجوش چند صد درم همکوفته شبی در شراب رطل و نیم
بخیسانند و رطلی و نیم روغن کنجد بر سر آن کنند و میجوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس صاف کنند
روغن مورد موی برویاند و تقویت کند ورق مورد تازه دوازده من بکوبند و در ده من آب بجوشانند
و روغن کنجد من و نیم در آن اندازند و میجوشانند تا روغن بماند روغن بابونه بابونه تازه بشویند و در سایه
خشک کنند و یک رطل از آن در ده رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند و روغن افسنتین همچنین
گیرند آخر بابونه تر و خشک یکمن در چهار من آب بجوشانند تا یکمن آید صاف کنند و با یکمن روغن کنجد
بجوشانند روغن گل ورق گل تازه یکمن بادام مقشر چهار من در گرفته و در زیر فرش نهند تا ورق گل
خشک شود آنگاه بادام را روغن بگیرند و این را روغن گل بادام مقشر با کمی گویند و بعضی رطل گل
بدست بمالند و با یکمن روغن کنجد در شیشه کنند و با آفتاب نهند روغن بنفشه بنفشه تازه یکمن با دومن
بادام چنانچه گفته شد سازند و روغن نیلوفر و نرگس و شقایق همچنین گیرند روغن کدو که در او پوست نخراشند و
مغز آن بدر کنند و آب آن گیرند و چهار من از آن در یکمن روغن بجوشانند روغن مصطکی ضعف
و اورام معده را مفید بود و صلابت نرم کند رطلی مصطکی در ۳ رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند و بهترین آنست که مصطکی بکوبند و با روغن بجوشانند تا گداخته شود روغن
آمله تقویت و تسوید شعر کند آمله پوست بیخ صنوبر متساوی بکوبند و در آب بجوشانند و صاف کنند
آنگاه روغن کنجد بجوشانند روغن غار داء الثعلب و اوجاع بارده را مفید بود ورق حب الغار در روغن
شیره بجوشانند و در ظرفی کنند و مدتی در آفتاب نهند روغن حسک عسر بول و درد گرده را مفید بود

زنجبیل چهار درم خسک ده درم در رطل آب بجوشانند تا نیمه آید یک رطل روغن بر آن ریزند و بجوشانند روغن
زنبق امراض بارده را مفید بود گل زنبق با روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند روغن یاسمن و
خیری و اذخر همچنین گیرند روغن نرگس ادرار و تحلیل ریاح و صلابت را نرم کند سلیخه قسط حب البان
بلادر هر یکی ده درم قرنفل قرفه هر یک پنج درم زعفران سه درم کوفته با سی عدد گل سوسن آسمانجونی
در آن کرده و روغن کنجد رطل بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه بنهند و بعد از ده روز استعمال کنند روغن
بلسان برودت کلیه و مثانه و رحم و استرخاء اعصاب و ریاح را مفید بود نیم من ورق سداب چهار من
روغن کنجد و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی بماند و روغن مرزنجوش همچنین گیرند روغن که
موی سر دراز کند ساذج هماماز و قسط هر یک سه درم لادن یک درم زعفران یک درم و نیم کوفته در رطل
آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و نیم من روغن زیت بجوشانند روغن مورد دانه مورد کرفس برگ
مورد تخم چغندر گل شقایق پوست لادن پر سیاوشان متساوی بکوبند چنانچه گفته شد روغن که اکثر
امراض بارده را مفید بود مقل ده درم اشق چاوشیر سکبینج حب بلسان مغز بادام تلخ هر یک پنج درم
و نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا بر رطل آید و با رطل روغن کنجد بجوشانند باب ششم در سعوطات
و نطوخات و غراغر و شمومات سعوطی که سر و دماغ گرم را مفید بود آب کاهو و روغن بنفشه یا نیلوفر و شیر
زنان متساوی با هم بیامیزند و در بینی چکانند آخر صداع گرم را مفید بود طباشیر دو درم نشاسته
کافور هر یک نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه برکشند آخر صداع بارد را مفید بود جندبیدستر چاوشیر زعفران
زهره گرگ متساوی بکوبند آخر فالج و لقوه را مفید بود دار فلفل مامیران شیطرج هر یکی درمی مشک طرامشیع
فنجنکشت هر یک سه درم بکوبند و با روغن کنجد بکشند عطوسی که لقوه و فالج را مفید بود شحم حنظل
فلفل اسطوخودوس جندبیدستر متساوی بکوبند و در خرقه تنک بندند و بو کنند آخر شونیز بوره جند
بیدستر شحم حنظل فلفل زنجبیل هر یکی درمی کندش صبر هر یکی دو درم مرزنجوش سه درم آخر کندش
فلفل زنجبیل عاقرقرحا بوره نوشادر صبر دارچینی مرزنجوش خربق سیاه و سفید جندبیدستر متساوی

بکوبند آنرا سبات و صداع را مفید بود خربق سیاه مرزنجوش هر یکی ده درم اشنان خرد کنند شونیز تخم
گل هر یکی پنج درم مشک دانگی فلفل دار فلفل هر یک سه درم غرغره که فضلات از دماغ فرود آرد عاقرقرحا
زنجبیل دار فلفل هر یکی دو درم خردل فلفل هر یک چهار درم انار دانه پنج درم بکوبند و سکنجبین عنصلی بیامیزند
و بدان غرغره کنند غرغره که خناق و ذبحه را مفید بود عدس کفی عناب ده عدد روباه ترنک درم بجوشانند
و یک درم انگشتر بیامیزند و رب توت ده درم داخل کنند غرغره که ذبحه و خناق را نضج دهد و منفجر گرداند
میویزج سه درم خمیر ترش ده درم مرزنجوش پنج درم مضمضه که سقوط دهان و اوجاع حلق را مفید بود
شبت و ورق گل عصاره لحیة التیس در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود
گشنیز خشک عدس هر یکی ده درم طباشیر یک درم بکوبند و باب گشنیز بیامیزند و بدان مضمضه کنند مضمضه
که عفونت لثه دهن را مفید بود شب یمانی مر هر یکی درمی تخم گل چهار درم بکوبند و با ماء العسل بیامیزند
مضمضه که ثقل زبان را مفید بود زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل مصطکی بکوبند و با یکدرم در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند سنون که دندان را از چرک پاک کند شاخ گاو کوهی سوخته زبد البحر هر یک پنج درم نوشادر
اذخر مصطکی هر یکی دو درم و نیم شادنه یکدرم عاقرقرحا سه درم بکوبند و مسواک در دندان بمالند سنون
که دندان سیاه شده را پاک کند قنبیل ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم ساذج دو درم مازو سوخته پنج
درم سنون صدف شاخ گاو کوهی سرطان محبوبه سوخته زراوند مدحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته
ده درم سنون که لثه سخت گرداند و رطوبت آن زایل کند گلنار فوفل نمک سوخته هر یکی ده درم نوشادر
دو درم موتیزج سه درم مازو یکدرم سنون که بوی دهن خوش کند و لثه سخت گرداند و دندانرا پاک کند
بیخ چوب زر نیم سوخته نمک اندرانی زبد البحر هر یکی درم قرنفل یکدرم سماق چهار درم سنون که قروح لثه
و سیلان خون از آن باز دارد ثمره گز سک هر یک سه درم لحیة التیس طین مختوم ایل هر یکی درمی
دارچینی پنج درم سنون فوفل ده درم شب یمانی پنج درم سنبل سنون که متحرک دندانرا سخت کند شاخ گاو
کوهی سوخته ده درم نمک سوخته پنج درم زعفران مر سنبل مصطکی سداب هر یکی دو درم سماق گلنار هر یکی درمی

کوفی

سنونی که بن دندان سخت کند تخم عود کز مازج بوره ارمنی زبد البحر متساوی سنونی دندانرا که از دردی برود
بود مفید است فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا مویزج زنجبیل هر یک چهار درم آخر سیر شونیز هر یک دو
درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندانها نهند آخر مویزج شبت قسط آخر که قلع اسنان کند شب یمانی هر متساوی بکوبند و بر
دندان نهند چنانچه بر دندانهای دیگر نرسد و زمانی صبر کنند که برآید آخر نشتر در اطراف دندان فرو برند زاج و
مازو مویزج و شب یمانی و دار فلفل بسایند و به شیر و قطران بسرشند و بر دندان نهند آخر عاقرقرحا در سرکه
خیسانند چهل روز بعد از آن بسایند و نشتر حوالی دندان فرو برند و داروی مذکور بر آن باب ششم در اطلیه
ضمادها طلای که کلف و نمش را مفید بود پوست بیضه اشتان با آب خربزه بپرورده آرد جو بیخ نی پوست عدس
آرد باقلا قوفل زبد البحر مامیران نخود بادام مقشر تلخ متساوی بکوبند و با آب ترب و شیر دختران بسرشند
و طلا کنند دیگر ترمس باقلا جو نخود کرسنه تخم خربزه هر یک چهار درم قسط بادام تلخ ایرسا حب البلسان زبد البحر
زراوند مدحرج هر یکی دو درم فلفل تخم ترب کندش هر یکی درمی سرگین کنجد انزروت هر یکی درمی و نیم بکوبند و
با آب سوسن بسرشند طلای که بهق سفید را مفید بود زرنیخ ده درم کندش شیطرج هر یک پنج درم بکوبند و
بروغن زیت بسرشند طلای که برص را ببرد شیطرج خربق سیاه پوست بیخ کبر تخم ترب بورق و ناس خردل
متساوی بکوبند و با سرکه در آب مورد طلا کنند طلای بهق سیاه و سفید را مفید بود کندش خربق سپید
مویزج سقمونیا هر یکی ده درم شقایق بست درم رو ناس شیطرج خردل بادریوت تخم ترب شحم حنظل هر یک
هشت درم بکوبند و بسرشند طلای که جرب را مفید بود کبریت فلفل مرداسنگ چرک نقره زراوند خربزه هر
متساوی بکوبند و در زیت بسرشند و همه با هم بیامیزند و طلا کنند و در آفتاب نشینند ساعتی رها
کنند پس با آب اشنان بشویند طلای که جرب و قوبا را مفید بود زرنیخ اقلیمیا زرد مر اقاقیا حضض
سعد شیاف مامیثا زعفران گل ارمنی بکوبند و با آب گشنیز بسرشند ضمادی که اورام حاره کبد را مفید بود
صندلین بابونه اکلیل الملک هر یک سی درم ورق گل قوفل بنفشه آرد باقلی جو هر یک چهل درم بکوبند و بروغن
گل بسرشند و بدان نهند ضمادی که ضعف کبد و استسقا را مفید بود سنبل مصطکی افسنتین صبر حضض فلفل زیره

لادن هر یکی دو درم عود چهار درم بکوبند و شمع درم بگدازند و ادویه بدان سرشند ضماد که حرارت قلب و کبد را
ساکن کند شمع سفید سه درم روغن گل سفته بیست درم با هم بگدازند و در هاون کنند و با گلاب
و آب برگ و آب کاسنی و کشنیز و بستان افروز و خل و خمر نیک بسایند و بدان موضع نهند ضماد که صلابت
طحال را مفید بود مقل ازرق بیست درم اشق ده درم باقلاتر مکس سته نخود اکلیل الملک حلبه بزرگ بابونه
سنبل هر یکی پنجه درم بکوبند و رطلی انجیر در سرکه بجوشانند تا حل شود و این ادویه بدان سرشند اندکی روغن
بابونه با آن ضم کنند اگر اشق در خل خمر بگدازند و طلا کنند مفید بود آخر انجیر سیاه پنجاه عدد در سرکه جوشانند
و قسط چهار درم بادام تلخ ده درم بیخ کبر سه درم بکوبند و با روغن خیری و با آن و سرکه و انجیر سرشند و در حال
خلو معده طلا کنند و دو ساعت بگذارند ضماد که نقرس و اوجاع مفاصل را مفید بود صندل
سفید مغات خطمی بکوارد جو سورنجان متساوی بکوبند و با روغن کنجد و سفیده بیضه در سرکه سرشند ضماد
که برای ادرار بول و قی مدد کند اگر بعضی بنهند فرآرد و اگر بر ناف نهند اسهال و اگر بر موی زهار نهند ادرار بول کند
برنج کابلی قثاء الحمار هر یکی سه درم خربق سپید مردارسنگ هر یکی چهار درم پیه بز پنجه درم دردی زیت ده
درم شمع پنجه درم بیامیزند ضماد که کسر و خلع را مفید بود مغات گل ارمنی هر یکی بیست درم خطمی ده درم اقاقیا
پنجه درم بکوبند و با سفیده بیضه سرشند آخر مانش مغات خطمی گل ارمنی صبر هر یکی ده درم شب یمانی راسن کندر
سک زعفران هر یکی پنجه درم بکوبند و با آب مورد سرشند ضماد که پستان را بر حال بگذارد که بزرگ نشود جو
و دیه سوخته متساوی بکوبند و با سرکه بسرشند و هر ماه سه روز بپایی طلا کنند ضماد که شیر از پستان کم کند
دردی سرکه اکلیل الملک آرد باقلی با آب پودنه سرشند آخر که ورم پستان را مفید بود باقلی جو کنجک هر یکی ده
درم زعفران سه درم بکوبند با سفیده تخم مرغ سرشند ضماد که سعفه را مفید بود زنگار اشق زراوند مقل
خردل زاج متساوی بکوبند و با روغن کندر و سرکه و عسل سرشند ضماد که سعفه مزمنه را مفید بود نمک سوخته
زاج سوخته کبریت مازو زرچوبه مرداسنگ زراوند طلا که صداع بارد را مفید بود بابونه اکلیل الملک
مرزنجوش سنبل هر یکی هفت درم تمام دو ق غار شبح هر یکی چهار درم آخر مالیخولیا را مفید بود بنفشه نیلوفر

خطمی بنوید

خطمی ورق بید ورق کاسنی خبازی روباه ترباک تخم خشخاش گل سفید بابونه هر یک پنجدرم سپستان سیب
عدد بجوشانند و سر بخار آن فرود آرند و آب صاف آن بده درم روغن بنفشه بر سر ریزند طلا
که صداع ریحی را مفید بود بابونه اکلیل الملک تخم کرفس رازیانه زیره سعتر مرزنجوش شبت سداب مساوی
بکوبند و بجوشانند آبزن که قولنج و عسر بول و ریاح بارده را مفید بود خسک بابونه اکلیل الملک شبت حلبه
روباه ترب کیک خطمی رازیانه سبوس بنفشه پوست خشخاش هر یک کفی بجوشانند و در آن نشینند باب مقدم
در اکحال و [illegible] ابتدا نزول آب و انتشار و ضعف بصر و سیلان و غشا را مفید بود و مقوی بصر باشد
و رطوبت عین را زایل کند توتیا هندی توبال مس سوخته لولو ناسفته لسبد سادج اقلیمیا صبر سقوطری سرطان
بحری زعفران سنبل هر یکی دو درم شادنج مغسول یکدرم فلفل سفید دارفلفل نوشادر هر یکی درمی و نیم مشک نیم
دانگ کافور نیم دانگ نسخه اقلیمیا زر توتیا صبر مس سوخته توبال شادنه مغسول هر یکی درمی و نیم مشک دانگی
باسلیقون کبیر جرب و سبل و ظفره و دمعه و حکه عین را مفید بود اقلیمیا زر اقلیمیا النقره زبد البحر هر یکی ده
درم نمک سفید بیست و دو مثقال صبر سقوطری پنجدرم اشنه نمک هندی هر یک درمی ماميران نوشادر زرچوبه
هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم قرنفل یکدرم عصاره مامیثا پنجدرم نمک سحق کنند تا همچون
غبار شود باسلیقون صغیر اقلیمیا زر زبد البحر هر یکی درمی مس سوخته نیم درم اسفیداج نمک اندرانی نوشادر
حدیده فلفل هر یکی دو درم قرنفل اشنه هر یکی درمی کحل روشنائی سبل و ظفره و جرب و بیاض و ظلمت و دمعه
و غشا را مفید بود شادنه مغسول مس سوخته اقلیمیا فضه نمک هندی بوره ارمنی زنجار دارفلفل هر یک
چهار درم فلفل سفید و سیاه زبد البحر هر یک بیست درم صبر سنبل قرنفل هر یک چهار درم زنجبیل هلیله هر یک
دو درم زعفران نوشادر هر یکی درمی آخر مس سوخته شادنج هر یک پنجدرم فلفل دارفلفل زعفران تخم
حنظل هر یک نیم درم زنجار صبر بوره ارمنی هر یکی درمی اقلیمیا زر دو درم کحل زعفران تاریکی و خارش و
آب ریختن چشم را مفید بود زعفران سنبل هر یکی دو درم فلفل دانگی و نیم دارفلفل یکدرم نوشادر
نیم درم مازو سوخته سه درم کافور دانگ کحل الجواهر مقوی بصر اثمد سفته ده درم مارقشیشا ذهب پنجدرم

نسخه هم

نقوّت عین کحل باسلیق دو درم شادنه پنج درم زعفران ۳ درم هر یک ناسفته لولو اسرب مغسول اقلیمیا ذهب

ساذج پنج درم هر یک اسرب زعفران دو درم اقلیمیا ذهب چهار درم مارقشیشا شش درم سرمه بسایند و بر مژه کنند

شیاف و شاف خون سیاوشان دو درم شادنه مغسول بود ظلمت و حکه و دمعه را مفید بود کحل مسیح دو دانگی لولو چهار درم هر یک تبرزد یک درم

دانگ کافور پنج درم هر یک فلفل دارفلفل سنبل دو دانگ ساذج یک درم هر یک مازو سوخته مس دانگی هر یک مشک قاقله

چهار هر یک بحری سرطان مارقشیشا مرجان سوسمار سرگین اقلیمیا ذهب زبد البحر کند رازایل بیاض کحل توتیا

انزروت سنبل دارفلفل فلفل نوشادر زنجار ۳ درم هندی توتیا پنج درم هر یک ناسفته لولو شادنه پنج درم اثمد دانگی

۳ درم اثمد ۳ درم توتیا بود مفید را قروح و جرب کحل احمر دو دانگ هر یک هندی نمک مامیران نیم و دانگی یکی هر

جرب و بود رطوبت نشف یابد مقوی بصر کحل یکی هر یک نقره و زر اقلیمیا لولو سوخته شبح نیم و درم یک مس توبال

بیست بود مفید را سبل که کحل یک درم مامیران چهار درم هر یک سوخته مس توبال هندی توتیا بود مفید را سبل و

سبل و جرب برود ده درم مغسول شادنه یک درم نوشادر دو درم سفید فلفل پنج درم هر یک زنجبیل زرد هلیله

دو درم هر یک مامیران املج دارفلفل زنجبیل پنج درم هر یک زرد هلیله پوست کرمانی توتیا بود مفید را دمعه و استرخا و

ده درم هر یک بجو زرد توتیا احمر بسایند و خشک کنند و بعد از آن بپرورند روزی هفت عنزروت آب بکوبند

توتیا چهار درم اقلیمیا ذهب کند عین حرارت که برودی یک درم هندی نمک نیم و هر یک زنجبیل زرد هلیله

کنند خشک آن از و بعد بمالند و شوند خرقه در و بسرشند خمیر و خل بگلاب و بسایند پنج درم سرمه هندی

هفت هر یک نشاسته افیون سوخته مس هندی ساذج بود مفید را رمد که برودی کنند سحق کافور دانگ دو یا

ده درم افیون بود مفید را چشم و جاع ذرور اسود درم شادنج سفیداج اسفید چهل درم اقلیمیا سی ۳ درم عربی صمغ درم

قلقطار توتیا چهل درم صمغ عربی پنج درم اقلیمیا ذهب درمی سوخته مس پنج درم هر دو دانگ زعفران یک درم مشک

کرمانی توتیا ذرور یکی دانگی هر یک ساذج کلنار حبه حضض دو دانگ نبات ده درم سرمه دو درم هر یک مرقشیشا

درم دوازده اسفیداج درم سیزده اقلیمیا بود مفید را رمد و بیاض که ذرور روحیه کافور درم پنج مغسول

بود رطوبت آن که عین و جاع ذرور اکبر درم هفت سفید انزروت درم دو یک هر نشاسته عربی صمغ کثیرا افیون

مفید بود

مفید بود انذروت بشیر خر پرورده نیم درم مامیثا ده درم صبر تخم گل زعفران هر یک نیم درم افیون چهار دانگ
[illegible] ریزند خبیث را مفید بود انذروت پنج درم نشاسته ده درم نبات صمغ عربی هر یکی درمی ذرور اصفر
دملیان و ریاح و دردیج را مفید بود انذروت پرورده درم شیاف مامیثا دو درم نشاسته چهار درم فرود
سکر بستیر درم با هم بسایند ذرور صغیر که رمد را مفید بود اسفیداج اقلیمیا تقیه هر یکی ده درم شاذنه مس سوخته
هر یک سه درم و نیم کتیرا کشنده رمد ورد سپید دردیج هر یکی دو درم صمغ عربی چهار درم ذروری که معده ظلمت و حکه را
مفید بود آب رازیانه پنجاه درم فلفل زهره کلنگ و خروس و کبک هر یک سه درم مشک و کافور هر یک
یک مثقال بسایند و در آب رازیانه پرورده کنند نشاسته نبات متساوی تا خشک شود پس سحق کنند ذرور
که رمد را مفید بود انذروت پرورده نشاسته نبات متساوی بسایند ذروری قروح عین را مفید بود
شاذنه مغسول اسفیداج سوخته پوست بیضه مرغ شسته پنج درم ذروری که بیاض را مفید بود سرطان بحری اقلیمیا
ذهب سرگین سوسمار اسفیداج سوخته زبد البحر متساوی الاجزای بسایند شیاف [illegible] ظفره را مفید بود
شاذنه دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هر یک شش درم قلقطار سوخته زنجار هر یک بیست درم افیون دو
درم و نیم بکوبند و بسایند و بآب رازیانه بسرشند و شیاف سازند و در سایه خشک کنند بوقت حاجت بسنگی
بسایند و در چشم کنند شیاف [illegible] خون و جع و ظفره را مفید بود اقلیمیا ذهب اسفیداج هر یکی ده درم
کتیرا هر یکی دو درم زرچوبه یکی درم زرنیخ سرخ نبات افتیمون اقاقیا هر یک نیم درم بکوبند و بآب بسرشند
و شیاف سازند شیاف [illegible] ظلمت و ضعف عین را مفید بود انذروت صبر زعفران هر یک دو درم زهره
کفتار و زهره کبک و روغن بلسان هر یکی درمی بسایند و بآب سداب شیاف سازند [illegible] زهره عقاب و بابونه
و خروس سباط متساوی بکوبند و بآب رازیانه بسرشند شیاف [illegible] ظفره و سبل و بیاض را مفید بود کحل
زنجار سماق هر یکی درمی و نیم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل هر یک نیم درم اشق سکبینج بکوبند
و باقی بکوبند و بدان بسرشند شیاف [illegible] وجع و سبل را مفید بود اسفیداج چهار درم صمغ عربی کتیرا هر یکی درمی
اقاقیا مغسول پنج درم سنبل افتیمون هر یک چهار دانگ مر نیم درم شیاف که ورم عین و رمد را مفید بود و حرقت

وسبل را نافع بود اقلیمیا ذهب اسفیداج افیون مس سوخته صمغ عربی هر یک چهار درم بکوبند و با آب روباه ترک

بسرشند شیاف ابیض حرقت و انتشار رمد را مفید بود صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یکی دو درم اقلیمیا فضه درمی اسفیداج

شش درم بکوبند و با سفیده تخم مرغ بسرشند شیاف احمر رمد را مفید بود تا از نه معمول بسرشند درم مس سوخته چهار

درم بسایند لبد لولو کهربا بسد سرخ هر یکی دو درم صمغ عربی کثیرا هر یک پنج درم خون سیاوشان زعفران هر یک سه

درم صمغ عربی بجوشانند با آب بسایند و بدان بسرشند آخر جرب و سلاق و سبل و استرخا جفن را مفید بود

شادنج شسته نوزده درم زنجار دوازده درم قلقطار سوخته هشت درم پلپل یمانی ده درم مس سوخته چهار درم بسایند و

بشراب بسرشند شیاف احمر بیاض زایل کند زنجار درمی و نیم اسفیداج اشق نشاسته صمغ هر یکی درمی بکوبند و با آب

سداب بسرشند آخر جرب سبل و بیاض و آثار قروح عشا را مفید بود اقلیمیا فضه افیون هر یکی درمی اسفیداج صمغ

عربی زنجار اشق بجوشانند و [illegible] بدان بسرشند آخر عشا را تند از نزول را مفید بود اندروت شیاف مامیثا

هر یک هشت درم بوره ارمنی فلفل سفید هر یک چهار درم زرنیخ دو درم زعفران درمی و نیم آخر عشا و سلاق را مفید بود

و مژه برویاند و [illegible] باشد اقلیمیا ذهب اقاقیا هر یک پنج درم زرنیخ دو درم زعفران درمی و نیم آخر کحل اثمد ابرار

رمد مفید بود و وجع ساکن کند شیاف مامیثا پنج درم زعفران افیون حضض صمغ عربی هر یکی دو درم کثیرا اندروت

هر یکی چهار درم [illegible] در هم بسایند و با آب بسرشند شیاف بسازند [illegible] مرهم داخلیون

وارام صلبت را تحلیل برد مرداسنج ده درم بسایند و با سیصد درم روغن زیت بجوشانند پس لعاب حلبه و تخم کتان

و خطمی هر یک بیست درم بر سر آن ریزند و می جوشانند تا غلیظ گردد فرو گیرند و بر هم میزنند تا آنکه اخلاطی

حاصل شود مرهم [illegible] گوشت برویاند و ریش خشک کند شمع سفید اسفیداج هر یکی ده درم روغن گل چهار درم

کافور دانگی سفیده تخم مرغ درمی بیامیزند مرهم [illegible] گوشت برویاند زفت راتینج شمع هر یک پنج درم

قنه چهار درم با زیت یکی ارزند آخر مرداسنگ خون سیاوشان انزروت زراوند مدحرج هر یک پنج درم مر

[illegible] قنبار [illegible] سرطان را مفید بود مرداسنج پنج درم قنه اشق هر یکی ده درم علک البطم [illegible] درم زنجفر چهار درم

با زیت یا روغن [illegible] بسایند مرهم [illegible] قروح را خشک کند و گوشت برویاند مرداسنگ ده درم [illegible]

راتینج قسم گویند

دلس کو

ابر که هر یک چهار درم بسایند و دو درم زرچوبه بسایند و بآن ضماد کنند و بر نهند مرهم [illegible] گوشت کنده را زایل کند
و زود خشک کند علک البطم راتنج هر یک پنجدرم زنجار دو درم با روغن زیت بیامیزند مرهم [illegible] که در حرق آتش را
مفید بود اسفیداج [illegible] شسته چهل درم تخم [illegible] کبریت و شمع هر یک سه درم
روغن گل نیم درم مرهم [illegible] اورام صلبه و خنازیر و سرطان و طاعون را مفید بود شمع [illegible] مقل ازرق
مرداسنگ هر یک چهار درم جاوشیر زنجار زفت هر یکی ده درم اشق نیم درم [illegible] زراوند طویل [illegible] هر یک سه درم آنچه
گداختنی باشد بگدازند و باقی را بریت بکوبند و اسفیداج ده درم با آن بیامیزند مرهم قلقطار قرحه [illegible] و سرطان و اورام
خالبه را مفید بود پیه خوک زیت هر یک یک رطل مرداسنگ نیم رطل قلقطار چهل درم باهم بسایند مرهم [illegible]
[illegible] و شقاق و قروح [illegible] را مفید بود روغن گل [illegible] هر یک بیست درم شمع شسته درم [illegible]
عصاره لحیة التیس شادنه مغسول گل ارمنی هر یکی دو درم افیون مصری پنجدرم مرهم [illegible] که گوشت برویاند و قروح
رطبه را خشک کند مرداسنگ شسته درم گلنار دو درم [illegible] سرو زرچوبه خون سیاوشان [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] اقلیمیا فضه هر یک [illegible] رومی با شمع و زیت مرهم سازند مرهم مرداسنگ دو درم بسایند [illegible] درم زیت بگدازند
[illegible] کنند [illegible] و انزروت و خون سیاوشان و زفت هر یکی دو درم بسایند و با آن بیامیزند مرهم [illegible] که احتراق
و قروح [illegible] دوا را مفید بود مرداسنگ یکدرم اسفیداج پنجدرم بسایند و با شمع و روغن گل بیامیزند
و چون از آتش فرو گیرند سفیده تخم مرغ با آن بیامیزند مرهم [illegible] که [illegible] را مفید بود شمع سفید [illegible]
گداخته هر یک پنجدرم زفت رومی دو درم قطر اسالیون در آب [illegible] مرهم [illegible] که حرق آتش را
مفید بود [illegible] اسفیداج قیمولیا بوره مغسول روغن گل سفیده بیضه باهم بیامیزند مرهم [illegible] که گوشت
زاید ببرد و اورام منفجر گرداند زیبق در آب [illegible] و باهم [illegible] صابون در هاون بسایند و با ربع آن
زرچوبه بیامیزند مرهم [illegible] نزدیک دوای الکال بود و عفونت و اکله و گوشت زایده زایل کند زنگ سرخ و زرد هر یک
شش درم مرده درم آهک آب نرده پانزده درم زنجار یکدرم بسایند و بکحل خمیر سازند و قرص سازند و خشک
کنند ذرور [illegible] که گوشت زاید بخورد آهک آب نرده پانزده درم زنگ سرخ و زرد قلقطار هر یکی دو درم
کند اقلیمیا فضه [illegible] سفید هر یک سه درم بسایند و نگهدارند ذرور [illegible] آهک پنجدرم زاج دو درم قلقطار

توبال مس مردار سنگ خبث رصاص هر یک مثقال ذروری که او اسپیرو و قرحه خشک را مفید بود انزروت
دم الاخوین مساوی ذروری که گوشت بر رویاند و قرحه خشک گرداند صبر ده درم کندر گلنار هر یک پنجدرم ذروری
که خون باز دارد و جراحات را خشک کند انزروت دم الاخوین گلنار کندر ذروری که زخم شمشیر و کارد را مفید بود
مر صبر دم الاخوین انزروت زنجار زرنیخ اشق مساوی ذروری که قرحه مندمل گرداند صبر گلنار شب معدول اقلیمیا
مساوی ذروری صبر گلنار مر ازو زردچوبه [illegible] که تقویت دماغ کنند و فربه گردانند و ناقه را
مفید افتد یکمن قند چهار یکی درو یکی کنند و بجوشانند تا منعقد شود و پس بردارند و یک وقیه بادام مقشر
کوفته دران ریزند و بر سر تخته پهن کنند تا خشک شود حلوای که کرده و باه را تقویت دهد رطل
آرد سفید با یکمن روغن گاو بریان کنند و سه رطل و بیست درم گلاب و یکدرم زعفران و رطلی آب با هم
بیامیزند و بر آن ریزند پس خشخاس و مغز فستق در آن ریزند و فرو گیرند حلوای آرد شسته یکمن در سه
رطل آب و ده درم گلاب و یک رطل روغن کنجد بجوشانند پس دو من قند بر سر آن ریزند و بیامیزند عصارهٔ تمر
مقوی باه بود خرما خوب دانه بیرون کرده دو من با دو من آب بجوشانند تا حل شود پس فرو گیرند و بیست
بپالایند و یار رطل قند و رطل عسل و یکدرم زعفران بجوشانند و کعک جمع کرده تخته القند تا بیاید در آن ریزند
و با یکمن روغن کنجد بریان کرده باشند و جوز و بادام و فستق مجموع مقشر در آن بیان کنند مسمن مغز بادام
فندق فستق نارجیل حلغوزه و شهدانه بکوبند و لعاب آن بستانند و هر روز مقدار بیست درم تا [illegible] درم بخورند
سفوفی که فربه کند بادام فندق مغز تخم کنجد خشخاس هر یک بیست درم کنجد [illegible] ده درم فانید مثل مجموعه
و بیست درم تناول نمایند مسمنه که محرورین را مفید بود نخود شبانه روز در شیر جوشانند و [illegible] درم
ازان با برنج سفید شسته و خشخاس و گندم و جو مقشر و نشاسته هر یک [illegible] درم بادام مقشر پنجاه درم
بکوبند و هر روز [illegible] درم تا چهل درم ازان در شیر بجوشانند و بخورند و بحمام روند آخر نخود باقلی هر یکدرمی بکوبند
و با آن مثل آرد سفید بسرشند و با نبات و شیره قند حسو سازند آخر مغات جو گندم پهن زنیان کتیرا
خشخاس کنجد هر یک سه درم بکوبند و بار دگر گندم و شکر بیامیزند هر روز بیست درم ازان با شیر و شکر
و روغن حسو سازند مسمن تر آن که از کل طین حادث شود باز دارد خشخاش کتیرا بهمین زنیان بکوبند

وبا شیر و را

با شیر و شکر حسو سازند و بعد از آن بحمام روند **حقنه** که فربه کند کله بز بریان کنند و بکوبند و نیم رطل
دنبه و دو رطل شیر و نخود و برنج شسته گندم هر یک دو رطل نیم کوفته کنند و بجوشانند تا مجموعه مهرا شود و پنجاه
درم از آن آب صاف کرده با روغن بادام و جوز هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند و بعد از آنکه دفع کرده
باشند و بخواب روند و در ماه پنج نوبت چنین کنند که فربهی باشد **باب سیم در متفرقات حابسات**
نافه سوخته شاخ گاو کوهی سوخته انزروت گلنار خون سیاوشان کندر زاج قلقطار حبر اقاقیا مازو
سوخته شب یمانی هر یک درمی کافور دانگی بکوبند و در بینی دمند **آخر** پوست بیضه سوخته اقاقیا پوست انار
نافه سوخته هر یک دو درم بکوبند و بآب لسان الحمل سرشته فتیله سازند و در بینی نهند **آخر** کاغذ سوخته اقاقیا شب یمانی
کافور هر یک پنج درم زاج را بآب لسان الحمل مازو سوخته بسرکه بازنشانند هر یک ده درم عصاره لحیة التیس بباج
سوخته هر یک ثلث درم کثیرا خشخاش هشت درم بکوبند و بآب لسان الحمل سرشته **حابسات** ادویه که قی
صفراوی باز دارد زرشک انار دانه سماق گلنار رطب اشیر ورق گل دانه غوره هر یک درمی پوست فستق پنج درم
بکوبند و مثقالی از آن با آب سیب و به بخورند **آخر** که قی بلغمی و سوداوی را باز دارد ورق گل چهار درم زرشک
سه درم نعناع پوست مصطکی عود خام سنبل سعد قرنفل تخم شبت زیره کرمانی در سرکه خوابانیده
هر یک دو درم بکوبند و دو درم از آن با می بخورند **آخر** که قی هیضه را باز دارد انار دانه ترش ده درم مصطکی
نعناع هر یک درمی در رطل آب بجوشانند تا نیمه آید صاف کنند و مشک و عود هر یک ... نهند و بر سر آن
ریزند و بخورند **آخر** سماق قرنفل سعد هر یک ده درم کزمازج مازو پوست انار کندر هر یک پنج درم بکوبند
و مثقالی بخورند **آخر** قاقله صغار و کبار قرنفل هر یک پنج درم افیون دانگی بکوبند و بآب به سرشته
شربتی یک درم باشد **آخر** که اشتها را اکل خوردن قطع کند زیره کرمانی در سرکه خوابانیده هر یک ۳ درم
نانخواه انیسون تخم کرفس هر یک ده درم فلفل دو درم و نیم قرنفل زیره کرمانی قند ۳ درم بکوبند و
چهار درم تا پنج درم بخورند **آخر** مصطکی دو درم عود خام درمی زیره کرمانی پنج درم بکوبند و با ده درم گلنگبین
بیامیزند و به دو نوبت بخورند **ادویه عرق** اگر بوره ارمنی با روغن بابونه حل کنند در بدن ... عرق نیاید و
... حنا ... روغن گل بجوشانند و بمالند **آخر** زنجبیل آب سیر و پیاز و اگر مازو کوفته با روغن

کل در بدن بمالند عرق بند د آخر کل ارمنی مرداسنج بروغن گل پرورده لبابند و در بدن مالند عرق باز دارد
آخر گلنار مورد مازو متساوی بکوبند و بآب غوره بمالند گل ارمنی ورق گز بکوبند و با روغن مورد
بمالند ادویات حمل آن بهمن سرخ کتیرا اسقنقور زهره گاو زرنباد درونج هر یک مثقال لولو ناسفته فرزدل
سفید فلفل هر یک پنج مثقال بکوبند و بعسل سرشته و سه روز پیاپی هر روز مثقالی بخورند و بعد از آن
مجامعت کنند که موجب حمل باشد فرزجه مقل چهار درم روغن بلسان دو درم جاوشیر نیم درم نرگس
درمی بکوبند عسل سه درم با هم بیامیزند و بصوف بردارند آخر پنیرمایه خرگوش و سرگین او سماق فرز
عود هر یکی درمی بکوبند و بعسل سرشته و بردارند آخر زعفران حماما سنبل اکلیل الملک هر یک سه درم
ساذج ده درم با سفیده بیضه بیامیزند و بعد از طهر بردارند بخوری که نافع بود موی خرگوش سداب
دار شیشعان متساوی بکوبند و بروغن گاو سرشته و در مجمر آتش نهند و بزیر گیرند آخر زرنیخ جوز السرو
میعه مروج مازو هر یک پنج درم حب الغار هشت درم بکوبند و بشراب کهنه سرشته و حب سازند و بعد از طهر
تحمیل دوائی که برای حفظ جنین که چون استعمال کنند مسقوط النشود زرنباد درونج مازو چند بید ستر حبت
طباشیر هر یکدرمی زنجبیل ده درم قند دوازده درم مشک نیم مثقال بسایند و بعسل سرشته و دو درم تا
دو مثقال بخورند فرزجه که در این باب نافع بود فیطالیون شبح هر یک دو درم افیون نیم درم فلفل هر یک
درمی بکوبند و بعسل سرشته و پیش از مجامعت بردارند بخوری که در استعمال آن استدلال جویند
بدانکه زن آبستن شود یا نه کندر حب بلسان هر یکی دو درم مر یکدرم و نیم میعه قرنفل دارچینی هر یکدرمی
سنبل چهار درم ساذج نیم درم بکوبند سرشته و حب سازند و در مجمر آتش نهند و در زیر گیرند اگر بوی و بخار
آن از دهان و بینی بیرون خواهد شد آبستن می شود ادویه که مسکر باشد و گاه باشد که جهت اخراج
پیکانی یا دانی یا شقی که در حالت هشیاری طاقت نمیدارند بدان محتاج می شوند افیون پنج درم خشخاش
سیاه ده درم تخم کاهو سیب درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید تمر طل گندم پاک بجوشانند تا آب
تمام نیست شود پس گندم خشک کنند و بکوبند و مثقالی از آن هر کرا دهند بیهوش شود آخر خشخاش
سیاه تخم کاهو هر یک پنج درم بذر البنج دو مثقال بجوشانند و صافی کنند و بقوام آورند و مثقال از آن

سکر

مسکر باشد و اگر کشنیز در شراب بجوشانند بخورد افکند و چون خواهند که افاقت شود سیب بجوشانند
و هدهد یا رازیانه در شراب بجوشانند و بدهند و اگر از آن متاذی شود تریاق اربعه یا تریاق کبیر بدهند
و اگر خواهند که مست زود هشیار شود سرکه کهنه با گلاب بدهند یا دوغ یا برف یا شیرینی از شراب غوره
به برف سرد کرده و اگر چهار روز نان در شراب بجوشانند و از آن شراب غوره کسی را بدهند
دشمن شراب گردد و اگر نمک خشک کرده دانگی بسایند و در میان شراب کنند همین عمل کند و اگر
سکنجبین و مقل هر یک یکمثقال شب یمانی و شیح کعب خرگوش رازیانه هر یک مثقال سوخته با هم بسایند
و با آب رازیانه بسرشند و بر احلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک شود با هر که مجامعت کند موجب دوستی
گردد و اگر عسل و زنجبیل بر قضیب بمالند همین عمل کند و اگر اسفیداج و مامیران و دندان پلنگ سوخته و سرگین
کبوتر و زهره خروس و اشنان سوخته هر کدام که باشد دانگی بسایند و زن بخود بردارد موجب دشمنی گردد
و اگر بالنگو و گاوزبان و مامیران و مرباحنزد و مرزنجوش و سعتر فارسی و عود خام و بسد هر یک مثقال
بکوبند و با شراب سیب شامی بسرشند و مثقالی بناشتا کسی را که عاشق باشد بدهند عشق او زایل گردد
و اگر بهمن سرخ و طالسفر و پستان افروز و تخم تمام و کشوث و فنجکشت و فراسیون و فاوانیا و فیلوم
و کندش هر یک مثقال بکوبند و با آب خبازی بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم از آن
بسایند و کسی را که عاشق نباشد بدهند عاشق و مجنون گردد و اگر علق و خراطین بکوبند و با روغن کنجد
بر ذکر طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالیده شود بزرگ شود و اگر بر قضیب چربی درستت بمالند و بعد از آن
زفت رومی یا روغن یاسمین طلا کنند همچنین بود و اگر عاقرقرحا دو درم باده درم آب عنصل
بسایند و بر ذکر طلا کنند همین عمل کند و اگر سرکه تیز ترش در آفتاب نهند تا گرم شود و خرقه چند در آن
اندازند و بر میگیرند و بر ذکر نهند چون خشک شود دیگر مینهند و مکرر اینچنین کنند که ذکر بزرگ شود
و اگر عود و سعد و برادشت و مورد و قرنفل و رامک هر یکدرمی و مشک دانگی بسایند و بخود بردارند فرج
تنگ گردد و اگر مشک و سک و زعفران در شراب ریحانی بجوشانند و خرقه در آن تر کنند و بر دارند

فرج گرم کرده دوا کبابه یا حلتیت در دهن گیرند و آب آن در قضیب مالند موجب لذت و شهوت
گرده دوا فلفل و زنجبیل یا سقمونیا یا عسل بر ذکر طلا کنند همین عمل کند والله اعلم بحقایق الامور والحمد
لله صالحه و صدق تحریر کتاب ابتلاء متعال از نسخه شریفه که تعاویه مجاهدیه من تصنیف عمدة الحکما قیصر آرای حکیم
مقصود رحمه الله تعالی کل عمله والی المحرمیا غفر الله له و والدیه از دست خط احقر الانام
دیده از خشیس از من سکینه موضع ما یاله الحسیر یافته شد
بحمده و کرمه

نسخات متفرقه نوشته شد

نسخه امساک جایه عبد جعفل حسیب و کلان آنرا در بست در درخت بهوبر خار دار بکاره سوراخ کرده نگاهدارد
و به بند و بعد از هشت روز برآورده قدری در آب سوده کبود ناف طلا نمایند چون خشک شود بجماع مشغول شوند
و هرگاه که خواهند انزال شود ناف را با کیم بشویند بمجرد شستن انزال شود نسخه قوت باه مجرب است زردی بیضه
چهار عدد آرد کال یک تولد قرنفل یک مثقال بلبلب دراز یک مثقال المیل کرده مصلا سیاه و سفید هر یک یک مثقال جوز
بویه مرصلکی رومی هر یک یک مثقال قند سفید که چندان همه ادویه را کوفته بیخته معه آرد در زردی بیضه حل
کرده حلوا بقدر چوز باریسه بپزند و یکی صبح و یکی بوقت شام خورده باشد نسخه ایضا قوت باه تیج چهار
درم تال مکهانا دو درم شکر سفید دوازده درم خوراک نهار یک کف دست نسخه طلای باه بیربهوتی
عقرقرحا پوست کنیر سفید کفچلی سفید دارچینی که خوب قسم باشد پوست انار شیرین همه را در بول
خر نر باریک نموده سر حشفه نگاهداشته اندک گرم کرده وقت شب ۳ روز متواتر طلای نماید و
بالای آن برگ پان بند کرده از رشته خام بند دو روز چهارم غسل کرده باشد و روز پنجم جماع
نماید نسخه اگر به موش بر چیند یا بر قضیب طلا کنند سطبر و دراز و قوی و درشت گردد و باه بیفزاید
مجرب است نسخه علاج مردی که نامرد شده باشد بیاره پنج عدد بیضه مرغ و ۳ نیم درم ستیند چرب

آسیا کنند و سر بیضها ...
گرم شود ... از آن ... هفت روز متواتر خورده ...

۱۵۴

تا یک صاحب و در سه روز ... که یک ... با لقد ... ... و ... سلطنت ...

تا یک به گور را یک صاحب از ایشان گور را ... صاحب از ایشان گور را انداختن ... جای ایشان در ...

... تالاب است از ایشان گور را ... صاحب که جا را ... نشان در موضع ... است از ایشان گور

... از ایشان گور را ... صاحب از ایشان گور ... آن ایشان گور ... از ایشان گور

... و اتش ... سنگان از ایشان کرده ...



